



# این تیسیمیه

امام سلفی ها

مؤلف: الیاس القاسمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ابن تیمیه امام سلفی ها

نویسنده:

الیاس قاسم اف

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |  |
|----|--|
| ۵  | فهرست  |
| ۱۲ | ابن تیمیه امام سلفی ها   |
| ۱۲ | مشخصات کتاب  |
| ۱۲ | اشاره  |
| ۱۸ | مقدمه  |
| ۲۳ | حدیث متواتر و پرهیز از حرام  |
| ۲۶ | فصل اول: ابن تیمیه و امیرالمؤمنین علیه السلام                      |
| ۲۶ | اشاره  |
| ۲۶ | ابن تیمیه و حدیث: «علی همراه حق است»                               |
| ۳۵ | ابن تیمیه و تکذیب حدیث «طیر»                                       |
| ۴۶ | ابن تیمیه و تکذیب حدیث غدیر  |
| ۴۶ | اشاره  |
| ۵۳ | ۱. بیعت مردم در غدیر با امیرالمؤمنین علیه السلام                   |
| ۵۷ | ۲. مولی به معنای خلافت   |
| ۶۱ | ابن تیمیه و حدیث: «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد» |
| ۶۴ | ابن تیمیه و تکذیب حدیث «یوم الدار»                                 |
| ۶۴ | اشاره  |
| ۶۷ | دروغگویی ابن تیمیه در مورد حدیث عمرو بن میمون                      |
| ۷۴ | ابن تیمیه و حدیث منزلت   |
| ۷۴ | اشاره  |
| ۷۷ | مقابله سازی ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت                          |
| ۷۸ | ابن تیمیه و حدیث تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به پیامبران       |
| ۸۰ | ابن تیمیه و حدیث بستن درها   |
| ۸۰ | اشاره  |

- ۹۰ ..... اما مسأله سد ابواب
- ۹۵ ..... ابن تیمیه و حدیث مؤاخات و برادری
- ۹۹ ..... ابن تیمیه و حدیث «علی فارق بین حق و باطل است» و خیر: «ما منافقان را جز از دشمنی با علی نمی شناسیم»
- ۱۰۱ ..... ابن تیمیه و تکذیب حدیث «علی ولی تمام مؤمنان بعد از من است»
- ۱۰۴ ..... ابن تیمیه و حدیث «من شهر علمم و علی دروازه آن»
- ۱۱۷ ..... ابن تیمیه و حدیث «داناترین شما در قضاوت و داوری»
- ۱۱۹ ..... ابن تیمیه و تکذیب حدیث «نگاه کردن به علی عبادت است»
- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۲۱ ..... تکذیب داستان ابلاغ
- ۱۳۱ ..... ابن تیمیه و تکذیب وجود خلیفه اول در جیش اسامه
- ۱۳۳ ..... ابن تیمیه و تکذیب نزول آیه ولایت در فضل امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۶ ..... ابن تیمیه و آیه «تو (ای محمد!) بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده هست»
- ۱۳۷ ..... ابن تیمیه و آیه «آن را تنها گوش های شنوا دریابد»
- ۱۳۹ ..... ابن تیمیه و نسبت فتاوی خلاف نص به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۹ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... نسبت خاستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوچهل
- ۱۵۱ ..... طعن دیگر ابن تیمیه به امیرالمؤمنین علیه السلام با استدلال بر اکاذیب
- ۱۵۴ ..... ابن تیمیه و مقدار آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۶۳ ..... ابن تیمیه و اعلم امت
- ۱۸۵ ..... ابن تیمیه و سعی در انکار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۸۵ ..... اشاره
- ۱۹۱ ..... خلافت از نظر ابن تیمیه
- ۱۹۳ ..... وضع احادیث در فضل خلفا با اعتراف بزرگان اهل سنت
- ۲۰۴ ..... عمر بن خطاب خلیفه ی عملی نه ابوبکر
- ۲۱۰ ..... امیرالمؤمنین علیه السلام سزاوارترین شخص بر خلافت
- ۲۲۲ ..... برخی دلائل خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۲۲۵ ----- ابن تیمیه و نبرد های امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۷ ----- ابن تیمیه و فرار شیخین از جنگ ها
- ۲۳۸ ----- ابن تیمیه و حافظ قرآن نبودن امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۲ ----- ابن تیمیه و آیین امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی
- ۲۴۶ ----- ابن تیمیه و شاگردی ابن عباس
- ۲۴۸ ----- ابن تیمیه و مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۵۱ ----- ابن تیمیه و طعن هایش نسبت نبرد های جمل و صفین
- ۲۵۱ ----- اشاره
- ۲۵۷ ----- آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از کرده ای خود پشیمان شد؟
- ۲۵۹ ----- پشیمانی متخلفین از یاری نکردن امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۵۹ ----- پشیمانی ام المؤمنین عایشه
- ۲۶۰ ----- پشیمانی عبد الله بن عمر
- ۲۶۲ ----- پشیمانی سعد بن ابی وقاص
- ۲۶۳ ----- آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تصرف بر جان و مال مردم بود؟
- ۲۶۴ ----- آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در نبرد هایش نص و دلیل شرعی نداشت؟
- ۲۷۱ ----- ابن تیمیه و سعی بر انکار حدیث «عمار را گروه طغیانگر می کشد»
- ۲۷۱ ----- اشاره
- ۲۷۵ ----- دلایل دیگر در رد این ادعا
- ۲۸۴ ----- آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام از نوع جهاد واجب نبود؟
- ۲۸۸ ----- آیا اکثر صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ هایش موافق نبودند؟
- ۲۹۴ ----- آیا بهترین های امت از جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام ناراضی بودند؟
- ۳۰۱ ----- ابن تیمیه و شراب
- ۳۱۰ ----- ابن تیمیه و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۱۱ ----- ابن تیمیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۱۲ ----- ابن تیمیه و دفاع از قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و خوارج
- ۳۱۵ ----- ابن تیمیه و تکذیب حدیث ذلیل گشتن مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۳۱۵ ..... اشاره
- ۳۱۹ ..... دفاع ابن تیمیه از بنی امیه
- ۳۲۰ ..... خداوند متعال اسلام را با دست فاجران نصرت می دهد
- ۳۲۲ ..... «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه هستند
- ۳۲۴ ..... بنی امیه ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند
- ۳۲۷ ..... ابن تیمیه و حدیث لعن معاویه
- ۳۳۲ ..... دلایل ناصبی بودن ابن تیمیه
- ۳۴۰ ..... فصل دوم: ابن تیمیه و اهل بیت علیهم السلام
- ۳۴۰ ..... اشاره
- ۳۴۰ ..... ابن تیمیه و توهین به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۴۱ ..... ابن تیمیه و مسأله برتری اهل بیت علیهم السلام
- ۳۴۱ ..... اشاره
- ۳۴۲ ..... اکاذیب ابن تیمیه در مسأله برترین امت
- ۳۶۰ ..... برتری شیخین در اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۶۸ ..... ابن تیمیه و حدیث «تقلین»
- ۳۷۳ ..... ابن تیمیه و حدیث دوازده خلیفه
- ۳۷۹ ..... ابن تیمیه و حدیث «سفینه»
- ۳۸۱ ..... ابن تیمیه و آیه «موده»
- ۳۸۵ ..... ابن تیمیه و حدیث «خدا ذریه فاطمه را بر آتش حرام گردانید»
- ۳۸۶ ..... ابن تیمیه و حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند»
- ۳۸۷ ..... ابن تیمیه و اخبار مطالبه فدک وارث
- ۳۸۷ ..... اشاره
- ۳۸۹ ..... اما مسأله فدک:
- ۳۹۱ ..... ابن تیمیه و امام حسن علیه السلام
- ۳۹۱ ..... اشاره
- ۳۹۶ ..... دلایل شهادت امام حسن علیه السلام به دست معاویه

- ۳۹۹ ..... علل صلح امام حسن علیه السلام
- ۴۰۱ ..... قول امام حسن علیه السلام: خلافت حق من است
- ۴۰۲ ..... بنی امیه میمون هایی هستند در منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۰۳ ..... امام حسن علیه السلام و معرفی معاویه
- ۴۰۵ ..... روش متناقض ابن تیمیه در برخورد با روایات
- ۴۰۷ ..... ابن تیمیه و امام حسین علیه السلام
- ۴۰۹ ..... ابن تیمیه و تکذیب حوادث بعد از قتل امام حسین علیه السلام
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۱۰ ..... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بوسه بر خاک کربلا
- ۴۱۱ ..... اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از داستان کربلا و گریه بر امام حسین علیه السلام
- ۴۱۴ ..... اخبار امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام در مورد داستان کربلا
- ۴۱۸ ..... دستور مستقیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام برای خروج
- ۴۱۹ ..... فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر یاری امام حسین علیه السلام
- ۴۱۹ ..... غضب خداوند متعال به خاطر قتل امام حسین علیه السلام
- ۴۲۰ ..... حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مشاهده قتل امام حسین علیه السلام
- ۴۲۱ ..... سر مبارک امام حسین علیه السلام و تلاوت قرآن
- ۴۲۲ ..... گریه و عزاداری جنیان برای امام حسین علیه السلام
- ۴۲۵ ..... گریه زمین و آسمان برای امام حسین علیه السلام و سرخی آسمان
- ۴۳۱ ..... دروغ های دیگر ابن تیمیه
- ۴۳۳ ..... دفاع از یزید و توجیه اهانت های او
- ۴۳۸ ..... ابن تیمیه و تکذیب بردن سر مبارک امام حسین علیه السلام برای یزید
- ۴۳۸ ..... اشاره
- ۴۴۲ ..... برخی از جنایات یزید بر مردم مدینه
- ۴۴۷ ..... معاویه و امر یزید به قتل اهل مدینه
- ۴۵۰ ..... کتبی که وهابی ها در فضل یزید و بنی امیه نوشته اند
- ۴۵۲ ..... فصل سوم: نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه



- ۴۵۲ ..... ابن تیمیه و تشبیه
- ۴۵۲ ..... اشاره
- ۴۵۹ ..... مخالفت های البانی با ابن تیمیه
- ۴۶۳ ..... ابن تیمیه و مسأله قدیم بودن عالم
- ۴۶۵ ..... ابن تیمیه و فناپذیری جهنم
- ۴۶۸ ..... ابن تیمیه و شرک (توسل واستغاثه)
- ۴۷۶ ..... فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در باره ابن تیمیه
- ۴۷۶ ..... اشاره
- ۴۷۶ ..... دانشمندان معاصر ابن تیمیه
- ۵۰۶ ..... دیدگاه برخی از علمای پس از قرن نهم
- ۵۱۰ ..... فصل پنجم: محمد بن عبدالوهاب و وهابیت
- ۵۱۰ ..... اشاره
- ۵۱۰ ..... سیصد جهاد محمد بن عبدالوهاب با مشرکین
- ۵۱۱ ..... سلیمان بن عبدالوهاب اولین مخالف برادرش
- ۵۱۴ ..... ابن عبدالوهاب و پیروانش قتل و خون اهل سنت را مباح می دانستند
- ۵۱۵ ..... نظر سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش
- ۵۱۸ ..... پاره ای از عقاید محمد بن عبدالوهاب و توهین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۵۲۰ ..... اهانت به فقه و شرک خواندن آن
- ۵۲۲ ..... توحید واقعی را کسی جز ابن عبدالوهاب نشناخته است
- ۵۲۸ ..... کتبی که در رد بر عقاید وهابیان نوشته شده
- ۵۲۸ ..... کتاب «لوهاییه فی نظر علماء المسلمین»
- ۵۵۴ ..... نگاهی به کتاب حسن بن فرحان
- ۵۵۴ ..... مذهب ابن فرحان
- ۵۵۷ ..... ابن فرحان و واژه «وهابیت»
- ۵۵۹ ..... ابن عبدالوهاب و ستایش بعضی از کفار
- ۵۶۱ ..... ابن عبدالوهاب و تکفیر

|     |   |
|-----|---|
| ۵۸۷ | فتاوی عجیب وهایی ها                         |
| ۵۹۰ | وهابیت و تکفیر یکدیگر                       |
| ۵۹۱ | تقسیم شدن وهایی ها به گروه ها               |
| ۵۹۵ | نسبت هایی که علما به ابن عبدالوهاب داده اند |
| ۵۹۷ | ابن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین                |
| ۵۹۹ | غلو وهایی ها نسبت به شیخ                    |
| ۶۰۶ | من زیدی نیستم اما                           |
| ۶۰۹ | احادیث در مورد اهل نجد                      |
| ۶۱۱ | اسلام و حکم تکفیر و قتل مسلمین              |
| ۶۱۳ | نتیجه                                       |
| ۶۱۷ | فهرست مصادر                                 |
| ۶۳۸ | فهرست کتاب                                  |
| ۶۴۷ | درباره مرکز                                 |

مشخصات کتاب

سرشناسه: قاسموف، الیاس، ۱۹۷۲ - م.

عنوان و نام پدیدآور: ابن تیمیه امام سلفی ها/ الیاس قاسم اف.

مشخصات نشر: [قم]: مرکز چاپ و نشر، مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۲۰۱۲ م. = ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۵۴۳ ص.

فروست: مرکز چاپ و نشر؛ ۶۹۴.

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Elyas Qasemi. Ibn Timieh.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۱۹ - ۵۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ ق.

موضوع: وهابیه -- عقاید

رده بندی کنگره: BP۲۰۱/۶۵ الف/۱۷ ق ۱۳۹۱ ۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۶۶۲۵۳

ص: ۱

اشاره

ابن تیمیه

امام سلفی ها

الیاس قاسم اف



بسم الله الرحمن الرحيم









یکی از اصولی که اسلام روی آن تأکید فراوان دارد، اصل اتحاد و یک پارچگی مسلمین است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا - وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ (۱) ای کسانی که ایمان آوردید! از خداوند به حق بترسید و جز مسلمان نمیرید. و همگی با هم به ریسمان خدا چنگ زده و پراکنده نشوید. همیشه نعمت خدا بر خود را به یاد داشته باشید که وقتی با هم دشمن بودید خدا بین قلب هایتان الفت و همدلی ایجاد نمود و آن گاه به نعمت او برادر گشتید. (فراموش نکنید که) شما (قبل از این) نزدیک بر پرتگاه آتش قرار داشتید و آن گاه این خدا بود که شمارا نجات بخشید. خدا همین گونه برایتان نشانه هایش را روشن می کند تا شاید هدایت یابید!

بارزترین شکل وحدت و یکپارچگی مسلمانان را می توان در نخستین جامعه ای اسلامی در مدینه منوره که به دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایگذاری گردید مشاهده نمود. در آن جامعه جایز نبود هیچ مسلمانی به جان و مال برادر مسلمان دیگرش به ناحق تجاوز نماید. اصلاً بر اساس تعلیمات اسلام مال، ناموس و جان هر مسلمانی بر مسلمان دیگر محترم است. در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

كل المسلم على المسلم حرام ماله وعرضه ودمه حسب امرئ من الشر أن يحقر أخاه المسلم. (۱) تمام وجود هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است؛ مالش، ناموسش و ریختن خونسش. از بدی برای هر شخصی همین کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر نماید.

البانی، شعیب ارنؤوط وهیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم مني نفسه وماله الا بحقه وحسابه على الله رواه عمر وابن عمر عن النبي صلی الله علیه و آله؛ (۲) مأمور هستم با مردم بجنگم تا این که «لا اله الا الله» بگویند. پس هر کسی «لا اله الا الله» گفت، جان و مالش از من در امان است، مگر به حش و حسابش با خداست.

بخاری بعد از روایت این حدیث از ابو هریره می گوید: «این حدیث از عمر و ابن عمر نیز روایت شده و او از انس نیز آن را روایت کرده است.» وهیثمی آن را

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۸۷۰۷ و ۱۶۰۶۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۵۲، ح ۴۸۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸۵.

۲- صحیح بخاری، ح ۳۹۲ و ۲۵ و ۱۳۹۹ و ۲۹۴۶ و ۶۹۲۴ و ۷۲۸۴؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

از ابن عباس، ابوبکر، سمره، انس، سهل بن سعد، جریر، ابومالک، ابن مسعود و نعمان بن بشیر روایت کرده و از جابر نیز این حدیث روایت شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

ایما رجل مسلم کفر رجلا مسلما فان کان کما قال والا فقد باء بالكفر؛<sup>(۱)</sup> هر مرد مسلمانی که دیگری را کافر بخواند، اگر کافر باشد مشکلی ندارد و الا خودش کافر گردد.

باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند:

اذا قال الرجل لایخیه یا کافر وهو کفله؛<sup>(۲)</sup> هرگاه مردی به برادرش بگوید؛ ای کافر مانند این است که او را کشته باشد.

هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته و این حدیث از ثابت ابن ضحاک نیز روایت شده است.

ثمرات همین گونه تعلیمات عالی اسلام بود که برادری، همدلی و وحدتی که در میان افراد آن جامعه وجود داشت، در میان هیچ قوم دیگری دیده نمی شد. حتی بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرچند میان صحابه اختلاف هایی به سبب امر خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمد، ولی هرگز دیده نشد که این اختلافات به جایی رسیده باشد که مسلمانان یکدیگر را از دین خارج کنند و یا کافر و مشرک بخوانند. آری، در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام گروهی به نام خوارج بر اثر کج فهمی به جز خودشان همه را کافر دانستند. اما امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- صحیح بخاری، ح ۶۱۰۳ و ۶۱۰۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳ و ۶۰، ح ۴۶۸۷ و ۴۷۴۵ و ۵۰۳۵ و ۵۰۷۷ و ۵۲۵۹ و ۵۲۶۰ و ۵۹۱۴ و ۵۹۳۳ و ۶۲۸۰.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۸، ص ۴۸۲، ح ۱۵۹۸۴ و ۱۹۵۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۳.

با وجود چنین افکار و عقاید باطل هرگز آن‌ها را به کفر نسبت ندادند. و بحمد الله زود ریشه خوارج از بیخ برکنده شد و جز اندکی از آن‌ها باقی نماند.

حتی بعد از به وجود آمدن مذاهب مختلف در جامعه اسلامی، هرچند میان پیروان این مذاهب اختلافاتی (چه در اصول و چه در فروع دین) وجود داشت، ولی دیده نشده که پیرو یکی از آن مذاهب پیرو مذهب دیگر را کافر و از دین خارج گردیده اعلان نماید. آری، کسانی و گروه‌هایی پیدا می‌شدند که غیر خودشان را از دین بیرون شده می‌دانستند، ولی عدد چنین افرادی نسبت به جمهور مسلمانان خیلی اندک و ناچیز بود. و چنین نسبت ندادن (یعنی نسبت کفر ندادن بر یکدیگر) به خاطر آن بود که این فرموده مشهور رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوش همه مسلمانان تنین می‌زد:

من قال لا اله الا الله فقد عصم منى نفسه وماله؛<sup>(۱)</sup> هر کسی که بگوید: لا اله الا الله» (معبودی جز الله نیست) به درستی جان و مالش را (از زوال و ریخته شدن) حفظ کرده است.

صدها سال مسلمانان همین گونه زندگی مسالمت آمیزی با هم داشتند که به ناگاه در دیار شام شخصی به نام ابن تیمیه و پس از او محمد بن عبدالوهاب که ادعای علم و معرفت هم داشتند ظهور کرده و یک دفعه هر مسلمانی را که معتقد به عقاید آن‌ها نبود به گمراهی و بدعت و کفر و شرک متهم کرده و خون و مالش را مباح اعلان کردند. از همان روزهای نخستین ظهور این‌ها علما و دانشمندان زمانشان به مخالفت با این‌ها برخاسته و عقاید و افکار بی اساس این دو را آشکار نمودند و دیری نپایید که سر و صدای ابن تیمیه خاموش گردید.

---

۱- صحیح بخاری، ح ۲۹۴۶ و ۱۳۹۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۱۷ و ۳۳۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۵۱، ح ۲۱۸.

تا این که تقریباً ۳۰۰ سال پیش در سرزمین عربستان در آن هنگام که سرزمین مسلمانان قطعه قطعه گردیده و مورد طعمه بیگانگان قرار داشت، مردی به نام محمد بن عبد الوهاب ظهور کرد و از نو افکار و عقاید مرده ی ابن تیمیه را زنده نمود. او نیز به مانند ابن تیمیه هر مسلمانی را که مخالف عقایدش بود مشرک و کافر اعلان نمود. اما این دفعه سرنوشت ابن عبد الوهاب مثل ابن تیمیه نشد که با مردنش افکار و عقایدش نیز از بین برود، بلکه برای ابن عبد الوهاب چنین فرستی فراهم آمد که بعضی از امیران قبایل عرب (آل سعود) که به دنبال پیروزی های سیاسی و سیطره بر سرزمین عربستان بودند هم فکر و هم رأی ابن عبد الوهاب شده و به او پیشنهاد همکاری در گستراندن عقایدش دادند. آن گاه با گشایش یافتن کار آل سعود عقاید و افکار ابن عبد الوهاب هم با زور شمشیر شروع به گسترش کرد.

ما در این کتاب سعی کردیم تا خواننده ای عزیز را با افکار و عقاید ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب آشنا سازیم. از آن جا که افکار و عقاید بی اساس این دو خصوصاً در این محورها: مقابله با فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، ابراز عقاید بی اساس در مورد شرک و اظهار افکار عجیب و غریب در موضوع ذات خداوند و کافر دانستن مسلمانانی که مخالف با افکار آن ها باشند، دور می زند، بنابر این کتاب خود را به پنج فصل اساسی تقسیم نمودیم:

فصل اول: ابن تیمیه و امیر المؤمنین علیه السلام.

فصل دوم: ابن تیمیه و اهل بیت علیه السلام.

فصل سوم: نگاهی به برخی از عقاید ابن تیمیه.

فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در مورد ابن تیمیه.

اما فصل پنجم را به بررسی مذهب وهابیت و افکار و عقاید پایه گذار آن، محمد بن عبد الوهاب اختصاص داده ایم.

### حدیث متواتر و پرهیز از حرام

قبل از ورود به بحث ناچار باید به دو مطلب اشاره کنیم:

۱. مسأله تواتر: اکثر احادیثی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام وارد شده است وابن تیمیه آن را تکذیب کرده و ما در این کتاب با آن ها آشنا خواهیم شد، بنابر مبانی اهل سنت متواتر است. لذا باید تواتر و حدیث متواتر از دیدگاه اهل سنت معرفی گردد و با نظر آن ها در این مورد آشنا شویم:

ابن کثیر در باره حدیثی در مورد خوارج یازده نفر از تابعین را اسم برده که آن حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند، سپس می گوید: فهذه اثنتا عشرة طريقا إليه سترها بأسانيدها وألفاظها ومثل هذا يبلغ حد التواتر؛ (۱) این دوازده طریق (در واقع ۱۱ نفر را ذکر کرده) به او (به امیرالمؤمنین علیه السلام) می رسد که به زودی اسانید و لفظهای آن را خواهی دید، و مثل این (تعداد طریق) به حد تواتر می رسد.

سیوطی در مورد حدیث متواتر به صورت شعر چنین گفته است:

فَالْمَتَوَاتِرُ، وَقَوْمٌ حَدَّدُوا... بِعَشْرِهِ، وَهُوَ لَدَيَّ أَجْوَدُ؛ (۲) گروهی (از محدثین) متواتر را حدیثی دانسته اند که ده نفر آن را روایت کرده باشد و این نظریه نزد من خیلی خوب و صحیح است.

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۲۱.

۲- الفیه سیوطی فی علم الحدیث، ص ۱۳.

کتانی در کتابی که در موضوع حدیث متواتر نوشته و احادیث متواتر را در آن جمع کرده است می گوید: سیوطی حدیثی را که ده نفر از صحابه روایت کرده اند، متواتر دانسته و کتابش که در مورد احادیث متواتر نوشته است بر همین اساس بوده و هر حدیثی که ده نفر از صحابه و به بالا روایت کرده اند ذکر کرده است. (۱)

باز کتانی می گوید: حافظ سیوطی در کتاب «الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره» گفته است: هر حدیثی که آن را ده نفر از صحابه روایت کرده باشند، آن روایت نزد ما اهل حدیث متواتر است. (۲) پس بنا بر این تصریح سیوطی که کتانی نیز اشکالی بر آن وارد نکرده است و ابن کثیر که سخنش چندان تفاوتی با این ندارد، از نظر محدثین اهل سنت حدیثی که ده نفر از صحابه آن را روایت کرده اند، متواتر است. البته برخی مانند ابن حزم و ابن حجر در «صواعق المحرقة» حدیث هشت نفر از صحابه را نیز متواتر خوانده اند که دیگر نیاز به ذکر آن ها نیست.

۲. ابن تیمیه کرارا می گوید: استدلال به حدیثی که صحتش را نمی دانی به اتفاق جایز نیست و آن قول بدون علم است و قرآن و سنت آن را حرام قرار داده است. (۳)

این سخن از جانب ابن تیمیه یک نوع فریب خواننده ی کتابش است تا وانمود کند که او اهل تقواست و بدون علم نیز سخن نمی گوید؛ حال آن که او نه این که از حرام پرهیز ندارد، بلکه از نفاق نیز پرهیز ندارد و لذا فراوان دروغ های بزرگ بر زبان جاری کرده و از خود در کتاب هایش بر جای گذاشته است. اکنون با توجه به

۱- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۵.

۲- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۶.

۳- منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۷، ص ۶۲ و ۱۷۸.

این سخن ابن تیمیه، با سخنان و اظهارات او آشنا خواهیم شد تا روشن گردد که او چه مقدار به این سخن خود در عمل پایبند بوده و آیا این سخن را از روی ایمان گفته و یا برای فریب مردم و خواننده ی کتابش بوده است.



## فصل اول: ابن تیمیه و امیرالمؤمنین علیه السلام

### اشاره

در این فصل با دیدگاه ابن تیمیه در مورد احادیثی که در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است و همچنین طعن هایی که او بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کرده و جایگاه او با دوستان اهل بیت علیهم السلام و همچنین با دشمنان آن ها، آشنا خواهیم شد. و همچنین دلائل گمراهی او از اهل بیت علیهم السلام و دشمنی اش با استفاده از تصریح علمای اهل سنت و سخنان خود او در کتاب هایش مورد اشاره و بررسی قرار خواهد گرفت.

### ابن تیمیه و حدیث: «علی همراه حق است»

ابن تیمیه در باره ی این حدیث که متن کاملش را به زودی می آوریم می گوید:

«این بزرگ ترین سخن دروغ است. این حدیث را هیچ کس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکرده است؛ نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف. پس آیا کسی دروغ گوتر از این پیدا می شود که از صحابه و علما حدیثی را روایت کند که آن ها آن حدیث را روایت نکرده اند و از هیچ یک آن ها این حدیث اصلاً شناخته نشده است. این از آشکارترین دروغ هاست. و اگر گفته می شد که برخی از آن ها این حدیث را روایت کرده اند و ممکن است صحیح باشد در این صورت امکان صحیح بودنش وجود داشت. (حال آن که چنین نیست) و قطعاً دروغ و نسبت داده شده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

باز همو می گوید:

«حق به جز با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه کسی نمی گردد. اگر حق هر جا که علی باشد به همراه او می گشت، واجب بود که علی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم باشد.»<sup>(۱)</sup>

در «مجمع الفتاوی» (ج ۴، ص ۴۱۸) می گوید: «اگر حق به همراه علی باشد، عمل کردن به هر آنچه علی می گوید واجب است، ولی معلوم است که صحابه و پیروانش با علی در مسائلی مخالفت کرده اند. و نصّ شرعی هم داریم که آن نص با رأی مخالفان او موافق بوده است؛ مانند: عده ای زنی که شوهرش وفات می کند، در حالی که او باردار است.» (البته باید دقت داشته باشیم که روش ابن تیمیه و محدثین اهل سنت و وهابیت در صلوات روشن است و آن ها صلوات را ناقص ادا می کنند، لذا این که در این نوشتار ما بعد از نقل قول و یا حدیثی از کتب اهل سنت، صلوات را به طور کامل ذکر کرده ایم این عمل از جانب ماست، نه این که در اصل کتاب، صلوات این گونه بوده باشد.)

جواب: چنان که ملاحظه می کنید ابن تیمیه تأکید زیادی بر دروغ بودن این حدیث دارد و چهار مرتبه آن را تکرار کرده و سپس می گوید: این حدیث از هیچ کسی حتی با سند ضعیف هم روایت نشده است. و در آخر به دروغ بودن این حدیث ادعای یقین می کند.

همچنین اگر در سخنان ابن تیمیه دقت کنیم به دست می آید که یکی از سبب-هایی که ابن تیمیه این حدیث را تکذیب کرده است آن است که لازمه ای قبول این

---

۱- منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۴۱ .

حدیث (که صحیح و ثابت است) آن است که ناچاریم امیر المؤمنین علیه السلام را معصوم بدانیم.

ما در این جا متن و راویان این حدیث را ذکر می کنیم تا معلوم گردد که اولاً: حدیث مذکور حدیث صحیح (و حتی متواتر) است و ثانیاً: روشن شود که چگونه ابن تیمیه حقایق مسلم را تکذیب و انکار می کند و آشکارا دروغ می گوید.

اینک چند حدیث در این زمینه:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

علی مع الحق أو الحق مع علی حیث کان؛ علی همراه حق هست یا (و) حق همراه علی هر جا که علی هست همراه او می گردد. این حدیث با عبارات: «حق همراه علی است» و «خدایا حق را همراه علی بگردان» نیز وارد شده است.

این حدیث را با الفاظ مختلف مذکور افراد زیر از صحابه روایت کرده اند:

امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السلام، سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، ابن عباس، ام سلمه، عایشه، حذیفه، جابر، بوبکر، بویوب انصاری، سعد بن عباده، ابوسعید خدری، براء بن عازب، سهل بن سعد، ابو لیلی، ابو طفیل، ابو موسی اشعری، سعد بن ابی وقاص، زید بن ارقم، عبد الرحمان بن سعد، کعب بن اجرت، کعب بن عمر. (۱)

۱- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۵۲، ح ۸۰۶؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۲۹ و ۳۹۵، ح ۷۵۸ و ۹۴۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۰۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵ و ۲۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۵۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲، ح ۷۶۴۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۰، ص ۳۶۰ و ج ۴۲، ص ۴۹۹ (با پنج سند)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۸۲؛ الکنی و الاسماء، ج ۲، ص ۸۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۱ ح ۳۳۰۹۱؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۷۴؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مناقب ابن مردویه، ح ۱۳۴ الی ۱۴۰.

هیثمی با سه سند این حدیث را روایت کرده و یکی را صحیح دانسته و در دومی می گوید: سعد بن شعیب را نمی شناسم و بقیه رجال صحیح اند. و در سومی نیز می گوید: مالک بن جبیر را نمی شناسم و بقیه ثقه اند. ابن کثیر حدیث دومی هیثمی را با سند دیگر روایت کرده است و حاکم نیز سند این حدیث را صحیح دانسته است. باید دقت داشته باشیم که سه سند هیثمی را بنابر موازین اهل سنت می توان گفت که همگی صحیح اند؛ زیرا ابن حبان، ذهبی و ابن حجر در مورد راوی ای که مجهول است و شخص ثقه از او حدیث روایت کرده و کسی او را جرح نکرده است، گفته اند: جائز الحدیث است. (۱)

چنان که می بینید این حدیث بنابر نظریه ای محدثین و عقیده ای که حتی خود ابن تیمیه در مورد اخبار متواتر دارد متواتر، بلکه بالاتر از تواتر است؛ زیرا ابن تیمیه حدیثی را که هفت نفر از صحابه روایت کرده اند متواتر دانسته است حال آن که این حدیث را ۲۵ نفر از صحابه روایت کرده اند. علاوه بر آن این حدیث شواهد فراوان دیگری نیز دارد که به همین معنا هستند.

۲. ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه می گفت:

عن أم سلمه أنها كانت تقول: كان علي علي الحق من اتبعه اتبع الحق ومن تركه ترك الحق عهد معهود قبل يومه هذا؛ (۲) علی همیشه بر حق بود و هر که از علی پیروی کرد، از حق پیروی کرده است و هر که علی را ترک کرد، حق را ترک کرده است. این عهد و پیمان دیرینه است.

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۳، رقم ۲۹۶۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۹۶، رقم ۱۹۹۳.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۰ و ۳۹۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱۹.

این حدیث با سه سند روایت شده است و هیشمی برای این حدیث دو سند نقل کرده و رجال یکی را ثقات دانسته جز مالک بن جعونه که می گوید: او را نمی-شناسم. این حدیث را عیاض بن عیاض و سلمه بن کهیل از مالک روایت کرده اند و از سخن دارقطنی که ابن عساکر ذیل این حدیث نقل کرده است، روشن می شود که مالک نزد او معروف بوده است و همچنین در آن سلمه از مالک سؤال می کند که آیا تو این سخن را از ام سلمه شنیدی؟ او می گوید: به خدا سوگند سه مرتبه این حدیث را از او شنیدم.

۳. عمره دختر عبد الرحمان می گوید:

عن عمره بنت عبد الرحمن قالت: لما سار علی إلى البصرة دخل علی أم سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله فقالت: سر فی حفظ الله و فی کفہ فو الله إنک لعلی الحق و الحق معک و لولا أنى أکره أن أعصى الله و رسوله فإنه أمرنا صلی الله علیه و آله أن نقر فی بیوتنا لسرت معک و لکن و الله لأرسلن معک من هو أفضل عندى و أعز علی من نفسى ابنى عمر؛ (۱) و قتی علی به طرف بصره (برای جنگ جمل) حرکت کرد، برای وداع با ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه اش داخل شد. ام سلمه گفت: در حفظ و پناه خدا حرکت کن. به خدا سوگند حتماً تو بر حق هستی و حق همراه توست. اگر این نبود که من دوست ندارم خدا و رسولش را نافرمانی کنم؛ زیرا او (خداوند متعال) ما (همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) را امر فرموده تا در خانه-هایمان بمانیم حتماً همراه

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۴۶۱۱.

تو می آمدم، ولی به خدا سوگند حتماً کسی را همراه تو می فرستم که نزد من از خودم هم برتر و عزیزتر است و آن پسر عمر است.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته اند.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض؛ علی همراه قرآن و قرآن همراه علی است. این دو از هم جدا نمی-شوند تا این که در حوض بر من داخل شوند. (۱)

این حدیث را ام سلمه و ابن عباس روایت کرده اند، حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته اند.

یادآور می شویم که علاوه بر این اخبار، احمد بن حنبل که ابن تیمیه خود را پیروی مذهب او می خواند، نیز به معنای این حدیث تأکید کرده است. راوی می-گوید:

وهو (علی) كما قال أحمد فيما أخبرنا... سمعت أحمد بن سعيد الرباطي يقول سمعت أحمد بن حنبل يقول: لم يزل علي بن أبي طالب مع الحق و الحق معه حيث كان؛ (۲) علی همان گونه است که احمد گفته است، آن جا که گفته است: «علی همیشه همراه با حق بود و حق نیز همراه او. هر جای که علی بود حق آن جا می-گشت.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۴۸۷۷؛ معجم الصغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱۹.

سند این خبر کاملاً صحیح است.

ابن جوزی با وجود تعصبش در مورد فضائل امیرمؤمنین علیه السلام، در باره این حدیث می گوید:

ولا يختلف العلماء أن علياً لم يقاتل أحداً إلا والحق مع علي. كيف وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم أدر معه الحق كيفما دار؛ (۱) علما اختلاف ندارند در این که علی با هر که جنگید حق همراه علی بود. چرا (چنین نباشد) در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، حق را همراه علی بگردان هر گونه ی که علی می گردد.

این سخن ابن جوزی را در نظر داشته باشید؛ زیرا ابن تیمیه قبیح ترین سخنان را در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و جنگ های آن حضرت با اهل جمل وصفین گفته است و این سخن ابن جوزی یکی از دلائل دروغگویی او در آن موضوع نیز است.

پس همان گونه که ملاحظه می کنید این حدیث صحیح و ثابت، بلکه متواتر است؛ چه رسد به اینکه این حدیث را کسی نقل نکرده و در هیچ کتابی وجود نداشته باشد. این بیانگر جرعت ابن تیمیه بر دروغ گفتن است که در مورد چنین حدیث با عظمت و با این زیادی سند که بنابر نظر خود او حدیث متواتر است می-گوید: «هیچ کسی آن را نقل نکرده است.»

نکته دیگر اینکه بنابر اعتراف خود ابن تیمیه چون صحت این حدیث ثابت است، پس لازمه اش آن است که باید امیرالمؤمنین علیه السلام را معصوم بدانیم. و واقعیت نیز همین است.

---

۱- صید الخاطر ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۲۹.

البته چنین هم نیست که معصوم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام فقط از همین حدیث ثابت شود، بلکه علاوه بر این؛ حدیث متواتر «ثقلین» نیز بر همین معنی دلالت دارد و معصوم بودن آن حضرت بنابر این حدیث نیز روشن تر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

همانا من (بعد از خودم) در میان شما دو چیز گرانبها باقی خواهم گذاشت که اگر به آن چنگ بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از این دو بزرگ تر از دیگری است. (و آن دو عبارت اند از: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. پس نگاه کنید که چگونه مرا در باره ای این دو چیز خواهید گذاشت؟ (بدانید که) این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آن که بر من سر حوض وارد شوند. (۱))

البته احادیث دیگری نیز به همین معنا وجود دارد که ما بعضی از آن ها را در زیر یادآوری می کنیم و بعضی دیگر را در بحث های آتی ملاحظه خواهید کرد:

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

من أطاعنی فقد أطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من أطاع علیاً فقد أطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که مرا اطاعت کند، در واقع خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر

۱- سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۰۱.

۲- معجم الشیوخ، ج ۱، ص ۴۸۵، ح ۱۲۴؛ من حدیث خیمه، ج ۱، ص ۷۲؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ح ۴۶۱۷ و ۴۶۲۱؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۸۱؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۴۶، ح ۶۹ و ۱۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۰۶؛ فرائد السمطین، ح ۱۴۲.



که علی را اطاعت کند، در واقع مرا اطاعت کرده و هر که علی را نافرمانی کند، حتماً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث در مصادر مذکور از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، حذیفه، ابوبرزه، یعلی بن مرّه، ام سلمه و عایشه روایت شده است و حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته اند.

۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

یا علی من فارقتی فقد فارق الله ومن فارقک یا علی فقد فارقتی؛ ای علی، هر که از من جدا شود، از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شود، در حقیقت از من جدا شده است. (۱)

این حدیث نیز از ابوذر، عمر، ابو هریره، ابن عمر و بریده روایت شده است.

حاکم و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

پس همه ی این اخبار صحیح، دلالت بر معصوم بودن امیر المؤمنین علیه السلام و واجب بودن اطاعت از آن حضرت را دارد. اما اینکه ابن تیمیه می گوید: «صحابه و پیروان علی با او مخالفت می کردند» اگر فرضاً چنین نقلی را صحیح بدانیم جوابش این است که نه اینکه بعضی از صحابه، بلکه اگر همه ای آن ها با آن حضرت مخالفت می کردند نیز هیچ گونه خللی بر معصوم بودن آن حضرت وارد نمی شد و مخالفت آنها معصوم بودن آن حضرت را نمی تواند نقض بکند، بلکه

۱- معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹۶، ح ۱۳۵۵۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۳۳؛ معجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۴۵۵، ح ۴۰۶۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۹۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۴۲، ح ۴۶۲۴ و ۴۷۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۳۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۲۷۷۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۹۷۴ الی ۳۲۹۷۶.

برعکس نشانه انحراف مخالفین خواهد بود. در صفحات بعد خواهیم دید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چگونه با برخی از صحابه که از امیر المؤمنین علیه السلام شکایت می برد برخورد می کردند و با سخن ابن عباس نیز آشنا خواهیم شد که او مخالفت کنندگان با کارهای امیر المؤمنین علیه السلام را احمق معرفی کرده است. پس، از این اخبار و مانند آن که فراوان اند روشن و ثابت می شود که اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را معصوم قرار داده و کسانی را که با این موضوع مخالفت می کنند، مخالفت کننده با خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است. همچنین هر که بر معصوم بودن آن حضرت اشکال وارد می کند و طعن می زند بدون شک به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طعنه زده است، نه به کس دیگر.

### ابن تیمیه و تکذیب حدیث «طیر»

ابن تیمیه می گوید: «به درستی که حدیث «طیر» در نزد آگاهان به حقایق نقل (به حدیث) از احادیث دروغ و ساخته شده است ... از حاکم در باره ای این حدیث سؤال کردند و او گفت: «این حدیث صحیح نیست.»<sup>(۱)</sup>

جواب: حدیث «طیر» از احادیث متواتر است که افراد زیادی از صحابه با سند های فراوان آن را روایت کرده اند که ما به نقل متن حدیث و راویان آن اشاره کرده و بعد از آن به پندارهای دروغین ابن تیمیه نیز پاسخ خواهیم داد.

«نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده ای (بریان شده) بود و آن حضرت فرمودند: خداوندا! محبوب ترین خلق و بنده ات را به نزد من بیاور تا با من این پرنده را بخورد. سپس علی بن ابی طالب آمد و آن را همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله خورد.»

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، انس بن مالک (با بیش از ۹۰ سند)، ابن عباس، سفینه، ابوسعید خدری، ابوطیفیل، سعد بن ابی وقاص، عمرو بن عاص، یعلی بن مرّه، جابر بن عبد الله، ابو رافع و حبشی بن جناده روایت شده است. (۱)

این حدیث از احادیث متواتره است و اسانید صحیح و حسن بسیاری دارد. برای نمونه به چند سند اشاره می کنیم:

۱. هثمی در مورد یکی از اسانید می گوید: حماد بن مختار را نشناختم، بقیه رجالش رجال صحیح (رجال بخاری و مسلم) است.

۲. در مورد سند دیگر می گوید: احمد بن عیاض را نشناختم، وبقیه رجال سند رجال صحیح است.

۳. در مورد سند ابویعلی می گوید: رجالش ثقات هستند و در برخی آن ها خلاف است.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵ و ۶۲۶، ح ۳۷۲۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷ و ۵۹۵، ح ۳۷۲۱ و ۸۳۹۸؛ خصائص نسائی، ح ۱۰؛ مسند ابو حنیفه ابو نعیم، ج ۱، ص ۲۳۴؛ امالی محاملی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۵۱۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۰، ح ۴۰۵۲؛ طبقات المحدثین ابوشیخ، ج ۳، ص ۳۶۴، ح ۹۲۴؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۰، ح ۹۴۵؛ حدیث ابی الفضل الزهری، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴۰۰ و ۴۰۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۷۳۰، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۶۳۲۳، ج ۷، ص ۸۲، ح ۶۴۳۷، ج ۱۰، ص ۲۸۲، ح ۱۰۶۶۷؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱۷۴۴، ج ۶، ص ۹۰، ح ۵۸۸۶، ج ۷، ص ۲۶۷، ج ۹، ص ۱۴۲؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۲، ح ۱۴۸۸؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۲۸۷، ح ۳۸۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷؛ حلیه الاولیا، ج ۶، ص ۳۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۴۱، ح ۴۶۵۰ و ۴۶۵۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۴۵ تا ۲۵۷، (با بیش از ۱۵ سند)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶ با ۵ سند.

۴. در مورد سند چهارم می گوید: رجال این سند همه رجال صحیح است، جز فطر و او ثقه است. (دقت داشته باشیم که فطر نیز از رجال صحیح بخاری است.)

۵. ودر مورد سند ابن عباس نیز می گوید: در سند این حدیث محمد بن سعید را نشناختم بقیه توثیق شده اند ودر سلیمان بن قرم ضعف است.

۶. یکی از اسانید ابن عساکر تمام رجالش ثقه هستند که عبارت اند از: انبأنا ابو القاسم الحریری قال: انبأنا ابو طالب العشری قال: انا الدارقطنی قال: انا محمد بن مخلد قال: انا حاتم بن الیث قال: انا عبیدالله بن موسی عن عیسی بن عمر القاری عن السدی قال انس. (۱) ابن جوزی این سند را به وجود اسماعیل بن عبدالرحمن سدی ضعیف معرفی کرده است و همچنین ممکن است وهابی ها نیز با اکتفا به ذکر برخی مانند ابن معین و جوزجانی ناصبی که سدی را تضعیف کرده اند، برخی سند حدیث طبر و از جمله این سند را ضعیف معرفی کرده، و مردم را فریب دهند. لذا دقت داشته باشیم که سدی اولاً از رجال صحیح مسلم است. ثانیاً: او را شعبه، ثوری و زائده (بنابر نقل ترمذی ذیل حدیث طبر) و یحیی قطان، احمد، عجللی، ابن مهدی، نسائی، ابن حبان و البانی ثقه دانسته اند و ساجی، ابن عدی و ابن حجر او را صدوق دانسته اند، حاکم، ذهبی و البانی احادیث او را صحیح دانسته اند و یحیی قطان می گوید: کسی او را ترک نکرده و از کسی نشنیدم که جز به خوبی از او یاد کرده باشد. پس با این بیان روشن شد که این سند بلا نزاع صحیح است؛ زیرا ما بقی رجال سند ثقه هستند.

---

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۵۴؛ العلل المتناهیة ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۳۶۳.

۷. سند معتبر دیگر نزد این عساکر سند ذیل است: أخبرنا أبو محمد بن الأكفانی أنا أبو محمد عبد العزيز بن أحمد أنا أبو الحسن علی بن موسی بن الحسین نا أبو الحسن علی بن عمر الدارقطنی نا محمد بن مخلد بن حفص العطار نا حاتم بن اللیث الجوهری نا عبد السلام بن راشد نا عبد الله بن المثنی عن ثمامه عن أنس. (۱) رجال این سند نیز همه ثقه اند و ابن مثنی صدوق و ابن راشد را اهل سنت مجهول دانسته اند، ولی او از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقه است، ولی بنابر قاعده گذشته که از ذهبی و ... ذکر شد، این سند به تنهایی مورد اعتماد است چه رسد در شواهد.

۸. أخبرتنا أم المجتبی ناصر قالت قرئ علی إبراهیم بن منصور نا أبو بکر بن المقرئ أنا أبو یعلی نا قطن بن نسیر نا جعفر بن سلیمان الضبعی نا عبد الله بن المثنی عن عبد الله بن أنس عن أنس بن مالک. (۲) رجال این سند نیز ثقات هستند جز قطن بن نسیر که صدوق و از رجال مسلم است.

۹. حدثنا الحسن بن محمد السکونی، قال: حدثنا الحسن ابن علی النسوی، قال: حدثنا إبراهیم بن مهدی المصیصی، قال: حدثنا علی بن مسهر، عن مسلم أبي عبد الله، عن أنس. (مناقب ابن مردویه، ح ۱۷۰). کل رجال این سند ثقه هستند جز حسن نسوی که شیخ طبرانی نیز است و ما او را نشناختیم.

۱۰. همچنین ابن کثیر در تاریخش بیست و نه سند برای این حدیث ذکر کرده است و از جمله اسانید او سند ابن ابی حاتم است که تمام روات آن بلا نزاع ثقات

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۵۶. ابن مردویه این حدیث را با سند فوق از عباس بن بکار از عبدالله بن مثنی روایت کرده است. مناقب ابن مردویه، فصل دهم، حدیث طیر.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۴۷.

اند که عبارت اند از: ابن ابی حاتم، از عمار بن خالد از اسحاق بن یوسف ازرق، از عبدالملک بن ابی سلیمان، از انس و این سند نیز بدون شک صحیح است.

۱۱ و ۱۲. بخاری در تاریخش دو سند صحیح برای این حدیث ذکر کرده و هر دو را مرسل خوانده است. در اولی در مورد عثمان طویل گفته است: برای او سماع از انس دانسته نشده است. و در دومی نیز عبدالملک بن ابی سلیمان را چنین وانمود کرده که او نیز حدیثش از انس مرسل است. اما عثمان؛ نشنیدن او نیز از انس ثابت نشده و خود بخاری در شرح حال عثمان، در تاریخش، عثمان را از کسانی خوانده که از انس حدیث روایت کرده است، ولی آن جا این اشکال را وارد نکرده است. ابن حبان و ابن حجر و دیگران نیز او را از راویان از انس نام برده و اشکالی وارد نکرده اند. اما عبدالملک؛ ذهبی و ابن حجر او را از راویان از انس برشمرده اند. همچنین این دو راوی زمان انس را درک کرده اند. پس بدون شک این دو سند نیز صحیح خواهد بود.

۱۳. آجری در (الشریعه، ج ۴، ص ۱۵۳، ح ۱۴۵۵) این حدیث را از ابواحمد هارون بن یوسف از ابن ابی عمر العدنی از محمد بن جعفر بن محمد از (عبدالرحمن) ابن ابی رجال از پدرش محمد بن عبدالرحمن از انس روایت کرده و رجالش ثقه و این سند نیز صحیح است.

۱۴ و ۱۵. ابن حجر از (الغرائب) دارقطنی با این سند: عبدالله بن محمد بن عماره انصاری، از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، از انس این حدیث را نقل کرده است و این سند نیز صحیح است. دارقطنی آن را از منفردات انصاری از مالک خوانده و گفته است: غیر او ثابت تر از اوست. (پس او از نظر دارقطنی ثقه و ثبت است). ابن فتحون گفته است: او اعلم الناس به انساب انصار بود و عدوی با

اتکا به کتاب او کتاب انساب انصار را تألیف کرده است. (۱) ابن سعد، خطیب و ذهبی نیز او را عالم به انساب انصار معرفی کرده اند و خطیب پنج نفر از محدثین را نام برده که از او حدیث روایت کرده اند و ذهبی گفته است: کسی او را تضعیف نکرده است. (۲) با این بیان روشن می‌شود که این سند نیز صحیح است. ابن جوزی محمد بن صالح را در غیر سند دارقطنی در این حدیث با مدنی خلط کرده و از ابن حبان تضعیف او را نقل کرده است و حال آن که این محمد بن صالح بن مهران است و ابن حبان او را ثقه و ابن حجر صدوق خوانده و عالم به انساب نیز بوده و کسی او را تضعیف نکرده است.

از این قبیل اسانید صالح برای این حدیث بسیار است و ما این چند نمونه را ذکر کردیم تا بی اساس بودن سخن کسانی که می‌گویند: این حدیث سند سالم ندارد روشن گردد. اگر در مورد تک تک اسانید بحث شود سند ترمذی و نسائی و بلاذری و ... نیز صالح بودنش روشن خواهد شد. متأسفانه امروزه وهابی‌ها با رهبری البانی احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام را با اشاره به برخی اسانید ضعیف و یا با اشاره به ضعف راویان ثقه بدون اشاره به توثیق اکثر محدثین و ... خواننده‌ی خود را فریب می‌دهند و حدیث را ضعیف معرفی می‌کنند. بنابر این ما به این چند سند اشاره کردیم و الا این حدیث بدون تردید متواتر است.

۱- لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۳۶، رقم ۱۳۸۴؛ علل المتناهیة، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۳۶۱.

۲- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۶۲، رقم ۵۱۸۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴، ص ۴۶، رقم ۲۳۱.

برخی از علما کتاب مستقلی در باره ی این حدیث شریف تألیف نموده اند؛ مانند: طبری، صاحب تفسیر و تاریخ مشهور، ابن عقده، ابو نعیم، حاکم، ابوبکر بن مردویه، ذهبی و ابن شاهین.

متذکر می شویم که حاکم این حدیث را در «مستدرک» از انس بن مالک با دو سند روایت کرده و سندش را نیز صحیح دانسته است. سپس می گوید: «این حدیث را از انس بیش از سی نفر از اصحابش روایت کرده اند و همچنین با سند صحیح از علی، ابوسعید، و سفینه نیز روایت شده است.» همچنین حاکم کتاب مستقلی در باره این حدیث تألیف کرده است. سبکی، مقدسی و ذهبی، نیز گفته اند که این حدیث را حاکم صحیح می دانسته و آن را در کتابی جمع کرده است.

حاکم حتی می گوید: حدیث الطیر من مشهورات الأحادیث و کان علی أصحاب الصحاح أن یخرجوه فی الصحاح ویقول: ذاکرت به کثیرا من المحدثین ویقول: کتبت فیه کتابا؛ (۱) حدیث طیر از احادیث مشهور است و به صاحبان صحاح (یعنی بخاری و مسلم) لازم بود که آن را در صحاح خود روایت کنند. و می گوید: «در باره ی این حدیث با بسیاری از اهل حدیث گفت و گو کردم و کتابی نیز در باره ی آن نوشتم.

دروغ بودن این نسبت که حاکم این حدیث را غیر صحیح دانسته از سخنان گذشته ی حاکم روشن می شود. مضافا شخصی که این نسبت را به حاکم داده و از او نقل کرده، ابو عبدالرحمن شاذیوخی است (۲) که او مجهول است. نقل چنین سخنی حتی در صورت

۱- معرفه العلوم الحدیث حاکم، ص ۹۳.

۲- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی.



صحت سندش با وجود تصریحات گذشته از جانب حاکم در کتبش و بدون اشاره به آن ها خود یک نوع دروغ و خدعه و فریب آشکار خواننده کتابش است.

همچنین ابن کثیر می گوید: استاد ما ذهبی کتابی در مورد این حدیث نوشته و پس از ذکر احادیث بیش از نود نفر از تابعین را نام برده است که آن ها این حدیث را از انس روایت کرده اند. (۱) ابن کثیر نام ۵۴ نفر از تابعین را که این حدیث را از انس روایت کرده اند در کتابش ذکر کرده است.

وقتی یک حدیث را تنها از انس بیش از نود نفر از تابعین روایت کرده اند، کجا جای شک در صحت چنین حدیث باقی می ماند، مگر اینکه انسان مغرض و دارای هدف کینه جوینانه باشد.

اما روایت انس بن مالک؛ او می گوید: «در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده ای (بریان شده) بود. آن حضرت فرمودند: «خداوندا! محبوب ترین خلق و بنده ات را به نزد من بیاور تا همراه من این پرنده را بخورد.» آنگاه ابوبکر آمد و حضرت او را برگرداندند. سپس عمر آمد، او را نیز رد کردند. سپس علی آمد و به او اجازه دادند.» (۲)

علاوه بر این در داستان این حدیث چنین مشهور است:

عن أنس بن مالك قال: كنت أخدم رسول الله صلى الله عليه و آله فقدم لرسول الله صلى الله عليه و آله فرخ مشوى فقال: اللهم ائتنى بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير قال: فقلت اللهم اجعله رجلا من النصار ف جاء علي فقلت إن رسول الله صلى الله عليه و آله علي

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۴.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۸ و خصائص نسائی، ج ۹، ص ۱۲۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۰۵، ح ۴۰۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۵.

حاجه ثم جاء فقلت إن رسول الله صلى الله عليه و آله على حاجه ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه و آله افتح فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه و آله ما حبسك على فقال إن هذه آخر ثلاث كرات يردني أنس يزعم أنك على حاجه فقال: ما حملك على ما صنعت؟ فقلت: يا رسول الله سمعت دعاءك فأحببت أن يكون رجلا من قومي فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: إن الرجل قد يحب قومه؛ خلاصه این حدیث این است: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خدایا محبوب ترین بنده ات را به نزد من بیاود تا همراه من این پرنده را بخورد، امیرالمؤمنین علیه السلام سه مرتبه به در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند، ولی انس که دعای آن حضرت را شنیده بود دوست داشت که آن محبوب ترین شخص از جمله هم دیارانش یعنی از انصار باشد. بنابر این هر دفعه به امیرالمؤمنین می گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول هستند. و با این روش اجازه نمی داد تا امیرالمؤمنین علیه السلام داخل خانه شوند. تنها در آخرین مرتبه بود که وقتی علی آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صدای در را شنیدند خود به انس دستور دادند که بین چه کسی است؟ انس گفت «علی است.» حضرت فرمودند: «بگزار بیاید.» آنگاه وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند فرمودند: «ای علی، چرا دیر کردی؟ من خیلی وقت است که منتظر تو هستم.» (۱)

این حدیث را حاکم به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته است. اما ذهبی در «تلخیص» در مورد یکی از اسانید این روایت گفته است: «ابن عیاض را نمی شناسم»، ولی بعداً در «میزان الاعتدال» به این اشتباه خود پی برده و می گوید: «حاکم در «مستدرک» پس از نقل حدیث «طیر» گفته است که به شرط شیخین

صحیح است و من آن جا گفته بودم که همه راویانش ثقه اند غیر از این راوی (ابن عیاض) و این را آن جا متهم کرده بودم، ولی سپس برایم روشن شد که این راوی نیز شخص راستگو و صدوق بوده است.» (۱)

یادآور می شویم که ذهبی در حدیث دوّم حاکم نیز در باره ی ابراهیم بن ثابت همین اشتباه را کرده و در «میزان الاعتدال» به آن اشاره کرده است و آن جا نیز گفته است که این حدیث دارای سندهای فراوانی است که من آن ها را در کتابی جمع کرده ام.» (۲) همیشه نیز به صحیح بودن این حدیث اشاره کرده است.

اما ببینید ابن تیمیه در مورد این حدیث چه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله یا می دانست که محبوب ترین مردم نزد خداوند علی است و یا نمی دانست. اگر می دانست می توانست کسی را بفرستد تا علی را صدا کند ... و یا می گفت: «خدایا، علی را به نزد من بیاور که او محبوب ترین شخص نزد تو است.» چه حاجت است بر دعا و مبهم گذاشتن در دعا. اگر نام علی را ذکر می کرد انس را از آرزوهای باطل راحت می ساخت تا انس در را بر روی علی نیندد.» (۳)

باید گفت: اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانستند که آن شخص جز امیرالمؤمنین علیه السلام کسی دیگری نیست، جای هیچ شبهه ای نمی باشد. و روش آن حضرت که مسأله را به این صورت بیان فرمودند به خاطر آن است که فضیلت و حقیقت امیرالمؤمنین را به مردم بهتر برسانند؛ زیرا در جای خودش در علم بلاغت ثابت شده که یکی از روش های تأکید بر امری و نشان دادن اینکه امر خیلی امر مهم است این

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۶۵، ح ۷۱۸۰.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۵، ح ۵۹.

۳- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۷۴.

است که مطلب برای مخاطب به صورت مبهم عرضه گردد تا او را وادار به جست و جو نماید. و این چنین عرضه کردن مطلب از دیدگاه علم بلاغت به مراتب بهتر از آن است که از اول اسم و رسم تعیین گردد.

برای ابن تیمیه بهتر بود مسأله را اول از دیدگاه علم بلاغت مورد بررسی قرار می داد.

یکی دیگر از دورغ های ابن تیمیه در مورد این حدیث آن است که او این حدیث را از نظر آگاهان به حقایق حدیث دروغ معرفی کرده است. و این در حالی است که چنانی که ملاحظه نمودید حدیث مذکور را حدیث شناسان معروفی چون احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، بزار، ابن حبان، حاکم، مقدسی، هیشمی و دیگران روایت کرده-اند و چندین نفر از محدثان بزرگ مانند ابن عقده، طبری، ابو نعیم، حاکم و ذهبی کتب مستقل در مورد آن حدیث نوشته اند.

ذهبی در شرح حال حاکم می گوید:

وأما حدیث الطیر فله طرق کثیره جدا قد افردتها بمصنف ومجموعها هو یوجب ان یکون الحدیث له اصل... (۱) حدیث طیر واقعاً سند های زیادی دارد ومن کتاب مستقلى در باره ی آن نوشتم ومجموع آن دلالت می کند که حدیث اصل دارد» یعنی یقیناً آن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند.

با این وجود باید دقت داشته باشیم که ذهبی با پیروی از هوا و هوس در «میزان الاعتدال» راویان زیادی را بدون هیچ دلیل و به مجرد روایت حدیث طیر متهم کرده است. (۲)

۱- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

۲- میزان الاعتدال، شرح حال رقم ۴۷ و ۵۹ و ۳۹۰ و ۸۹۱ و ۲۰۰۷ و ۲۲۷۰ و ۵۰۴۸ و ۷۶۴۴ و ...

## ابن تیمیه و تکذیب حدیث غدیر

## اشاره

در داستان غدیر خم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به امر خداوند متعال رسماً به جانشینی خویش منصوب کرده و آن را به امت اسلامی اعلام فرمودند. ابن تیمیه در مورد قسمت اول حدیث غدیر که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که من مولای او هستم پس علی نیز مولای اوست» می گوید:

وأما قوله من كنت مولاه فعلى مولاه فليس هو فى الصحاح لكن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس فى صحته فنقل عن البخارى وإبراهيم الحربى وطائفة من أهل العلم بالحديث انهم طعنوا فيه و ضعفوه و نقل عن احمد بن حنبل انه حسنه كما حسنه الترمذى ... و قال ابن حزم ... وأما «من كنت مولاه فعلى مولاه» فلا يصح من طريق الثقات أصلاً ... نحن نجيب بالجواب المركب فنقول: أن لم يكن النبى صلى الله عليه و آله قاله فلا كلام وإن كان قاله فلم يرد به قطعاً الخلافه بعده إذ ليس فى اللفظ ما يدل عليه و مثل هذا الأمر العظيم يجب أن يبلغ بلاغاً مبيناً؛ (۱) این حدیث در صحاح نیامده است، ولی آن از چیزهایی است که علما روایت کرده اند (پس بخاری و مسلم فوق علما هستند!). مردم در صحتش نزاع دارند و از بخاری، ابراهیم حربی و طائفه ی از اهل علم به حدیث نقل شده که آن ها بر این حدیث طعنه زده و آن را تضعیف کرده اند. از احمد نقل شده که او این حدیث را حسن دانسته چنان که ترمذی نیز حسن دانسته است. ابن حزم گفته است: این حدیث از طرق ثقات اصلاً صحیح نیست ... ما (ابن تیمیه) پاسخ مرکب می دهیم و می گوئیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را نگفت پس حرف دیگری نیست. اگر هم گفته باشد قطعا از آن، خلافت پس از خود را اراده نکرد؛ زیرا در لفظ حدیث چیزی که دلالت بر خلافت کند نیست و در مانند این امر عظیم لازم است که به صورت آشکار ابلاغ کند.

پاسخ: حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» حدیثی است که هیچ حدیثی در مکتب اهل سنت به درجه ای آن نمی رسد؛ زیرا حدود ۱۳۰ نفر از صحابه آن را روایت کرده اند و برخی از محدثین اهل سنت و وهابی بر خلاف میلشان اعتراف بر تواتر آن کرده اند. برای روشن شدن دروغگویی ابن تیمیه و عظمت این حدیث به بعضی موارد اشاره می کنیم.

ذهبی پس از نقل این حدیث می گوید: متن این حدیث متواتر است. (۱)

در جای دیگر می گوید: صدر حدیث متواتر است. (۲) ابن کثیر نیز این سخن ذهبی را نقل کرده و با سکوت به تواتر این حدیث اعتراف کرده است.

البانی وهابی می گوید: قسمت اول حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله متواتر است. (۳)

شعب ارنؤوط نیز که از محدثین وهابی است می گوید: برای این حدیث شواهد فراوانی است که به حد تواتر می رسد. (۴)

کتانی این حدیث را در کتاب احادیث متواتره اش وارد کرده و از سیوطی و مناوی نیز نقل کرده است که آن را متواتر دانسته اند. (۵)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۳۵، ذیل شرح حال رقم ۸۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۶؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳- احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱۷۵۰.

۴- حاشیه ای مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۰ ذیل حدیث شماره ۳۰۶۲.

۵- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ح ۲۳۲.

جزری حنفی نیز این حدیث را متواتر دانسته است. (۱)

ذهبی می گوید:

جمع (الطبری) طرق حدیث غدیر خم فی أربعه أجزاء رأیت شطره فبهرنی سعه رواياته وجزمت بوقوع ذلك؛ (۲) طبری طرق حدیث غدیر خم را در چهار جزء جمع کرده، من مقداری از آن را دیدم و فراوانی آن مرا حیرت زده کرد و یقین کردم که این داستان اتفاق افتاده است.

ابن حجر می گوید:

واما حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» فقد أخرجه الترمذی والنسائی وهو كثير الطرق جدا وقد استوعبها بن عقده فی كتاب مفرد وكثير من اسانیدها صحاح وحسان؛ (۳) اما حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» در واقع دارای اسانید بسیاری است ... و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن هستند.

همین مقدار برای شناخت عظمت این حدیث شریف کفایت می کند و الا تصریح محدثین به تصحیح آن فراوان است. احمد بن حنبل که ابن تیمیه به دروغ می گوید که این حدیث را حسن دانسته تنها در مسندش این حدیث را از نه نفر از شیوخش با یازده سند روایت کرده است و عبدالله در مسند جمعا با پانزده سند این حدیث را نقل کرده و نسائی با چهارده سند آن را در سنن الکبری و خصائصش روایت کرده و هیشمی در کتابش بیش از بیست سند این حدیث را صحیح و حسن

۱- اسنی المطالب، ص ۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۳- فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.

و یا رجالش را ثقات معرفی کرده است. (۱) ابن عساکر در جزء ۴۲ تاریخش با بیش صد سند این حدیث را روایت کرده است. با این حال چه کسی و چرا حدیث با این عظمت را از اصل انکار می-کند! چه حدیثی در اسلام وجود دارد که محدثین و آن هم در قرن سوم اسانید آن-را در چهار جلد جمع کرده باشد!

جالب است بدانیم تنها کسانی حدیث شریف غدیر را تضعیف و انکار کرده اند که از جانب علمای اهل سنت متهم به نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام هستند؛ مانند:

۱. ابوبکر بن ابی داود که از نواصب خوانده شده است (۲) و او این حدیث را انکار کرده و همین امر سبب شده تا طبری در رد بر او اسانید این حدیث را جمع کند.

۲. ابن حزم: ابن حبان در مورد او می گوید: از چیزهایی که بر زشتی او می-افزاید پیروی او از امراء سلف و خلف بنی امیه و اعتقادش بر صحت خلافت آن ها بود تا جایی که به ناصبی بودن نسبت داده شد. (۳)

۳. ابن تیمیه که علمای اهل سنت بر ناصبی بودن او تصریح دارند که در جای خود در این کتاب ملاحظه خواهید کرد. همچنین امروزه برخی از وهابی ها با پیروی از ابن تیمیه حتی اصل وقوع غدیر را انکار می کنند.

۴. بخاری در تاریخش به نقل از عثمان بن عاصم گفته است: حدیث «من كنت مولاه» را تا زمانی که ابواسحاق سبعی از خراسان آمد نشنیدیم و مردم در آن از او پیروی کردند (یعنی حدیث را از او گرفتند و نقل کردند). (۴)

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳ الی ۱۰۸.

۲- کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۲۶۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۲۸ شرح حال ابن ابی داود؛ البته از حالات او در سیر ذهبی ظاهر می شود که او توبه کرده است.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۰۱، شرح حال ابن حزم، رقم ۹۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۵۲.

۴- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۲۴۰، رقم ۲۲۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۱۵، رقم ۱۸۲.



بخاری با سکوت این سخن دروغ و تهمت محض را نقل کرده است، ولی ذهبی پس از نقل این سخن می گوید: بدون شک این حدیث ثابت است، ولی ابو حصین (عثمان بن عاصم) عثمانی است و این در رجال کوفه نادر است.

گرچه در مورد ابو حصین تصریح به ناصبی بودنش نشده است، ولی به دو دلیل او نیز ناصبی است:

۱. اکثر کسانی را که گفته اند که او عثمانی است تصریح کرده اند که ناصبی است. ۲. ذهبی در شرح حال معاویه بن حدیج صحابی دو خبر نقل کرده که معاویه بن حدیج به خاطر جلب رضایت معاویه در سب و دشنام امیرالمؤمنین علیه السلام افراط می کرده است. سپس ذهبی بلافاصله در باره او می گوید: این (معاویه بن حدیج) عثمانی بود. (۱) با این بیان روشن می شود که اهل سنت به ناصبی ها گاهی شاید به خاطر احترام آن ها عثمانی اسم گذاشته اند؛ چون تعبیر ناصبی در باره آن ها شاید برایشان خوش-آیند نباشد. پس ناصبی بودن ابو حصین نیز با در نظر گرفتن سخن ذهبی روشن می-شود و این دروغگویی و به راحتی تهمت زدنش به ابواسحاق و مشکوک قرار دادن این حدیث متواتر نیز خود دلیل بر نصب اوست.

همچنین معنای سخن ابو حصین این است که ابواسحاق این حدیث را جعل کرده است و بخاری با سکوت و رضایت این سخن را از او نقل کرده و با این وجود از ابواسحاق سیعی حدود ۱۸۰ حدیث در صحیحش روایت کرده است. این سخن از بزرگ ترین سخنان کذب است و رد ذهبی به تنهایی کفایت می کند، ولی با این حال ما برای روشن تر شدن این کذب بزرگ و جایگاه بخاری تنها به افرادی

---

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۳۹، شرح حال رقم ۱۰.

که در «مسند احمد» از آن ها این حدیث روایت شده و آن ها قبل از ابواسحاق این حدیث را در کوفه روایت کرده اند ذکر می کنیم: زَادَانَ أَبِي عُمَرَ، عُبَيْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، أَبُو مَرْزَيْمٍ وَ رَجُلٌ، عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ، عَيْدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، مَيْمُونُ أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ، سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، ابْنُ بُرَيْدَةَ، أَبُو سَلْمَانَ، رِيَّاحُ بْنُ الْحَارِثِ، عطيه العوفى. (۱) این دوازده نفر تنها برخی راویانی هستند که این حدیث را قبل از ابواسحاق در کوفه روایت کرده اند و در هیچ یک از این اسانید ابواسحاق وجود ندارد. البته اگر کل کتب بررسی شود شاید بیش از صد نفر پیدا شوند که این حدیث را قبل از ابواسحاق روایت کرده اند.

اما این که ابن تیمیه می گوید: حربی و طائفه دیگری از اهل علم به حدیث، این حدیث را تضعیف کرده اند. این کذب دیگر ابن تیمیه است و غیر از کسانی که ذکر شد کسی را ما سراغ نداریم که این حدیث را تضعیف و انکار کرده باشد و منکرین این حدیث نیز چنان که ملاحظه شد همه هم از نواصب هستند و هم دروغ های آشکار گفته اند و انکار این ها قطعاً در اسلام جرح و طعنی خواهد بود در حق این افراد نه بر این حدیث؛ زیرا این حدیث متواتر است و برخی از علمای اهل سنت حتی تصریح دارند که انکار حدیث متواتر خارج کننده از اسلام و کفر است. (۲)

اما این که می گوید: در حدیث لفظی وجود ندارد که دلالت بر خلافت کند و ... .

۱- مسند احمد، ح ۶۴۱ و ۹۶۱ و ۱۳۱۰ و ۳۰۶۲ و ۱۸۵۰۲ و ۱۹۲۹۸ و ۱۹۳۲۱ و ۱۹۳۴۴ و ۲۲۹۹۵ و ۲۳۱۹۲ و ۲۳۶۰۹.

۲- بحر الرائق ابن نجیم مصری حنفی.

اولاً: همین که نواصب مذکور مانند ابو حصین، ابوبکر بن ابی داود، ابن حزم، ابن تیمیه و امروزه برخی وهابی ها که به دروغ و تقیه خود را سنی می خوانند، این حدیث و داستان غدیر را از اصل انکار می کنند و همچنین بخاری و مسلم آن را در صحاح خود روایت نکرده اند، خود روشن ترین دلیل بر این است که این حدیث دلالتش بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی روشن است و این افراد نیز از آن خلافت را فهمیده اند و الا هرگز با این حدیث چنین بازی نمی کردند. بخاری بسیاری از احادیث را در صحیحش بیش از ده و بیست بار با تکرار نقل کرده است، ولی به این حدیث متواتر و داستان غدیر هیچ اشاره ای نکرده و اگر دلالت این حدیث بر خلافت نزد بخاری و مسلم خیلی روشن نبود، آن را در صحاح خود نقل می کردند به خصوص که افراد فراوانی از شیوخی این ها این حدیث شریف را روایت کرده اند که ما به برخی آن ها در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» اشاره کردیم. به خصوص مسلم که حدیث متواتر «ثقلین» را که در ضمن آن حدیث غدیر نیز است در صحیحش روایت کرده، ولی حدیث غدیر را از آن حذف کرده و آن را ناقص روایت نموده است.

همچنین صحابه نیز از این حدیث شریف جانشینی و خلافت را برداشت کرده-اند. دقت داشته باشیم که در اسلام و بین امت اسلامی استعمال لفظ مولی به معنای خلافت و رهبری رائج بوده است و در روز غدیر نیز اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حدیث و سخنان آن حضرت و کلمه مولی خلافت و رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام را فهمیدند و به آن حضرت بیعت و تبریک گفتند. دلائل و قرائن بسیاری در داستان غدیر و این حدیث شریف است که همگی دلالت می-کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام را رسماً جانشین خود اعلام کرده اند. و ما تنها به دو دلیل آن اشاره می کنیم.

### ۱. بیعت مردم در غدیر با امیرالمؤمنین علیه السلام

عن أبي هريره قال: من صام يوم ثمان عشره من ذى الحجه كتب له صيام ستين شهرا و هو يوم غدیر خم لما أخذ النبی بيد علی بن أبی طالب فقال ألسنت ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك یا بن أبی طالب أصبحت مولای و مولى كل مسلم فأنزل الله "اليوم أكملت لكم دينكم و من صام يوم سبعة و عشرين من رجب كتب له صيام ستين شهرا و هو أول يوم نزل جبريل عليه السلام على محمد بالرساله؛ (۱) خلاصه ای این حدیث این است که وقتی در غدیر خم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که من مولای او هستم پس این علی نیز مولای اوست...» عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: به، به، تبریک می گویم ای علی تو مولای من و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی.

خطیب این حدیث را در مصدر مذکور با دو سند صحیح از ابوهریره روایت کرده است.

براء بن عازب نیز می گوید:

كنا مع رسول الله في سفر فنزلنا بغدير خم و نودی الصیلاه جامعه و كسح لرسول الله تحت شجره فصلی الظهر و دعا علیاً و أخذ بيده فأقامه عن يمينه فقال: ألسنت أولى بكل إمرئ من نفسه؟ قالوا: بلی. قال. اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فلقیه عمر ابن الخطاب فقال

۱- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴ و ۲۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۳۳ با سه سند.

هنيئاً لك يا ابن أبيطالب أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة؛<sup>(۱)</sup> ... وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست ... عمر بن خطاب خود را به علی رسانید و گفت: خوش به حالت ای علی، مولای هر زن و مرد مؤمن شدی.»

سند این حدیث حسن است و سبط بن جوزی آن را در (تذکره الخواص) صحیح دانسته است و شعیب ارنؤوط وهابی در حاشیه مسند احمد این حدیث را با ضمیمه ای اسانید دیگر صحیح دانسته است.

ابن حجر و دیگران گفته اند:

أخرج الدارقطني بإسناده حديث الغدير وفيه عن سعد بن ابى وقاص: إن أبا بكر وعمر لما سمعا قالاً له: أمسيت يا بن أبى طالب؟ مولى كل مؤمن ومؤمنة؛<sup>(۲)</sup> دارقطنی در ضمن حدیث غدیر از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفته است: وقتی ابوبکر و عمر این حدیث را شنیدند به علی گفتند: ای علی، مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

فخر رازی می گوید:

العاشر: نزلت الآية في فضل علي ولما نزلت هذه الآية أخذ بيده وقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقبه عمر فقال: هنيئاً لك يا ابن أبى طالب أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱، ح ۱۸۵۰۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۳۷۲ و دیگران.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۱۰؛ شرح مواهد اللدنيه، ج ۷، ص ۱۳؛ فيض القدير، ج ۶، ص ۲۸۲؛ الولاية ابن عقده، ص ۲۵۶، ح

۱؛ جواهر العقدين، ص ۲۴۶.

و مؤمنه. و هو قول ابن عباس والبراء بن عازب و محمد بن علی؛ (۱) این آیه (آیه ای تبلیغ) در فضیلت علی نازل شد. چون این آیه نازل شد پیامبر از دست علی گرفت و فرمود: «هر که من مولای او هستم پس این علی نیز مولای اوست...» عمر خود را به علی رساند و گفت: خوش به حالت ای علی! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. فخر رازی سپس می گوید: این سخن و نظر از ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) نقل شده و نظریه آن ها این است.

عن سعید بن المسیب قال: قلت لسعد بن أبي وقاص: إني أريد أن أسألك عن شيء وإني أتقيك. قال: سل عما بدا لك فإنما أنا عمك. قال: قلت: مقام رسول الله صلى الله عليه و آله فيكم يوم غدیر خم قال: نعم قام فينا بالظهيره فأخذ بيد علی فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه ألهم؟ وال من والاه وعاد من عاداه. قال فقال أبو بكر وعمر: أمسيت يا بن أبي طالب؟ مولى كل مؤمن ومؤمنه؛ (۲) سعید بن مسیب (سید تابعین نزد اهل سنت) به سعد بن ابی وقاص گفت: می خواهم چیزی از تو سؤال کنم، ولی می ترسم. سعد گفت: هر چه می خواهی بپرس، زیرا من عموی تو هستم. سعید گفت: مقام پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شما روز غدیر خم، سعد گفت: آری نزدیک ظهر پیامبر صلی الله علیه و آله بین ما بلد شد و دست علی را گرفت و فرمود:

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۶، ص ۱۱۳ .

۲- الولایه ابن عسده، ص ۱۵۶، ح ۱؛ طرق الحدیث من کنت مولاه فعلى مولاه ذهبی، ص ۱۱؛ صواعق المحرقة، ص ۱۱۰ به نقل از دارقطنی.

«هر که من مولای او هستم پس این علی نیز مولای اوست...» ابوبکر و عمر گفتند: ای علی، مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

خرکوشی (متوفای ۴۰۷ هـ) که ذهبی او را «امام پیشوا و شیخ الاسلام» معرفی کرده است (۱) و زرکلی او را از فقهای شافعی و کتاب (شرف المصطفی) را از جمله کتب او برشمرده است (۲) از ابوسعید خدری چنین روایت کرده است:

ثم قال النبي صلى الله عليه وآله هتوني هتوني إن الله تعالى خصني بالنبوه وخص أهل بيتي بالإمامة فلقى عمر بن الخطاب أمير المؤمنين فقال: طوبى لك يا أبا الحسن أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة؛ (۳) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از بیان حدیث غدیر و نزول آیه ای اکمال) فرمود: به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید، همانا خداوند متعال پیامبری را مخصوص من گردانید و امامت را مخصوص اهل بیتم. پس عمر بن خطاب خود را به علی رسانید و گفت: خوش به حالت ای علی، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

خرکوشی را واعظ، محدث، حافظ، مفسر، عالم، فاضل، زاهد نیز گفته و خیلی مدح کرده-اند. (۴)

این که اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امامان این امت هستند از مسلمات است و در روز غدیر نیز با بیان حدیث غدیر و تقلین رسماً به این دو تأکید فرمودند و حدیث ثقلین نیز از احادیث متواتر است که تنها از زید بن ارقم با ۴۴ سند روایت شده است.

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۵۶، رقم ۱۵۳؛ ذهبی می-گوید: فقرا در مجلس او مانند امراء بودند.

۲- الاعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۱۶۳.

۳- شرف المصطفی خرکوشی، ص ۲۷۴.

۴- الانساب سمعانی، ج ۲، ص ۳۵۰؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۶۱؛ معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۸۸.

تبریک و تهنیت گفتن مردم در روز غدیر با الفاظ مختلف از ابن عباس، زید بن ارقم، انس، امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز روایت شده است. از این احادیث استفاده می شود که اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حدیث غدیر خلافت و رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام را فهمیدند و آنان این حقیقت را آن زمان پذیرفته اند.

## ۲. مولی به معنای خلافت

مولی نیز در اسلام و قرآن و لغت به معنای امامت و خلافت به کار رفته است. اکنون ما در این بررسی، تنها به رائج بودن آن در احادیث و بین صحابه و مسلمین به طور مختصر اشاره خواهیم نمود:

۱. وعن جابر بن سمره قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا يزال أمر الناس ما ضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا كلهم من قريش؛ (۱) جابر می گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: پیوسته امر مردم رو به راه خواهد بود مادامی که دوازده نفر رهبری امت را بر عهده داشته باشند که همه ای آن ها از قریش هستند.

البانی در ذیل «مشکاه المصابیح» می گوید: بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده اند.

چنان که ملاحظه می کنید در این حدیث شریف، مولی به معنای اداره امور امت اسلامی و خلافت به کار رفته است و مسلم نیز از آن این معنا را برداشت کرده است.

---

۱- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب النَّاسُ تَبَعَ لِقُرَيْشٍ وَالْخِلَافَةُ فِي قُرَيْشٍ، ج ۶، ص ۳، ح ۴۸۱۰؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۳۰۲، ح ۵۹۷۴.



۲. لما ولی ابوبکر، ولی ابا عبیده بیت المال و ولی عمر القضاء؛ (۱) چون ابوبکر امور خلافت را بر عهده گرفت ابوعبیده مسؤول بیت المال شد و عمر امر قضاوت را بر عهده گرفت.

ابن حجر سند این خبر را قوی معرفی کرده است. این جا نیز «ولی» به معنای خلافت و رهبری استعمال شده است.

۳. ولی ابو بکر، قال له ابو عبیده: أنا أكفیک المال وقال عمر: أنا أكفیک القضاء؛ (۲) ابوبکر خلیفه شد، ابوعبیده به او گفت: من بیت المال را برایت کفایت می کنم و عمر گفت: من امر قضاوت را برایت کفایت می کنم.

در دو خبر فوق همچنین تصریح است بر دروغ بودن این ادعا که می گویند: علی علیه السلام قاضی ابوبکر و عمر بوده و ...

۴. ابي ظبيان قال: سمعت عليا يقول: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: إن وليت الامر بعدى فأخرج أهل نجران من جزيرة العرب؛ (۳) ابوظبيان می گوید: از علی شنیدم که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمودند: اگر خلافت را پس از من به دست گرفتی اهل نجران را از جزیره العرب بیرون کن.

این حدیث با دو سند روایت شده و سندش حسن است.

۵. قال (عمر) فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله فجئتما تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من

۱- علل احمد، ج ۳، ص ۴۹۱، رقم ۶۱۰۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۷.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۸، ح ۲۳۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۶، ص ۵۸، ح ۹۹۹۶ و ۱۹۳۷۳.

أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وآله (ما نورث ما تركنا صدقه) فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله وولي أبو بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنني بار راشد تابع للحق فوليتها ثم جئني أنت وهذا وأنتما جميع وأمركما واحد فقلتما ادفعها إلينا فقلت إن شئتم؛ (۱) عمر بن خطاب می گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ابوبکر گفت: من ولی (خلیفه) پیامبر هستم ... سپس ابوبکر از دنیا رفت و من گفتم: من ولی (خلیفه ای) پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر هستم ...

۶. عبد الله بن عمر قال: أتى النبي صلى الله عليه وآله كتاب رجل فقال لعبد الله بن الأرقم: أجب عني فكتب جوابه ثم قرأه عليه فقال: أصبت وأحسنتم اللهم وفقه فلما ولي عمر كان يشاوره؛ (۲) ... زمانی که عمر بن خطاب خلافت را بر عهده گرفت با عبدالله بن ارقم مشورت می کرد. حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۷. عن الزهري قال سأل طلحه والزبير عليا أن يوليها البصره والكوفه فقالا تكونان عندي فأتجمل بكما فإني أستوحش لفراقكما؛ (۳) زهري می گوید: طلحه

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۶، ح ۱۷۵۷؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۶ و ج ۴، ص ۱۴۷۹، و ج ۵، ص ۲۰۳۸ و ج ۶، ص ۳۴۷۴ و ۲۶۶۳، و دیگران .

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۷۸، ح ۵۴۴۱

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۵۳.

وزیر از علی خواستند تا ایشان را بر کوفه و بصره حاکم قرار دهد، و علی گفت: نزد من می ماند ... . سند این خبر صحیح است.

۸. حدیثی محمود ثنا و هب ثنا ابي قال سمعت قتاده ولي أبوبکر سنتين وستة أشهر وولي عمر عشر سنين وستة أشهر وثمانية عشر يوما وولي عثمان ثنتي عشرة سنة غير اثنتي عشر يوما وكانت الفتنة خمس سنين وولي معاوية عشرين سنة وولي يزيد بن معاوية ثلاث سنين وأشهر سماه قتاده وكانت فتنة بن الزبير ثمان سنين وولي الوليد تسع سنين؛ (۱) بخاری از قتاده چنین نقل کرده است: ابوبکر دو سال و شش ماه و عمر ده سال و شش ماه و عثمان دوازده سال خلافت کردند و پنج سال زمان فتنه بود سپس معاویه بیست سال و يزيد سه سال و چند ماه خلافت کردند و سپس هفت سال فتنه ابن زبیر بود و بعد نه سال ولید خلافت کرد.

این تنها برخی نمونه هایی است که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه، تابعین و علما واژه «ولی» را برای خلیفه و حاکم و سرپرست استفاده کرده اند و از این نمونه ها در کتب اسلامی فراوان است. این اخبار به روشنی می رساند که استعمال واژه ای «ولی» به معنای خلافت در اسلام و بین امت اسلامی رائج بوده و در حال حاضر نیز در بین عرب معمول است و دلائل وقرائن فراوان دیگر نیز است که همگی تصریح دارند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مطرح کردن این حدیث شریف در روز غدیر خم خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را خواسته و آن را رسماً اعلام فرموده-اند.

### ابن تیمیه و حدیث: «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد»

ابن تیمیه می گوید: همانا این لفظ (در حدیث): «خدایا، دوست بدار هر کسی را که او را دوست می دارد و دشمن بدار هر کسی را که با او دشمنی می کند، یاری کن هر کسی را که او را یاری می کند و خوار کن هر کسی را که او را تنها می - گذارد» به اتفاق آگاهان به حدیث دروغ است. (۱)

وی در «مجمع الفتاوی» می گوید: «این حدیث خلاف واقع است؛ زیرا گروه-هایی با علی در صفین جنگیدند، ولی خوار نشدند؛ به مانند سعد بن ابی وقاص و همچنین اصحاب معاویه و بنی امیه که با او جنگیدند و بسیاری از سرزمین های کفار را فتح کردند و خدا آن ها را یاری نمود.» (۲)

باز هم می گوید: حدیث «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که علی را دشمن دارد.» با اصل اسلام مخالف است. چون قرآن می گوید: «مؤمنان برادر یکدیگرند هر چند با هم بجنگند و یا بعضی به بعضی دیگر ظلم کنند.»

جواب: این حدیث دنباله حدیث «غدیر خم» است و راویان خود این لفظ نیز فراوان هستند و آن نیز از اخبار متواتر است که ما بعد از نقل عبارت عربی آن این-جا به برخی از راویان این حدیث اشاره می کنیم:

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۵.

۲- مجمع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۸.

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.» راویان حدیث غدیر همراه با عبارات فوق عبارت اند از

امیر المؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، ابن عباس، عمار، جابر بن عبد الله، عمر بن خطاب، ابویوب انصاری، ابوهریره، براء بن عازب، زید بن ارقم، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری، حذیفه بن اسید، عامر بن واثله، عامر بن لیلی، ابن عمر، یعلی بن مرّه، عمار خزرجی، جریر بن عبد الله، ابو جنید، حبه بن جوین و حبشی بن جناده.

(۱)

همچنین در روز مناشده امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه نیز خیلی از صحابه گواهی دادند که این حدیث را با همین لفظ از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده اند که ما به آن ها نیز اشاره می کنیم. چنین روایت شده است:

علی بن ابی طالب در رحبه کوفه با سوگند دادن از اصحاب خواست هر که در روز غدیر خم سخن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را شنیده است برخیزد و گواهی دهد. آن گاه از طرف سعد شش نفر و از طرف زید شش نفر برخاستند

- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۵۲ و ۱۹۹، ح ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۶۱ و ۹۶۴ و ۱۳۱۰، ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۴، ج ۵، ص ۳۷۰، ح ۲۳۱۹۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۷ و ۷۸ و ۸۴؛ سنن الکبری نسائی، ح ۵، ص ۴۵ و ۱۳۰ و ۱۳۲ و ۱۳۴، ح ۸۱۴۵ و ۸۴۶۴ و ۸۴۷۳ و ۸۴۷۸ و ۸۴۷۹ و ۸۴۸۰ و ۸۴۸۱ و ۸۴۸۳ و ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و ۸۵۴۲؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵، ج ۳، ص ۳۵؛ مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۴۲۸، ج ۱۱، ص ۳۰۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۵۷، ج ۳، ص ۱۸۰، ج ۴، ص ۱۱۷ و ۱۷۴، ج ۵، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۷۰ و ۱۹۲ و ۱۹۴ و ۲۰۴، ج ۱۲، ص ۹۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶، ح ۶۹۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۶ و ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷، ج ۹، ص ۱۰۴ تا ۱۰۸ و دیگران.

و گواهی دادند که آنها در روز غدیر خم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدند که آن حضرت فرمود: «آیا من بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟» همه گفتند: «آری، هستید.» حضرت فرمودند: «هر که من مولای او هستم پس علی مولای است؛ خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که با علی دشمنی می کند.»

راویان این حدیث عبارت اند از: امام حسین علیه السلام، ابن عباس، عامر بن واثله، زید بن ارقم، حارثه، سعید بن وهب، عمر بن سعد، زید بن یثیع، ابن نباته، یعلی بن مژه، عبدالرحان بن ابولیلی، شقیق بن سلمه، عمیر بن سعد و عمرو بن ضمیره. (۱)

چنان که مشاهده می کنید این عبارت حدیث نیز قطعا متواتر و صدورش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطعی است، ولی چون در فضل امیر المؤمنین علیه السلام است و مورد پسند ابن تیمیه نیست، باید آن را مخالف با اصل اسلام به شمار آورد.

چنان که ملاحظه شد ابن تیمیه می گوید: «این حدیث به اتفاق آگاهان به حدیث کذب و دروغ است.» معلوم نیست که ابن تیمیه این اتفاق را از کجا آورده است؟

امروزه اکثر وهابی ها با پیروی از امام کذابشان این قسمت حدیث را تکذیب و یا غیر صحیح معرفی می کنند، ولی البانی در کتاب «احادیث صحیحه» آن را صحیح دانسته و ابن تیمیه را به خاطر رد آن مذمت کرده است.

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۵ و ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۱۴۲ و ۲۶۳، ج ۴، ص ۳۷۰، ج ۵، ص ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۹۸؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۵۴، ح ۸۴۷۲ و ۸۴۷۳ و ۸۴۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۷۱ و ۱۷۵ و ۱۹۱، ح ۴۹۷۰ و ۴۹۸۵ و ۴۹۹۶ و ۵۰۵۸؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۹۰، ح ۷۸۶ و ۲۵۳۸ و ۲۵۳۹ و ۲۵۴۱؛ مصنف، ابن ابوشیبہ، ج ۱۲، ص ۶۸، ح ۱۲۱۴۱؛ سلسله احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ و ۱۰۷؛ المختاره مقدسی، ح ۴۹۷ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و غیره

اما جواب او در مورد قسمت آخر حدیث که گویی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام یاری شده و خوار نشده باشند، بعدا بحث خواهیم نمود.

### ابن تیمیه و تکذیب حدیث «یوم الدار»

#### اشاره

ابن تیمیه در باره واقعه «یوم الدار» که به زودی با متنش آشنا خواهیم شد می گوید:

ان هذا الحدیث لیس فی شیء من کتب المسلمین التي یستفیدون منها علم النقل لا فی الصحاح و لا فی المساند و السنن و المغازی و التفسیر التي یذکر فیها الإسناد الذی یحتج به ... أن هذا الحدیث کذب عند أهل المعرفة بالحدیث فما من عالم یرفع الحدیث إلا وهو یعلم انه کذب موضوع ولهذا لم یروه أحد منهم فی الکتب التي یرجع إليها فی المنقولات لان أدنی من له معرفه بالحدیث یعلم أن هذا کذب؛ (۱) «همانا این حدیث در هیچ یک کتبی که مورد استفاده ای مسلمین است وجود ندارد نه در صحاح و نه در مسانید و سنن و مغازی و تفسیری که سند اخبار در آن نقل می شود و به آن احتجاج می شود ... همانا این حدیث در نزد اهل معرفت به حدیث کذب است. هیچ عالمی نیست که این حدیث را بشناسد مگر اینکه می داند که این حدیث کذب و ساخته شده است و به همین خاطر هیچ یک از آن ها در کتبی که به آن رجوع می شود این حدیث را روایت نکرده اند، زیرا کسی که کمترین میزان معرفت از حدیث را داشته باشد می داند که این حدیث کذب است.»

جواب: می بینید که ابن تیمیه چگونه بر دروغ بودن این حدیث تأکید می کند و می گوید: در هیچ کتاب مرجع این حدیث وارد نشده است و این در حالی است که امام مذهبش احمد بن حنبل در «مسند» اش با دو سند این حدیث شریف را روایت کرده است. حتماً ابن تیمیه از این واقعیت آگاهی داشته، ولی شیطان دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و انکار و تکذیب فضائل آن حضرت را در نظرش زیبا جلوه داده است، لذا این گونه دروغ گفته و شیطان را از خود راضی کرده است. زیرا خود او چند صفحه بعد اعتراف می کند که احمد بن حنبل این حدیث را در «مسند» روایت کرده است، در ادامه به ثعلبی و واحدی و ... طعنه زده و آن ها را دور از معرفت حدیث صحیح و سقیم معرفی کرده و محدثانی را بر شمرده و آن ها را اهل معرفت حدیث صحیح و سقیم دانسته و از جمله احمد بن حنبل و نسائی را نیز نام برده است، حال آن که احمد و نسائی از جمله راویان این حدیث با سند های مختلف و صحیح هستند.

اینک متن حدیث: وقتی آیه: «ای محمد) نزدیکان و خویشاوندان خود را بیم ده» در سال سوم بعثت نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خویشاوندان خود را به خانه ای عمویش ابو طالب دعوت نمودند. و بعد از میل طعام به آن ها فرمودند: «کدام یک از شما حاضر است در این راه (در تبلیغ دین) با من همکاری کند و پشتیبانم شود تا برادر، وارث، وصی و خلیفه من در بین شما باشد؟» همه از آن حضرت روی گرداندند به جز علی که از جا بلند شد و گفت: «من ای رسول خدا، در این کار شما را پشتیبانی می کنم.» سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «این علی برادر، وصی و خلیفه من در بین شماست. پس به او گوش بدهید و از او اطاعت کنید.» حاضرین



با شنیدن این سخن در حالی که می‌خندیدند با مسخره به ابو طالب گفتند: «تو را امر کرد که به فرزندت گوش دهی و از او اطاعت کنی.» آن گاه بلند شدند و رفتند.

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام (با پنج سند)، ابوبکر، ابن عباس، براء بن عازب و ابو رافع در کتاب های زیر روایت شده است: (۱)

طبری، اسکافی، مقدسی، هبثی در دو مورد و خفاجی سند این حدیث را صحیح دانسته اند. احمد بن حنبل در «مسند» با دو سند و در «فضائل» با سه سند، حدیث مذکور را روایت کرده است که همه اسنادش صحیح است و البانی در مورد یکی از سندهای نسائی می‌گوید: سندش خیلی خوب است اگر جهالت ربیعہ بن ناجذ (ناجد) نبود. (۲) ولی این خیانت و خدعه از جانب البانی است؛ زیرا ربیعہ را ابن حبان، عجللی و ابن حجر در «تقریب» توثیق کرده اند. (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲ و ۵۴۳، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹ و تفسیرش؛ تفسیر بغوی، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۷، ح ۱۶۷۷۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۰، ح ۸۸۳ و ۱۳۸۱ و ۳۰۷۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۰۹ و ۸۴۵۱ و ۸۶۰۲ و «خصائص» ح ۲۴ و ۲۵؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۵۰ و ۷۰۰ و ۷۱۲، ح ۱۱۰۸ و ۱۱۶۸ و ۱۱۹۶ و ۱۲۲۰؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۴۴۸، ح ۴۵۵ و ۷۶۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۴۹۸۰؛ تهذیب الآثار طبری، ج ۴، ص ۵۶، ح ۱۵۰۰ یا ۱۳۶۷؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۴۷؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴؛ علل داقطنی، ج ۳، ص ۷۵، ح ۲۹۳؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹، ح ۴۴۸ و ۵۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۳۳، و ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۷ تا ۵۰ با پنج سند؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

۲- احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۲۷، رقم ۴۹۸؛ تقریب، ج ۱، ص ۲۹۸.

آیا این محدثان آگاه به حدیث نیستند؟ آیا این کتاب‌ها کتاب‌های مرجع نیستند؟ و یا ابن تیمیه، کذاب بزرگ است.

همچنین یادآور می‌شویم که در مورد آیه شریفه: «ای محمد) نزدیکان و خویشاوندان خود را بیم ده» که در سال سوم بعثت نازل شده در کتاب‌های صحاح اهل سنت احادیثی روایت شده که دور از واقعیت است و بهترین دلیل برای حق خواهان این است که راویان آن احادیث هیچ کدام در زمان نزول این آیه حضور و وجود نداشتند. برخی از آن‌ها سال‌ها بعد به دنیا آمده‌اند و برخی مانند ابوهریره شانزده سال بعد از نزول این آیه مسلمان شده‌اند.<sup>(۱)</sup> و تنها شخصی از راویان این حدیث که در زمان نزول این آیه شریفه حضور داشته، شخص امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند که این حدیث شریف از آن حضرت با سندهای صحیح روایت شده است، ولی ابن تیمیه با بی‌حیایی بدون اشاره به این حقایق به آن اخبار استدلال کرده و این حدیث مسلم را این گونه انکار کرده است. حدیث زیر نیز صحت حدیث فوق را تأیید می‌کند.

#### دروغگوی ابن تیمیه در مورد حدیث عمرو بن میمون

در حدیث صحیح دیگر ابن عباس می‌گوید: «علی ده فضیلت دارد که کسی غیر از او آن‌ها را ندارد ...». و آن گاه آن ده فضائل را بر می‌شمارد.

ابن تیمیه در مورد این حدیث می‌گوید: «این حدیث اگر از عمرو بن میمون ثابت باشد باز هم مسند نیست، بلکه مرسل است (یعنی عمرو ابن عباس را درک

۱- ما این اخبار را در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل بررسی کرده ایم که می‌توان برای آشنایی به آن‌جا مراجعه کرد.

نکرده و حدیثش از او مرسل است (۱). مضافاً بر این، در آن لفظ-هایی است که کذب بر پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، مانند این لفظ: «جز این سزاوار نیست که وقتی من بروم باید تو خلیفه و جانشین من باشی.» و همچنین این قول «پیامبر صلی الله علیه و آله»: به جز در منزل علی تمام درهایی را که بر روی مسجد باز بود بست.» این حدیث را شیعیان برای مقابله با حدیثی که در صحاح آمده است، ساخته اند. (۲)

جواب: ما قبل از بیان احادیثی که ابن تیمیه تکذیب کرده است، متن حدیث ابن عباس و راویان آن و تأکید محدثان بر صحت این حدیث را ذکر می کنیم تا روشن شود که ابن تیمیه چگونه با نصوص بازی کرده و حدیث مسند و متصل را مرسل می خواند:

اینک متن حدیث:

عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس نشسته بودم که نه گروه به نزد او آمدند و گفتند: «ابن عباس، یا اینکه همراه ما بیا و یا اطرافت را خلوت کن که با تو سخنی داریم.» ابن عباس گفت: «همراه شما می آیم.» ابن میمون می گوید: «ابن عباس آن روز سالم بوده و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. آن ها به کناری رفته و شروع به صحبت کردند. ما ندانستیم که چه گفتند. پس از مدتی ابن عباس آمد در حالی که لباسش را تکان می داد و گفت «اف! اف! در

---

۱- ابن تیمیه این سخن کذب بزرگ را در باره کسی به کار برده که او (عمرو بن میمون) حتی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمان شده و جاهلیت را نیز درک کرده و از بزرگان و متقدمین صحابه حدیث روایت کرده است چه رسد به ابن عباس.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۱۹۷.

مورد شخصی بدگوی کردند که بیش از ده فضیلت دارد. از کسی بدگوی می کنند که دارای فضلت های زرین است:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام جنگ در مورد او فرمودند: «کسی را به سوی جنگ روانه خواهم نمود که خدا نگهدار اوست. او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.» در این هنگام (حاضرین) همه گردن های خود را دراز کردند و هر کسی از ایشان می خواست این فضیلت نصیب او گردد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی کجاست؟» و علی آمد در حالی که چشمانش درد می کردند و او نمی توانست ببیند. پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهانش را به چشمان او مالید و سپس پرچم را سه مرتبه تکان داد و به علی داد. پس علی رفت و پس از پیروزی و کشتن مرحب خیبری و اسیر گرفتن صفیه (از میدان نبرد) بازگشت. «

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فلانی را (ابو بکر را) به سوی اهل مکه روانه ساختند تا آیات سوره براءت را برایشان ابلاغ کند، ولی اندکی نگذشت که علی را از پی او فرستادند که آیات را از او بگیرد. فرمودند: «این سوره را مردی باید ببرد که او از من است و من از او هستم.»

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمو و پسر عموهای خود فرمودند: «کدام یک از شما می خواهید در دنیا و آخرت همکار من باشید؟» همه خودداری کردند و کسی حاضر نشد. آن گاه علی از جا برخاست و گفت «من در دنیا و آخرت همکار و دوست شما خواهم بود.» آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «تو (ای علی!)، ولی و همکار من در دنیا و آخرت خواهی بود.»

۴. علی پس از خدیجه نخستین کسی بود که ایمان آورد.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عباى خود را بر بالای علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام افکند و فرمودند: «خداوند اراده کرده است که رجس و ناپاکی را از شما اهل بیت دور گرداند و شمارا کاملاً پاک سازد.» (۱)

۶. علی (در شب ليله المبيت) جان خود را به خاطر خدا در معرض فروش قرار داد و لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و به جای آن حضرت خوابید ...

۷. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را برای جنگ تبوک از مدینه بیرون آورده بودند. علی عرض کرد که من هم با شما بیایم؟ فرمودند: «نه.» آن گاه علی گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود؟ جز این سزاوار نیست که من بروم مگر این تو تو خلیفه و جانشین من باشی.»

۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی فرمودند: «تو، ولی و سرپرست تمام مؤمنان بعد از من هستی.»

۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام درهایی را که بر روی مسجد باز و گشاده می شد بستند، به جز در خانه علی. علی در حال جنابت هم می توانست داخل مسجد شود و غیر از آن راهی نداشت.

۱۰. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که من مولا و سرپرست او هستم علی هم (باید)، ولی و سرپرستش باشد. (۲)  
حاکم، ذهبی، هیثمی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱- اشاره است به آیه ۳۳ سوره احزاب. این آیه صریحاً بر معصوم بودن و از گناه پاک بودن اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۸، ح ۱۱۶۸؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۷۱، ۲۵۹۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۷۹، ح ۸۴۰۹ و ۸۶۰۲؛ خصائص نسائی، ح ۲۴؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۳۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۴۳، ح ۴۶۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۵۶۸؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۱۸۸

باید گفت که در سند این حدیث هیچ خدشه ای وارد نیست و این حدیث صحیح و متصل است که ابن تیمیه به دروغ می گوید که این حدیث - آن هم اگر از عمر و ثابت باشد - مرسل است.

اما در رد این سخن ابن تیمیه که می گوید: «این لفظ (در حدیث) که «جز این سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه و جانشین من باشی» کذب است چون پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از مدینه رفت و غیر علی را جانشین خود گذاشت و جانشینی علی هم در سال جنگ تبوک جز بر زنان و سه نفر از متهمین بر نفاق نبود و شهر مدینه در امنیت کامل بر سر می برد و جای ترس هم بر اهل مدینه نبود و این جانشینی جنبه جهادی نداشت.» (۱) باید گفت که چنین سخن بی پایه از ابن تیمیه هرچند نیاز به جواب ندارد، ولی ما برای اینکه حقیقت این مطلب برای خواننده عزیز روشن گردد، به چند مطلب اشاره می کنیم تا بی پایگی سخن او آشکار گردد:

۱. از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به «جرف» رسیدند عده ای از منافقین نسبت به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه ایراد گرفتند و گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خاطر بی حال و سنگینی اش از جهاد در مدینه به جای گذاشت. امیرالمؤمنین علیه السلام با شنیدن این سخن سلاح برداشته خود را به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رساند و عرضه داشت: «در هیچ جنگی از شما جدا نشدم و در این جنگ منافقان پنداشته اند که به خاطر اینکه مرا دوست نداری جای گذاشتی.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دروغ می گویند. من تو را برای پشت سرم (یعنی مدینه که منافقین نقشه برای آن در سر دارند) به جای گذاشتم. آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی؟» و در آن روز عبد الله بن ابی با منافقین از سفر و همراهی با آن حضرت صلی الله علیه و آله خود داری کردند. <sup>(۱)</sup>

ابن کثیر و صالح شامی در «سبل الهدی و الرشاد» (جلد ۵ صفحه ۴۴۱) همین عبارت را آورده و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود روایت کرده اند. پس ثابت می شود که دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام آن را از این دو کتاب حذف کرده اند. یاد آور می شویم که سند ابن اسحاق که در «سیره ابن هشام» آمده است کاملاً صحیح است.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «چاره-ای جز این نیست که یا باید من (در مدینه) بمانم یا تو.» آن گاه علی را به جای خود گذاشتند.

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، انس، سعد بن ابی وقاص، براء و زید بن ارقم روایت شده است. <sup>(۲)</sup> حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است. از سخنان هیشمی نیز صحیح بودن سند دیگر این حدیث استفاده می شود.

۱- الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۹۳؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۸۳ و ۳۶۶؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۰.

۲- معجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۰۲، ح ۵۰۸۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴؛ المجروحین ابن حبان، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۲۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۳۲۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۱، ج ۹، ص ۱۱۱.

این دو حدیث حقیقت و عظمت این امر را روشن می کند و این سخن ابن تیمیه را که می گوید: «مدینه در آرامش کامل به سر می برد...» تکذیب می کند. چون اگر مدینه در آرامش کامل باشد چه طور است که بدون ماندن خود آن حضرت و یا امیر المؤمنین علیه السلام نخواهد شد؟ اصلاً چرا منافقین نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام عیب جویی کردند؟ چون معلوم است که آن ها با این روش می خواستند مدینه را از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام خالی کرده و نقشه شومی را که داشتند به راه بیندازند، ولی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با به جای گذاشتن امیر المؤمنین آن ها را نا امید کردند.

پس با بیان این دو حدیث و اخبار دیگر عظمت این امر روشن می گردد که اگر خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه نمی ماندند خطر مدینه را تهدید می کرد، به گونه ای که جز آن دو بزرگوار کسی صلاحیت اداره مدینه را در آن حال نداشت. و این تهمت هم که منافقین به امیر المؤمنین علیه السلام زدند، خود بیانگر نقشه ای است که آن ها در ذهن داشتند. و هم عبد الله بن ابی سردار منافقین نیز با گروهی از منافقین در راه از لشکر اسلام جدا شد و به مدینه برگشت. علاوه بر این، حدیث دیگری نیز که سندش صحیح است، این لفظ حدیث را تأیید می کند. و آن اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «تو را به جای خودم گذاشتم تا خلیفه من باشی.» امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: «من جانشین شما خواهم بود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که تو پیامبر نخواهی بود!» (۱)

---

۱- معجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۴۲۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰.



هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

اما اینکه ابن تیمیه جانشینی امیرالمؤمنین در مدینه را در این واقعه با به جای گذاشتن دیگران یکسان دانست، باید اضافه بر آنچه که بیان شد، گفت: اگر جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام با جانشینی دیگران در این موقع فرق نداشته باشد پس چرا امثال عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص آرزو می کردند که ای کاش این جانشینی نصیب آن ها می شد؟ و آرزو می کردند که اگر آن را می داشتند، برایشان بهتر از داشتن همه دنیا بود؟ از سخنان خود ابن تیمیه نیز به دست می آید که او با این نقشه منافقین و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در این موضوع آگاه بوده و با آگاهی آن را تکذیب کرده است.

### ابن تیمیه و حدیث منزلت

#### اشاره

ابن تیمیه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث منزلت را تنها یک مرتبه در غزوه تبوک ایراد فرمود و به اتفاق اهل علم اصلاً این حدیث را در غیر این مجلس ایراد نفرمودند. (۱)

جواب: این سخن نیز از دروغ های و انکار حقایق از طرف ابن تیمیه است. چه قدر ابن تیمیه به دروغ، اتفاق ها برای اهل علم و اهل معرفت ساخته است که در بیشتر آن اتفاق آن ها برعکس ادعای ابن تیمیه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث شریف را در جای های مختلف و بیش از ده مرتبه ایراد فرموده اند که ما به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. ابن ابی اوفای می گوید: «هنگام بستن عهد برادری میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، بین ابو بکر و عمر این عهد را بستند. علی گفت: «ای رسول خدا، گویا کمرم شکست

وقتی که دیدم شما بین همه اصحاب عهد برادری بستید، ولی بین من و کسی این عهد را بستید. اگر این کار را به این خاطر با من نکردید که از من ناراضی هستید چنین حق را می‌دهم.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که مرا به حق مبعوث کرده است (من از تو راضی هستم) و اگر تو را به آخر گذاشتم به این خاطر است که تو را از برای خودم گذاشتم و تو برادر من خواهی بود. تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، با این فرق که تو پیامبر نیستی. تو برادر و وارث من هستی.» علی گفت: «چه چیزی را از شما ارث خواهم برد؟» فرمودند: «آنچه را که از انبیا قبل از من به ارث برده شد.» علی عرض کرد: «از انبیا قبل از شما چه چیزی به ارث برده شده است؟» فرمودند: «کتاب خدا و سنت پیامبرشان. تو همراه من در قصرم در بهشت با همراه دخترم فاطمه خواهی بود و تو برادر و رفیقم هستی ... (۱) این حدیث از ابن عباس، زید بن ابی اوفای با سه سند و از محدث بن زید نیز روایت شده است.

۲. ابن عباس می‌گوید: «عمر بن خطاب گفت: «از یاد (بد) کردن علی دست بردارید. (۲) من از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی سه فضیلت شنیده‌ام که اگر یکی از آن‌ها در من بود برایم بهتر از آن است که همه دنیا را داشته باشم. باری من

۱- فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۳۸ و ۶۶۳ و ۶۶۶، ح ۱۰۸۵، ۱۱۳۱ و ۱۱۳۷؛ الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۱۷۲، ح ۲۷۰۷؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۱، ح ۵۱۴۶، ج ۱۱، ص ۷۵، ح ۱۱۰۹۲؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۴۰، ح ۷۸۹۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۱، ص ۴۱۵، ج ۴۲، ص ۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ۱۱۱؛ در المنثور، ج ۶، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶۷، ح ۲۵۵۵۴، ج ۱۳، ص ۱۰۵، ح ۳۶۳۴۵، سند این حدیث صحیح است.

۲- ظاهراً کسانی در محضر عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی می‌کردند که وی ایشان را از این کار باز داشت.

ابوبکر، ابو عبیده بن جراح و چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد آن حضرت بودیم و آن حضرت به علی تکیه کرده بودند. ناگاه حضرت با دستشان به کتف علی زده فرمودند: «ای علی، تو اولین کسی هستی که ایمان و اسلام آوردی و تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی. دروغ می-گویند هر کسی که گمان کند مرا دوست دارد، در حالی که تو را دشمن داشته باشد.» (۱)

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد آمدند در حالی که ما دراز کشیده بودیم. حضرت فرمودند: «آیا در مسجد خوابیده اید؟ در مسجد نمی خوابند.» سپس علی را که از جمله ای آن ها بود خطاب کردند و فرمودند: «بیا ای علی! به درستی که حلال است از برای تو آنچه که از برای من حلال است. آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، به جز از پیامبری.» (۲)

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ام سلمه، علی گوشتش گوشت من و خورش خون من است. او برای من به منزله هارون نسبت به موسی است، مگر اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. (یعنی با این فرق که علی پیامبر نیست.)» (۳)

همین مقدار کافی است که ثابت گردد ابن تیمیه در این مورد نیز دروغ می گویند، هر چند احادیث زیاد دیگری نیز وارد شده است.

- ۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۶۷؛ جامع الکبیر سیوطی، ج ۱۶، ص ۲۴۴، ح ۷۸۱۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲، ح ۳۶۳۹۲ و ۳۶۳۹۵؛ الکننا، حاکم، الاقاب ابوبکر شیرازی، «ما رواه الخلفاء حسن بن بدر و دیگران.
- ۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۴۰.
- ۳- معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۲، ۱۸، ح ۱۲۳۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷، ح ۳۲۹۳۶؛ سند این حدیث صحیح است.

## مقابله سازی ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت

ابن تیمیه برای مقابله با حدیث منزلت می گوید: «در صحیحین ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از مشورت با ابوبکر و عمر در باره اسیران جنگ بدر خطاب به حاضرین فرمودند: «من به شما از این دو صاحب‌تآن خبر خواهم داد. مثل تو ای ابوبکر، مثل ابراهیم است و مثل تو ای عمر، مثل نوح است.»

بعد ابن تیمیه می گوید: «سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر که «مثل تو مثل ابراهیم و عیسی است» و به عمر که «مثل تو مثل نوح و موسی است» بزرگ تر از آن سخن حضرت است که در باره ای علی فرمود: «تو از برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی.» (۱)

جواب: این حدیثی را که ابن تیمیه به صحیحین نسبت داده است، از دروغ‌های دیگر اوست. این حدیث در صحیحین وجود ندارد. گواهی محقق کتابش که از پیروان خود اوست، برای ما کفایت می کند. در چاپ جدید «منهاج السنه» با تحقیق دکتر محمد رشاد سالم که در سعودی به چاپ رسیده است می گوید: «این دو حدیث در صحیحین وجود ندارد، بلکه در «مسند احمد» وارد شده است.» (۲) محقق کتاب «مسند احمد»، احمد شاکر می گوید: «سند این حدیث ضعیف است.» همچنان شعیب ارنؤوط نیز در زیر این حدیث سند آن را ضعیف دانسته (۳) و هیشمی نیز به ضعف آن اشاره کرده است. (۴) پس این نسبت نیز هم از دروغ‌های ابن تیمیه

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۳۰.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۳۰.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۳۶۳۲.

۴- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۶ و ۸۷.

است و هم اینکه او برای احادیث متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضائل اهل بیت علیهم السلام ارزشی قائل نیست، ولی در مورد دیگران به افسانه ها چنگ زده و استدلال می کند. دقت داشته باشیم که اصل این حدیث یعنی مشورت آن حضرت در جنگ بدر با سند صحیح در سنن ترمذی و مستدرک حاکم (۱) روایت شده و در آن این لفظ ها وجود ندارد، پس دروغبافان این لفظ را بر این حدیث اضافه کرده اند.

### ابن تیمیه و حدیث تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به پیامبران

ابن تیمیه می گوید: «این حدیث در نزد آگاهان به حدیث بدون شک کذب و ساخته شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۲)

جواب: این حدیث که به حدیث «اشباه» و یا «تشبیه» معروف است، از احادیث صحیح و ثابت است که ملاحظه خواهید نمود:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور گروهی از صحابه فرمودند:

«اگر می خواهید به آدم در علمش، به نوح در فهمش، به ابراهیم در پوشش و صفاتش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در روشش و به محمد صلی الله علیه و آله در سیرت و بردباری اش نگاه کنید، (یعنی اگر می خواهید صفت هر یک از این پیامبران را ببینید) به این شخص که می آید نگاه کنید.» همه نگاه کردند و دیدند که آن شخص (که همه این صفات پیامبران در او جمع است) علی بن ابی طالب است. (۳)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۳۲۷۰ حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته اند و در آن نیز الفاظ کذب دیگری اضافه شده که در جای خود بیان شده است.

۲- منهاج السنه، ج ۵، ص ۵۱۰.

۳- معجم الادباء یاقوت حموی، ج ۱۷، ص ۲۰۰؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۶۴ هر دو سند این حدیث صحیح است.

این حدیث از ابن عباس و ابو هریره روایت شده است.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که بخواهد به آدم در خلقتش، به نوح در تقوایش، به ابراهیم در پوشش و صفاتش، به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش نگاه کند، پس به علی نگاه کند.» (۱)

این حدیث از ابو ذر، ابن عباس، جابر و انس روایت شده است.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که بخواهد به آدم در علمش، به نوح در فهمش، به ابراهیم در بردباری اش، (به یحیی در زهدش)، به موسی در عظمتش و به محمد صلی الله علیه و آله در زیبایی و حسنش نگاه کند، به علی نگاه کند.» (۲)

این حدیث را ابن عباس و ابو حمراء روایت کرده اند.

از مشهورترین اسانید این حدیث سند حدیث اول است که هیچ خدشه ای در آن وجود ندارد و آن سند عبارت است از:

احمد ابن حنبل، از عبد ارزاق، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابو-هریره. این حدیث را با این سند، یاقوت حموی در «معجم الادبا» و ابن شهر آشوب نقل کرده اند. و همچنین حدیث سوم نیز که ابن عساکر، ابن کثیر و دیگران نقل کرده اند سندش صحیح است.

۱- شرح مقاصد تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۸۰ و دیگران .

۲- ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۷؛ شرح مقاصد تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۲ و ۳۹۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۸۰.

## ابن تیمیه و حدیث بستن درها

## اشاره

ابن تیمیه می گوید: «حدیث (به جز در خانه علی تمام درهایی را که بر روی مسجد باز است ببندید) کذب است. این حدیث را شیعه برای مقابله ساخته اند و در صحیح از ابوسعید وارد شده که جز درب ابوبکر باقی درها بسته شد.» (۱)

جواب: باید گفت که این حدیث نیز از احادیث متواتره است که ما اصل حدیث و سخنان محدثان را این جا ذکر می کنیم:

۱. عن زید بن أرقم قال كان لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارع في المسجد قال فقال يوما: سدوا هذه الأبواب إلا- باب علي قال فتكلم في ذلك الناس قال فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فحمد الله تعالى وأثنى عليه ثم قال أما بعد فإني أمرت بسد هذه الأبواب إلا باب علي وقال فيه قائلكم وإني والله ما سددت شيئا ولا فتحته ولكني أمرت بشيء فاتبعته؛ (۲) برای چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه هایشان بر روی مسجد دریچه وراه بود (که از آن وارد مسجد می شدند). روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «به جز

۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۳۵.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، رقم ۱۳۰۴، (صحیح السند)؛ مسند احمد، ح ۱۵۱۱، ج ۲، ص ۱۰۴، ج ۴، ص ۳۶۹، ج ۵، ص ۴۹۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷ و ۳۷۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۸، ح ۸۴۲۳ تا ۸۴۲۸؛ مسند بزار، ح ۵۰۶ و ۷۵۰، ح ۱۱۹۷؛ مسند ابو یعلی، ح ۷۰۳، و ح ۵۶۰۱؛ معجم الکبیر، ح ۲۰۳۱ و ح ۱۲۷۲۲؛ معجم الاوسط، ح ۹۳۰ و ۳۹۴۲؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ح ۱۱۹۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۲۲؛ مشکل الآثار، ح ۳۰۳۶ و ۳۰۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ح ۴۶۳۱ و ۴۶۳۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۰ با هشت سند.

در منزل علی تمام درها را ببندید.» مردم از این دستور حضرت اظهار نارضایتی کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن برای سخنرانی برخاست؛ خداوند را حمد و ثنا گفت و فرمود: «همانا من به شما دستور دادم که در هایتان را (که بر روی مسجد باز است) ببندید به جز در خانه ای علی، ولی شما در مورد این دستور سخن هایی (از رو نارضایتی) گفتید. به خدا سوگند من (از پیش خودم) چیزی را نبستم و چیزی را هم باز نگذاشتم. من (از طرف خداوند) به انجام این کار امر شدم و به آن عمل کردم.»

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، ابن عباس، جابر، بریده، براء، انس، سعد، زید بن ارقم، ابوسعید خدری، عبد الله بن رقیم، جابر بن سمره، عمر، ابن عمر، مطلب بن عبد الله، ابوظیفیل، ناصح بن عبد الله، ابوحازم اشجعی، مسلم ملائی، حذیفه بن اسید، ابوحمراء، ابورافع، ام سلمه، عایشه؛ ابوالداح از عباس و عبد الله بن مسعود روایت کرده اند و کتانی نیز در کتاب «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر» آن را جزء احادیث متواتر ذکر کرده است.

بنابر این، بدون شک این حدیث متواتر است. بنابر نقل سمهودی در (خلاصه الوفا، ص ۱۲۲) ابن حجر پنج سند این حدیث را صحیح دانسته، حاکم و ذهبی هر دو سند خود را صحیح دانسته اند و هیثمی نیز رجال یک سند را ثقات و یکی را حسن دانسته و البانی تنها دو سند این حدیث را در ضعیفه اش ذکر کرده و گفته است: این حدیث صحیح است و شواهد فراوان دارد و هر که آن شواهد را ببیند بر صحت این حدیث یقین می کند. (۱) سیوطی در «الآلی المصنوعه»، (ج ۱، ص ۳۱۷ الی ۳۲۴)



۲۶ سند برای این حدیث ذکر کرده است و بسیاری از اسانید آن صحیح و حسن است و همچنین به قول ابن حجر نیز که در رد سخن ابن جوزی گفته و به ثابت بودن این حدیث تصریح و تأکید کرده، اشاره کرده است. ابن تیمیه با استدلال به حدیثی که در این موضوع در مورد خلیفه اول ابوبکر وضع کرده اند، این حدیث را انکار و تکذیب کرده است. البته باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه حدیث بستن درها جز درب ابوبکر را در کتاب-هایش بسیار تکرار کرده و فراوان به آن استدلال کرده است که در آن موضوع خلت نیز با هم وارد شده است. اکنون با این حدیثی که ابن تیمیه سعی کرده به خاطر آن حدیث متواتر فوق را تکذیب کند، آشنا خواهیم شد.

بخاری چنین روایت کرده است: حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا أبو النضر عن عبيد بن حنين عن بسر بن سعيد عن أبي سعيد الخدري قال: خطب النبي صلى الله عليه وآله فقال: إن الله خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله. فبكى أبو بكر فقلت في نفسي ما يبكي هذا الشيخ؟ إن يكن الله خيرا عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله فكان رسول الله صلى الله عليه وآله هو العبد وكان أبو بكر أعلمنا قال: (يا أبا بكر لا تبك إن أمن الناس على في صحبتته وماله أبي بكر) ولو كنت متخذ خليلا من أمتي لأتخذت أبا بكر ولكن أخوه الإسلام ومودته لا يبقين في المسجد باب إلا سد إلا باب أبي بكر؛ (۱) پیامبر

---

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب: الخوخه و الممر فی المسجد، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴۶۶، ج ۳، ص ۱۳۳۷، ح ۳۶۵۴ و ۳۹۰۴؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۵۴، ح ۲۳۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۹، ح ۳۷۳۹ و ۳۷۴۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸.

صلی الله علیه و آله خطبه خوانده و ضمن آن فرمودند: خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت مخیر نمود و آن بنده آخرت را اختیار کرد. ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد و من با خودم گفتم: چرا این شیخ گریه می کند! خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده است و آن بنده آخرت را اختیار کرده (پس این چه جای گریه دارد). (متوجه شدم که) آن بنده پیامبر صلی الله علیه و آله است و ابوبکر داناترین ما صحابه بود که متوجه این مطلب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای ابوبکر، گریه مکن، همانا امین ترین مردم در نفس و مالش برای من ابوبکر است. اگر من کسی را خلیل می گرفتم، حتماً آن ابوبکر بود، ولی برادری اسلام (کافی است). در مسجد هیچ دربی باقی نماند و همه را ببندید به جز درب منزل ابوبکر.

ما حدیث خلت و بستن درها را در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل مورد بررسی قرار دادیم لذا از خواننده عزیز خواهش می شود به آن جا مراجعه کنند. با این حال در این جا با اختصار به چند نکته اشاره می کنیم.

اولاً: سند و متن این حدیث ضعیف و مضطرب است.

ثانیاً: دارقطنی در مورد این حدیث گفته است: این سیاق غیر محفوظ است و اختلف فیه علی فلیح. (۱) پس بنابر این تصریح دارقطنی راوی این خبر تنها فلیح است.

ثالثاً: راوی این حدیث که فلیح است می توان گفت: او به اتفاق ضعیف است. ابن مدینی، یحیی، ابوحاتم، ابوداود، نسائی و عقیلی او را تضعیف کرده اند و ابن معین از ابوکامل نقل کرده که گفته است: ما او را متهم می دانستیم، و ابن معین او

را با ابن ابی اویس که متهم است مساوی قرار داده و همچنین گفته است: در حدیث، از سه نفر باید پرهیز شود و فلیح را از آن ها خوانده است. (۱) نسائی و عقیلی همچنین او را در کتب ضعفا ذکر کرده اند. (۲) ولی در بعضی اسانید به جای فلیح مالک بن انس ذکر شده است و سند آن نیز ضعیف است؛ زیرا اولاً: راوی اصلی فلیح است. ثانیاً: در سندی که مالک است، راوی از ابوسعید خدری عبید بن حنین است، حال آن که در اسانید دیگر عبید حدیث را از بسر بن سعید روایت کرده است، در سند مالک که عبید راوی از ابوسعید خدری است هیچ کسی او را جزء راویان از ابوسعید خدری نخوانده و او تنها همین یک حدیث را آن هم «معنعن» از ابوسعید خدری روایت کرده است. ابن حجر در شرح حالش ابوسعید بن معلی را اسم برده است که عبید از او حدیث روایت کرده است و با این حال بیان نکرده که او از ابوسعید خدری نیز حدیث شنیده باشد، بنابر این، این سند مرسل و منقطع است. در بعضی سندها راوی حدیث را از عبید و بسر با هم از ابوسعید خدری روایت کرده که راوی آن فلیح است و چنان که ملاحظه کردید دارقطنی نیز گفت که این حدیث از فلیح است.

اما اضطراب در متن: ۱. به حضرت نسبت داده که فرموده اند: ای ابوبکر، گریه مکن. این لفظ تنها در همین روایت بخاری آمده و در جای دیگر وجود ندارد.

۲. راوی در دلش گفت: به این شیخ چه شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شخصی خبر می دهد...؟! این سخن در متن های دیگر وجود ندارد.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۷۳، رقم ۵۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵، رقم ۶۷۸۲.

۲- الضعفاء والمتروکین، ص ۲۲۶، رقم ۴۸۶؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۶۶، رقم ۱۵۲۲.

۳. مردم گفتند: به این مرد نگاه کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شخصی خبر می دهد ... در لفظ های دیگر هیچ کدام از این دو وجود ندارد.

۴. خداوند بنده ای را مخیر کرده این که از زیبایی های دنیا هرچه خواست به او بدهد ... حال آن که در عبارت دیگر این سخن وجود ندارد.

۵. ابوبکر گفت: پدر و مادرمان به فدایت ... و این لفظ در متن های دیگر وجود ندارد.

۶. اگر از امت کسی را خلیل می گرفتم ... اگر کسی را غیر از پروردگارم خلیل می گرفتم ... در لفظ دیگر هیچ کدام از این دو عبارت نیست.

۷. در بعضی سندها گفته شده است: هیچ باب بر مسجد نماند، مگر این که بسته شود، حال آن که در بعضی دیگر چنین آمده است: هیچ خوخته نماند ...

۸. لکن اخوت و مودت اسلامی. در سند دیگر: لکن خلت اسلامی است.

این اختلاف و اضطراب متن احادیثی است که تنها امام بخاری در صحیحش روایت کرده است.

همچنین این حدیث از ابوسعید خدری با نفس سندی که ذکر شد بدون زیاده و مرسل روایت شده است:

أخبرنا عبد الملك بن عبد الحميد الميموني قال أنا القعبي عن مالك عن أبي النضر عن عبيد بن حنين عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن أمن الناس علي في صحبته وماله أبو بكر ولو كنت

متخذاً خلیلاً لاتخذت أبا بكر خلیلاً ولكن أخوه الاسلام ولا یبقین فی المسجد خوچه إلا خوچه أبا بكر. (۱)

این سند که منقطع است به اضطراب حدیث قبلی می افزاید.

همچنین ترمذی این حدیث را با سند ذیل نیز روایت کرده است:

حدثنا محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب أخبرنا أبو عوانه عن عبد الملك بن عمير عن ابن أبي المعلى عن أبيه ... (۲)

شعیب ارنؤوط در حاشیه «مسند احمد» سند این حدیث را به جهت جهالت ابن ابی المعلی ضعیف دانسته است. باید دقت داشته باشیم که متن این حدیث خیلی متفاوت است، مضافاً بر این که بستن خوچه در آن نیست، همچنین در سند حدیث ابن عمیر تضعیف شده است و ابو المعلی بن لوزان نیز که به عنوان صحابی از او این حدیث روایت شده مجهول است. هیشمی پس از نقل حدیثی گفته است: ابو المعلی را نمی شناسم. (۳) راوی از او نیز تنها فرزند مجهولش است. (۴)

حدیث مورد بحث با لفظ دوم ابوسعید از ابن عباس نیز روایت شده که ابن تیمیه به آن نیز چنگ زده است:

عن عكرمة عن بن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه و آله في مرضه الذي مات فيه عاصب رأسه بخرقه فقعد على المنبر ثم حمد الله عزوجل وأثنى عليه

۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۵، ح ۸۱۰۳.

۲- سنن ترمذی ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۳۷۳۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۷۸، ح ۱۵۹۶۴ ج ۴، ص ۲۱۱، ح ۱۷۸۸۵.

۳- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۴- الاصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۱۸، رقم ۸۷۲۶.

ثم قال إنه ليس من الناس أمن على بنفسه وماله من أبي بكر بن أبي قحافه ولو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً ولكن خله الاسلام أفضل سدوا عني كل خوখে في المسجد غير خوখে أبي بكر. (۱)

در سند این حدیث عکرمه است که ابن عمر، سعید بن مسیب، علی بن عبدالله، قاسم بن محمد، ابن سیرین، ابن جبیر و یحیی انصاری شهادت داده اند که او کذاب است و به ابن عباس دروغ می بسته است. (۲) مضافاً که او از خوارج نیز است. و کسی هم جز او این حدیث را از ابن عباس روایت نکرده است. مضافاً در این روایت بر «أمن من ماله» «و نفسه» نیز اضافه شده است. همچنین در اکثر روایات عکرمه تنها مسأله «خلیل و خلت» ذکر شده و باقی وجود ندارد.

چند نکته دیگر در مورد این حدیث قابل ذکر است:

۱. موضوع خلت: باید توجه داشته باشیم که حدیث خلت که «اگر کسی را خلیل قرار می دادم آن ابو بکر بود.» از ابوهریره و ابن مسعود و انس و عائشه و ابن زبیر نیز روایت شده و اسانید خیلی از آن ها را هیثمی تضعیف کرده است (۳) و شأن صدور آن ها نیز متناقض و الفاظش مضطرب هستند. این حدیث با وجود این همه اشکالات واضطراب در متن و سند، با احادیث فراوان دیگر، که دلالت می کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلت را برای دیگران نیز قرار داده اند، مخالف است. بنابر

- ۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۴۵۵، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۴۵۶ و ۳۴۵۷ و ۶۳۵۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۵، ح ۸۱۰۲؛ مسند احمد ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۲۴۳۲ و ۳۳۸۵.
- ۲- التعديل والتجريح سليمان بن خلف، ج ۳، ص ۱۱۵۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۰۶.
- ۳- مجمع الزوائد ج ۹، ص ۴۳.

این، حدیث خلت با احادیث دیگر از دو جهت مخالف است: ۱. این که حضرت صلی الله علیه و آله خلت را در مورد دیگران قرار داده و برخی را خلیل خویش خوانده اند. ۲. و در آن نیز غیر ابوبکر را خلیل قرار داده اند:

عن عبد الله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لكل نبي ولاة من النبيين وإن وليي منهم أبي و خليلي إبراهيم ثم قرأ إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي و الذين آمنوا والله ولي المؤمنين؛ (۱) در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ابراهیم علیه السلام را خلیل خویش خوانده اند. حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

از ابوذر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر پیامبر خلیل دارد خلیلم و برادرم علی است ...» (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خلیلم از این امت اویس قرنی است. (۳) این حدیث مرسل و روایانش ثقات هستند.

از ابو هریره: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر پیامبری خلیلی در امتش دارد و خلیل من عثمان است.» (۴)

ابن مسعود می گوید: وقتی بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگین شد، گفتیم: چه کسی بر شما نماز می خواند؟ فرمودند: «... اول کسی که به من نماز می خواند

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۳۱۵۱ و ۴۰۳۰ و ۴۰۳۱

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۳۴، ح ۳۳۰۸۹؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

۳- طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۴۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۴، ح ۳۴۰۵۵.

۴- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۵۳، ح ۳۲۵۹۸.

خلیلم جبریل و مکائیل ... است.» (۱) حاکم و ذهبی عبدالملک بن عبدالرحمن را مجهول و بقیه را ثقات دانسته اند و هیشمی این حدیث را از بزار و طبرانی روایت کرده و رجال بزار را ثقات و رجال طبرانی را فیه ضعفاء گفته است و از بزار نقل کرده که گفته است: این حدیث با سندها مختلف روایت شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «... الآن خلیلم جبریل از نزد من خارج شد ...» (۲) حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: سلیمان بن هرم عابد از زهاد اهل شام است و لیث بن سعد از مجهولین حدیث روایت نمی کند، ولی ذهبی سلیمان را ضعیف خوانده است.

ام المؤمنین عائشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «... خلیلم جبریل به من خبر داد ...» (۳) متقی هندی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت: «... وا خلیلاه ...» (۴)

البانی دو سند را و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شعیب ارنؤوط دو سند این خبر را حسن دانسته است.

باز ابوبکر گفته است: «از خلیلم پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم ...» (۵) این سند مرسل صحیح است. از این دو خبر به روشنی استفاده می شود که ابوبکر از حدیث خلت

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۲، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۷۶۳۷.

۳- کنز العمال، ج ۴، ص ۴۵۶، ح ۱۱۳۶۰.

۴- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱ و ۲۱۹، ح ۲۴۰۷۵ و ۲۵۸۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۶۰۵؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۵۷، ح ۶۹۲؛

۵- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۹۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۰، ح ۱۸۷۴۶.



خبری نداشته و این نوع احادیث بعدها وضع شده است و الا او رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلیل خود خطاب نمی کرد.

مضافاً هر یک از ابوذر (مسند احمد ۵/۱۵۹-۱۶۰-۱۵۶-۱۴۷ صحیح بخاری ۲/۱۱۲) و امیر المؤمنین علیه السلام (مسند احمد ۱/۱۴۱) و سلمان (مجمع الزوائد ۴/۲۹۱) و ابو دردا (مسند احمد ۶/۴۴۰-۴۵۱) و زید بن ارقم (مسند احمد ۴/۳۷۰) و انس (مسند احمد ۳/۲۱۶) و ابو مسلم و میمونه (سنن الکبری نسائی ۷/۳۱۵) و عائشه (کنز العمال ۱۳/۵۶ ح ۳۶۲۲۶) و اهبان بن صیفی (مسند احمد ۵/۶۹) و عمر (کنز العمال ۶/۵۳۶ ح ۱۶۸۶۰) و ابوسعید خدری (کنز العمال ۱۱/۳۱۱ ح ۳۱۵۹۸) و عمرو بن الحمق (کنز العمال ۱۲/۴۹۷ ح ۳۷۲۹۰) و ابودجانہ (طبقات ابن سعد ۳/۵۵۷) و ابوهریره (مسند احمد ۲/۲۲۹-۲۳۳-۲۵۴-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۵-۳۴۷-۳۶۹ تا ۵۳۹ با ۱۸ سند دیگر صحیح بخاری ۲/۵۴) این گونه حدیث روایت کرده اند: قال او حدثنی او سمعت او اوصانی خلیلی رسول الله... " یعنی همه این افراد از صحابه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلیل خویش تأییر کرده اند از جمله آن ها هستند ابوسعید خدری و عائشه و ابوهریره و انس که حدیث مورد بحث به آن ها نسبت داده شده است و حتی خود جناب ابو بکر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلیل خود خوانده است.

### اما مسأله سد ابواب

چنان که گذشت به تواتر ثابت شده و ۲۶ نفر از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند متعال تمام ابواب جز باب امیر المؤمنین علیه السلام بر

مسجد را بسته اند. (۱) و این راویان، این داستان را پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند. و اگر چنین اتفاقی در مورد ابوبکر نیز پیش آمده بود، قطعاً به آن اشاره می کردند. در حدیث بستن ابواب و خوخنه جز باب ابو-بکر ظاهرش این است که در آن زمان به مسجد ابواب باز بوده، و حال آن که این حدیث متواتر این مطلب را تکذیب می کند و همچنین این امر شامل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می شود و باید باب امیر المؤمنین را نیز بسته باشند و اگر بسته بودند این همه صحابه پس از آن حضرت این حدیث را روایت نمی کردند و یا هنگام روایت آن به هر دو داستان اشاره می کردند و همچنین واقعیت های ذیل این را نیز تکذیب می کند.

عن ابن عمر قال: قال عمر بن الخطاب أو قال أبي: لقد أوتى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لان تكون لي واحده منهن أحب إلي من حمر النعم: زوجه ابنته فولدت له، و سد الابواب إلا بابه، و أعطاه الحربه يوم خيبر؛ (۲) عمر بن خطاب گفته است: علی سه خصلت و منقبت دارد که اگر یکی از آن ها را من داشته بودم، برایم محبوب تر از اسب های سرخ مو است: پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش را به ازدواج او درآورد که برای علی فرزند آورد، همه درها جز در او را به مسجد بست، و پرچم را روز خیبر به دست او داد.

- 
- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۵۱۱ ج ۲، ص ۱۰۴ ج ۴، ص ۳۶۹ ج ۵، ص ۴۹۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷ و ۳۷۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۸، ح ۸۴۲۳ الی ۸۴۲۸؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۳۱۸، ح ۵۰۶ و ۷۵۰ ج ۴، ص ۳۶، ح ۱۱۹۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۷۰، ح ۱۲۱۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۱ و ۴۶۳۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۰.
- ۲- مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۳۶.

سند ابن ابی شیبیه رجالش رجال صحیح است و همچنین این حدیث را با لفظ های مختلف به همین معنا از عمر بن الخطاب، امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابوهریره نیز نقل کرده اند. (۱) ابن کثیر پس از نقل این خبر می گوید: همانا این خبر از عمر با چندین وجه روایت شده است.

عن ابن عمر قال: كنا نقول في زمن رسول الله صلى الله عليه وآله ... ولقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لان يكون لي واحده منهن احب الي من حمر النعم زوجه رسول الله صلى الله عليه وآله ابنته وولدت له وسد الأبواب الا-بابه في المسجد وأعطاه الرايه يوم خيبر؛ (۲) در این حدیث نیز ابن عمر شبیه سخن پدرش را گفته که ما صحابه آرزو می کردیم و می گفتیم که علی سه خصال دارد که اگر یکی را ما داشته باشیم از اسب های سرخ موی برایمان محبوب تر است ... و یکی از آن ها بستن درها بر مسجد است جز در امیرالمؤمنین علیه السلام.

هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته و ابن حجر حسن.

عن علاء بن عرار قال: سألتُ ابن عمر و هو في المسجد رسول الله صلى الله عليه وآله عن علي و عثمان؟ فقال: أما علي فلا تسألني عنه و انظر إلى قرب منزله من رسول الله صلى الله عليه وآله ليس في المسجد بيتٌ غير بيته وأمّا عثمان فإنه أذنب ذنباً عظيماً يوم

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۱۲۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۷۷؛ کنز العمال؛ ج ۱۳، ح ۳۶۳۷۶.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶، ح ۴۷۹۷؛ مسند ابویعلی، ح ۵۴۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

التقى الجمعان فعفا الله عنه وغفر له فأذنب فيكم فقتلتموه؛ (۱) ابن عرار از ابن عمر در حالی که او در مسجد بود از علی و عثمان سؤال نمود و ابن عمر گفت: اما علی در مورد او از من سؤال نکن و به قرب منزل او به پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه بکن و در مسجد هیچ منزلی نیست جز منزل او، اما عثمان، او گناه بزرگی در جنگ احد مرتکب شد و خداوند او را بخشید و در بین شما گناهی انجام داد و شما او را کشتید.

سند این خبر کاملا صحیح است و ابن حجر نیز آن را صحیح دانسته است.

سعد بن ابی وقاص نیز می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم در مورد علی چهار چیز فرمود که اگر من یکی از آن ها را داشته بودم از دارایی دنیا برایم محبوب تر بود: بستن درها جز در او، ابلاغ آیه ای برائت و حدیث منزلت و حدیث غدیر. (۲)

پس عمر بن خطاب و فرزندش نیز از داستان بستن ابواب بر مسجد جز باب ابوبکر و بالتبع از حدیث «خلت» خبر نداشته اند؛ زیرا این احادیث بعدها به ظهور پیوسته است.

سخن آخر این که ابن ابی الحدید می گوید: فلما رأَت البکریه ما صنعت الشیعه وضعت لصاحبها أحادیث فی مقابله هذه الأحادیث نحو: (لو كنت متخذًا خليلًا) فإنهم وضعوه فی مقابله (حدیث الإخاء) ونحو: (سد الأبواب) فإنه كان لعلی فقلبتة البکریه إلی أبی بکر. ونحو: (إیتونی بدواه و بیاض

۱- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۰۵۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۸۴۹۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۵۰، ح ۹۷۶۶ و ۲۰۴۰۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

۲- المتفق و المفترق خطیب، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۵۶۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۹.

أكتب فيه لأبي بكر كتابا لا- يختلف عليه اثنان) ثم قال: (يأبى الله والمسلمون إلا- أبا بكر) فإنهم وضعوه في مقابله الحديث المروى عنه في مرضه: (إيتوني بدواه وبياض أكتب لكم ما لا تضلون بعده أبدا. فاختلفوا عنده وقال قوم منهم: لقد غلبه الوجد حسبنا كتاب الله) ونحو حديث: (أنا راض عنك فهل أنت عنى راض؟) ونحو ذلك ... (۱) ابن ابى الحديد نیز تصریح می کند که بکری ها احادیث «خلت» و «سد ابواب» و... را جعل کرده اند .

با این بیان روشن می شود که ابن تیمیه با چنگ زدن به افسانه ها احادیث متواتر در خصوص اهل بیت علیهم السلام را تکذیب کرده است. احادیث زیر نیز حقیقت حدیث مورد بحث را ثابت می کند و هم جایگاه والای امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای علی، بر هیچ کس غیر از من و تو جنب شدن در این مسجد حلال نیست.» این حدیث را عمر بن خطاب، سعد بن ابی وقاص، ابوهریره و ابوسعید خدری روایت کرده اند. (۲) و سند این حدیث صحیح است و ترمذی نیز آن را حسن و خوب دانسته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «آگاه باشید که این مسجد برای جنب و حیض حلال نیست، مگر برای من، علی، فاطمه، حسن و حسین. آگاه باشید که برایتان نام

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۳۶؛ ح ۱۱۹۷؛ مصابیح السنه بغوی، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۴۷۷۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۵ .

به نام اسم ها را بیان کردم تا اینکه گمراه نشوید.» این حدیث از ام سلمه، ابورافع و عدی بن ثابت روایت شده است. (۱)  
پس ثابت می شود که ابن تیمیه در این مورد نیز دروغ گفته است.

### ابن تیمیه و حدیث مؤاخات و برادری

ابن تیمیه در مورد حدیث مؤاخات چند مطلب می گوید که عبارت اند از:

۱. «حدیث مؤاخات باطل و ساخته شده است. پیامبر با کسی عهد برادری نبسته است ...» (۲)

۲. «پیامبر صلی الله علیه و آله نه با علی عهد برادری بسته و نه با غیر علی. حدیث عهد برادری پیامبر با علی و برادری ابو بکر با عمر از دروغ هاست.» (۳)

۳. «پیامبر صلی الله علیه و آله نه با علی عهد برادری بسته و نه با غیر علی، بلکه هر چه در این باره روایت شده کذب و دروغ است.» (۴)

۴. «عهد برادری بین بعضی از مهاجرین با بعضی دیگر و بین انصار با یکدیگر همه دروغ است. پیامبر صلی الله علیه و آله با علی عهد برادری نبسته است.» (۵)

۵. «احادیث عهد برادری همه دروغ است.» (۶)

۱- معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳، ح ۸۸۳؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵، ح ۱۳۱۷۸؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۷۵.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۲.

۳- منهاج السنه، ج ۵، ص ۷۱.

۴- همان، ج ۷، ص ۱۱۷.

۵- همان، ج ۷، ص ۲۷۹.

۶- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶۱.

۶. «بین مهاجر با مهاجر و انصار با انصار عهد برادری بسته نشد و پیامبر و علی هر دو از مهاجرین هستند، بلکه بین علی و سهل بن حنیف عهد برادری بسته شده.» (۱)

جواب: قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که اگر کسی نزد خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله والاتر و برتر و محبوب تر از امیرالمؤمنین علیه السلام بود قطعاً حضرت صلی الله علیه و آله وی را برادر خود در داستان اخوت قرار می دادند و ... این گونه احادیث به دلیل این که اعتقادات خرافی را که با ظلم به اهل بیت علیهم السلام ابوبکر و عمر و عثمان را برتر از امیرالمؤمنین و اهل علیهم السلام دانسته اند تکذیب می کند، لذا کذابینی مانند ابن تیمیه با دروغگویی های آشکار و فراوان سعی کرده این گونه احادیث را اخبار دروغین معرفی کنند و حال آن که این اخبار نه این که صحیح هستند، بلکه قطعاً متواتر هستند.

این حدیث نیز از اخبار مسلم و متواتر است که با آشنایی با جایگاه آن دروغ-هایی ابن تیمیه نیز روشن خواهد شد: ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین هر دو نفری از اصحاب عهد برادری بستند و بین ابوبکر و عمر و فلان و فلان. .. پس علی آمد و گفت: (ای رسول خدا)، بین اصحاب عهد برادری بستنی، ولی بین من و کسی این کار را انجام ندادی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمودند: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» (در نلفظ دیگری آمده است: «تو را به آخر نگذاشتم مگر از برای خودم.»)

حدیث اخوت به آن معنایی که ابن تیمیه آن را تکذیب کرده است، از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، اسماء بنت عمیس، انس، عمر، جابر، ابوذر، زید بن

ارقم، ابن عمر، عامر بن ربیع، سعید بن مسیب، ابوامامه، سعید و عبد الله بن ابی اوفی، محدودج بن زید، زید بن ابی اوفی، عبدالرحمن بن عویم انصاری و ابوهریره روایت کرده اند. (۱)

ناگفته پیداست که این حدیث از احادیث متواتره است.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین اصحاب عهد برادری بستند و در آخر خود پیامبر صلی الله علیه و آله، ابو بکر، عمر و علی باقی ماندند. آن گاه بین ابوبکر و عمر عهد برادری بسته و به علی فرمودند: «تو برادر من هستی و من برادر تو و هر که تو را انکار کند به او بگو که من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم و کسی بعد از تو به جز کذاب و دروغگو این دعوا را نمی کند.»

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، جابر، سعید بن مسیب، یعلی بن مرّه و عبد الله بن ارقم روایت کرده اند. (۲)

۱- سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۳، ج ۵، ص ۳۰۰، ح ۳۷۲۰ و ۳۸۰۴؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۸۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۶۵؛ علل ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۲۵۹۱؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۹۷ و ۶۶۶، ح ۱۰۱۹ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۲۸۷؛ مصابیح السنه بغوی، ج ۴، ص ۱۷۵؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۴۰، ح ۷۸۹۴؛ علل دار القطنی، ج ۹، ص ۲۰۵، ح ۱۷۲۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶، ح ۴۲۸۸ و ۴۲۸۹ و ۳۵۲۲؛ الاستیعاب ابن عبد البر، ج ۲، ص ۶۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۶۰، و ج ۳، ص ۲۲؛ الفوائد الشهیر بالغیلانیات لأبی بکر الشافعی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸ و ۲۷۱؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۴۷ ح ۴۴۵؛ معرفه الصحابه ابونعیم، ج ۱۳، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۳۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۱ الی ۵۳ و ۶۱ و ۹۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۹؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶، از ابن اسحاق مرسل و ابونعیم از ابن اسحاق موصول نقل کرده است.

۲- فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۱۰۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۱۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸، ح ۳۲۹۳۹، ج ۱۳، ص ۱۴۰، ح ۳۶۴۴۰؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تذکره الخواص؛ ابن جوزی سند این حدیث را صحیح دانسته است.



ابن عبدالبر می گوید: از وجوه مختلف از علی روایت شده ایم که او همیشه می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و غیر از من کسی جز کذاب نمی تواند چنین سخنی را بگوید. سپس ابن عبدالبر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بین مهاجرین عهد برادری برقرار کرد و در مدینه بین مهاجرین و انصار و در هر دو این مورد به علی فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی و بین علی و خودش عهد برادری برقرار نمود و به این خاطر این سخن و امثال آن از علی شنیده می شد. (۱)

اگر ابن تیمیه کینه امیر المؤمنین علیه السلام را در دل نداشت، چه چیز می تواند سبب گردد که این گونه احادیث متواتر را تکذیب کند و در مقابل برای ثابت کردن مناقب و فضائل برای معاویه و یزیدها به دروغ ها چنگ بزند و برای آن ها فضائل بتراشد؟

البته دقت داشته باشیم که ابن حجر در «فتح الباری» باطل بودن سخن ابن تیمیه را در این موضوع بیان کرده است و اخوت بین صحابه یعنی بین مهاجر با مهاجر و انصار با انصار از مسلماتی است که در شرح حال صحابه و حتی در معتبرترین کتاب ها نیز موجود است که برای روشن تر کردن دروغگویی ابن تیمیه حتی نیازی هم به ذکر اخبار دیگر نیست.

### ابن تیمیه و حدیث «علی فاروق بین حق و باطل است» و خبر: «ما منافقان را جز از دشمنی با علی نمی شناسیم»

ابن تیمیه می گوید: «اما در مورد این دو حدیث آگاهان به حدیث شک ندارند که حدیثی است ساخته شده بر پیامبر. هیچ یک از این دو حدیث در کتاب های مورد اعتماد روایت نشده است و هر یک از آن ها سند شناخته شده ای ندارد. رضایت ما در این باب، فقط بر آن است که این دو حدیث می بایست با اسناد معروف و از جانب افراد معروف و راستگو از هر مذهبی هم که باشند روایت می-شدند. .. هر یک از این دو حدیث با دلیل معلوم است که کذب و دروغ بوده و نسبت دادن آن به پیامبر جایز نیست. (۱)

جواب در مورد حدیث اول:

۱. عن أبي ذر عن سلمان قال: أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي فقال: إن هذا أول من آمن بي وأول في يصفحني يوم القيامة وهذا الصديق الأكبر وهذا فاروق هذه الالفين يفرق بين الحق والباطل وهذا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظالمين؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دست امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند و فرمودند: «همانا این علی اول کسی است که به من ایمان آورد

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۸۶ و ۲۹۰.

۲- معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۶۱۸۴؛ مسند بزار، ج ۵، ص ۳۰۴، ح ۳۸۹۸؛ الاصابه، ج ۷، ص ۲۹۴، ح ۱۰۴۸۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۲؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۴۴، ح ۳۱۵۷؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱ و ۴۳ (با شش سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۷۹. سندهای طبرانی، بزار، بلاذری و بیهقی صحیح هستند.

واو اول کسی است که قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق (بسیار راستگوی) بزرگ تر است و فرق گزارنده-ای است که بین حق و باطل فرق می گذارد و میان آن ها جدایی می اندازی ...».

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، مقداد، سلمان، ابن عباس، ابولیلی، ابورافع، عباد بن عبد الله و حذیفه روایت کرده اند.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «به زودی بعد از من فتنه به پا می شود. وقتی چنین شد، ملازم علی باشید؛ زیرا بدون شك علی جداکننده بین حق و باطل است.» (۱)

۴. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعد از من بین مردم جدایی و اختلاف به وجود می آید. در آن وقت این (علی) و یارانش با حق خواهند بود.» (۲)

اما جواب در مورد حدیث دوم :

سخن مذکور را شمار زیادی از صحابه در باره امیرالمؤمنین علیه السلام گفته-اند که ما به سخنان آنان اشاره می کنیم: ۱. «ما منافقان را (در زمان پیامبر) جز از روی دشمنی شان با علی بن ابی طالب نمی شناختیم.»

صحابه ای که چنین سخنی را گفته اند عبارت هستند از: ابن مسعود، ابن عمر، ابوسعید، جابر، محمد بن میثم و جماعتی از صحابه. (۳)

- ۱- الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۶۵۷، ج ۴، ص ۱۶۹؛ انسان العیون، ج ۱، ص ۱۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲، ح ۳۲۹۶۴.
- ۲- معجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۴۷، ح ۳۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۱، ح ۳۳۰۱۶.
- ۳- سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹، ج ۵، ص ۵۹۳؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۷۹، ح ۹۷۹ و ۱۰۸۶ و ۱۱۴۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۲۹۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۶؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۲۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۴۶۴۳؛ انساب الشراف، ص ۱۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۸۵ و ۲۸۸ و ۳۷۴ (با ۱۴ سند)؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۶۷.

یک سند احمد بن حنبل صحیح است و محقق کتابش نیز آن را صحیح دانسته. و همچنین اسناد دوم ترمذی و اسناد ابن عبد البر نیز صحیح هستند.

ابوذری می گوید: «ما در زمان پیامبر منافقان را جز با سه علامت نمی شناختیم و آن علامت ها عبارتند از: خدا و پیامبر را تکذیب کنند، در نماز شرکت نکنند و دیگر اینکه علی را دشمن بدانند.» (۱)

چنان که می بیند ابن تیمیه در باره ای این دو حدیث به چند دروغ دست زده است:

۱. اینکه می گوید: «به اتفاق آگاهان به حدیث این دو حدیث کذب است.

۲. در کتاب هایی که مراجعه می شود این دو حدیث وجود ندارد.

۳. سند صحیح ندارند.

### ابن تیمیه و تکذیب حدیث «علی ولی تمام مؤمنان بعد از من است»

«ابن تیمیه می گوید: «حدیث» او (علی) بعد از من، ولی هر مؤمن است» به اتفاق آگاهان به حدیث دروغ و ساخته شده است  
«.

باز هم می گوید: «این حدیث دروغ است و بر پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شده است و نسبت دادن این حدیث بر پیامبر ممکن نیست.» (۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ ح ۳۶۳۴۶؛ جامع

الکبیر سیوطی، ج ۶، ص ۳۹۰؛ اسنی المطالب جزری که می گوید: «حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است.»

۲- منهاج السنه، ج ۵، ص ۳۵، ج ۷، ص ۳۹۱.

جواب: این حدیث نیز مانند احادیث قبلی از احادیث صحیح، بلکه از احادیث متواتر است که ما بعضی از راویان آن را این جا ذکر می کنیم:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی از من است و من از علی. علی پس از من ولی و سرپرست تمام مؤمنین است.»

این حدیث را امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام، ابوذر، ابن عباس، جابر، ابوسعید، ابن مسعود، بریده، ابولیلی، براء، عمران، عبد الله بن عمرو، وهب بن حمزه، حبشی بن جناده، عمرو بن عاص، عمرو بن شاس و ابن عمر روایت کرده-اند(۱) محدثین اهل سنت مانند ترمذی، حاکم، ذهبی، ابن حجر، بوسیری، هیشمی، سیوطی، حسین سلیم اسد، شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر ذهبی و البانی در تمام کتاب هایش اسانید مختلف از این حدیث را صحیح دانسته اند و این حدیث را تنها از جعفر بن سلیمان

---

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲ و ۳۰۶۳، ج ۴، ص ۴۳۷، ج ۵، ص ۳۵۶، ح ۳۳۰۶۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۰، ح ۳۷۱۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۳، ح ۶۹۲۹؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۲۱۷، ج ۶، ص ۲۹۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۴۵، ح ۱۴۶ و ۸۴۵۳ و ۸۴۷۴؛ خصائص النسائی، ح ۸۸ و ۸۹؛ مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۳۵۵ و ۴۸۸؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۱۸، ص ۱۲۹، ح ۲۶۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۳، ح ۳۲۱۲۱، ج ۷، ص ۵۰۳، ج ۱۲، ص ۸۰، ح ۵۵ و ۵۹ و ۱۲۱۷۰؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۱۱ و ۳۶۰، ح ۸۲۹ و ۲۷۵۲؛ مسند رویانی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۱۱۹؛ الآحاد والمثانی، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۲۲۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۴۳، ح ۴۵۷۸ و ۴۶۵۲؛ اصابه، ج ۳، ص ۶۰۴، ج ۴، ص ۴۶۸، رقم ۵۷۰۵، ج ۶، ص ۶۲۳، رقم ۹۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۷؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۹۹؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۰۵ و ۶۲۰ و ۶۴۹ و ۶۸۸، ح ۱۰۳۵ و ۱۰۶۰ و ۱۱۰۴ و ۱۱۷۵؛ تفسیر ثعلبی ذیل آیه «انذر عشیرتک الاقربین»؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۰۰ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۸ و ۱۹۹ با ده سند؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۳۸، ح ۲۱۶۷؛ کنز العمال، ح ۳۳۰۴۷ و ۳۶۴۴ و ۳۶۴۶۵ و دیگران.

دوازده نفر از محدثین بزرگ که اکثر آن‌ها رجال صحیحین هستند روایت کرده اند که عبارت اند از: قتیبه بن سعید، عبیدالله بن موسی، الحسن بن عمر بن شقیق، بشر بن هلال، خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْعَدَنِيُّ، الْعَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ النَّزْبِيُّ، أبو كامل الفضیل بن حسین، عُبَيْدُ الرَّزَّاقِ بن همام، عَفَّانُ بن مسلم، أبو داود طیالسی، عبد السلام بن عمر جنی فقیه و سلیمان بن داود أبو الربیع الزهرانی.

پس از روایت این همه محدثین معلوم نیست که ابن تیمیه چگونه به خود اجازه داده است که با آشکارترین دروغ و افترا بر دروغ بودن این حدیث اتفاق آگاهان به حدیث را بسازد.

حتی البانی که خود از پیروان ابن تیمیه است بعد از نقل حدیث مذکور و اقرار بر صحت آن در باره ای ابن تیمیه می گوید: «واقعاً جای تعجب است از جرعت ابن تیمیه در انکار این حدیث که در «منهاج» اش آن را تکذیب می کند.» بعد می گوید: «ابن تیمیه این حدیث را خوب تأویل کرده» (که ولی را به معنای دوست تأویل نمود) و این تأویل قوی و متین است، ولی پس از این من سبب تکذیبش را نمی فهمم، مگر تندروی و زیاده روی در رد بر شیعیان.» (۱)

اولاً: جواب ابن تیمیه غیر متین است و خود ابن تیمیه نیز آن را می دانسته و لذا این حدیث را تکذیب کرده است. ثانیاً: همچنین «ولی» با قرینه «من بعدی» نص در رهبری و سرپرستی است. اما در مورد سخن اخیر البانی؛ باید توجه داشت که این رد هیچ گونه رد بر شیعه نیست، بلکه رد بر اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و سببش نیز کینه و دشمنی ابن تیمیه نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام است، نه چیز دیگر.

۲. وهب بن حمزه می گوید: «باری من علی را از مدینه تا مکه همراهی کردم. در طی سفر از او بعضی کارهایی دیدم که از آن ها خوشم نیامد. آن گاه به او گفتم: هر گاه به نزد پیامبر برگردم حتماً از تو شکایت خواهم کرد. پس وقتی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم به آن حضرت گفتم که از علی چنین و چنان چیزهایی دیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «در باره ای علی چنین مگو که او سزاوارترین شخص پس از من بر شماس است.»<sup>(۱)</sup>

همیشی رجال سند این حدیث را ثقات معرفی کرده جز دکین و گفته است: ابن ابی حاتم او را ذکر کرده و کسی او را تضعیف نکرده است.

این حدیث نیز صحیح است؛ زیرا راوی از دکین یوسف بن صهیب ثقه است و در این حدیث امامت و رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام با صراحت بیش تر از حدیث قبلی که ابن تیمیه آن را تکذیب کرده، بیان شده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن فرموده اند: «اولی بکم من بعدی.»

### ابن تیمیه و حدیث «من شهر علم و علی دروازه آن»

ابن تیمیه می گوید: «حدیث من شهر علم هستم و علی دروازه آن» نزد آگاهان به حدیث کذب و دروغ است. بنابراین باید فقط در ردیف احادیث ساخته شده ذکر شود. دروغ بودن این حدیث از خود متنش نیز دانسته می شود.<sup>(۲)</sup>

۱- معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۳۵، ح ۳۶۰؛ معرفه الصحابه ابونعیم، ج ۱۹، ص ۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۳۲۹۶۱.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۱۵؛ مجمع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۱۲۳ و ۳۷۷.

جواب: چون در باره ای این حدیث مناقشه ای زیادی شده و بیمار دلان و متعصبان آن را بی سبب تکذیب کرده اند، ما بعد از اشاره به خود حدیث به بعضی از مطالب مهم نیز در مورد آن اشاره خواهیم کرد:

اینک متن حدیث:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من شهر علم و دانش هستم علی دروازه آن؛ پس هر که بخواهد داخل آن شهر بشود باید از درش وارد شود.» (یعنی هر که طالب علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، باید به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیاید)»

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، ابن عباس، حذیفه، ابوذر، ام سلمه، جابر، ابن عمر، انس بن مالک و عمرو بن عاص روایت کرده اند.<sup>(۱)</sup>

بسیاری از علما سند این حدیث را صحیح دانسته اند که از جمله آنان هستند: یحیی بن معین، ابن جریر طبری، خطیب بغدادی، حاکم (سه سند را)، مجدالدین فروزآبادی، سیوطی، محمد بن طلحه و سخاوی.

امروزه وهابی ها با پیروی از امامشان ابن تیمیه این حدیث را دروغ و موضوع می شمارند. عثمان خمیس (یکی از دانشمندان معاصر وهابی) در یکی از کتاب-هایش بعد از ذکر این حدیث محدثانی چون بخاری، ابوحاتم، ابو زرعه، ترمذی،

۱- علل احمد، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۳۰۳؛ معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵، ح ۱۱۰۶۱؛ معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۸، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، ح ۴۶۳۷ تا ۴۶۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۵ و ۲۸۶، ج ۷، ص ۲۹۶؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۶۱، ج ۳، ص ۱۱۰۲، ح ۱۸۵۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱، ح ۱۰۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۷، ج ۴، ص ۳۴۸، ج ۱۱، ص ۴۹ و ۲۰۳؛ جامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۴ و ۴۱۵، ح ۲۷۰۵؛ جمع الجوامع سیوطی، ج ۶، ص ۴۰۱.



عقیلی، ابن حبان، دار القطنی، ابن جوزی، نووی، ذهبی و البانی را نام می برد که آن ها این حدیث را دروغ و موضوع خواندند.

پاسخ ما این است که اگر در واقع افراد یاد شده این حدیث را ساختگی خوانده باشند باید دانست که آیا واقعاً نظرشان با در نظر گرفتن معیار های حدیث شناسی درست است یا نه، بلکه از این جهت که چون حدیث مذکور با عقیده شان ناسازگار می باشد آن را رد کرده و با آن مخالفت نموده اند؟

بررسی ها نشان می دهد که دلیل رد کردنشان ناسازگاری مضمون حدیث با عقایدی است که دارند، نه اینکه واقعاً با معیار های حدیث شناسی حدیث یاد شده مردود باشد. و گرنه از دیدگاه علم حدیث شناسی نمی توان هیچ عیبی برای این حدیث پیدا کرد.

و این در حالی است که در صحیح بودن حدیث مذکور همان گونه که گفتیم هیچ شبهه ای نمی توان روا دید. چون این حدیث شریف را ابومعاویه از اعمش روایت کرده است و در این هم که روایت کرده هیچ شکی نیست. ما بعد از اشاره به چند سند صحیح به اینکه بدون شک آن را ابومعاویه روایت کرده اشاره خواهیم کرد.

حاکم می گوید: «محمد بن یعقوب (۱) در تاریخش از عباس بن محمد دوری (۲) و او از یحیی بن معین (۳) و او از محمد بن جعفر فیدی (۴) از ابومعاویه که او ثقه است روایت کرده که می گوید ... (متن حدیث) (۵)

۱- محمد ابن یعقوب شخص ثقه است. برای آشنایی بیشتر به کتاب «سیر الاعلام النبلاء ذهبی»، ج ۱۵، ص ۴۵۲، ح ۲۵۸ مراجعه شود.

۲- محمد دوری، شاگرد یحیی، امام، حافظ و ثقه است. برای آشنایی بیشتر به کتاب «سیر اعلام النبلاء ذهبی»، ج ۱۲، ص ۵۲۲، ح ۱۹۹ مراجعه شود.

۳- یحیی ابن معین استاد محدثان، امام و ثقه. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، رقم ۲۸.

۴- جعفری فیدی، از جمله راویان بخاری در صحیحش است. ابن حجر در باره اش می گوید: «ثقه و حافظ. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۸۴ ح ۱۲۸.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱۵۷۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۴۷، ح ۱۰۳.

با در نظر گرفتن شرح حال افراد یاد شده در صحیح بودن حدیث جای هیچ شک باقی نمی ماند. ذهبی نیز در برابر این سند در «تلخیص مستدرک» سکوت کرده و نتوانسته ایرادی بگیرد.

صالح بن محمد نیز وقتی از یحیی در مورد این حدیث سؤال می کند، او می -گوید: «این حدیث را فیدی نیز از ابو معاویه روایت کرده، چنان که ابوصلت روایت کرده است. (۱)»

باز در «تاریخ بغداد» روایت نقل شده که یحیی بن معین می گوید: «این حدیث از حدیث ابومعاویه است و ابن نمیر به من خبر داد که ابو معاویه آن را روایت می -کرد و سپس ترک نمود.» (۲)

پس، عبدالله بن نمیر که از راویان صحاح سته وثقه است، گواهی می دهد که ابومعاویه این حدیث را روایت می کرده است. (۳)

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱، ح ۵۷۲۸.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱، ح ۵۷۲۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۶۱۹.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۷؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۴.

علاوه بر این، این حدیث را از ابو معاویه دوازده نفر روایت کرده اند که عبارت اند از: ابوصلت (که ثقه است و هشت نفر این حدیث را از ابوصلت روایت کرده اند<sup>(۱)</sup>) قاسم بن سلام (امام، ثقه<sup>(۲)</sup>)، محمود بن خدش، محمد بن جعفر فیدی (ثقه<sup>(۳)</sup>)، جعفر بن محمد بغدادی (ثقه<sup>(۴)</sup>)، حسن بن علی بن راشد (ثقه<sup>(۵)</sup>) عیسی بن یوسف، عمر بن اسماعیل بن مجالد، رجاء (یا جابر) بن سلمه، احمد بن سلمه بن عمرو، حسن بن سلمه بن راشد و اسحاق بن هروی.

با این وجود دارقطنی و ابن عدی به راحتی تهمت بزرگی به محدثین وارد کرده و گفته اند:

قال دار القطنی: وأبو الصلت هو الذی وضعه علی أبی معاویه وسرقه منه جماعه ... قال ابن عدی: الحدیث موضوع یعرف بأبی الصلت ومن حدث به سرقه منه وإن قلب إسناده؛ <sup>(۶)</sup> یعنی این حدیث را ابوصلت وضع کرده است و دیگران آن را از او دزدیده اند گرچه اسنادش را دگرگون کرده اند.

بنابر این تهمت دارقطنی و ابن عدی، باید گفت که فیدی که از روات بخاری است و محمد بغدادی، وقاسم بن سلام و حسن بن علی که ثقه اند دزد و بالتبع کذاب هستند که این حدیث را دزدیده اند و به دروغ به ابو معاویه نسبت داده اند و همپنین

- ۱- فتح الملک العلی، ص ۲۲.
- ۲- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۸۴، رقم ۵۷۴.
- ۳- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۸۳، رقم ۱۲۸.
- ۴- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۸۷، رقم ۱۵۵.
- ۵- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۶، رقم ۵۲۶.
- ۶- لآلی المصنوعه، ج ۱، ۴۱۴؛ فتح الملک العلی، ص ۸۲.

عبدالله بن نمیر که از رجال صحاح سته است، پس بر دروغ گفته است که این حدیث را ابومعاویه روایت می کرده، پس او نیز کذاب بوده است. چه قدر راحت است تهمت زدن به بندگان خداوند متعال!

یکی از روایانی که از ابومعاویه این حدیث را روایت کرده و ابن جوزی سند آن را به سبب آن راوی تضعیف کرده است، ابومحمد جعفر بن محمد بغدادی است که ابن جوزی بعد از نقل حدیث می گوید: «او (ابو محمد جعفر بن محمد بغدادی) متهم بر دزدیدن این حدیث است.»<sup>(۱)</sup> این در حالی است که ابن حجر در مورد او می گوید: «او (ابو محمد جعفر بن محمد بغدادی) «سال ۲۷۹هـ- وفات کرد و به خاطر ثقه و صالح بودنش مردم از او زیاد حدیث گرفته اند.» خطیب در مورد او گفته است: «شخص زاهد، ثقه، راستگو و متقن بود و مسلم بن قاسم نیز او را ثقه و مرد صالح و زاهد دانسته است.»<sup>(۲)</sup> پس این سند نیز صحیح بوده و اتهام ابن جوزی از این راوی بی جا و دور از انصاف و واقعیت است.

توجه داشته باشیم که چگونه محدثان به خاطر روایت حدیث در فضائل اهل بیت علیهم السلام بدون دلیل مورد اتهام قرار می گیرند!

از آن چه بیان شد روشن گشت که قطعا این حدیث را ابومعاویه روایت کرده است. اکنون بنیم ابومعاویه کیست؟

او محمد ابن خازم است که صحاح سته از او حدیث روایت کرده اند و بخاری ۴۴ و مسلم ۲۷۰ حدیث از او روایت کرده اند. ابن حجر می گوید: «او در حفظ

۱- الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۸۷، ح ۱۵۵.

حدیث اعمش از همه حافظ تر است.» (۱) ذهبی می گوید: «امام، حافظ، حجت و یکی از اعلام و بزرگان.» (۲)

همچنین این حدیث را از اعمش مضافاً بر ابومعاویه و کعب، سعید بن عقبه و عیسی بن یونس نیز روایت کرده اند. (۳)

و اما اعمش: ذهبی در باره ای وی می گوید: «امام، شیخ الاسلام، استاد محدثان و حافظ.»

و اعمش از مجاهد و او از ابن عباس که در ثقه بودن این دو هیچ شکی نیست، این حدیث را روایت کرده است.

همچنین این حدیث از ابن عباس از طریق غیر اعمش و مجاهد نیز روایت شده است. شعبه از ابوطیه از ابن عباس و عبدالوهاب

بن همام از پدر و جدش از سعید بن جبیر از ابن عباس (۴) و اعمش از عبایه از ابن عباس نیز این حدیث روایت شده است. (۵)

پس ثابت می شود که این حدیث بدون شك صحیح است. علاوه بر این، این حدیث از دیگر صحابه نیز روایت شده است که

می توان آن را متواتر خواند.

أخبرنا أبو القاسم هبة الله بن عبد الله حدثنا أبو بكر الخطيب حدثنا عبد الله بن محمد بن عبيد الله النجار حدثنا محمد بن المظفر  
حدثنا أبو جعفر

۱- تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۷۰.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۷۴، ح ۲۰.

۳- الشریعه عاجری، ج ۳، ص ۲۳۶؛ کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۴۷۳ و ج ۶، ص ۳۰۲؛ فتح الملک العلی، ص ۴۴ و ۴۵.

۴- مناقب ابن مغزلی، ص ۵۰ و ۷۶، ح ۷۳ و ۱۲۷.

۵- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۴؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۲۷، رقم ۳۹۵۰.

محمد بن الحسين بن حفص الخثعمی بالكوفه حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن إسماعيل بن إبراهيم الهمداني عن أبي إسحاق عن الحارث عن علي وعن عاصم بن ضمره عن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: شجرة أنا أصلها وعلي فرعها والحسن والحسين ثمرها والشيعه ورقها فهل يخرج من الطيب إلا الطيب وأنا مدينه وعلي بابها فمن أرادها فليأت الباب؛ (۱) «اميرالمؤمنين از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده اند که فرمودند: درختی است که من اصل آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان برگ-های آن هستند. آیا از پاکیزه جز پاکیزه به وجود می آید؟ من شهر (علم) هستم و علی دروازه آن، پس هر که می خواهد داخل آن شهر شود باید از دروازه آن وارد شود.

این سند نیز صحیح است.

این حدیث را دو راوی، یعنی حارث همدانی و عاصم بن ضمره از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند. ابن جوزی این حدیث را از ابن مردویه روایت کرده است و سند آن را به خاطر عباد بن یعقوب ضعیف دانسته است. حال آن که بخاری، ترمذی و ابن ماجه در صحاح خود از عباد حدیث روایت کرده اند و همچنین عباد استاد این سه و ابن خزیمه است ابوحاتم و ابن خزیمه او را ثقه و ذهبی

---

۱- الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۶۳۲۹، ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۹۴۶۸؛ لسان الامیزان، ج ۴، ص ۳۵۴، ح ۱۰۳۹، ج ۶، ص ۲۴۳، ح ۸۵۵.

و ابن حجر او را صدوق دانسته اند. همچنین ذهبی در باره ای او می گوید: «شیخ، عالم صدوق.» (۱)

ابن حجر که از بزرگان و حدیث پژوهان شایسته و از رجال شناسان نزد اهل سنت است، در باره ی این حدیث می گوید: «این حدیث در «مستدرک حاکم» دارای سند های زیادی است و کمترین چیزی که می شود در باره ی این حدیث گفت، این است که این حدیث اصل دارد (یعنی قطعا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است). بنابراین، ساختگی و دروغین دانستن آن سزاوار نیست.» (۲)

فتنی می گوید: «علائی در جواب ابن جوزی که این حدیث را موضوع دانسته است می گوید: «با مجموع سند هایش این حدیث حسن خواهد بود و ضعیف نیز نمی تواند باشد، چه رسد به موضوع بودن.» و باز هم می گوید: «ابن حجر نیز این حدیث را حسن و خوب دانسته است.» (۳)

متقی هندی بعد از نقل سخن کسانی که این حدیث را بی دلیل موضوع گفته-اند و کسانی که آن را حسن و خوب دانسته اند می گوید: «من نیز در گذشته نظرم همین بود (نظرش نظر ابن حجر بوده و آن را حسن می دانسته است) تا اینکه به سخن طبری برخورد کردم که حدیث علی علیه السلام را صحیح دانسته و تصحیح حاکم

- ۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۳۶، ح ۱۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۹۵، ح ۱۸۳؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹.
- ۲- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۵۱۲.
- ۳- تذکره الموضوعات فتنی، ص ۹۵.

که حدیث ابن عباس را صحیح خوانده است، پس، از خداوند طلب خیر کردم و بر بالا رفتن حدیث از درجه حسن به درجه صحیح یقین پیدا کردم.»<sup>(۱)</sup>

احمد بن صدیق غماری شافعی نیز در رد بر البانی می گوید: «بلکه این حدیث صحیح است.»<sup>(۲)</sup>

این دانشمند کتابی به نام «فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی» نوشته و در آن صحت این حدیث را ثابت کرده است. همچنین احادیثی را که به این معنا بوده و این حدیث را تأیید می کند، مفصل با بیان سند ذکر کرده است.

باز متقی هندی ضمن سخن قبلی می گوید:

حافظ صلاح الدین علائی می گوید: «ذهبی و غیر او به باطل بودن این حدیث حکم کرده اند، ولی هیچ دلیلی که مورد طعن و بطلان این حدیث باشد غیر از ادعای ساختگی بودن آن ذکر نکرده اند.»<sup>(۳)</sup>

مناوی نیز همین سخن علائی را نقل کرده و به جای ذهبی، ابن جوزی و غیره گفته است.<sup>(۴)</sup>

سیوطی می نویسد:

حافظ علائی می گوید: «ابن جوزی حدیث «من شهر علمم و علی دروازه آن» را در «موضوعات» خود با چندین سند ذکر کرده و به باطل بودن تمام آن حکم

---

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، ح ۳۶۴۶۴.

۲- رد اعتبار جامع الصغیر حافظ صدیق غماری، ص ۱۵.

۳- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ح ۳۶۴۶۴.

۴- فیض القدیر، ج ۳، ص ۶۰.



کرده است و همچنین جماعتی بعد از وی این سخن را گفته اند که از جمله آن ها ذهبی در «میزان» اش و غیر ذهبی است. این حدیث از ابوصلت... مشهور است و در باره ای ابوصلت اختلاف است، ولی دیگران نیز این حدیث را روایت کرده اند و ابوصلت عهده ی خود را از آن خالی کرده است. ابومعاویه ثقه و امین و از بزرگان اساتید و حافظان متقن است و او تنها کسی است که این حدیث را از اعمش روایت کرده است و چه اشکالی خواهد دشت و چه جای محال بودن دارد اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را در حق علی فرموده باشد. تمام کسانی که در باره-ای این حدیث سخن گفته و بر ساختگی بودن آن ادعای یقین کرده اند، هیچ جوابی از روایات صحیح که از ابن معین توثیق و تصحیح حدیثش (مانند حدیث فیدی و ابن نمیر) نقل شده، نداده اند. با این وجود این حدیث شاهد دارد که ترمذی آن را روایت کرده و سندش حسن است و اگر به این، حدیث ابومعاویه نیز ضمیمه شود چه خواهد شد! ابن جوزی و غیره (که این حدیث را موضوع خوانده اند) دلیل مورد قبولی به سخن خویش در باره ی حدیث شریک قاضی جز ادعای ساخته شده بودن حدیث نیاورده اند.» (۱)

علائی، خلیل بن کیکلدی شافعی ( متوفای ۷۶۲) او را در همه ای فنون امام دانسته و گفته اند: او در نه سالگی به استماع حدیث شروع کرد و در همان سنین صحیح مسلم را شنید ... . شرح حال علائی را در کتاب های «درر الکامنه ابن حجر» ( ج ۱، ص ۲۱۶) و «ذیل تذکره الحفاظ» ص ۴۳ می توان پیدا کرد.

---

۱- لآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۴۱۸؛ فتح الملوک علی غماری، ص ۱۶۴.

این هم گواهی حافظ و عالم و حدیث شناس بزرگ اهل سنت در برخورد ناعادلانه و غلط برخی از محدثان اهل سنت با این حدیث صحیح و مسلم اسلامی است که می گوید: «محدثان بدون دلیل و با صرف ادعا این حدیث را ساخته شده خوانده اند.»

البته ما تنها به بعضی سند صحیح اشاره کردیم و اگر به این حدیث با نگاه اهل سنت بر احادیث دیگر نظر شود، این حدیث قطعاً متواتر است، ولی چون معنای والایی دارد که بر باطل بودن عقیده و روش پیشگرفته بعضی دلالت می کند، بدون دلیل این حدیث با عظمت را نه به ضعف، بلکه به وضع و ساخته شده بودنش حکم کرده اند.

پس خود داوری کنید که این محدثان چرا حدیث با چنین قوت و کثرت سند و صحیح را نه به ضعف سند، بلکه موضوع و ساخته شده معرفی کرده اند؟! در حالی که همین افراد در مورد دیگران به خبر واحد و حتی ضعیف نیز استدلال می-کنند و آن را دلیل خود قرار می دهند. و همچنین دقت داشته باشیم که این محدثان چگونه به برخی از این روایت به خاطر روایت این حدیث تهمت دزدی این حدیث را داده و با شخصیت آن ها بازی کرده اند!

اما بعضی از شواهد دیگر این حدیث:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی دروازه علم من است (و هر که علم بخواهد، باید به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیاید) و او بعد از من بیان کننده برای امت است آنچه را که من برای بیان آن فرستاده شدم.»

این حدیث را ابوذر و ابن عباس روایت کرده اند. (۱)

---

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ح ۳۲۹۸۱؛ صواعق المحرقة؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۴؛ قول الجلی فی فضائل علی، ح

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن. پس هر که حکمت می خواهد، باید از دروازه آن وارد شود.»

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام (با شش سند) و از ابن عباس نیز روایت شده است. (۱)

طبری و گنجی سند این حدیث را صحیح دانسته اند، ولی ابن جوزی در «الموضوعات» خود با سند صحیح دیگر آن را وارد کرده و محمد ابن قیس را مجهول خوانده است. در حالی که محمد ابن قیس از راویان ادب المفرد بخاری، و صحیح مسلم و دو سنن دیگر بوده و ثقه است. محب طبری در هر دو کتابش و نیز فروزآبادی گفته اند که ترمذی سند این حدیث را حسن (خوب) دانسته است. پس روشن می شود که این سخن ترمذی را از «سنن» او حذف کرده اند.

علاوه بر این، احادیث فراوان صحیح دیگری روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام را وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است که آن احادیث نیز مؤید این حدیث می باشد.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷؛ ح ۳۷۲۳؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۳۴، ح ۱۰۸۱؛ تهذیب الآثار طبری، ج ۴، ص ۱۰۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ من حدیث خیمه، ج ۱، ص ۲۰۰؛ علل دارالقطنی، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۳۸۶؛ تاریخ بغداد؛ ج ۱۱، ص ۲۰۳، ح ۵۲۰۸؛ مصابیح السنه بغوی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ نقد الصحیح علائی، ص ۸۳؛ المجروحین ابو حاتم، ج ۲، ص ۹۴، ح ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۴۲، ج ۳۷۸؛ الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۲۷۹، رقم ۸۰۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰، ح ۳۲۸۸۹، ج ۱۳، ص ۱۴۷، ح ۳۶۴۶۲.

## ابن تیمیه و حدیث «داناترین شما در قضاوت و داوری»

ابن تیمیه می گوید: «این حدیث ثابت نشده است و سندی ندارد که به وسیله آن بتوان آن را حجت دانست. هیچ کسی آن را در سنن مشهور و یا مسند معروف روایت نکرده است، نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف. فقط کسانی این حدیث را روایت کرده اند که به دروغگویی معروف هستند.» (۱)

محقق کتابش نیز می گوید: «من این حدیث را پیدا نکردم.»

ابن تیمیه در (مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰) نیز می گوید: «هر که با استدلال به این حدیث علی را داناتر از معاذ بدانند جاهل است چه رسد به ابوبکر و عمر که از معاذ داناتراند.»

جواب: حدیث شریف مذکور را هم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند و هم بعضی از صحابه که ما اول به متن حدیث و بعد از آن به سخنان آن ها اشاره می کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «داناترین شخص در بین امتم در قضاوت علی است.»

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، مقداد، ابوامامه، شداد بن اوس، انس، ابوسعید، ابن عمر و حسن بصری روایت شده است. (۲)

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۱۲.

۲- فضائل القرآن قاسم بن سلام، ج ۲، ص ۲۴۷؛ اخبار قضاات ابن وکیع، ج ۱، ص ۸۸ با دو سند؛ معجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الفوائد المنتقاه حربی، ج ۱، ص ۹۲؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۳؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۷ و ۱۶۷، ج ۱۰، ص ۴۸۷؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۱۶۲ و ۱۶۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۱؛ مناقب خوارزمی، ص ۸۸ ح ۶۶.

آیا این محدثان به دروغگویی مشهورند؟ مگر این ها این حدیث را بدون سند روایت کرده اند؟ چه قدر ابن تیمیه به دروغ گفتن و تهمت زدن مهارت و جرعت دارد!

ابن حجر سه سند برای این حدیث از کتاب های مصنف عبدالرزاق و فوائد ابن نجیح و ... ذکر کرده است و سند ابن عبدالبر از حسن بصری مرسل صحیح است.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به یمن برای قضاوت کردن بین آنها فرستادند. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: «من علم به قضاوت ندارم.» پیامبر صلی الله علیه و آله دست به سینه من زده فرمودند: «خداوندا،! قلب علی را هدایت کن و زبانش را ثابت بدار!» بعد از این دعا پیامبر صلی الله علیه و آله من تا کنون که در این جا هستم هرگز در قضاوت شک نکردم.»

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، جابر، ابورافع، بریده، عبد الله بن سلمه، ابن ابولیلی و ابوجحیفه روایت کرده اند. (۱)

عمر بن خطاب می گوید: «داناترین ما در قضاوت علی است.»

این خبر را از عمر بن خطاب ابن عباس، عطاء، ابو هریره و عبد الرحمن بن ابولیلی نقل کرده اند. (۲)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۸ و ۱۴۹، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ خصائص نسائی، ح ۳۲؛ مسند ابو یعلی، ح ۴۰۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۴۵۱؛ مسند بزار، ح ۶۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۸۲؛ سنن ترمذی، ح ۱۳۳۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۲۸، ح ۴۲۱۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۸۳، ح ۳۰۱۲۹؛ معجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۵۷، ح ۷۷۲۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۴۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۲۱۱۲۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۵؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰ و دیگران.

عبد الله بن مسعود می گوید: «ما همیشه بین یکدیگر می گفتیم که علی داناترین اهل مدینه در قضاوت است.» (۱)

با این بیان دروغگویی ابن تیمیه این جا نیز ثابت می گردد.

### ابن تیمیه و تکذیب حدیث «نگاه کردن به علی عبادت است»

#### اشاره

ابن تیمیه می گوید: «آگاهان به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و ساخته شده است» (۲)

اینک متن حدیث:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «النظر الی وجه علی عباده؛ (۳) نگاه کردن به چهره علی عبادت است.»

ابن حدیث را ابوبکر، ابن عباس، معاذ، عمرو بن عاص، ابوسعید خدری، عایشه، معاذیه غفاریه، ابن مسعود، واثله، عمران، جابر، ابو هریره، ابوذر، عمر، انس، عثمان و ثوبان که جمعاً هفده نفر می شوند در کتاب های مذکور روایت کرده اند

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۹۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۷.

۲- منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۲.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ح ۴۱۸۱ تا ۴۱۸۳؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۱۱۷۳۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵۳؛ فضائل خلفاء ابونعیم، ج ۱، ص ۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹؛ معجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۷۶، ح ۱۰۰۰۶، ج ۱۸، ص ۱۰۹، ح ۲۰۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۴۲، تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۹، ح ۸۰۶۲؛ ج ۴۲، ص ۳۵۰ تا ۳۵۶ (با ۱۸ سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۶۹۵؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۹۳۱۹.

و مضافاً این حدیث از ابوبکر با هفت سند و از ابن مسعود با ده سند و از دیگران نیز با بیش از یک سند روایت شده است.

حاکم سه سند این حدیث را و هیشمی و سیوطی و ابن حجر در «صواعق» نیز سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شوکانی پس از اشاره به برخی اسانید این حدیث، آن را حدیث حسن و خوب دانسته است. (۱)

فتنی می گوید: «این حدیث از یازده صحابه با سند های گوناگون روایت شده است که به نظر من متواتر است.» (۲)

کتانی می گوید: این حدیث از یازده صحابه با سند های مختلف روایت شده و سیوطی گفته است: روایت یازده صحابی از نظر جماعتی متواتر است. و مناوی نیز همین مطلب را ذکر کرده است. (۳)

این حدیث نیز قطعاً متواتر است، چنان که اعتراف نیز کرده اند. ابن جوزی در یک سند حدیث انس محمد بن قاسم را ضعیف دانسته است، حال آن که ابن معین و حاکم او را ثقة خوانده اند و حاکم و ذهبی نیز چندین حدیث او را صحیح دانسته-اند. همچنین در سند حدیث ابن عباس یحیی حمانی و یزید بن ابی زیاد را تضعیف کرده است، حال آن که آن دو نیز ثقة هستند، هر چند برخی آن ها را به خاطر مذهب تضعیف کرده اند و برخی اتهام دیگر نیز زده اند که وقتی مجموع سخنان

۱- الفوائد المجموعه شوکانی، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۵۴

۲- تذکره الموضوعات، ص ۹۷؛ زرکلی در مورد فتنی می گوید: «محمد طاهر هندی (متوفای ۹۸۶)، عالم به حدیث و رجال، ملقب به شاه محدثین بود» (الاعلام، ج ۶، ص ۱۷۲).

۳- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۲۴۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۸۸، ح ۹۳۱۹.

کنار هم گذاشته شود روشن می گردد که از روی حسد بوده است؛ چنان که به آن نیز تصریح کرده اند.

ابن شاهین بعد از روایت این حدیث از ابن مسعود با سند صحیح، می گوید: تنها علی دارای این فضیلت است و هیچ کسی در آن با او شریک نشده است. (۱)

جالب است بدانیم که این حدیث از ابوبکر، عثمان، معاذ بن جبل و عمران بن حصین در کتب یاد شده چنین روایت شده که این چهار نفر زیاد و خیلی طولانی به چهره امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه می کردند. وقتی از سبب آن سؤال شد، آن ها این حدیث را روایت و بازگو نمودند که به سبب این حدیث زیاد به چهره علی نظاره می کنند (تا ثواب کسب کنند).

پس ثابت گردید که ابن تیمیه این جا نیز دروغ گفته است.

### تکذیب داستان ابلاغ

ابن تیمیه می گوید: برگشتن ابوبکر از ابلاغ آیات براءت و برگرداندن وی توسط پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارترین کذب و دروغ است و نزد اهل تفسیر و مغازی و سیر و حدیث و فقه متواتر است که ابوبکر در آن حج، امیر بود و این از خصائص ابوبکر است و کسی چنین امارتی را نداشته است... ابوبکر در حج این ندا را به امر پیامبر صلی الله علیه و آله داد و علی نیز از جمله کسانی بود که به امر ابوبکر ندا داد، لکن چون ابوبکر به مکه حرکت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به دنبال او فرستاد تا عهد های آن حضرت با مشرکین را فسخ کند. گفته اند: عادت عرب این بود که عهد را تنها مردی از اهل بیت طرف می بست و هم فسخ می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را تنها برای

۱- شرح مذاهب اهل سنت ابن شاهین، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۱۰۳.



این فرستاد که عهد های آن حضرت با مشرکین را فسخ کند و برای هیچ کار دیگری علی را نفرستاد و به همین خاطر علی مانند دیگر رعیت پشت سر ابوبکر نماز می خواند و با فرمان او عمل می کرد. (۱)

باز می گوید: برگشتن ابوبکر و ابلاغ آیات به وسیله علی به اتفاق اهل علم و به تواتر عام کذب است ... و بین دو نفر هم اختلاف نیست که ابوبکر آن سال حج را به امر پیامبر صلی الله علیه و آله برپا نمود ... سپس سخنان قبلی را تکرار کرده و به حدیث ابوهریره که در صحیحین آمده، اشاره کرده است. (۲)

جواب: اولاً- توجه داشته باشیم که این یکی دیگر از بزرگ ترین دروغ های ابن تیمیه است. همچنین ابن تیمیه در این مورد قطعاً قبل از هر کسی خود ابوبکر را تکذیب کرده است؛ زیرا با سند صحیح از خلیفه اول ثابت شده که از این مأموریت برگشته است. همچنین در این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را برای ابلاغ آیات برائت فرستاده اند و این عمل را آن حضرت انجام دادند، هیچ شکی بین مسلمین نیست و تنها خلاف در این است که ابوبکر از این مسیر برگشت یا نه، در آن حج حضور داشت؛ زیرا بعضی احادیث جعل شده به این معنا که گویا ابوبکر در آن حج حضور پیدا کرده است، ولی ملاحظه کردید که ابن تیمیه تمام مأموریت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده و یک مأموریت از خودش برای آن حضرت جعل کرده است؛ زیرا در این مأموریت نقض و فسخ عهود ذکر نشده است، چنان که در متن احادیث ملاحظه خواهیم کرد. همچنین از دروغ های آشکار ابن تیمیه در این جا این است که گفت: «ابوبکر در حج این ندا را داد.» در حالی

۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۲۵۸ و ج ۸، ص ۲۹۶.

۲- همان، ج ۸، ص ۱۵۴.

که در احادیث چنین مطلبی نیز وارد نشده است، بلکه ابوهیره می-گوید: ابوبکر ما را فرستاد و ما ندا دادیم. هم اکنون با احادیث زیادی که در این موضوع وارد شده است آشنا خواهیم شد و آن را از حدیث ابوبکر شروع می کنیم:

۱. عن أبي بكر: أن النبي صلى الله عليه و آله بعثه ببراءه لأهل مكة لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا- نفس مسلمه من كان بينه و بين رسول الله صلى الله عليه و آله مده فأجله إلى مدته و الله {بريء من المشركين ورسوله} قال فسار بها ثلاثا ثم قال لعلي رضي الله تعالى عنه ألحقه فرد علي أبا بكر و بلغها أنت قال ففعل قال فلما قدم علي النبي صلى الله عليه و آله أبو بكر بكى قال يا رسول الله حدث في شيء قال ما حدث فيك إلا خير ولكن أمرت أن لا يبلغه إلا أنا أو رجل مني؛ (۱) از ابوبکر نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را با آیات براءت به مکه فرستادند تا به آن ها ابلاغ کند که پس از این سال مشرکین حق حج ندارند و نمی توانند عریان طواف کنند و وارد بهشت نمی شود جز مسلمان و هر که بین او و پیامبر صلی الله علیه و آله عهدی باشد زمانش تا مدت معین شده است. «خداوند و رسولش از مشرکین بیزار ند.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمودند: خود را به ابوبکر برسان و او را به نزد من برگردان و آیات را تو ابلاغ نما. پس علی این کار را انجام داد و چون ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت گریه کرد و گفت: ای رسول خدا، آیا در مورد من

---

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳، ح ۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۹۸؛ علل دارقطنی؛ ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۶۷ با ۳ سند؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۳۹.

چیزی شده است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: نه جز خیر، ولی امر شدم که آن را جز خودم و یا مردی از خودم ابلاغ نکند.

همیشی رجال این سند را ثقات دانسته است و شعیب ارنؤوط رجال سند را رجال شیخین دانسته جز زید بن یثیع و او تابعی ثقه است چنان که ابن حجر نیز در «تقریب» به آن تصریح کرده است. (پس بنا بر این خبر، باید گفت که ابن تیمیه در رأس همه خود ابوبکر را تکذیب کرده است.)

۲. عن علی أن رسول الله صلی الله علیه و آله بعث ببراءة إلى أهل مكة مع أبي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ الكتاب فامض به إلى أهل مكة قال فلحقته فأخذت الكتاب منه فانصرف أبو بكر وهو كئيب فقال يا رسول الله أنزل في شيء قال لا إني أمرت أن أبلغه أنا أو رجل من أهل بيتي؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را با براءة به مکه فرستاد. سپس علی را به دنبالش فرستاد و به او فرمود: نامه را از ابوبکر بگیر و به طرف اهل مکه برو. پس من خود را به او رساندم و نامه را از او گرفتم. پس او برگشت و در حالی که ناراحت و شکسته حال شده بود گفت: ای رسول خدا، در مورد من چیزی نازل شد؟ فرمودند: نه، مگر این که من امر شدم خودم یا مردی از اهل بیتم این وظیفه را انجام دهد.

این سند صحیح است و از امیرالمؤمنین علیه السلام با همین لفظ دیگران نیز با سند دیگر که حسن است، این حدیث را روایت کرده اند. (۲)

- ۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۱؛ خصائص نسائی، ص ۹۲، ح ۷۶؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۸، ص ۱۲۱، ح ۳۰۵۲؛ الاموال قاسم بن سلام، ج ۱، ص ۳۱، ح ۴۰۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۹.
- ۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۲۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۴؛ کنز العمال ج ۲، ح ۴۴۰۰، از ابوشیخ و ابن مردویه .

۳. عبدالله بن الارقم (یا رقیم) می گوید: با مردانی از اهل کوفه به مدینه آمدم و با سعد بن ابی وقاص برخوردیم. من نزدیک ترین فرد به او بودم و او از علی پرسید و گفت: علی را چگونه دیدیم و آیا شنیدید که مرا یاد کند؟ گفتیم: اما با اسمت نه، ولی از او شنیدیم که می فرمود: از فتنه ای اخنس پرهیزید. گفت: آیا مرا نام برد؟ گفتیم: نه. گفت: اخنس بسیار است و من پیوسته او را دوست دارم از زمانی که سه چیز در مورد او از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را با آیات براءت فرستاد، سپس علی را به دنبال او فرستاد و علی مأموریت را از او گرفت و ابوبکر ناراحت و شکسته حال برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: از طرف من کسی (مأموریت) را انجام نمی دهد مگر مردی از اهلم و همه درب ها را بر مسجد بست جز درب خانه علی و در مقام پاسخ و شکایات فرمود: من کاری نکردم، بلکه به چیزی امر شدم و به آن عمل کردم و در غزوه تبوک فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی مگر این که تو پیامبر نیستی! (۱)

این حدیث با چندین سند روایت شده است و لفظ مذکور از ابن ابی عاصم است و هر دو سند ابن ابی عاصم صحیح است و نسائی مختصر داستان براءت و برگشتن ابوبکر را نقل کرده است.

۴. انس می گوید: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه آیات براءت به مکه روانه نمود. سپس او را فرا خواند و علی را فرستاد و فرمود: این را جز فردی از اهل بیت نباید ابلاغ کند. (۲)

۱- السنه بن ابی عاصم ۵۹۵ ح ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۷ با سند دیگر.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۶؛ مسند احمد ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۸۳، ح ۱۳۲۳۷ و ۱۴۰۵۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۸۴۶۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۲۸، ح ۳۰۱۵؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۲۱۷۵ و ۲۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۰؛ صحیح و ضعیف سنن ترمذی البانی، ج ۷، ص ۹۰، ح ۳۰۹۰.

مقدسی این حدیث را با دو سند روایت کرده و هر دو را صحیح دانسته است، ابن حجر والبانی سند آن را حسن دانسته اند .

۵. جمیع بن عمیر می گوید: عبد الله بن عمر به من گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را با آیات برائت فرستاد. وقتی به فلان جا رسیده بودند سواره ای را دیدند و او علی بود و گفت: ای ابوبکر، نامه ای را که با خود داری به من بده. گفت: به من چه شده ای علی؟ فرمود: والله من جز خیر چیزی نمی-دانم. پس ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چه شده؟ فرمودند: خیر، ولی امر شدم که جز خودم یا مردی از اهل بیتم کسی از طرف من ابلاغ نکند. (۱)

این حدیث را طحاوی با دو سند روایت کرده و سند این حدیث نیز صحیح است؛ زیرا جمیع بن عمیر که در این سند مورد خلاف است و او از تابعین بوده و توثیق شده و زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده است، گرچه متهم نیز کرده اند، ولی در شواهد قطعا حدیثش صحیح است. حاکم و ذهبی این سند را به خاطر ذکر عمر در آن شاذ دانسته اند و در بقیه با اخبار دیگران سازگار است .

۶. از ابن عباس نیز به همین معنا حدیث روایت شده است. (۲) از ابن عباس مقسم و سعید بن جبیر روایت کرده اند که در روایت سعید بن جبیر نزد بلاذری تصریح دارد که ابوبکر برگشت. در روایت مقسم نزد طبری و مروزی با دو سند یعنی راوی از حکم سفیان واعمش

۱- مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۴، ح ۳۰۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین،

۲- تعظیم قدر الصلاه مروزی، ج ۲، ص ۶۲۲، ح ۶۷۲؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۸۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹.

هستند و معنای آن چنین است که ابوبکر در حج شرکت نکرده، ولی ترمذی از سفیان از حکم روایت کرده که ابوبکر نیز همراه علی در حج شرکت کرده است، ولی اشکال این خبر این است که سفیان مدلس است و این حدیث را معنعن نقل کرده که با حدیث قبلی خودش نیز تعارض دارد. مضافاً علل دیگر نیز در حدیث است که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد.

۷. ابوهریره می گوید: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را با برائت فرستاد من نیز همراه او بودم ... (۱).

سند این خبر نیز صحیح است، حاکم و ذهبی و البانی نیز آن را صحیح دانسته اند.

این حدیث ابوهریره نیز دلالت می کند که ابوبکر در آن سفر حضور نداشته است.

۸. ثعلبی در تفسیرش (ذیل آیه دوم برائت) از ابن اسحاق و مجاهد و غیر این ها نقل کرده که گفته اند: ... پس ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت ...

۹. همچنین ابوعبید در (اموال) از زید بن یثیع و عبدالله (در فضائل الصحابه) از ابوصالح با سند مرسل صحیح روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستادند و ابوبکر برگشت. (۲)

در مقابل این همه اخبار که به برگشتن ابوبکر تصریح شده است، سه حدیث نیز وضع کرده اند که می گوید: ابوبکر برگشته است:

۱- سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳۹۴۹؛ الاموال قاسم بن سلام، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ۳۲۷۵. صحیح و ضعیف سنن نسائی البانی، ج ۷، ص ۳۰، ح ۲۹۵۸.

۲- الاموال ابوعبید، ج ۲، ص ۶۱، ح ۵۲۹؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱۷۷.

۱. حدیث جابر که البانی سندش را ضعیف خوانده و همچنین آن حدیث به این معناست که گویا این مأموریت سال هشت هجری بوده است، حال آن که به اتفاق این داستان سال نه هجری بوده است.

۲. حدیث ابن عباس: ترمذی چنین روایت کرده که ابوبکر و علی علیه السلام با هم به حج رفتند. خود ترمذی پس از نقل آن می گوید: این حدیث از این وجه از حدیث ابن عباس حسن غریب است. البانی می گوید: تعجب می کنم که چرا ترمذی کوتاهی کرده و این حدیث را که همه رجالش رجال بخاری است صحیح نخوانده و خود البانی با سکوت از ضعف حدیث آن را صحیح خوانده است. (۱) اولاً چنان که در گذشته اشاره شد، این حدیث را دیگران با سه سند از ابن عباس روایت کرده اند و در آن ها به رفتن ابوبکر اشاره نشده و در یکی به برگشتن او تصریح شده است. ثانیاً: حکم بن عتیبه این حدیث را از مقسم (معنعن) نقل کرده و گفته اند: حکم از مقسم جز چهار حدیث نشنیده است. همچنین حکم مدلس است. ثالثاً: خود مقسم نیز تضعیف شده است: بخاری، ابن سعد و ابن حجر مقسم را تضعیف کرده اند. (۲)

پس حدیث سعید بن جبیر و مقسم با ضمیمه ای هم، حدیث مقسم به تنهایی را باطل می کند، چه رسد زمانی که احادیث دیگر در نظر گرفته شود. همچنین ترمذی آن را غریب خوانده است.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۵، ح ۳۰۹۱؛ ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۳۰۳.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۷، رقم ۵۰۹.

۳. حدیث ابوهریره: (۱) این حدیث ابوهریره تناقضات و مطالب بی اساس دارد و نیز با حدیث خود او که در گذشته اشاره کردیم تناقض دارد و هم با احادیث دیگر صحابه و هم با حدیثی که در زیر ذکر خواهد شد مخالف است؛ زیرا او در این حدیث چنین روایت کرده که گویا حضرت علی هیچ نقشی در این امر نداشتند و ابوبکر، ابوهریره و دیگران را برای تبلیغ آیه و ... فرستاده و علی نیز همراه آن ها حضور داشته است. همچنین هیچ اشاره ای ابوهریره به اصل داستان که حضرت این ماموریت را به ابوبکر دادند و سپس علی را فرستادند و ... نکرده است. اما برخی تناقضات:

۱. در تمام روایات بخاری می گوید: ابوبکر مرا همراه دیگران فرستاد.

۲. در برخی روایات می گوید: من مؤذن علی بودم زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را با براءت به مکه فرستاد و چنین ندا دادم ... (۲)

۳. جزء کسانی بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را با براءت همراه ابوبکر فرستاد. (مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۷۷ و دیگران).

۴. همراه علی بودم زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را با براءت فرستاد.

۵. ابوهریره در تمام روایاتش می گوید: هر که با پیامبر صلی الله علیه و آله عهدی دارد، مدتش چهار ماه است. حال آن که این سخنش هم با قرآن مخالف است (۳) و هم با احادیث دیگران، بلکه مدت چهار ماه برای کسانی بوده که عهدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشته اند.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۳۶۲، ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۱۵۴۳، ج ۳، ص ۱۱۶۰، ح ۳۰۰۶، ج ۴، ص ۱۵۸۶ ح ۴۱۰۵ و ۴۳۷۸ و ۴۳۸۰.

۲- الاموال ابو عبید، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۴۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳- توبه، ۴.



۶. همراه علی بودم هر وقت صدایش می گرفت مرا امر می کرد و من ندا می دادم. (تعظیم قدر الصلاه مروزی، ج ۲، ح ۶۶۸).

دقت داشته باشیم که ابلاغ آیات وظیفه حضرت علی علیه السلام بود و این نیز تنها ابوهیره است که می گوید: از جانب ابوبکر مأمور به ابلاغ شده و در هیچ روایتی چنین چیز وارد نشده است، بلکه روایات بیان کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام آیات را ابلاغ فرموده و کسی را برای آن نفرستاده است.

اما برخی روایات دیگر که هم دروغ گویی ابن تیمیه را بیان می کند و هم باطل بودن حدیث ابوهیره را که بخاری روایت کرده است:

زید بن یثیع می گوید: از علی سؤال کردیم که برای انجام چه اموری به حج فرستاده شدی؟ فرمود: به انجام چهار چیز: اینکه به بهشت جز مؤمن کسی وارد نمی شود، کسی عریان نمی تواند طواف کند، کافر و مؤمن در بیت الله پس از این سال با هم جمع نمی شوند و هر که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهدی داشته باشد مدتش چهار ماه است. (۱) ترمذی، حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و خلیفه در تاریخش (ص ۱۳) این حدیث را از حارث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است.

از این اخبار دروغ های بزرگ ابن تیمیه روشن گشت. ابن تیمیه با اشاره به این امارت ابوبکر، خیلی مقام او را بالا برده که این خصائص ابوبکر است که کس دیگر در آن با او شریک نیست، ولی در امارت علی و امثال او دیگران نیز شریک هستند و حرف های مردم فریبانه و شیطانی دیگر که فراوان در کتابش دارد.

---

۱- مسند حمیدی، ص ۵۷ ح ۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۸۷۱ و ۳۰۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۴۳۷۶.

همچنین توجه کردید که ابن تیمیه دو تواتر دروغین نیز ساخته بود: ۱. امیر بودن ابوبکر در آن سفر. ۲. برنگشتن ابوبکر از آن سفر.

### ابن تیمیه و تکذیب وجود خلیفه اول در جیش اسامه

ابن تیمیه می گوید: بودن ابوبکر در لشکر اسامه به اتفاق دروغ است. این خبر در نزد هر که معرفت به سیره داشته باشد دروغ است و هیچ یک از اهل علم نقل نکرده که پیامبر ابوبکر و یا عثمان را در لشکر اسامه قرار داده باشد. (۱)

باز می گوید: اما امیر قرار دادن اسامه بر ابوبکر دروغی است که بر دروغ بودنش همه اتفاق دارند. (۲)

باز می گوید: این چیز به اتفاق اهل علم کذب است. (۳)

باز می گوید: اما این که ابوبکر در لشکر اسامه بوده باشد، کذب است و هر که کمترین معرفت به حدیث دارد دروغ بودن آن را می داند. (۴)

باز می گوید: به اجماع اهل علم به نقل، وجود ابوبکر در لشکر اسامه کذب است. (۵)

جواب: ابن حجر عسقلانی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز شنبه دو روز قبل از رحلت خویش لشکر اسامه را تجهیز کرده و پرچم را به دست اسامه (که هفده سال

۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۸۶.

۲- منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۹۱.

۳- همان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۴- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۷۶.

۵- همان، ج ۸، ص ۲۹۲.

داشت) داد و بزرگان مهاجر و انصار را در این لشکر داخل نمود که از جمله ای آن ها ابوبکر، عمر، ابو عبیده، سعد و ... بودند که مردم به رهبری اسامه اظهار نارضایتی کرده و به آن طعن زدند ... (۱)

این واقعیت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را در لشکر اسامه قرار دادند از عروه با دو سند صحیح و از ابن عمر نیز با دو سند صحیح روایت شده است. ابن حجر پس از ذکر این خبر به انکار ابن تیمیه نیز اشاره کرده و بعد به مصادری که این خبر را نقل کرده اند اشاره کرده است.

صالحی شامی (متوفای ۹۴۲ هجری) نیز به این دروغگویی ابن تیمیه اشاره کرده و پاسخ داده که واقدی و ابن سعد که از امامان مغازی هستند نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را در لشکر اسامه قرار دادند. (۲)

بلاذری در دو جای کتابش به وجود ابوبکر و عمر در لشکر اسامه اشاره کرده و در اولی به صورت یک خبر مسلم و در دومی از ابن عباس با سند نقل کرده است. (۳)

دقت داشته باشیم که ابن تیمیه واقدی را اعلم الناس به مغازی خوانده است.

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۳۲۳۰۵، و ج ۷، ص ۴۱۵، ح ۳۶۹۸۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۲۴۹، و ج ۴، ص ۶۶ و ۶۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ صفوه الصفوه ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الوفی باحوال المصطفی ابن جوزی، ص ۷۷۶، ح ۱۳۳۲؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۲، ص ۱۸۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۵ از واقدی، ابن اسحاق و ... کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۶۰ و ۶۲ و ۶۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۶۱؛ اصعاف مبتأ برجال الموطأ سیوطی، ص ۱۴؛ کنز العمال، ح ۳۰۲۶۴.

۲- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۲۰۸؛

همچنین توجه داشته باشیم که ما در هیچ کتابی برنخوردیم که کسی با سند معتبر خبر داده باشد که ابوبکر در لشکر اسامه نبوده است. همچنین بودن عمر بن خطاب در لشکر اسامه مورد اتفاق است و ابن تیمیه نیز بر آن اعتراف کرده است و این نیز قرینه ای است بر حضور ابوبکر در لشکر اسامه که اخبار صحیح نیز بر آن گواهی می دهند.

اصل اخبار و داستان لشکر اسامه در کتب روایی وارد شده که در آن ها به این-که مردم به فرماندهی اسامه طعن زدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن آن ها را رد کردند، اکتفا شده است و به این که در این لشکر چه کسانی بوده اند اشاره نشده است اما خبر همان خبر و راوی نیز همان راوی عبدالله بن عمر است و ابن حجر در «فتح الباری» در شرح این حدیث که بخاری ناقص روایت کرده، داستان را به طور کامل نقل و بیان کرده است. (۱)

پس این حدیث نیز مؤید اخبار مورد بحث ماست .

ملاحظه می کنید که این همه محدثان و مؤرخان و علما بدون هیچ تردید وجود ابوبکر را در لشکر اسامه نقل کرده اند، ولی ابن تیمیه این همه اجماع و اتفاق-های دروغین ساخته و بافته است.

### **ابن تیمیه و تکذیب نزول آیه ولایت در فضل امیرالمؤمنین علیه السلام**

ابن تیمیه می گوید: «بعضی از دروغگویان چنین حدیثی ساخته اند که گویا آیه ای: «همانا، ولی شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ همان

---

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۵، ح ۳۵۲۴ و ۴۰۰۴ و ۴۱۹۸ و ۴۱۹۹ و ۶۲۵۲ و ۶۷۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۴، ح ۲۶۲۴.

کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.» (۱) در باره علی، آن هنگامی که انگشتر خود را در حال نماز صدقه داد، نازل شده است. این سخن به اجماع آگاهان به نقل (و حدیث) دروغ است.» (۲)

جواب: اینک با دلائل دروغگویی ابن تیمیه آشنا می شویم:

باری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد آمدند، در حالی که مردم نماز می خواندند. آنجا مسکینی را دیدند که از مردم کمک می خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «آیا کسی به تو کمک کرد؟» او گفت: «آری، این شخص که ایستاده است.» حضرت پرسیدند: «در کدام حال به تو کمک کرد؟» گفت: «در حالی که در رکوع بود.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «او علی است.» سپس تکبیر گفته این آیه را که در باره ای علی نازل شده بود خواندند: «همانا، ولی شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان آورده اند. همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.» (۳)

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، مقداد، ابو ذر، عمار، جابر، ابن عباس، (با نه سند)، عطا بن سائب، عبد الله بن سلام، سلمه بن کهیل، ابو رافع، محمد حنفیه،

۱- مائده، آیه ۵۵.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۳۰.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸، ج ۲، ص ۳۸۱؛ معجم الوسیط، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶۲۳۲، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر طبری (با ۴ سند)؛ معرفه العلوم الحدیث حاکم، ص ۱۰۲؛ اسباب النزول، ص ۱۱۳؛ جامع الاصول ابن اثیر، ج ۹، ص ۴۷۸؛ نزول قرآن ابونعیم؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹ تا ۲۴۰، (با ۲۴ سند). و تفاسیر ثعلبی، شوکانی، آلوسی، المنار، قرطبی، در المنثور، کشاف، فخر رازی و دیگران. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۵۶ (با دو سند)؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۵۴ و ۳۶۵۰۱.

انس، عبایه بن ربیع، عتبه، مجاهد، امام باقر علیه السلام، کلبی، مقاتل، سدی و عبد الملک بن جریح روایت کرده اند .

سیوطی در «در المنثور» (ج ۲، ص ۲۹۳ و ۲۹۴) نزول این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام را از هشت صحابی و تابعین از کتاب های محدثان و مفسران نقل کرده است.

حسان ابن ثابت، از شاعران صحابه نیز در این باره چنین شعری گفته است:

فأنت الذي أعطيت إذ كنت راكعا زكاه فدتك النفس يا خير راكع

فأنزل فيك الله خير ولاية وثبتها مني كتاب الشرايع

تو همان کسی هستی که در حال رکوع زکات دادی .

جانم فدایت ای بهترین رکوع کننده !

آن گاه خدا در مورد تو نیکوترین ولایت را نازل فرمود .

و آن را در کتاب شریعت ثبت نمود. (۱)

قاضی ایجی، جرجانی، تفتزانی و قشچی از بزرگان اهل سنت گفته اند: «اجماع مفسران بر این است که این آیه در شأن و فضیلت علی نازل شده است.» (۲)

آلوسی نیز می گوید: «این آیه نزد معظم محدثان در باره ای علی نازل شده است.» و باز می-گوید: غالب اهل اخبار بر این هستند که این آیه در باره ای علی نازل شده است.» (۳)

۱- تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۴؛ نظم الدرر السمطین زرنندی، ص ۸۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۵، ح ۲۴۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۹ و دیگران.

۲- المواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵؛ شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۰؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۷۰؛ شرح التجرید قشچی، ص ۳۶۸.

۳- تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۶۶ و ۱۶۸.

پس شکی در این که آیه مذکور در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است باقی نمی‌ماند. چون اخبار یاد شده دارای سند های صحیح می باشد. سند ابن ابوحاتم در تفسیرش و دو سند ابن کثیر در تفسیرش که از ابن مردویه روایت کرده و سندی که رزین ابدری در «جمع بین صحاح سته» از نسائی روایت کرده همه صحیح می باشند. پس مثل همیشه ابن تیمیه این جا نیز از خود اجماع بر دروغ بودن این خبر را بافته و ساخته است.

### **ابن تیمیه و آیه «تو (ای محمد!) بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده هست.»**

ابن تیمیه می گوید: «حدیثی (که مراد از «هدایت کننده» در آیه مذکور را علی می دانند) به اتفاق آگاهان به حدیث کذب و ساخته شده است و باید تکذیب ورد شود.»

باز همو می گوید: «نسبت دادن این سخن به پیامبر جایز نیست و ظاهر این سخن که «به وسیله تو (ای علی!) هدایت می شوند هدایت شوندگان» این است که آن ها به وسیله تو هدایت می شوند، نه به وسیله من. و این سخن را یک مسلمان هم نمی گوید.»<sup>(۱)</sup>

اینک متن حدیث و راویان و سخن محدثان در باره این حدیث: وقتی این آیه: «تو (ای محمد)، بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است» نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «من بیم دهنده هستم و علی هدایت کننده است. ای علی، به وسیله تو هدایت شوندگان هدایت می شوند.» (در بعضی کتاب ها آمده است: «منذر و هادی از اهل بیت است.»)

ابن حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، سعد بن معاذ، ابن مسعود، جابر، ابو بریده اسلمی، ابو هریره، ابو فروه اسلمی، یعلی بن مرّه و زرقاع روایت کرده اند. (۱)

حاکم، مقدسی، ابن حجر و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و سند ثعلبی نیز صحیح است و از سخن ابن کثیر نیز صحت سندی که او نقل کرده است استفاده می شود.

پس بنابر عقیده ابن تیمیه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی گفته اند که حتی یک مسلمان نیز آن را نخواهد گفت. این گونه به خود اجازه می دهد و با جرعت به رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیز توهین می کند.

### ابن تیمیه و آیه «آن را تنها گوش های شنوا دریابد»

ابن تیمیه می گوید: «حدیثی (که آیه مذکور را نازل شده در شأن علی می داند) به اتفاق آگاهان به حدیث دروغ و ساخته شده است.» (۲) محقق کتابش نیز می گوید: «چنین حدیثی را پیدا نکردم.»

اینک متن حدیث: ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای علی، همانا خداوند متعال بر من دستور داده است که تو را به خودم نزدیک کرده، به تو علم یاد بدهم تا از

- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۱۰۴۱؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۳۶۱، ج ۵، ص ۱۵۳، ج ۷، ص ۳۷۹، ح ۷۷۸۰؛ معجم الصغیر، ج ۲، ص ۳۸، ح ۷۳۹، ج ۷، ص ۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰، ح ۴۶۴۶؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۶۶۸ و ۶۶۹، ج ۱۰، ص ۱۵۹ و ۱۵۸؛ تفاسیر طبری، حبری، فخر رازی، ثعلبی، آلوسی، بحر المحيط؛ شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱، ص ۳۸۳ با ۱۵ سند؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۸۵ و ۳۷۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ (با پنج سند)؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۰؛ فتح القدیر، ج ۳، ص ۷۰ با چهار سند.
- ۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۲۲.



علم پر بشوی.» آن گاه این آیه نازل شد: «آن را تنها گوش های شنوا دریابد.» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «(ای علی!) این گوش شنوا برای علم من تو هستی.» (۱)

۲. وقتی که این آیه: «آن را تنها گوش های شنوا دریابد» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «از خداوند خواستم که آن گوش را گوش علی قرار بدهد.» (۲)

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، جابر، ابورافع، انس، بریده اسلمی، ابن مرّه اسلمی، اصبح بن نباته و مکحول روایت شده است.

سند ابن ابی حاتم و طبری که از مکحول روایت کرده اند (با وجود مرسل بودنش) کاملاً صحیح است و در خیلی از سندها مانند ابونعیم در «معرفه الصحابه» ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۳۲۸ و ابن عساکر و حسکانی مکحول این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام و بریده روایت کرده است. این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام پنج نفر از تابعین روایت کرده اند و از بریده نیز پنج نفر و از بقیه نیز با سندهای زیادی این حدیث روایت شده است.

تا این جا ملاحظه کردید که ابن تیمیه چگونه در رد و تکذیب حدیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به دروغ از پیش خود اجماع می سازد و آن را به محدثان نسبت

۱- الحاقه، ایه ۱۲.

۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۳؛ تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۶۸ (با سه سند)؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ مسند بزار؛ تفسیر ابن ابی حاتم؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۲۸؛ تفسیر ابو منذر؛ تفسیر کشاف؛ اسباب النزول واحدی ص ۲۹۴؛ شواهد التنزیل؛ ج ۲، ص ۳۶۱ تا ۳۷۹ (به ۲۲ سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تفسیر رازی؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱ (با ۴ سند)؛ تفسیر آلوسی؛ در المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰ (با ۳ سند)؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۸، ص ۳۴۹، ج ۴۱، ص ۴۵۵، ج ۴۲، ص ۳۶۱، ج ۴۸، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ح ۳۶۴۲۶ و ۳۶۵۲۵ و ۳۶۵۳۶.

می دهد! در آینده نیز نمونه هایی خواهد آمد. در مورد شخصی که این همه دروغ می بافد حکم چیست؟

### ابن تیمیه و نسبت فتاویٰ خلاف نص به امیرالمؤمنین علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه معتقد است که امیرالمؤمنین علیه السلام فتاویٰ زیادی دارد که مخالف نص هستند. اینک به چند نمونه از سخنان ابن تیمیه توجه نمایید:

۱. «علی فتاویٰ زیادی دارد که با نصوص مخالف است و حتی شافعی در یک کتاب خلاف های علی و نیز خلاف های ابن مسعود را جمع آوری کرده است. محمد بن نصر مروزی نیز کتاب بزرگی در این زمینه نوشته است.» (۱)

۲. «شافعی با بعضی فقهای کوفه در مسائل فقهی مناظره می کرد و اهل کوفه علیه او به سخن علی استدلال می کردند، پس شافعی کتاب اختلاف علی و ابن مسعود را تألیف کرد و در آن مسائل زیادی از سخنان آن ها را بیان کرد که به خاطر وجود نص بر خلاف سخن علی و ابن مسعود سخنان آن ها ترک شده است. و پس از شافعی محمد بن نصر کتاب بزرگ تر از آن را تألیف نمود.» (۲)

در این عبارات توجه کنید چگونه مکارانه سخن گفته است، ولی در سخنان بعدی بیشتر حقایق مطلب را روشن و به دروغ گویی خود شهادت می دهد.

باز می گوید:

۳. «شافعی در کتابی خلاف های علی و نیز خلاف های ابن مسعود را جمع آورده است. همان سخنی که مردم آن ها را به خاطر مخالف نص و یا مخالف با

۱- منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۷، ص ۵۰۲.

۲- فتاویٰ الکبریٰ ابن تیمیه، ج ۳، ص ۴۸۷.

معنای نص بودنش ترک کرده اند. بعد از شافعی محمد بن نصر مروزی از چنین سخنان خلافی بیش از آن که شافعی جمع آورده بود جمع آورد. هرگاه کوفیان (حنفی ها و پیروان رأی) با مروزی به بحث و مناظره می پرداختند مروزی از نص برای آن ها دلیل می آورد، ولی کوفیان می گفتند: «ما سخن علی و ابن مسعود را گرفتیم.» آن گاه مروزی برای آن ها مثال زیادی از سخنان علی و ابن مسعود را که کوفیان و یا مردم آن ها را به خاطر وجود حجت بر خلافش ترک کرده بودند جمع آورده و می گفت: «اگر برایتان روا باشد که سخنان علی و ابن مسعود را در این مسائل به جهت مخالفتش با حجت ترک نمایید، چرا در دیگر مسائل چنین نمی-کنید؟» (۱)

۴. باز هم می گوید: «شافعی و مروزی در یک کتاب بزرگی آن مسائلی را که مسلمانان سخن علی را نگرفته اند، جمع آورده اند.» (۲)

۵. باز ابن تیمیه می گوید: «شافعی در کتابی آن موردی را که اهل عراق با علی و ابن مسعود مخالفت کرده اند، جمع نموده. چون هرگاه او می خواست با اهل عراق بحث کند، آن ها می گفتند: این سخن و عقیده را ما از سخنان علی و ابن مسعود گرفتیم. بنابراین بعد از شافعی مروزی نیز کتاب بزرگ تر از آن را نوشت ...» (۳)

جواب: اگر به سخنان ابن تیمیه دقت کنیم روشن می شود که او خود می داند که مروزی برعکس برای اثبات کردن اینکه آن ها بر خلاف سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن مسعود عمل می کرده اند کتابی را نوشته و نادرستی ادعاهای آنها را که

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۹۹.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۸۱.

۳- منهاج السنه، ج ۶، ص ۴۴۱.

خود را پیرو راه امیرالمؤمنین و ابن مسعود می دانستند ثابت کرده است، ولی ابن تیمیه به گونه ای سخن می گوید که گویا آن ها در ثابت کردن مخالفت های امیرالمؤمنین و ابن مسعود با احادیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کتاب را نوشته باشند. ابن تیمیه با این سخنان و با این سبک از سخن گفتن می خواهد امت اسلامی را مانند خود نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام بدبین و دشمن بسازد.

حقیقت آن است که مروزی در کتابی مسائلی را جمع آورده که ابوحنیفه در آن مسائل با امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن مسعود مخالفت کرده است. و به این مطلب سبکی، ذهبی و ابواسحاق شیرازی نیز اشاره نموده و گفته اند: «مروزی کتابی در باره مسائلی که ابوحنیفه در آن مسائل با علی و ابن مسعود مخالفت کرده است تألیف نموده است.» (۱)

نسبت دادن ابن تیمیه چنین سخنی را به امام شافعی دور از حقیقت است؛ زیرا محبت و دوستی شافعی نسبت به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام معروف است، تا حدی که یحیی بن معین و بعضی دیگر از محدثان اهل سنت او را متهم با شیعه بودن کرده اند. محبت شافعی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام از شعرهای او نیز روشن می شود. نقل شده است که: «وقتی از شافعی مسأله ی پرسیدند و او به آن جواب داد، به او گفتند: «با علی مخالفت کردی؟» شافعی گفت: «تو خلاف این سخن را از علی ثابت کن، آن گاه اگر درست باشد من صورتم را به خاک می - گزارم و می گویم: «در حقیقت خطا کردم.»» (۲)

۱- طبقات الشافعیه سبکی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۴، ص ۳۸.

۲- فهرست ابن ندیم، ص ۲۹۵.

پس این جا نیز ابن تیمیه دروغ بافته و سعی کرده دیگران را نیز مانند خود با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن سازد.

اما در مورد فتوا داشتن امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلاف نص همین مقدار کافی است که ابن تیمیه می گوید: اگر علی همراه حق باشد و حق به همراه او واجب است که معصوم باشد و این حدیث چنان که بحث آن گذشت متواتر و ثابت است، پس مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام با نص سخن بی اساس و کذب از جانب ابن تیمیه است.

باز ابن تیمیه در مقام طعن به امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

### نسبت خاستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل

لو قال القائل إنه لا- يعرف من النبي صلى الله عليه وآله أنه عتب علي عثمان في شيء وقد عتب علي علي في غير موضع لما أبعد فإنه لما أراد أن يتزوج بنت أبي جهل اشتكته فاطمه لأبيها وقالت إن الناس يقولون إنك لا تغضب لبناتك فقام رسول الله صلى الله عليه وآله خطيبا وقال إن بني المغيرة استأذنونني أن يزوجوا ابنتهم علي بن أبي طالب وإنني لا اذن ثم لا اذن إلا أن يريد ابن أبي طالب أن يطلق ابنتي ويتزوج ابنتهم فإنما فاطمه بضعة مني يربيني ما رابها ويؤذيني ما اذاها ثم ذكر صهرا له من بني عبد شمس فقال حدثني فصدقتني ووعدني فوفى لي والحديث ثابت صحيح أخرجه في الصحيحين؛ (۱) اگر کسی بگوید که از پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده که

۱- منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

عثمان را در چیزی سرزنش کرده باشد، در حالی که علی را در جاهای گوناگون سرزنش کرده اند. همانا وقتی علی خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند، فاطمه به پدرش شکایت کرد و گفت: «مردم می-گویند شما به خاطر دخترانت غضب نمی کنی. پس پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خوانده فرمودند: «همانا بنی مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی درآوردند و من چنین اجازه نمی دهم، نمی دهم، نمی دهم مگر اینکه پسر ابو طالب دخترم را طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند. همانا فاطمه پاره ای از من است و هر که او را آزار دهد، مرا آزار داده است. این حدیث در صحیحین ثابت است.»

باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه به مناسبت و بدون مناسبت در مقام طعن بر امیر المؤمنین علیه السلام بارها به این افسانه ای خاستگاری اشاره کرده است. (۱)

این حدیث در کتاب های زیر با اختلافاتی که اشاره خواهیم کرد روایت شده است. (۲)

این حدیث ساخته و پرداخته مسور بن مخرمه است و ابن شهاب زهری نیز در جعل برخی اسانید در این موضوع سهم دارد و متن حدیث به ساخته بودن این خبر به روشنی دلالت می کند.

۱. این حدیث از مسور بن مخرمه که در زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها هشت سال داشته، مشهور است. (۳)  
و در زمانی که این خاستگاری را در نظر گرفته اند

۱- همان، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۳۱۴ و ۳۱۵، ج ۶، ص ۲۸ و ۲۹ و ۲۶۱، ج ۷، ص ۲۳۵ و ۲۴۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۲؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سنن ابن ماجه و ابو داود؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۹ و ۲۰؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۱۳۶.

۳- فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۲۶۹.

او شش سال داشته است. و البته از برخی دیگر نیز این خبر نقل شده است که یا سندش ضعیف است و یا منقطع که شاید برگرفته از مسور باشد.

مسور در این خبر چند گونه سخن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده است:

۱. فاطمه از من است و من دوست ندارم که او دچار مشکل شود.

۲. من تنها از این می ترسم که آن ها (خاندان ابوجهل) دخترم را دچار مشکل کنند.

۳. من می ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود.

۴. بنی مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی در آورند و من چنین اجازه نمی دهم، نمی دهم، نمی دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند.

۵. اجازه نمی دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دوست داشته باشد دخترم را طلاق دهد.

۶. علی علیه السلام خاستگاری نمود و اهلش گفتند: ما به بالای فاطمه دخترمان را به تو نمی نهیم.

۷. فاطمه پاره تن من است من بدم می آید از هر چه او بدش بیاید.

۸. هر چه فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است.

۹. هر که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.

۱۰. دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دختر دشمن خدا نزد یک مرد هرگز جمع نمی شوند.

۱۱. هیچ مسلمانی دختر دشمن خدا را به بالای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی گیرد.

۱۲. فاطمه آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: الف: قومت می گویند تو به خاطر دخترانت غضب نمی کنی. ب: قومت گمان می کنند تو... .

۱۳. خاندان دختر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه و خواستگاری کردند که علی با دخترشان ازدواج کند. ب: علی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست که با دختر آن ها ازدواج کند.

۱۴. فاطمه علیها السلام خبر را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رساند. ب: خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

تمام این اختلافات تنها از یک خبری است که از مسور در کتاب های مذکور وارد شده است.

۱۵. در این حدیث نسبت تناقض گویی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده است؛ زیرا می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من حلالی را حرام نمی کنم و حرامی را حلال نمی کنم. با این که می گویند: حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: پسر ابوطالب نمی تواند با وی ازدواج کند مگر این که دخترم را طلاق دهد. با این که خداوند متعال ازدواج با چهار زن را حلال و جائز قرار داده است.

مضافاً بر این مسور می گوید: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این سخنان را می فرمود من محتمل بودم. یعنی او به بلاغت رسیده بوده است. عجب است که او مدعی است در شش سالگی به بلاغت رسیده است. و این خود نیز بهرین دلیل بر کذب و دروغ بودن این خبر است؛ زیرا چون او این خبر را پس از بلوغ بازگو کرده است، با توجه به آن چنین سخنی را گفته است، بدون این که به ذهنش رسد که او یک کودک بوده است.

عکرمه نیز این خبر را به ابن عباس نسبت داده است که هیشمی سند آن را ضعیف دانسته است. (۱) هیشمی به خاطر عبید الله بن تمام سند آن حدیث را تضعیف



کرده است، در حالی که عکرمه کذاب است و به ابن عباس دروغ می بافته و همچنین دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام و از خوارج بوده است. بنابر این، این خبر را خود او شاید ساخته باشد، علاوه بر اینکه متن حدیث او با حدیث مسور مخالف است.

دقت داشته باشیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی بسیار می شد که تخلفات شرعی افراد را بین مردم بازگو نمی کردند، و حتی وقتی منافقین و امثال آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار می دادند و سخنان قبیح در مورد آن حضرت و اهل بیت شان می گفتند حضرت در منبر اسم آن ها را یاد نمی کردند بلکه می فرمودند: به برخی چه شده است که چنین و چنان می گویند و... بنابر این چگونه ممکن است چنین مسأله شخصی را که حلال و جایز نیز است در مسجد بازگو فرموده باشند؟! این حدیث در واقع طعنی است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام.

همچنین مسور از یاران نزدیک مروان بود که همیشه در خطبه های نماز جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کرد. (۱) و مسور هرگاه از معاویه یاد می شد، برایش صلوات می فرستاد. (۲) با شخصیت معاویه تا اندازه ای در این کتاب آشنا خواهیم شد.

یکی از مطالب دیگری که ظاهر زیبا و باطن باطل دارد این است که در این حدیث به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده که فرموده اند: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دختر دشمن خدا هرگز با هم جمع نمی شوند. عجب! این سخن را نیز در حدیث بافته ای

۱- علل احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸۱؛ تاریخ اسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۹۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ح ۳۷۰۳؛ صحیح مسلم. البته بخاری و مسلم این خبر را با تحریف و تصرف نقل کرده اند.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۱۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۲۵.

خود جا داده است؛ زیرا ظاهر فریبنده دارد، حال آن که بالاتر از دختر رسول خدا خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دختر دشمن خدا در یک خانه جمع شدند و با ام حبیبه که پدرش ابوسفیان سرسخت ترین دشمنان اسلام بود ازدواج کردند. اگر خود دختر مسلمان است بر عکس، اسلام تشویق می کند که مسلمین او را به نکاح خود در آورند و از شر مشرکین دورش کنند، ولی مسور خواسته از این طریق نیز سخن بافته ای خود را واقعی جلوه دهد.

همچنین این که گویا حضرت فرموده اند: می ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود. چه کسی مگر به خاطر ازدواج همسرش با خانم دیگر در دینش دچار مشکل شده است که کذابین آن را به حضرت زهرا علیهما السلام نسبت داده اند و آیا مقدار ایمان و معرفت سرور زنان عالم و بهشت و این امت، تا این مقدار ضعیف بوده است!

مطلب دیگر این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث نسبت داده است که گویا حضرت فرموده اند: «مگر این که پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد».

باید دقت داشته باشیم که ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیهما السلام یک ازدواج آسمانی بوده و با امر خداوند متعال صورت گرفته است، با این وجود چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد وصلتی که با امر پروردگار متعال صورت گرفته است چنین سخنی فرموده باشند!

علاء بن احمر می گوید: ابوبکر و عمر (۱) به ترتیب پشت سر هم از فاطمه خاستگاری کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن ها فرمودند: من در باره فاطمه منتظر

---

۱- باید دقت داشته باشیم که خاستگاری ابوبکر و عمر از حضرت زهرا از مسلمات است که محدثان دیگر مانند نسائی و ابن حبان و... نیز آن را روایت کرده اند و امثال البانی سندش را صحیح دانسته اند.

امر پروردگار متعال هستم و به این گونه به آن دو جواب رد دادند، سپس علی خاستگاری نمود و فاطمه را به علی دادند. (۱)

این خبر از بریده، انس و علباء روایت شده و سند روایت ابن سعد از علباء صحیح و ظاهراً مرسل است و روایت بریده نزد ابن شاهین روایت ثقات اند جز محمد بن حمید که مورد خلاف است و یحیی، احمد، ابوداود و... او را ثقه دانسته اند و او تضعیف نیز شده است و حدیث انس نزد هیشمی نیز آن دو را تقویت می کند.

در حدیث دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ؛ (۲) همانا خداوند متعال مرا امر فرمود که فاطمه را به ازدواج علی در آورم.

این حدیث در کتاب های مذکور از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن مسعود، انس، جابر و ابوهیرره روایت شده است و هیشمی، صالحی شامی و مناوی رجال سند ابن مسعود را ثقه دانسته-اند و از ابن مسعود و انس این حدیث با چندین سند روایت شده است.

با این وجود امکان دارد که چنین اتفاق رخ داده باشد!

چگونه مسور بن مخرمه که در زمان رحلت جان سوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها هشت سال داشته، متوجه چنین مسائلی شده است. و چگونه او ادعا دارد که در کودکی به بلاغت رسیده

۱- فضائل سیده النساء عمر بن شاهین، ص ۳۹ و ۴۴، ح ۳۶؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- معجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۵۶، ح ۱۰۳۰۵ و ج ۲۲، ص ۴۰۸، ح ۱۰۲۰ الی ۱۰۲۲؛ حلیه الاولیا، ۵، ص ۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴ الی ۲۰۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۷، ص ۱۴ و ج ۴۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۹، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۲، ح ۳۶۳.

است. چرا غیر از او کسی از بزرگ سالان صحابه این خبر را نفهمیده اند؛ زیرا در برخی اخبار مسور می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و این سخنان را گفت؟!

در حدیث معروف دیگر چنین وارد شده است :

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خالد بن ولید و امیرالمؤمنین علیه السلام را هر کدام را با لشکر جداگانه روانه یمن کردند و فرمودند: اگر دو لشکر با هم جمع شد، علی فرمانده کل خواهد بود. دو لشکر با هم جمع شد و جنگی پیش آمد و مسلمین پیروز شدند و به غنائم و اسیرانی صاحب شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام کنیزی را از اسرا به عنوان خمس تصرف فرمود و با وی همبستر شد. خالد از این داستان ناراحت شد و بریده را با شکایت از علم امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به شکایت بریده غضبناک شدند و فرمودند: از علی شکایت مکن همانا علی مولای شما پس از من است و همانا حق علی از خمس بیشتر از این هاست. (۱) حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارنؤوط هر دو سند احمد را به شرط شیخین صحیح دانسته اند و این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام و بریده روایت شده و چنان که در فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شد، این حدیث دارای اسانید فراوان است. و همچنین چنان که در شرح حال و فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شد، بخاری این حدیث را ناقص روایت کرده است. (۲)

این حدیث از دو جهت به کذب بودن خبر مسور گواهی می دهد.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۶۲ و ۲۳۰۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۲۵۸۹ و ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح البانی، ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۱۷۵۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

۱. داستان فوق از جهت زمانی در آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است و اگر خبر مسور صحت داشت قطعاً امیرالمؤمنین علیه السلام احتمال می دادند که شاید از گرفتن کنیز و به خصوص رابطه جنسی با وی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام ناراحت شوند و از چنین عملی قطعاً پرهیز می کردند و این که بدون هیچ درنگی چنین عملی را انجام داده اند خود بر بی اساسی خبر مسور گواهی می دهد.

۲. سکوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام و بلکه تأیید عمل امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بهترین دلیل به کذب بودن داستان ساخته و پرداخته ای خاستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل است.

در آخر باید به نقش زهری نیز در مورد این خبر اشاره کنیم که زهری این خبر را به امام سجاد علیه السلام نسبت داده است. متن گفت و گویی که زهری شنیدن آن را از امام سجاد علیه السلام بازگو کرده خود به بی اساسی آن دلالت می کند؛ زیرا هیچ مناسبتی بین موضوعی که مسور در مورد آن با امام سجاد سخن به میان آورده با مطرح کردن این خبر وجود ندارد. (۱) ولی گذشته از این زهری گاه می گوید: علی بن حسین به من خبر داد و گاه می گوید: مرا حدیث کرد و گاه می گوید: فردی از علی بن حسین به من خبر داد (۲) و گاه از امام سجاد این خبر را معنعن نقل کرده است. (۳) همچنین مگر این خبر چه پیامی داشته است که امام سجاد علیه السلام آن را به فردی که با تمام وجود، عمر خود را صرف نوکری بنی امیه کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می داده است، بازگو کنند.

۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: ما ذکر من درع النبی صلی الله علیه و آله، ح ۳۱۱۰.

۲- مسند الشامیین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۶.

۳- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۲۱؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱۱، ص ۱۴۸، ح ۴۳۶۰.

ابن تیمیه با چنگ زدن به چنین افسانه ای، فراوان به امیرالمؤمنین علیه السلام طعن زده است. البته دلایل دیگر نیز بر بی اساسی این خبر است که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر کردیم.

### طعن دیگر ابن تیمیه به امیرالمؤمنین علیه السلام با استدلال بر اکاذیب

باز هم می گوید:

وكذلك في الصحيحين لما طرقة و فاطمه ليلا فقال ألا تصليان فقال له علي إنما أنفسنا بيد الله إن شاء أن يبعثنا بعثنا فانطلق وهو يضرب فخذه ويقول وكان الإنسان أكثر شيء جدلاً؛ (۱) و همچنین در صحیح بخاری و مسلم نقل شده که پیامبر، علی و فاطمه را برای نماز شب بیدار کرد، ولی علی گفت: «اختیار ما به دست خداست؛ خواست ما را برای نماز بیدار می کند و نخواست بیدار نمی کند. حضرت برگشتند در حالی که به پای خود می زدند و تکرار می کردند: «ولی انسان بیش از هر چیزی به جدل می پردازد.»

البته ابن تیمیه در مقام طعنه به امیرالمؤمنین علیه السلام در جای های دیگر کتابش نیز به این حدیث اشاره کرده است. (۲)

اولاً: باید دقت داشته باشیم که این حدیث تنها از ابن شهاب زهری نقل شده است و از عجایب ساخته و پرداخته ذهن خود اوست؛ زیرا:

- ۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۳، ج ۵، ص ۲۳۰، ج ۸، ص ۱۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷ و ۹۱ و ۱۱۲؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مسند شامیین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۵.
- ۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۸.

۱. زهری در این خبر گاهی می گوید: علی بن حسین به من خبر داد در حالی که در نقل دیگر تمام سند بعد از خود را با «عن» نقل کرده و گاهی هم امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز از سند انداخته است.
  ۲. در بعضی کتاب ها گوینده «اختیار ما در دست خداست» امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، در حالی که در نقل طبرانی گوینده این سخن حضرت زهرا علیها السلام هستند.
  ۳. در بعضی نقل ها گویا حضرت علی در جواب پیامبر فرموده اند: «نه به خدا سوگند به غیر از نماز واجب دیگر نمازی نمی خوانیم!»، ولی در اکثر نقل ها چنین چیزی وجود ندارد.
  ۴. در بعضی نقل ها آمده است: حضرت یک مرتبه آمدند آن ها را بیدار کرده و این سخن را فرمودند، در حالی که در بعضی نقل ها می گوید: «بار اول بیدار کرده و برگشتند و خود نماز خواندند و سپس بار دوم برگشتند و این سخن را گفتند.
  ۵. همچنین در بعضی نقل ها آمده است که حضرت فرمودند: «برخیزید نماز بخوانید.» در حالی که در نقل دیگر فرمودند: «آیا نماز نمی خوانید؟»
  ۶. در بعضی نقل ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صیغه تشبیه خطاب کردند؛ در حالی که در نقل دیگر با صیغه جمع خطاب کرده اند.
- این است اختلافات متن حدیث که راوی آن ها تنها زهری است و در کتاب-هایی که ذکر کردیم این اختلافات موجود است.
- آیا انسان جاهلی پیدا می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برای نماز شب بلند کنند و او با افتخار این عمل را انجام ندهد که به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نسبت را داده اند؟ و آیا حضرت علی و زهرا علیهما السلام نمازهای مستحبی نمی خواندند؟

آیا ممکن است زنی که حالش این گونه است سرور زنان عالم و بهشت و این امت باشد؟

آیا ممکن است بهشت و حوریان بهشتی مشتاق چنین کسی باشد؛ زیرا در احادیث صحیح در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام این صفات و خیلی صفات والای دیگر وارد شده است. وسدها اشکالات دیگر.

امام سجاد علیه السلام زهری را از اینکه خود را بازیچه دست حاکمان ظالم و ستمگر بنی امیه قرار داده بود و آن ها به وسیله زهری ظلم های خود را توجیه و روپوش می گذاشتند نصیحت کرده و هشدار می دادند. شما می بنید که او چنین افسانه ای را برای جلب رضایت بنی امیه ساخته و به امام سجاد علیه السلام نیز نسبت داده است.

این که ابن شهاب زهری سرپوش گزار ظلم حاکمان ظالم بنی امیه و حتی حجاج بود در آن هیچ شکی نیست و از مسلمات است. بنابر این ما تنها با اشاره به یک سخن حسن بن فرحان که خود از علمای وهابی این زمان است برای شناخت امثال زهری بسنده می کنیم. او در تضعیف حدیثی می گوید:

... در سند این حدیث ابوبرده بن ابی موسی است که سیره او مورد رضایت نبود و او از کسانی است که با خواست زیاد بن ابی به کفر حجر بن عدی (از بزرگان اصحاب پیامبر) شهادت داد و همچنین او از یاوران خلفای ظالم بود، حال آن که خداوند از تکیه بر ظالمان برحذر داشته و فرموده است:

«ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار ...»



«و بر ظالمان تکیه ننمایید که سبب می شود تا آتش شما را فرا گیرد.» (۱) و تکیه بر ظالمان از رساترین جرح است ... (۲)

زهری نه اینکه به آن ظالمان تکیه کرده بود، بلکه سبب توجیه عمل ظالمانه ای آن ها بود. او کسی بود که فضائل اهل بیت علیهم السلام را به خاطر راضی داشتن امرای بنی امیه پنهان می داشت و محدثان بزرگی مانند سعید بن مسیب به خاطر نوکری اش به بنی امیه او را سرزنش کرده و به او حدیث تعلیم نمی دادند و موارد زیاد دیگر که می توانید برای آشنایی با آن ها به شرح حال زهری به کتاب های المجروحین ابن حبان، تاریخ ابن عساکر و سیر اعلام النبلاء مراجعه کنید. (۳)

ابن تیمیه به برخی دروغ ها و افسانه های دیگر نیز به مانند این دروغ ها در طعنه به امیر المؤمنین چنگ زده که ما به همین مقدار در این مورد بسنده می کنیم.

### ابن تیمیه و مقدار آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ابن تیمیه ادعا می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به سنت های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاهی کامل نداشته است. اینک بعضی از ادعاهای ابن تیمیه در این زمینه:

۱. «خیلی از سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی پنهان مانده بود و علی با همان حال (یعنی آن ها را نشناخته) از دنیا رفت.» (۴)

۱- هود، آیه ۱۱۳.

۲- الصحبه و الصحابه ابن فرحان، ص ۱۳۶.

۳- برای آشنایی با زهری به شرح حال او در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مراجعه شود.

۴- منهاج السنه، ج ۶، ص ۴۳.

۲. «در بسیاری از مسائل علی بر خلاف حق عقیده داشت؛ بعداً برایش روشن شد. حتی در مورد بسیاری از احکام بر خلاف واقع فکر می کرد و با همین حال و عقیده از دنیا رفت.» (۱)

جواب: بر اساس اخبار صحیح (و حتی احياناً اخبار متواتر) ثابت شده که امیر المؤمنین علیه السلام اعلم این امت و وارث علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. اگر وارث علم و دروازه علم و حکمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حقیقت و سنت آن حضرت آشنا نباشد، پس چه کسی می تواند با سنت آن حضرت آشنا باشد؟

اینک پاره ای از احادیث در بیان جایگاه علمی امیر المؤمنین علیه السلام:

۱. عن أبي الطفيل، قال شهدت علياً وهو يخطب ويقول: سلوني فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا حدثتكم به و سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار وأم في سهل، أم في جبل؛ (۲) امیر المؤمنین علیه السلام می فرمودند: «در مورد هر چه می -خواهید از من پرسید به خدا سوگند از هر چیزی که تا قیامت واقع خواهد شد از من سؤال نمی کنید مگر این که خبر آن را به شما خواهم داد. در باره ای کتاب خدا از من پرسید. به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست مگر اینکه من آن را می دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در زمین هموار نازل شده یا در کوه.»

این حدیث صحیح و مسلم است و با دو سند روایت شده است .

۱- منهاج اسنه، ج ۸ ص ۳۰۱؛ فتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷ .

۲- تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۰۶، ح ۳۷۳۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۵۹۹، ج ۱۱، ص ۲۴۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۸ و ۲۹۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۷، ص ۱۰۰، ص ۴۲، ص ۳۹۸.

۲. المصفح قال: قال لي علي: يا أبا بني عامر سلني عما قال الله ورسوله فإننا نحن أهل البيت أعلم بما قال الله ورسوله قال والحديث طويل؛ (۱) مصفح می گوید: علی به من گفت: ای برادر عامری در باره ای هر چه خداوند و رسولش فرموده اند از من سؤال کن؛ همانا ما اهل بیت داناترین مردم به سخن خداوند و رسولش هستیم.

سند این خبر کاملا صحیح است و حاکم و ذهبی نیز آن را مختصر نقل کرده و صحیح دانسته اند.

۳. سعید قال: لم یکن أحد من أصحاب النبی صلی الله علیه و آله یقول: سلونی، إلا علی بن أبی طالب؛ سعید ابن مسیب می گوید: «هیچ یک از صحابه نبود که ادعا کرده باشد که «هر چه می خواهید از من پرسید، به غیر از علی»» (۲)

سند این خبر نیز کاملا صحیح است.

۴. یحیی بن سعید قال لم یکن أحد من أصحاب النبی صلی الله علیه و آله یقول سلونی إلا علی بن أبی طالب؛ یحیی بن سعید قطان می گوید: هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جز علی نمی گفت که از من پرسید. (۳) این سند صحیح است.

۵. أن النبی صلی الله علیه و آله قال لفاطمه: أما ترضین أن زوجتک أقدم أمتی سلما وأکثرهم علما وأعظمهم حلما؟ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به دخترشان فاطمه علیها السلام فرمودند: «آیا راضی نیستی که تو را به همسری کسی درآوردم که

۱- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴۰؛ المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۲، ص ۷۵۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۲۷؛ فضائل الصحابه، ص ۲۶۴، ح ۱۰۹۱ و ح ۱۷۵۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۳۹، با سه سند.

۳- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۳۱۲، ح ۲۶۴۲۰.

والله) او (علی) اولین کسی از اصحابم است که اسلام آورد. علمش از همه ای آن ها بیش تر و در بردباری از تمام آن ها بردبارتر است.» (۱)

باید دقت داشته باشیم که اولاً: این داستان زمانی بود که ابوبکر و عمر از حضرت زهرا علیها السلام خاستگاری کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها جواب رد دادند و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام خاستگاری نمودند و پس از عروسی حضرت این حدیث را فرمودند.

ثانیاً: این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابن عباس، عایشه، اسماء، انس، فاطمه زهرا علیها السلام، عمر، جابر، بریده، ابوسعید، ابویوب انصاری، براء، ابوهریره، معقل بن یسار و ابواسحاق سبیعی روایت کرده اند.

همیشی این حدیث را با سه لفظ و سند روایت کرده و همه را صحیح دانسته است. و غزالی در (احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۷۳) عراقی در (تخریج احادیث احیاء ج ۷، ص ۴۱۶)، و فتنی در (تذکره الموضوعات، ص ۱۷۸) نیز سند این حدیث را صحیح دانسته-اند. متقی نیز گفته است: طبری سند این حدیث را صحیح دانسته و سند ابن ابی شیبه و عبدالرزاق از ابواسحاق مرسل صحیح است و دولابی و ابن عساکر این حدیث را از ابواسحاق از حارث و او از امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین از ابواسحاق از انس

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶ و ۳۳، ح ۲۰۳۲۲؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۷۶۴، ح ۱۳۴۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۵، ح ۶۸، ج ۶، ص ۳۷۴، ح ۳۲۱۳۱؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۹۰، ح ۹۷۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۵۶، ج ۲۰، ص ۲۳۰، ح ۵۳۸؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۶۹؛ ذریه الطاهره، ص ۹۹، ح ۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۰؛ موسوعه اقوال دارقطنی، ج ۲۴، ص ۳۸۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۳ با شش سند؛ المتفق و المفترق، ج ۲، ص ۱۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵ و ۶۱۴، ح ۳۲۹۲۴ الی ۳۲۹۲۷ و ۳۲۹۷۷، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۰ و ۲۶۴۲۳.

موصول روایت کرده اند. و چنان که ملاحظه می کنید این حدیث بدون شک متواتر است.

۶. عن علی علیه السلام قال: علّمني رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب علم یُفْتَح من کلّ باب ألف باب؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله به من هزار باب از علم تعلم دادند که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می شود.

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، ابن عمر و ابن عمرو روایت شده است و قندوزی آن را از امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت کرده است. ثعلبی در کتاب (العرائس، ص ۲۳۲) این حدیث را از امیرالمؤمنین روایت کرده که در آن امام به یهودیان که برای آزمایش اسلام و رهبرش از خلیفه دوم عمر بن خطاب سؤالاتی کرده بودند و نتوانست پاسخ گوید و سلمان داستان به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد، حضرت علیه السلام ضمن سخنانی به این حدیث نیز تصریح فرمودند.

این حدیث حد اقل دو سند صحیح دارد و متقی هندی می گوید: در سند این حدیث اجلح است که ابن حجر او را صدوق و شیعه دانسته است. پس این سند اشکال دیگری ندارد و اجلح بدون شک ثقة است. و در سند دیگر ابن لهیعه است که ابن عدی، ذهبی، هیثمی و ابن حجر او را صدوق دانسته اند، گرچه او تضعیف شده است. پس این دو سند صحیح و یا حسن و خوب است. مضافاً که این حدیث را چهار نفر از اصحاب روایت کرده اند.

---

۱- المجروحین، ج ۲، ص ۱۴؛ کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۴ و ۲۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۵؛ تفسیر فخر رازی؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۲؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۳۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۷۰؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۳؛ کشف الحثیث، ص ۱۶۰.

این حجر نیز به معنای حدیث فوق از زید شهید این حدیث را روایت کرده و آن مرسل صحیح است. (۱)

۷. سعد بن ابی وقاص ضمن پاسخ به کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام سب می نمود گفت: یا هذا علی ما تشتم علی بن ابی طالب ألم یکن أول من أسلم ألم یکن أول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله ألم یکن ازهد الناس ألم یکن أعلم الناس؟ و ذکر حتی قال: ألم یکن ختن رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابنته ألم یکن صاحب رایه رسول الله صلی الله علیه و آله فی غزواته؟ مگر علی نبود که قبل از همه اسلام آورد، مگر او نبود که قبل از همه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و داناترین و زاهدترین مردم بود ... (۲) حاکم سند این خبر را صحیح دانسته است و ذهبی آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است. (شاید حاکم نیز به شرط شیخین تصحیح کرده، ولی نساخ آن را تحریف کرده اند.)

۸. و عن ابن عباس و قد سأله الناس فقالوا: أی رجل کان علی قال: کان قد ملیء جوفه حکما و علما و بأسا و نجده مع قرابته من رسول الله صلی الله علیه و آله؛ (۳) مردم از ابن عباس در باره ای امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند او گفت: وجود علی پر از حکم و علم و... شده با وجود قرابتش به رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۱- فتح الباری، ج ۵، ص ۲۷۰ و ۳۶۳.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۷۱، ح ۶۱۲۱.

۳- الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة بری، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مرقاه المفاتیح، ج ۱۷، ص ۴۴۳.

این حدیث را محب طبری و علی قاری از «فضائل صحابه» احمد نقل کرده اند که ما آن را پیدا نکردیم، و سند رجالش ثقه اند به جز حصین بن عمر که عجللی او را توثق کرده و بقیه تضعیف کرده اند.

۹. عبید می گوید: یک سال عبدالله بن مسعود را همراهی کردم و سپس علی را همراهی نمودم و فضل بین آن دو در علم مانند فضل و برتری مهاجر بر اعرابی بود. (۱)

۱۰. عن عبد الملك بن أبي سليمان قال قلت لعطاء كان في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أحد أعلم من علي؟ قال: لا والله ما أعلمه؛ (۲) عبد الملك می گوید: به عطاء (بن ابی رباح) گفتم: آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر از علی بود؟ گفت: نه به خدا سوگند.

سند این خبر صحیح است.

۱۱. عن سعيد بن المسيب قال: ما كان احد بعد رسول الله صلى الله عليه وآله اعلم من علي بن ابي طالب؛ (۳) ابن مسیب می گوید: کسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر از علی نبود.

رجال این سند همه ثقه اند جز اینکه در متن خبر به جای سعید، داود بن مسیب ذکر شده و شاید اشتباه از نساخ باشد؛ زیرا هیچ راوی به اسم داود بن مسیب در کتب اسلامی جز همین یک مورد ذکر نشده است.

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۸.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۲، ح ۳۲۱۰۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳- الکنی والاسماء دولابی، ج ۴، ص ۸۵، ح ۷۹۴.

۱۲. عن مسروق قال انتهى العلم إلى ثلاثة عالم بالمدينه و عالم بالشام و عالم بالعراق. فعالم المدينه على بن أبي طالب و عالم الكوفه عبد الله بن مسعود و عالم الشام أبو الدرداء فإذا التقوا ساءل عالم الشام و عالم العراق عالم المدينه و لم يسألهم؛ (۱)

مسروق (که زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده) می گوید: علم به سه نفر می-رسد. عالم مدينه و عالم شام و عالم عراق. عالم مدينه علی، عالم کوفه ابن مسعود و عالم شام ابودردا که اگر هر سه با هم جمع شوند عالم شام و عراق از عالم مدينه سؤال می کنند و عالم مدينه از آن ها سؤال نخواهد کرد.

ابن سعد و ذهبی نیز قریب به این سخن را از مسروق نقل کرده اند و در آن عمر بن خطاب را نیز اضافه کرده و آن جا نیز تصریح کرده است که همگی به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع می کنند (۲) و هر دو سند از مسروق صحیح است.

این در حالی است که مسروق از امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف بوده و قبل از مرگ توبه کرده است، چنان که به شبیه اینکه او توبه کرده در این کتاب اشاره کردیم.

۱۳. ام المؤمنین عایشه می گوید: «اعلم این امت بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است.» (۳)

در خبر «بخاری» داناترین مردم بر سنت علی است، وارد شده است. (۴)

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱۰ با دو سند.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۳۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۴۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۸.

۴- تاریخ کبیر بخاری، ج ۲، ص ۲۵۵، ر ۲۳۷۷ و ج ۳، ص ۲۲۸، رقم ۷۶۷.



۱۴. عمر بن خطاب کرارا در مشکلات می گفت: اگر علی نبود من هلاک شده بودم. (۱)

۱۵. كان عُمر يتعوذ بالله من معضله ليس لها أبو الحسن؛ (۲) ابن عباس و ابن مسیب گفته اند: عمر همیشه به خدا پناه می-برد از مشکلاتی که برای حل آن علی وجود نداشته باشد. سند ابن سعد صحیح است.

۱۶. سعید بن مسیب می گوید: سمعتُ عُمر يقولُ: اللَّهُمَّ لا تبقني لمعضلِهِ ليس لها ابن أبطالب حيًّا؛ (۳) عمر بن خطاب همیشه می گفت: خدایا مرا در مشکلاتی باقی نگذار که برای حل آن علی حضور نداشته باشد.

بلاذری این خبر را با دو سند روایت کرده و سندش صحیح است.

۱۷. نووی نیز می گوید: وسؤال كبار الصحابه ورجوعهم إلى فتاويه وأقواله في المواطن الكثيره والمسائل المعضلات، مشهور؛ (۴) وسؤال کردن كبار صحابه ورجوع آن ها به فتوا و سخنان علی در موارد فراوان و مسائل مشکل مشهور است.

۱۸. ابن اثیر نیز پس از نقل اخباری از این قبیل می گوید: اگر آنچه را که صحابه، مانند عمر از او سؤال کرده اند ذکر کنیم قطعاً طول خواهد کشید. (۵)

۱- تاویل المختلف الحدیث، ص ۱۵۲؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۴۷۰.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ح ۱۱۰۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۳. الاصابه، ج ۴، ص ۵۶۸.

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۶.

۴- تهذیب الاسماء و اللغات نووی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۵- اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۰.

تمام این اخبار و امثال آن که فراوان اند بیانگر این است که ابن تیمیه مثل همیشه دروغ گفته و به امیرالمؤمنین علیه السلام تهمت زده است. راهی جز این نیست که گفته شود: شیطان این حرف ها را که امیرالمؤمنین علیه السلام بدون آگاهی بر سنت زیسته و از دنیا رفته و ... به ابن تیمیه الهام کرده و او نیز از شیطان و هوا و هوسش تبعیت کرده تا بتواند افرادی از جنس خودش را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدبین کرده و مانند خودش بدبخت گرداند.

### ابن تیمیه و اعلم امت

ابن تیمیه می گوید:

علمای اهل سنت اتفاق دارند که داناترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر، سپس عمر است. چندین نفر نقل کرده اند که اجماع بر این است که ابوبکر از همه صحابه داناتر است. برای ابوبکر هیچ فتوایی که بر خلاف نص باشد ذکر نشده است. سپس می گوید: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور آن حضرت هیچ کسی به جز ابوبکر قضاوت نمی کرد و خطبه نمی خواند و فتوا نمی داد و هیچ چیز بر صحابه مشتبه نمی شد، مگر این که ابوبکر آن را حل و روشن می ساخت. صحابه در مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله شک کردند و ابوبکر آن را بیان کرد، در باره اینکه حضرت را کجا دفن کنند اختلاف کردند و ابوبکر آن را بیان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده، ابوبکر بیان کرد که آن شخص خود آن حضرت هستند و کلاله را تفسیر کرد و کسی در آن اختلاف نکرد. (۱)

۱- کشف الجانی عثمان خمیس، ص ۵۸؛ منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۰۰.

باز می گوید: اهل علم اتفاق دارند که ابوبکر و عمر داناترین افراد از دیگر صحابه هستند ... و سزاوارتر از دیگران به معرفت حق و پیروی از آن هستند ... بلکه برای ابوبکر فتوایی پیدا نشده که بر خلاف نص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، ولی برای علی و غیرش از صحابه بیشتر از عمر فتوا بر خلاف نص پیدا شده است. همانا شافعی و سپس مروزی خلاف علی و ابن مسعود را جمع کرده اند... (۱)

و می گوید: ابن عمر اعلم الناس به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (۲)

جواب: از احادیث و اخبار گذشته و گواهی صحابه و تابعین و علما ثابت شد که اعلم امت اسلامی بدون شک امیر المؤمنین علیه السلام هستند و این واقعیت چنان که از اخبار استفاده می شود، از سیره امیر المؤمنین علیه السلام نیز به روشنی می توان این حقیقت را درک کرد. در مقابل سیره عملی خلیفه اول و دوم به خصوص خلیفه دوم به خاطر حضور بیشترش در مسند خلافت، ثابت می کند که حتی از افراد عادی صحابه نیز از جهت علمی کم می آوردند. عمر بن خطاب فراوان حکم و فتوهای بر خلاف نص و دور از واقع صادر می کرد که صحابه از عملی شدن آن جلوگیری نموده و احکام اسلامی و راه درست را برای او بیان می کردند و او نیز بدون چون و چرا از فتوای خود برمی گشت.

مضافا امیر المؤمنین علیه السلام با تصریح احادیث صحیح فراوان، وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و این نصوص اسلامی نیز این واقعیت را ثابت می کند که اعلم این امت کسی جز آن حضرت نیست. برای نمونه به دو حدیث صحیح اشاره می کنیم:

۱- فتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲- فتاوی الکبری، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۵۹.

۱. عن ابن عباس أن علياً كان يقول في حياهِ رسول الله صلى الله عليه و آله: إن الله عز وجل يقول: {أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم} والله لا تنقلب على أعقابنا بعد إذ هدانا الله تعالى، والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت، والله إنى لأخوه ووليه وابن عمه ووارثه، فمن أحق به منى؛ (۱) در این حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: ... به خدا سوگند همانا من برادر، ولی، ابن عم و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله هستم، پس چه کسی می تواند سزاوارتر از من به آن حضرت باشد.

همیشه رجال سند این حدیث را رجال صحیح خوانده است، حاکم و ذهبی سکوت کرده اند.

۲. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: چگونه وارث پسر عمویت شدی نه وارث عمویت؟ امیرالمؤمنین علیه السلام داستان نزول آیه انذار را بیان کردند که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کدام یک از شما حاضر است مرا یاری کند تا وارث من و... شود و تنها امیرالمؤمنین علیه السلام آن را قبول کردند. پس از بیان این داستان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: و به این خاطر از پسر عمم ارث بردم، نه از عمم. (۲)

سند این حدیث صحیح است و مقدسی نیز آن را صحیح خوانده؛ چنان که در گذشته اشاره شد.

- ۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۰؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ۶۵۲، ح ۱۱۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۴۶۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴
- ۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۱؛ خصائص نسائی؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۴، ح ۳۶۵۲۰، به نقل از طبری و دیگران.

با این بیان روشن شد که اسلام و صحابه و تابعین امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلم این امت معرفی کرده اند و پناه گاه صحابه و در رأس همه پناه گاه عمر بن خطاب، دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. گرچه چند نفر ناصبی مانند ابن تیمیه و ابن حزم که ابن تیمیه در مواردی به سخنان عجیب و غریب او پناه برده است، اجماع و اتفاقات دروغ و بر خلاف اخبار فراوان و سیره عملی آن ها بسازند!

اما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم به داشتن فتوا بر خلاف نص کرده از دیگر تهمت های فراوان اوست که با چنگ زدن به افسانه ها چنین سخنان را تکرار کرده و او دو مورد ذکر کرده است که جداگانه به آن خواهیم پرداخت. ولی باید دقت داشته باشیم که حسن بصری می گوید:

كان الحسن يقول: یرحم الله علیاً ما استطاع عدوه ولا ولیه أن ینقم علیه فی حکم حکمه ولا قسم قسمه؛ (۱) یعنی همیشه حسن بصری می گفته است: خدا علی را رحمت کند، نه دشمنش و نه دوستش نتوانست بر او در حکمی و یا تقسیمی که انجام داده، اشکال کند و به او عیب بگیرد.

از این سخن حسن بصری می توان استفاده نمود که، پس ابن تیمیه از هر دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام هم ناصبی تر بوده است، که به راحتی چنین تهمت های بزرگ را مطرح کرده است.

همچنین عثمان وقتی عمار را آزار داد عائشه و حفصه اعتراض نمودند و عثمان آن ها را مذمت نمود که سعد بن ابی وقاص اعتراض نمود، پس با غضب از مسجد خارج شد در حالی که سعد را سب می نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام با او مواجه

شدند و گفتند: این سخنان را کنار گزار و... عثمان غضب نمود و گفت: مگر تو نبودی که در تبوک پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی نکردی. امیرالمؤمنین فرمودند: مگر تو نبودی که از میدان جنگ در احد فرار کردی... (۱). پس عثمان نیز عیبی از امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ نداشت و لذا مجبور شد در مقام طعن بر آن حضرت از مناقب آن حضرت استفاده کند؛ زیرا در داستان این غزوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی امیرالمؤمنین علیه السلام را جانشین بلافصل خود نیز اعلام فرمودند که به احادیث آن اشاره شد.

اما این که می گوید: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر فتوا می داد و... . تمام این سخنان دروغ و بافته ای ذهن ابن تیمیه است و لذا نتوانسته حتی یک مورد چنین چیزهایی را ذکر کند. و امروزه برخی وهابی ها مانند شعیب ارنؤوط در مقام دفاع از ابوهریره در برابر سخن دانشمندان حنفی که گفته اند: ابوهریره فقیه نیست، حتی می گوید: ابوهریره فقیه مجتهد است، او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن حضرت فتوا می داد. (۲) (حالا توجه کنید که دروغ گویی تا چه حد است که حتی ابوهریره نیز در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقیه و صاحب فتوا بوده است چه رسد به ابوبکر و...!)

اما این که گفت: مشکلات علمی صحابه را ابوبکر برطرف می کرد، قطعاً این ادعا نیز بی اساس است.

اما این که صحابه در رحلت حضرت شک کرده باشند، این نیز دروغ محض است و او قطعاً می داند که این دروغ است؛ زیرا در توجیه شک و تردید ظاهری عمر

- ۱- . جامع معمر بن راشد، ج ۴، ص ۸۲، ح ۱۳۵۰؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۵۳، رقم ۲۰۷۳۲؛ الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۲۸۵، شرح حال ابوکعب رقم ۱۰۴۵۶. رجال ابن سند ثقة هستند.
- ۲- حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۹ شرح حال ابوهریره، رقم ۱۲۶.

بن خطاب می گوید: آن شک چند لحظه بود و زود برطرف شد و لذا در علم عمر قادح نیست. (۱) مضافاً باید توجه داشته باشیم که اولاً: حدیث باطلی که ابن تیمیه به آن چنگ زد و گفت: خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت منخیر کرده و... ابوبکر آن را درک و بیان کرد که آن بنده خود پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و مرگ حضرتش نزدیک شده... این دو خبر متناقض است. اخبار فراوان وارد شده که حضرت صلی الله علیه و آله از رحلت خود خبر داده اند و عباس عموی آن حضرت نیز سه روز قبل از رحلت آن حضرت گفت: والله آثار مرگ را در چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم (در نقل بخاری: والله پیامبر صلی الله علیه و آله به زودی در همین مریضی از دنیا خواهد رفت). (۲) و در داستان مسلم جیش اسامه نیز همه نگران بودند که حضرت از این مریضی خوب خواهند شد یا از دنیا خواهند رفت و اسامه به این خاطر حرکت را به تأخیر انداخت. این گونه اخبار فراوان است و با این وجود توجه کنید که ابن تیمیه به چه افسانه هایی استدلال می کند. آری، تنها عمر بن خطاب بود که خواست این امر را مشتبه سازد و هیچ صحابه هم در رحلت آن حضرت شک نداشت، جز خلیفه دوم و آن نیز ظاهری بود و بعید است که واقعی بوده باشد. قبل از ابوبکر افراد دیگر نیز آیه ای را که ابوبکر بر آن استدلال کرد برای عمر تلاوت کرده و به او تذکر دادند، ولی او توجهی به آن ها نکرد (۳) و از این نیز استفاده می شود که خلیفه دوم نیز شکی از

---

۱- منهاج السنه.

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۱۵، ح ۴۱۸۲ و ج ۵، ص ۲۳۱۱، ح ۵۹۱۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۳۲۵ و دیگران.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۶۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۷.

رحلت آن حضرت نداشت، ولی شاید نقشه ایی داشتند که منتظر عملی شدن آن بود چنان که ابن ابی-الحدید تصریح نموده است. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۹).

اما این که ابوبکر فتوایی بر خلاف نص نداشته باشد ما تنها چند نمونه در مورد علم و فتوای او ذکر می کنیم تا دروغ گویی ابن تیمیه در این موضوع نیز روشن گردد. البته باید توجه داشته باشیم که خلیفه اول مدت خیلی کوتاه در حیات و مسند خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی ماند و این است که نسبت به خلیفه دوم از او کمتر فتاوای خلاف نص در تاریخ ثبت شده است والا از خلیفه اول هیچ علم و فتوا و بیانی ظاهر نشده است که بیان گر جایگاه علمی او باشد:

فتاوای خلاف نص خلیفه اول و جایگاه علمی او

۱. ابوبکر پدر بزرگ را (در ارث) در مقام پدر قرار داد. (۱)

ابن عباس، عثمان، ابوسعید، ابوموسی، ابن زبیر، عکرمه، قتاده و زهری نقل کرده اند که خلیفه اول چنین حکم کرده و معتقد بوده است.

حسن بصری می گوید: همانا (حکم) جد در سنت از قبل مشخص بود و همانا ابوبکر جد را در حکم پدر قرار داد، ولی مردم سنت را اختیار کردند (و فتوای خلیفه اول را ترک نمودند). (۲)

سلیمان بن یسار می گوید: عمر بن خطاب و عثمان و زید بن ثابت برای پدر بزرگ همراه برادران یک سوم قرار دادند. مالک می گوید: نزد ما نیز حکم همین

۱- سنن دارمی، ج ۹، ۲۲۹ الی ۲۳۷ با هفت سند؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۲۶۳؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۶۵۸ و ۶۷۳۸.

۲- سنن دارمی، ج ۹، ص ۲۳۷.



است. اهل علم در شهرمان را درک کردم که به عقیده ای آن ها پدر بزرگ با وجود پدر ارث نمی برد. (۱)

مردی به ابووائل گفت: همانا ابوبرده (بن ابی موسی) گمان می کند ابوبکر جد را (در ارث) در مقام پدر قرار داده است. ابووائل گفت: او دروغ گفته اگر جد را پدر قرار داده بود، هرگز عمر با او مخالفت نمی کرد. (۲)

از سخن بخاری نیز استفاده می شود که عمر بن خطاب، زید، ابن مسعود و امیرالمؤمنین علیه السلام در این مسأله مخالف ابوبکر بوده اند. (۳)

عن الشعبي: أن أول جد ورث في الإسلام عمر بن الخطاب مات ابن فلان بن عمر فأراد عمر أن يأخذ المال دون إخوته فقال له علي و زید: ليس لك ذلك فقال عمر: لولا- أن رأيكما اجتمع لم أر أن يكون ابني ولا أكون أباه؛ (۴) شعبي می گوید: اول جدی که در اسلام ارث برد عمر بن خطاب است. یکی از نوه هایش از دنیا رفت و عمر خواست تا او بدون برادرانش (ارث) ببرد، پس علی و زید گفتند: تو چنین حقی نداری. عمر گفت: اگر رأی هر دو شما یکی نبود من گمان نمی کردم که او فرزند من باشد و من پدر او نباشم.

بیهقی این خبر را مرسل صحیح معرفی کرده است.

۱- موطأ مالک، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۱۰۷۵.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۲۵۹، ح ۳۱۲۱۲.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۷۷، باب میراث الجد مع الاب.

۴- سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۴۶، ۱۲۲۰۷.

در احادیث اسلامی ثابت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میراث پدر بزرگ را یک ششم قرار داده اند. (۱) و سه نفر از صحابه آن را روایت کرده اند.

این همه اخبار ثابت می کند که ابوبکر بر خلاف سنت مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فتوا داده و صحابه و امت اسلامی نیز ارزشی برای آن قائل نشده و بر خلاف آن عمل کرده اند.

۲. قاسم می گوید: دو مادر بزرگ (مادر پدر و مادر زن) به نزد ابوبکر آمدند و او خواست یک ششم را برای مادر زن قرار دهد. مردی از انصار به او گفت: اما تو چیزی را ترک می کنی که اگر بمیرد نوه از وی ارث می برد. پس ابوبکر یک ششم را برای آن دو قرار داد. (۲)

ابن حجر رجال سند این خبر را ثقات دانسته است.

این جا ابوبکر بر خلاف نص فتوا صادر کرد، ولی دیگران جلوی آن را گرفته، به او تعلیم دادند که حق چیز دیگر است.

۳. قاسم می گوید: ابوبکر خواست پای سارق را بعد از دست و پا قطع کند، ولی عمر نگذاشت و گفت: سنت قطع دست است. (۳) بیهقی این خبر را با دو سند نقل کرده و البانی سند رجال قاسم را رجال شیخین و مرسل دانسته و سند دوم را حسن و خوب دانسته است.

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۸۹۶ و ۲۸۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۱۸، ح ۲۰۹۹،

۲- موطأ مالک، ج ۳، ص ۷۳۳، ح ۱۰۷۷؛ سنن دارقطنی، ج ۹، ص ۴۴۹؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ شرح السنه بغوی، ج ۵، ص ۱۶؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۴۰۲.

۳- سنن دارقطنی، ج ۸، ص ۳۰۷؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۵۸ و ۲۷۳؛ سنن صغری بیهقی، ج ۲، ص ۴۹۷، ح ۳۵۷۵ و ۳۵۷۶؛ ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۹۱.

این جا نیز ابوبکر بر خلاف نص فتوا داد و دیگران تعلیمش دادند.

۴. از ابوبکر در مورد کلاله سؤال شد او گفت: همانا من در مورد آن با رأیم پاسخ خواهم داد و اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد پس از من و از شیطان است. خدا و رسولش از آن بیزار هستند. کلاله کسی است که نه فرزند دارد و نه پدر. وقتی عمر به خلافت رسید، گفت: من از خدا حیا می‌کنم این که چیزی از گفته‌ی ابوبکر را رد کنم. (۱)

حال آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها در پاسخ خلیفه‌ی دوم فرمودند: برای تو آیه-ای صیغ که در آخر سوره‌ای نساء است کفایت می‌کند. (۲) پس این جا نیز ابوبکر از حکمی که قرآن صریحاً آن را بیان کرده است خبری نداشته است. حالا کسی که از آیات و حکم قرآن خبر ندارد چگونه می‌تواند صاحب علم مورد توجه باشد چه رسد بر اعلم امت بودن.

۵. مادر بزرگی به نزد ابوبکر آمد و میراثش را خواست. ابوبکر به او گفت: برای تو در کتاب خدا چیزی نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای تو چیزی نشنیدم، برگرد تا از مردم در این مورد سؤال کنم. پس مغیره گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به مادر بزرگ یک ششم دادند. ابوبکر گفت: کسی هم همراه توست؟ گفت: محمد بن مسلمه و او نیز مانند سخن مغیره را گفت و ابوبکر به آن زن حقش را داد. (۳)

۱- المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۰۲؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۳۰؛ تفسیر بن کثیر، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱ ح ۱۲۸۶ و ج ۵، ص ۶۱ ح ۴۲۳۵ و دیگران.

۳- موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵۹؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۲۵، ح ۱۸۰۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۷۶، ح ۷۹۷۸ و ...

ترمذی، حاکم، ذهبی و شعیب در حاشیه مسند احمد سند این خبر را صحیح دانسته اند. بعضی از دیگر صحابه نیز در این موضوع به معنای فوق حدیث روایت کرده اند، ولی ابوبکر با آن آشنا نبوده است، با این وجود ابن تیمیه بر دروغ او را داناترین این امت می خواند. توجه کنید که مغیره با وجود آن جایگاه عجیب دینی اش سال هشتم هجری مسلمان شده و ابوبکر به اندازه ای او نیز از احکام اسلام آگاهی نداشته است چه رسد به دیگر صحابه و ...

۶. قوشچی حنفی در (شرح تجرید، ص ۲۹۶) اعتراف کرده که ابوبکر به خاطر عدم معرفت احکام دست چپ دزد را قطع کرده و فجائه سلمی را با آتش سوزانده (۱) و کلاله و میراث مادر بزرگ را نمی دانسته و خالد را حد زده است. او سوزاندن را خطا در اجتهاد دانسته و گفته است: مجتهدین از این نوع خطاها زیاد دارند و مسأله کلاله و جده را نیز توجیه کرده که مانند دیگر مجتهدین باید دنبال مدارک احکام بروند و عدم جاری کردن حد بر خالد را به این جهت دانسته که خالد مجتهد بوده و اجتهاد کرده و با همسر مالک بن نویره پس از کشتن مالک ازدواج کرده است و انکار عمر بر ابوبکر و خالد را انکار مجتهد بر مجتهد دیگر خوانده است.

ولی باید دقت داشته باشیم که اجتهاد در مقابل نص معنا ندارد و اسلام چنین چیزی را اجازه نداده است و آن قابل توجیه نخواهد بود.

۷. ابراهیم نخعی می گوید: ابوبکر آیه ای (و فاکهه و اباً) را تلاوت کرد، گفته شد: «اب» (در این آیه) چیست؟ گفتند: کذا و کذا. ابوبکر گفت: این کار تکلف

---

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۳؛ تاریخ بن کثیر، ج ۶، ص ۳۵۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۲۰، رقم ۴۲۶۳؛ ریاض النضره، ج ۱، ص ۱۰۰.

است. کدام زمین مرا در بر خواهد گرفت و کدام آسمان بر من سایه خواهد افکند وقتی در باره ای کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی دانم. (۱)

ابن کثیر سند این خبر را صحیح دانسته و ابن حجر برای آن دو سند نقل کرده و گفته است: هر کدام دیگری را تقویت می کند.

یادآور می شویم که عمر بن خطاب نیز در زمان خلافت خویش معنای «اب» در این آیه را ندانست و گفت: این تکلف است ای عمر. (۲) حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته اند. آیا این انصاف است که چنین شخصی را اعلم امت معرفی کنیم و آیا این توهین به اسلام و مسلمین نیست!؟

۸. ابن عمر می گوید: همانا ابوبکر و عمر و مردانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت نشستند و در مورد اعظم کبائر سخن گفتند، ولی نزد هیچ یک از آن ها علم آن نبود. پس ابن عمر را به سراغ عبدالله بن عمرو فرستادند تا در این مورد از او سؤال کند و ابن عمرو گفت: اعظم کبائر شرب خمر است. چون ابن عمر خبر را به آن ها رسانید، همگی به نزد ابن عمرو رفتند و او داستانی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تأیید سخن خود بازگو نمود... (۳) حاکم و هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته اند و ذهبی سکوت کرده است.

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۲۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵؛ تفسیر قرطبی و دیگران.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹۹، ح ۳۸۹۷.

۳- الآحاد و المثنائی، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۷۴۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۴۲، ح ۱۵۲۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۷۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۸۴.

۹. ابن اَبی مُلیکَه: اَنَّ الصَّدِیقَ جَمَعَ النَّاسَ بَعْدَ وَفَاةِ نَبِيِّهِمْ، فَقَالَ: اِنَّكُمْ تَحَدِّثُونَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسَ بَعْدَكُمْ أَشَدَّ اخْتِلَافًا، فَلَا تَحَدِّثُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئًا. فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحْلُوا حَلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ؛ (۱) صَدِیق (ابوبکر) بَعْدَ از وَفَاتِ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرْدَم (صحابه) را جَمَع کرد و گفَت: شَمَا از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ احادیث روایت می کنید و در باره آن اختلاف می نمایید و مردم بعد از شما اختلافشان شدیدتر خواهد شد، پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هیچ چیزی روایت نکنید. هر که از شما حدیث سؤال کرد بگوید: بین ما و شما قرآن است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید. (حالا- اگر مردم مثل خلیفه اول و دوم با معنای کلاله و اب آشنا نبودند باید چه بکنند! معلوم نیست.)

و این بعد از آنی بود که خود خلیفه اول احادیث را جمع کرده بود، ولی به تعبیر اهل سنت اجتهادش تغییر کرد و آن احادیث را آتش زد و تصمیم گرفت دیگران را نیز از جمع و نوشتن احادیث و نقل آن منع کند چنان که ام المؤمنین عائشه می گوید:

عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: جَمَعَ أَبِي الْحَدِيثَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ خَمْسَمِائَةَ حَدِيثٍ، فَبَاتَ لَيْلَتَهُ يَتَقَلَّبُ كَثِيرًا. قَالَتْ: فَعَمَّنِي، فَقُلْتُ: أَتَتَقَلَّبُ لَشَكْوَى أَوْ لَشَى بَلْغَكْ؟ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: أَيُّ بُيْتِي، هَلُمَّيِ الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ. فَجِئْتُهُ بِهَا، فَدَعَا بِنَارٍ فَحَرَقَهَا. فَقُلْتُ: لِمَ أَحْرَقْتَهَا؟ قَالَ: خَشِيتُ أَنْ أَمُوتَ وَهِيَ عِنْدِي فَيَكُونُ فِيهَا أَحَادِيثٌ عَنِ رَجُلٍ قَدْ ائْتَمَّنْتَهُ وَوَثَّقْتُ بِهِ،

۱- . تَذَكْرَةُ الْحَفَاطِ، ج ۱، ص ۲ و ۳، شرح حال خلیفه اول؛ حَجَّتِيهِ السَّنَه، ص ۳۹۴.

ولم یکن کما حدّثنی فأکون نقلت ذلک؛ (۱) پدرم ۵۰۰ حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله جمع نمود. پس آن شب را در حالی که گویا در باره چیزی نگران بود به صبح رسانید. من از آن حال پدر نگران شدم و گفتم: به خاطر دردی چنین حال داری و یا به خاطر خبری که به شما رسیده است؟ وقتی صبح شد به من گفتم: دخترم آن احادیثی را که نزد تو است به من بیاور سپس آتش خواست و آن احادیث را سوزانید. گفتم: چرا آن را سوزاندی؟ گفتم: چون ترسیدم بمیرم و آن نزد من باشد و در آن احادیثی باشد از مردی که من با او و اطمینان به وی او را ثقه پنداشته احادیثش را قبول کرده باشم، ولی در واقع آن احادیث آن گونه ای که به من نقل کرده است، نباشد و من آن را از او نقل کرده باشم.

البتّه باید بدانیم که اولاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این اتفاق خبر داده و از چنین کار برحذر داشته بودند. (۲) ثانیاً: در اخبار فراوان به نوشتن حدیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأکید شده است که نیاز به ذکر آن ها نیست. ثالثاً: اهل سنت نیز با اتفاق این سیره جدی خلیفه اول و دوم را ترک کرده و به آن ارزشی قائل نشده اند.

همه ای این اخبار دو ادعای ابن تیمیه را تکذیب می کند: ۱. داناترین این امت بودن ابوبکر را. ۲. عدم وجود فتوا بر خلاف نص از ابوبکر را. این در حالی است که ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت خیلی کم در قید حیات باقی ماند و با این وجود این همه خلاف و خلاف های دیگر از او به جای مانده است، ولی خلیفه دوم چون یک مقدار بیشتر باقی ماند و در

---

۱- تذکره الحفّاظ ذهبی، ج ۱، ص ۵؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۴؛ حجّیه السنّه، ص ۳۹۴.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶، ح ۱۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۲۸۰۲؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۴۴، و دیگران.

کرسی خلافت بود شما می بینید که فراوان فتاوا بر خلاف نصوص از ایشان در کتب اسلامی ثبت شده است.

اما این که ابن تیمیه گفت: هیچ کسی با تفسیر ابوبکر در مورد کلاله مخالفت نکرد:

طاووس می گوید: از ابن عباس شنیدم که گفت: من آخرین کسی بودم که عمر را (قبل از مرگش دیدم) و شنیدم که او می گفت: سخن همانی است که من گفتم. سؤال کردم: مگر تو چه گفتی: گفت: گفتم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد. (۱)

سند این حدیث کاملاً صحیح است و حاکم و ذهبی نیز آن را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

پس روشن شد که ابن تیمیه این جا نیز دروغ گفته است.

ثانیا: قبل از ابوبکر خود قرآن با تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان که اشاره کردیم کلاله را تفسیر کرده است. پس ابن تیمیه این جا نیز دروغ گفته است.

اما اینکه حضرت صلی الله علیه و آله فرموده باشند: خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده ... این خبر همان خبر مربوط به خلت است که در گذشته به آن اشاره کردیم و حتی خود ابوبکر هیچ خبری از آن نداشته و آن را بعدها وضع کرده اند؛ همان گونه که اشاره شد. اما اینکه اصحاب در مورد مکان دفن آن حضرت صلی الله علیه و آله اختلاف کرده باشند، این را نیز واقعیت تکذیب می - کند. ابن ابی الحدید در پاسخ به باطل بودن این ادعا می گوید:

---

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۹۸؛ مشکل الآثار طحاری، ج ۱۱، ۳۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۳۱۸۷.



۱. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتیم: چه کسی به (جنازه ای) شما نماز می خواند؟ فرمودند: خداوند شما را بیامرزد و از پیامبرتان جزای خیر دهد، پس ما گریه کردیم و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گریه کردند و فرمودند: چون مرا غسل و کفن کردید مرا در سریرم در همین منزل لب قبرم بگذارید. سپس مدتی از نزد من خارج شوید، همانا اول کسی که بر من نماز می خواند خلیلم جبرئیل، سپس مکائیل و... خواهند بود. (۱)

۲. این خبر ابوبکر، با موت بسیاری از پیامبران که از مکان موت خود به مکان های دیگر منتقل گردیده اند منافات دارد و همانا طبری بعضی از آن ها را در اخبار انبیای بنی اسرائیل ذکر کرده است. حال آن که ابوبکر در این حدیث می گوید: پیامبران در همان مکانی که از دنیا می روند دفن می شوند. (۲)

با این بیان روشن شد، ابن تیمیه که خود را برای خوانندگان کتابش پرهیزگار جلوه داده، تنها به اخبار باطل و بی اساس چنگ زده و مسلمات فراوان را انکار کرده است.

اما در مورد داناترین این امت بودن عمر بن خطاب تنها اعتراف ابن تیمیه را برای شناخت دروغگویی او بیان کرده و به همان کفایت می کنیم؛ زیرا عدم آگاهی خلیفه دوم از احکام فراوان و مخالفت های صریح او با نصوص، فراوان است که نیاز به ذکر آن ها نیست.

ابن تیمیه می گوید:

- 
- ۱- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۵؛ معجم الاوسط، ج ۹، ص ۱۹۶، ح ۴۱۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۲، ح ۴۳۹۹؛ مطالب العالیه، ج ۱۲، ص ۲۹۴، ح ۴۴۵۱ و ۴۴۵۲.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۹.

و همچنین عمر بن خطاب در مواضع (یعنی فراوان) به عدم آگاهی خود اعتراف می کرد؛ مانند این که فراوان از فتوهای خود برمی گشت وقتی حق برایش بیان و روشن می شد؛ بر خلاف آنچه گفته شده و از صحابه از برخی سنت ها سؤال می کرد تا از آن ها استفاده کند و در مواضع (فراوان) می گفت: به خدا سوگند نمی دانم که عمر صواب کرد یا خطا و می گفت: خانمی حق و صواب گفت و مرد (خود خلیفه دوم) خطا کرد. با این وجود، در صحیح (بخاری و مسلم) ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در امت های قبل محدثان بودند و اگر در این امت کسی باشد آن عمر است و ترمذی نیز روایت کرده که فرمودند: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم عمر مبعوث می شد و فرمودند: همانا خداوند حق را در زبان و قلب عمر قرار داده است. اگر محدث شخصی باشد که حق از جانب خدا بر زبان و قلبش الهام شده، پس او با وجود این منزلت علیه خودش اعتراف می کند که معصوم نیست، پس غیر او از صحابه که به این منزلت نرسیده است، حالش چگونه خواهد بود؟! (۱)

اکنون که تمام سخنان ابن تیمیه را ذکر کردیم ناچار به دلائل باطل بودن این احادیثی که اعترافات خود ابن تیمیه نیز دلالت به باطل بودنش می کند، اشاره می -کنیم.

باید توجه داشته باشیم که یکی از دلائل صحت و سقم حدیث سازگاری و یا ناسازگاری حدیث با سیره عملی طرف است.

ابن تیمیه می گوید: بنابر این احادیث، حق از جانب خداوند به زبان و قلب عمر قرار داده شده است، ولی با این وجود خود او اعتراف دارد که معصوم نیست. حال

آن که لازمه ای این احادیث این است که خلیفه دوم هم باید معصوم باشد و هم داناترین و افضل این امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولی سیره او کاملاً بر خلاف این احادیث است که ابن تیمیه خود نیز اعتراف دارد، ولی با این وجود ابن تیمیه که حیا ندارد راحت به این اخبار چنگ زده و استدلال کرده است.

خلیفه دوم سخنان و فتاوی فراوان بر خلاف قرآن و احادیث دارد که امت اسلامی به اتفاق هیچ ارزشی به برخی آن ها قائل نشده و بر خلاف آن عمل کرده-اند، که در زیر به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. از مسلمات تاریخ این است که خلیفه دوم در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خواستند مطلبی را مکتوب کنند تا امت اسلامی هرگز پس از آن حضرت گمراه نشوند، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله درد برایش غلبه کرده و متوجه نیست چه می گوید و کتاب خدا ما را کفایت می کند (یعنی نیازی به سنت نیست). (۱) (برخی گمان کرده اند که راوی این حدیث تنها ابن عباس است حال آن که این خبر از خود خلیفه دوم و جابر بن عبدالله نیز با سند صحیح وارد شده است). (۲) خلیفه اول و دوم با عمل به این سخن از کتابت و نقل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود منع کردند (۳) و حتی خلیفه دوم بزرگانی از صحابه مانند ابوذر، ابن مسعود، ابودردا

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۴ و ۲۸۸۸ و ۲۹۹۷ و ۴۱۶۸ و ۴۱۶۹ و ۵۳۴۵ و ۶۹۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۵؛ ص ۷۶، ح ۴۳۲۲ و دیگران.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۴۷۶۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۱۸۷۱؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴ و ج ۹، ص ۳۳ و دیگران.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳.

وابومسعود را به خاطر روایت حدیث، تا زمان مرگ خود در مدینه حبس نمود. (۱) (حاکم و ذهبی به شرط شیخین این خبر را صحیح دانسته اند و شعیب ارثووط نیز در حاشیه سیر اعلام النبلاء؛ رجال سند دیگری از این خبر را ثقات خوانده است و ابن کثیر منع از نقل و روایت حدیث را از عمر بن خطاب معروف دانسته است.) حال آن که امت اسلامی به اتفاق با این سیره خلیفه اول و دوم مخالفت کرده اند و حتی ذهبی می گوید: گفتن حسبنا کتاب الله شعار خوارج است. (تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳، شرح حال خلیفه اول.) و این شعار در صحیحین از عمر بن خطاب ثابت است.

۲. مردی به نزد خلیفه دوم آمد و گفت: برای ما یک ماه و دو ماه می گزرد و آب پیدا نمی کنیم. خلیفه دوم گفت: اگر من (به جای شما) باشم نماز نمی خوانم تا زمانی که آب پیدا نکنم ... (۲) در برخی روایات آمده است: نماز نخوان تا زمانی که آب پیدا کنی. ابن حجر پس از نقل این خبر می گوید: این مذهب از عمر مشهور است. (۳) با این که قرآن تصریح دارد: «اگر آب پیدا نکردید با خاک پاک تیمم کنید.» (۴)

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۲۰۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۶؛ العلل احمد، ج ۱، رقم ۳۷۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۱۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۵، رقم ۶۸؛ و ج ۷، ص ۲۰۶، رقم ۸۰؛ و ج ۱۱، ص ۵۵۵، رقم ۱۶۷؛ المجروحین بن حبان، ج ۱، ص ۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۲، باب تیمم با چهار سند؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۵ و ۸۷ باب تیمم، و دیگران.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۴- نساء، ۴۳؛ مائده، ۶.

۳. عمر بن خطاب از متعه حج و نساء نهی کرد با این که هر دو، هم حکم قرآنی دارد و هم اخبار واقعی ثابت می کند که جائز باقی مانده است. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما متعه می -کردیم. وقتی زمان خلافت عمر شد، گفت: همانا خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه می خواست آن را حلال می کرد... بین حج و عمره ای خود جدایی اندازید و از نکاح این زن ها خودداری کنید. پس هر که را نزد من بیاورند که برای مدت معین ازدواج کرده است او را رجم می کنم. (۱)

عمران بن حصین می گوید: آیه ای متعه در کتاب خدا نازل شد و ما همراه آن حضرت آن را انجام دادیم و آیه ای نیز نازل نشد که آن را حرام کند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از آن نهی نفرمود تا این که از دنیا رفت و مردی (خلیفه دوم) با رأی خودش از آن منع کرد. (۲)

۴. ابن عباس در چندین حدیث می گوید: طلاق در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر و چند سال از خلافت عمر سه طلاق (در یک مجلس) یک طلاق محسوب می شد تا این که عمر آن را حرام کرد. (۳)

۵. مردی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شراب خورد. حضرت او را چهل تازیانه زدند و ابوبکر نیز همین کار را کرد و عمر در زمان خود در این مورد با مردم

۱- مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۱۷۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۸، ح ۳۰۰۶ و ۳۰۰۷ و دیگران.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۶۹، ح ۱۴۹۶ و ج ۴، ص ۱۶۴۲، ح ۴۲۴۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸، ح ۳۰۳۵، و دیگران.

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳، ح ۳۷۴۶ الی ۳۷۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲۸۷۷، و دیگران.

مشورت نمود و عبدالرحمن بن عوف گفت: کمترین حد هشتاد تاست و عمر امر کرد تا هشتاد تازیانه زدند. (۱)

۶. زنی را به نزد عمر بن خطاب آوردند که در شش ماه بچه به دنیا آورده بود. خلیفه دوم خواست وی را سنگسار کند خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود: بر او رجمی نیست. عمر علتش را سؤال کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قرآن می فرماید: مادران، اولاد خود را دو سال کامل شیر می دهند (۲) و فرمود: حمل و مدت شیرخواری سی ماه است. (۳) پس شش ماه حملش و دو سال شیرخواری و برای وی حد و رجمی نخواهد بود. عمر گفت: اگر علی نبود قطعاً عمر هلاک شده بود. (۴)

۷. ابوبکر در خمر چهل ضربه شلاق زد. سپس عمر در صدر خلافتش چهل ضربه شلاق و سپس در آخر خلافتش هشتاد ضربه شلاق زد و عثمان هر دو حد را جاری کرد و معاویه امر را در هشتاد قرار داد و ثابت گردانید. (۵) البانی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۱۲۸۲۸ و ۱۳۹۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۴۵۴۹ الی ۴۵۵۳؛ صحیح بخاری و دیگران.

۲- بقره، ۲۳۳.

۳- احقاف، ۱۵.

۴- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۱۳۴۴۳ و ۱۳۴۴۴؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۸، ص ۳۴۲؛ سنن بیهقی ج ۲، ص ۱۸۲، و دیگران. بخاری نیز با حذف داستان این تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن خطاب را در صحیحش وارد کرده است که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» بیان کرده ایم.

۵- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۴۴۷۷.

۸. زن دیوانه ای مرتکب زنا شده بود و عمر پس از مشورت امر کرد تا رجمش کنند. علی علیه السلام بر آن ها عبور کرد و پرسید که چه خبر است؟ گفتند: زن دیوانه زنا کرده و عمر امر کرد تا رجم شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را برگردانید. سپس به عمر گفت: مگر نمی-دانی که قلم از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا این که خوب شود و خواب تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود. (۱) (حاکم، ذهبی و البانی این خبر را صحیح دانسته اند.)

۹. عمر بن خطاب گفت: سه چیز است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را برای ما بیان کرده بود برای من بهتر از دنیا و ما فیها بود: مسأله خلافت، کلاله و ربا. (۲) (حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این خبر را صحیح دانسته اند.)

۱۰. عمر بن خطاب در نماز هیچ سوره ای نخواند. به او گفتند که چیزی نخواندی. گفت: رکوع و سجده چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. گفت: پس مشکلی ندارد. (۳)

این عمل از خلیفه دوم چندین مرتبه سر زده است. در داستان دیگری می گویند: خلیفه دوم در رکعت اول سوره نخواند و در رکعت دوم فاتحه را دو بار خواند و سجده سهو انجام داد. ابن حجر پس از صحیح خواندن این خبر می گوید: گویا این مذهب عمر بود. (۴)

این تنها برخی نمونه از علم و فتوای خلیفه دوم بود که همگی احادیثی را که ابن تیمیه با بی-حیایی به آن ها چنگ می زند تکذیب کرده و بی اساسی آن ها را ثابت می کند. البته در

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۹۸، با اختصار بدون اشاره به داستان؛ سنن ابی-داود ج ۲، ص ۵۴۵، ح ۴۳۹۹؛ ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۵، از ابن حبان و ابن خزیمه و حاکم و ... مسند احمد.

۲- مصنف بن ابی شیبه، ج ۴، ص ۴۴۸، ح ۲۲۰۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲، ح ۱۹۱۸۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۳۱۸۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

۳- الام، ج ۷، ص ۲۵۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۷۵۵؛ سنن بیهقی؛ فتح الباری و ...

۴- فتح الباری، ج ۳، ص ۷۱.

گذشته به نمونه های دیگری نیز اشاره شد و بعداً نیز به مناسبت به برخی سیره دیگر آن ها اشاره خواهیم داشت. و نمونه های بیشتر در این موضوع را ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر کردیم که می توان به آن جا مراجعه کرد.

### ابن تیمیه و سعی در انکار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

#### اشاره

از سخنان ابن تیمیه چنین بر می آید که او با پیروی از برخی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام سعی کرده است حتی خلیفه ای چهارم بودن آن حضرت را زیر سؤال برد.

اینک به این نوع از سخنان او آشنا می شویم:

۱. ابن تیمیه می گوید: ونحن نعلم أن علیاً لما تولى كان كثير من الناس يختار ولاية معاوية وولاية غيرهما؛<sup>(۱)</sup> «ما می دانیم که زمانی که علی حکومت را به دست گرفت بسیاری از مردم ولایت و رهبری معاویه را برگزیده و یا اصلاً خلافت غیر آن دو را برای خود انتخاب نموده بودند.»

۲. باز هم می گوید: إن فيهم من كان يسكت من كان يربح به في الخلافة لأن الأمة لم تجتمع عليه؛<sup>(۲)</sup> «بین مردم کسانی بودند که در مورد خلافت علی سکوت اختیار کرده و او را خلیفه چهارم نمی دانستند، چون امت بر خلافت او اجتماع نکرده بودند.»

۱- منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۲، ص ۸۹.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۴۲۰.



۳. در جای دیگری می گوید: والمروانیه الذین ینسبون علیا إلی الظلم ویقولون أنه لم یکن خلیفه؛(۱) مروانی ها علی را ظالم دانسته و می گفتند: «علی خلیفه نبود.»

۴. باز همو در همین موضوع می گوید: ولم تزل شیعه عثمان القادحین فی علی تحتج بهذا علی أن علیا لم یکن خلیفه راشدا؛ (۲) همیشه هواداران عثمان علی را سرزنش می کردند همین مسأله را حجت قرار داده، معتقد بودند که علی خلیفه راشد نیست.»

۵. باز همو می گوید:

گروهی می گویند: هرچند علی برتر از معاویه است، ولی معاویه در جنگش با علی بر راه ثواب رفته بود، اما علی در جنگش با معاویه در راه ثواب نبود. چنین افرادی همانند کسانی که در کنار معاویه ایستاده با علی جنگیدند زیاد بودند. تمام آن ها و یا بیشترشان معتقد بودند که علی امام و پیشوایی نیست که اطاعتش واجب باشد؛ زیرا خلافتش به وسیله نص و یا به وسیله اجماع امت ثابت نشده بود. و چنین قولی را گروه دیگری هم که علی را بهتر و برتر از معاویه دانسته و او را از معاویه به حق نزدیک تر می دانستند نیز قائل بودند. می گفتند: «معاویه در جنگش با علی بر درستی نبود. و چنین قولی را بسیاری از دانشمندان اهل حدیث از بصری ها، شامیان، اندلسی ها معتقد بودند. در اندلس بسیاری از بنی امیه بودند که معتقد به این قول بوده و علی را «خدا رحمتش کند!» گفته او را ستایش هم می نمودند، اما معتقد

۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۸.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۳۱۷.

بودند که او خلیفه نبود، بلکه خلیفه آن کسی است که همه مردم بر او اجماع نمایند. حال آن که بر علی همه اجماع نداشتند. در میان چنین کسانی افرادی بودند که معاویه را خلیفه چهارم دانسته در خطبه های نماز جمعه او را به عنوان خلیفه چهارم معرفی کرده نامی از علی نمی بردند. وحجتشان هم این بود که می گفتند: «مردم به واسطه بیعت بر خلافت معاویه اجماع کرده بودند، حتی خود (امام) حسن هم با او بیعت کرده بود، بر خلاف علی که همه مسلمانان بر وی اجماع نداشتند... (۱)

همان طوری که خواننده گرامی ملاحظه می کنند، در این جا ابن تیمیه هرچند این سخنان را از زبان دیگران نقل می کند، ولی با اندک دقت در روند کلامش واضح می سازد که اعتقاد خودش هم همان اعتقادی است که از زبان دیگران نقل می کند. چون در ادامه چنان که ملاحظه خواهید نمود، باز هم از زبان دیگران احمد بن حنبل را که معتقد بود: «هر کسی علی را خلیفه چهارم نداند گمراه تر از خر منزلش است. بعضی (از همان کسانی که علی را خلیفه چهارم نمی دانند) بر احمد به خاطر این سخنش طعنه زده و گفته اند: «صحابه امثال طلحه، زبیر و غیره خلافت علی را قبول نداشتند. و چنین سخنی در باره ای آن ها گفته نمی شود. و چنین استدلال کرده اند که اکثر احادیثی که در باره ای مسأله خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است، تنها خلافت سه خلیفه اول را ذکر نموده است ...» سپس ابن تیمیه در ادامه برای تأیید سخنانش به چند حدیثی استدلال

کرده و بعد می گوید: «از امام شافعی و غیر او نیز روایت شده است که خلفا سه نفر بودند: ابو بکر، عمر و عثمان. و آنچه از اخبار نبوی صحیح آورده اند همه حق است و خلافت کاملی که مسلمانان همگی به اتفاق آن را قبول داشتند و زیر پرچم آن با کافران جنگیدند و در آن اسلام پیروز گردید، همانا خلافت ابو بکر، عمر و عثمان بود، ولی در مورد خلافت علی اهل قبله با هم اختلاف دارند و در آن برای مسلمانان نه قوتی بود و نه برای کافران نقصی به وجود آورده شد. در آخر این متناقض باز سخنان قبلی خود را گویا تکذیب می کند و می گوید: ولی این در خلیفه ای راشد بودن علی قدحی وارد نمی کند، اما مانند دیگر خلفا او نفعی به اسلام نداشت و امت از او آن گونه ای که از دیگران اطاعت کرد اطاعت نکرد و در زمانش خلافت تام و عام حاصل نشد، چنان که در زمان سه خلیفه اول حاصل شد، با این که او از خلفای راشدین است. (۱)

جواب: اینک پاسخ ما بر این سخنان:

قبل از پاسخ به اباطیل ابن تیمیه، به این نکته مهم و واقعیت اسلامی توجه کنید که چنان که به مناسبت در این کتاب اشاره کردیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند و مسلمین را به همراهی و کمک آن حضرت امر فرمودند و حکم مخالفان آن حضرت را مشخص نمودند و همچنین از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام و ... نیز خبر دادند، ولی در مقابل از فتوحات هیچ یک از خلفا که ابن تیمیه و همچنین امروزه وهابی ها

خیلی آن را به رخ می کشند و به عنوان افتخارات آن ها ذکر می کنند، به اسم آن ها خبر نداده اند که این خود از حقایق بزرگی برای مسلمین خبر می دهد.

اما جواب ابن تیمیه:

۱. امام احمد بن حنبل که ابن تیمیه خود را از پیروان مذهب او معرفی می کند می گوید:

وقال أحمد من لم يربع بعلي في الخلافة فهو أضل من حمار أهله؛<sup>(۱)</sup> «هر که علی را خلیفه چهارم نداند گمراه تر از خر منزلش است.»

۲. باز هم احمد می گوید:

من لم يربع بعلي في الخلافة فلا تناكحوه ولا تكلموه؛<sup>(۲)</sup> «هر که علی را خلیفه چهارم نداند با وی نه ارتباط زناشوی برقرار کنید و نه سخن گوید.»

۳. و باز هم خود احمد در جای دیگری ضمن حمله به طرفداران چنین نظریه گفته است: «این سخن پست و ذشتی است.»<sup>(۳)</sup>

چنان که ابن تیمیه به سخنان و عقاید اجداد ناصبی خود از بنی امیه و مردم شام که حضرت علی علیه السلام را دشمن داشته و آن حضرت را لعن و سب می کردند چنگ زده و آن را دلیل خود قرار داده است تا با یک سبکی مسلمین را نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام بدین سازد، ولی هرگز حاضر نیست که احادیث متواتر را هم در فضائل حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپذیرد. آفرین به چنین شخص و صد آفرین به کسانی که با آگاهی چنین دروغگویی را رهبر و الگوی خود قرار داده اند!

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۰۲؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۴۵۸، ذیل ح ۴۵۹.

۲- طبقات الحنابلہ، ج ۲، ص ۴۵؛ المغنی ابن قدام، ج ۷، ص ۳۷۹.

۳- السنه خلال، ص ۲۳۵.

چون سخن از جایگاه احمد بن حنبل نسبت به فضائل امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله پیش آمد سزاوار است این سخن او را که معروف است برایتان آورده، سپس نظر ابن تیمیه در باره آن را پیشکش نمایم. امام احمد می گوید: «در حق هیچ یک از صحابه احادیث به اندازه آنچه در باره فضائل علی با سند های صحیح وارد شده نقل نشده است.»

اما ابن تیمیه در مورد این سخن احمد می گوید: «احمد بن حنبل نگفته است که آن احادیث، احادیث صحیح هستند. احمد شأنش بالاتر از آن است که مثل چنین سخن دروغی را بگوید، بلکه از او نقل شده که گفته است: «روایت شده در باره علی آنچه که در باره ی غیر او روایت نشده است. البته در باره ی همین سخنش هم سخنان زیادی داریم که این جا مجال بیان آن نیست.»

باز هم به این سخن خود تأکید کرده و می گوید: «سخن کسی که بگوید: احادیث صحیح در باره (فضایل) علی وارد شده که در باره غیر او وارد نشده است» کذب و دروغ است. چنین سخن را، نه احمد گفته و نه کس دیگر غیر از احمد از امامان حدیث. آری گفته شده است که در باره علی احادیثی روایت شده که در باره ای غیر او روایت نشده است.» (۱)

آری، هر چه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است همه از نظر ابن تیمیه و امروزه از نظر وهابیت کذب و دروغ است دلیلش هم این است که آن مطلب در مورد حضرت علی علیه السلام است و هیچ دلیل علمی دیگر جز تعصب ندارند.

سخن احمد را که در آن جمله «احادیث صحیح» آمده است، محدثانی چون ابن جوزی از پسرش عبد الله و نیز محمد بن منصور نقل کرده اند.

اینک متن سخن احمد و نیز خبری دیگر در همین موضوع :

۱. محمد بن منصور طوسی می گوید: «شنیدم که احمد بن حنبل گفت: از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل هیچ یک از صحابه با سند های صحیح به اندازه آنچه در باره ای فضائل علی بن ابی طالب حدیث روایت شده است، روایت نشده است.» (۱)

۲. قاضی اسماعیل بن اسحاق، ابو علی نشاپوری و احمد بن شعیب نسائی گفته-اند: «در باره ای هیچ یک از صحابه از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله، بیشتر از آن احادیثی که با سند های صحیح در باره ای علی بن ابی طالب وارد شده است، حدیث وارد نشده است.» (۲)

پس این محدثین بنا بر نظر ابن تیمیه چنین سخن کذب را گفته اند و بالتبع باید طبق فتوای ابن تیمیه کذاب باشند.

### خلافت از نظر ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید: وقتی به بیعت ابوبکر اتفاق کردند، هرگز کسی نگفت که من سزاوار تر به خلافت از ابوبکر هستم، نه قریشی و نه انصاری. و کسی در حق کس دیگر نیز چنین سخن را نگفت که فلانی سزاوار تر بر خلافت از ابوبکر است. و تنها کسی چنین سخنی را گفته که در وی اثر جاهلیت عرب یا فارس است که همانا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را سزاوار تر بر خلافت دانسته اند؛ زیرا عرب در جاهلیت

۱- طبقات الحنابله ابویعلی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ الاصابه، ج ۳، ص ۳۴۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۶۳؛ مناقب احمد بن حنبل ابن جوزی؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۷.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۷؛ ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۲

اهل رؤسا را مقدم می داشت و همچنین فارس ها اهل بیت پادشاه را مقدم می داشتند. پس، اگر از کسی چنین چیزی نقل شده باشد به همین مطلب اشاره می-کند. (۱)

این جا هم ابن تیمیه دروغ گفته که ادعا کرده کسی خودش را سزاوار تر بر خلافت ندانسته است و ... و همچنین خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیرو راه مردم جاهلیت معرفی کرده است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در احادیث فراوان، اهل بیت علیهم السلام را بر دیگران مقدم داشته اند.

ابن تیمیه با چنگ زدن به سخن برخی، خواسته است ثابت کند که خلافت خلفای ثلاثه با نص جلی و برخی گفته اند با نص خفی ثابت شده است. (۲)

اولاً: این گونه احادیث را خود اهل سنت در عمل به کذب بودنش اتفاق کرده-اند؛ زیرا می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را جانشین خود قرار نداد و امت خلیفه تعیین کردند و از عمر بن خطاب نیز روایت کرده اند که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه تعیین نکرد. (۳) ثانیاً: از عمر بن خطاب و دیگران ثابت شده که آن ها نیز چنین احادیثی را با گفتارشان در این موضوع تکذیب کرده اند. ثالثاً: توجه داشته باشیم که نه در مورد حضرات خلفا، بلکه در مورد معاویه نیز در تأیید خلافتش و این که نزدیک بوده او پیامبر شود و ... فراوان حدیث وضع کرده اند و حتی در مدح و عدم کراهت از خلافت معاویه از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با سندهای مختلف حدیث روایت کرده اند که برای آشنایی با این قبیل اخبار می توان به (سیر اعلام النبلاء) شرح حال معاویه مراجعه نمود.

۱- منهاج السنه، ج ۶، ج ۴۵۴ و ۴۵۵.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۸۹ الی ۴۹۳.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۸، ح ۶۷۹۲.

### وضع احادیث در فضل خلفا با اعتراف بزرگان اهل سنت

۱. سألت الزهري: من كاتب الكتاب يومئذ؟ فضحك وقال: هو علي، ولو سألت هؤلاء-يعني بنى أميه- لقالوا: هو عثمان؛(۱) معمر از زهري سؤال کرد که صلح حدیبیه را چه کسی نوشت؟ او خندید و گفت: علی نوشت، ولی اگر از (حاکمان) بنی امیه سؤال کنی می گویند: عثمان آن را نوشت.

رجال این سند ثقه و از رجال صحاح سته هستند و از این خبر استفاده می شود که بنی امیه راحت دروغ گفته و نسبت های بی اساس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داده اند، ولی با این وجود دقت داشته باشیم که زهري که خود به این واقعیت اعتراف دارد، خود را کاملاً در خدمت این دروغ بافان قرار داده بود.

۲. مدائنی که در قرن دوم می زیسته است در کتاب «الاحداث» می گوید: معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام نامه ی به عمالش نوشت که حرمت برداشته شد (جان و مال و عرض حلال است) از هر کسی که در فضائل ابوتراب (امیرالمؤمنین علیه السلام) و اهل بیتش چیزی روایت کند. خطبا در تمام روی زمین و تمام منابر شروع کردند به لعن علی و برائت از او و سب علی و اهل بیتش. در آن زمان اهل کوفه به جهت کثرت شیعه علی در آن، تحت شدیدترین فشار قرار گرفت. معاویه بر آن ها زیاد بن سمیه را حاکم قرار داد و بصره را نیز به او داد. زیاد شیعه ها را هر جا بودند گرفت و کشت و ترسانید و دست و پاهایشان را قطع کرد و چشم ها را درآورد و آن ها را به دار زد تا اینکه در کوفه شیعه ی معروفی باقی نماند. معاویه به

---

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۴۳؛ اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره، ج ۵، ص ۸۶ ح ۴۵۹۱ به نقل از ابنراهویه.



عمالش در تمام آفاق نوشت: شهادت هیچ یک از شیعه ی علی واهل بیتش مورد قبول قرار نگیرد و به آن ها نوشت: به شیعه ی عثمان و محبان و اهل ولایتش و کسانی که فضائل و مناقب عثمان را نقل می کنند توجه کنید و آن ها را به خود نزدیک کنید و اکرامشان نمایید و هر که از آن ها در مورد عثمان حدیث روایت می کند، نامش و نام پدر و عشیره اش را به من بنویسید. این کار را کردند و فراوان در فضائل عثمان حدیث وضع و نقل کردند و معاویه نیز در مقابل برای آن ها هدایا می فرستاد و هر که یک فضیلتی هم در مورد عثمان نقل می کرد، عمال معاویه وی را اکرام و به خود نزدیک می کردند و هیچ کسی از آن ها را رد نمی کردند و این روش در همه شهر ها به اوج رسید. سپس معاویه به عمالش نوشت: همانا حدیث در فضائل عثمان بسیار شد و در همه شهرها پخش گشت. پس وقتی این نامه ی من به شما رسید مردم را به روایت حدیث در فضائل صحابه و خلفای اولین فرا خوانید و هیچ خبری ترک نکنید که مسلمین در فضل علی روایت کرده باشند، مگر این که همان خبر را در مورد صحابه ی دیگر نقل کنید و برای من بیاورید و همانا این عمل برای من محبوب تر و روشن کننده تر برای چشمان من است در مقابل حجت ابوتراب و شیعه اش و سخت تر است برای آن ها از مناقب عثمان و فضائلش... (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴). مدائنی ابوالحسن علی بن محمد، متولد ۱۲۲ هجری است. ذهبی در مورد او می گوید: علامه، حافظ و صادق، دارای کتاب-هاست. (علم و آگاهی اش) در مورد سیره و مغازی و انساب و روزگار عرب عجیب بود و اسنادش عالی است. یحیی بن معین با تأکید گفته است: او ثقه ثقه ثقه است. او بنی امیه را

لعن می کرد و ذهبی داستان جالبی در مورد اهل شام از او نقل کرده است و بسیاری از کتاب های او را نام برده و گفته است: کتاب های او مفقود شده-اند. (۱)

۳. ابوجعفر اسکافی می گوید: معاویه گروهی از صحابه و تابعین مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره و عروه را گماشت تا در طعن بر علی احادیث قبیح وضع کنند و در مقابل برایشان هدایا می فرستاد و ترغیب می کرد. معاویه بر سمره صد هزار درهم داد تا حدیثی وضع کند که آیه ای «... وهو الد الخصام واذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها» در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و آیه ای «و من الناس من یشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» در مورد ابن ملجم نازل شده است. (۲)

اسکافی، محمد بن عبدالله، اهل سمرقند بوده است. ذهبی در مورد او می گوید: علامه ی متکلم و در زکاوت و هشجاری و وسعت معرفت شکفت انگیز بود. این ها همه همراه با دین داری و خود داری و پاکیزگی بود. او از متکلمین و یکی از ائمه-ای معتزله است. (۳) برخی او را متوفی ۲۰۴ و برخی ۲۲۰ و برخی ۲۴۰ گفته اند.

۴. (روی) ابن عرفه المعروف بنفطویه وهو من اکابر المحدثین و اعلامهم فى تاریخه: وقال ان اکثر الاحادیث الموضوعه فى فضائل الصحابه افتعلت فى ایام بنی امیه تقریبا إلیهم بما یظنون انهم یرغمون به انوف بنی؛ (۴) ابن عرفه در تاریخش می گوید: همانا اکثر روایات ساخته شده در فضائل صحابه در زمان بنی امیه برای تقرب

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰، رقم ۱۱۳ .

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۲ و ۶۴.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۵۰، رقم ۱۸۲؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۴- النصائح الکافیه محمد بن عقیل شافعی، ص ۹۹؛ فجر الاسلام احمد امین مصری، ص ۲۱۳.

به آن ها راه-اندازی شد، به این گمان که با این عمل به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می-توانند بتازند و آزار دهند.

ابن عرفه، ابراهیم بن محمد نفظویه است که سال ۳۲۳ از دنیا رفته است. ذهبی در باره او می گوید: امام و حافظ و نحوی علامه اخباری، صاحب کتاب ها و از جمله کتاب هایش کتاب «تاریخ خلفاء» در دو جلد است. (۱)

۵. ابن ابی الحدید می گوید: بکره در مورد صاحبشان، (ابوبکر) در مقابل فضائل علی احادیث «اگر کسی را خلیل بگیرم ابوبکر است» را، در مقابل حدیث عهد برادری ساختند و حدیث «کاغذ و قلم بیاورید تا در مورد ابوبکر چیزی بنویسم تا دو نفر هم در مورد او اختلاف نکنند» را در مقابل حدیث «کاغذ و قلم بیاورید چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» وضع کردند و همچنین حدیث «من از تو راضی هستم، آیا تو نیز از من راضی هستی؟» را در مورد ابوبکر وضع کردند. (۲)

ذهبی در باره ابن ابی الحدید و برادرش می گوید: از بزرگان فضلا و ارباب کلام و نظم و نثر و بلاغت بودند و موفق (برادرش) در عقیده بهتر از عزالدین (صاحب شرح نهج البلاغه) بود و عزالدین معتزلی بود. ولی ابن کثیر می گوید: عزالدین در فضیلت و ادب برتر از برادرش موفق الدین بود گرچه موفق الدین نیز فاضل بارع بود. (۳) ولی ابن کثیر به خاطر این که ابن ابی حدید برخی واقعیت ها را

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۷۵، رقم شرح حال رقم ۴۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲، شرح رقم ۲۶۵؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

بازگو کرده است، به دروغ او را متهم به شیعه و آن هم شیعه غالی بودن کرده است، ولی ذهبی چنین نسبت کذب را به او نداده است.

این اعترافات از شخصیت های برجسته ی اهل سنت ثابت می کند که با امر و تشویق معاویه در مقابل فضائل اهل بیت علیهم السلام برای خلفا احادیث وضع کرده اند. البته کسانی که این احادیث را جعل کرده اند هیچ توجه به سازگاری و عدم سازگاری احادیث جعلی خود، با سیره خلفا و مخالفت آن با احادیث و سخنان منقول از خود خلفا نداشته اند، لذا اخبار جعلی آن ها را سیره و سخنان خلفا تکذیب می کند که اکنون با نمونه هایی از آن آشنا می شویم:

۱. ابوبکر هنگام مرگ گفت: کاش درب خانه ی فاطمه را باز نکرده بودم! کاش در سقیفه خلافت را بر عهده عمر یا ابوعبیده گذاشته بودم! کاش فجائه را نسوزانده بودم و کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرده بودم که خلافت از آن کیست...! (۱) در سند این خبر علوان بن داود را به خاطر همین حدیث منکر الحدیث گفته اند و کسی او را تضعیف نکرده و ابن حبان او را ثقه خوانده است و مواردی را که خلیفه اول در این خبر ذکر کرده است، در اخبار دیگر نیز ثابت هستند.

۲. خلیفه دوم گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما بیان می کرد که خلافت از آن کیست برایم بهتر از همه دنیا و ما فیها بود. (۲) این خبر را مره بن شراحیل و محمد بن طلحه از عمر بن خطاب روایت کرده اند و سند هر دو رجالش رجال شیخین است؛

---

۱- الاموال ابوعبیده، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۳۱۸، با دو سند؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲؛ معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱۱۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ و دیگران.

۲- مسند طیالسی، ح ۶۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴، ص ۴۴۸، ح ۲۲۰۰۲؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱۱، ص ۳۷۲، ح ۴۵۴۳ و ۴۵۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۳۱۸۶ و ۳۱۸۸.

چنان که حاکم و ذهبی تصریح کرده اند و تنها در حدیث محمد بن طلحه، او خلیفه دوم را درک نکرده است.

۳. به عمر بن خطاب گفته شد: برای پس از خود خلیفه تعیین کن، گفت: اگر خلیفه بگذارم کسی که برتر از من است خلیفه گذاشته و آن ابوبکر است و اگر خلیفه نگذارم نیز کسی که برتر از من است خلیفه نگذاشته و آن پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۱)

۴. ابن ابی ملیکه می گوید: شنیدم که از عائشه سؤال شد: پیامبر صلی الله علیه و آله اگر کسی را خلیفه قرار می داد چه کسی بود؟ گفت: ابوبکر، بعد از او عمر و بعد از او ابو عبیده جراح. (۲)

۵. عبدالله بن شقیق می گوید: به عائشه گفتم: کدام یک از اصحاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب تر بودند؟ گفت: ابوبکر، سپس عمر، سپس ابو عبیده و بعد سکوت نمود. (۳) ترمذی، البانی و شعیب ارتووط سند این خبر را صحیح دانسته اند. عین این خبر از عمرو بن عاص نیز نقل شده است که امام بخاری و امثال وی با حذف اسم ابو عبیده آن را روایت کرده اند.

۶. عمر بن خطاب قبل از مرگ می گفت: اگر ابو عبیده جراح را درک می کردم، (اگر او زنده بود) حتما او را خلیفه قرار می دادم ... و اگر سالم غلام ابو حذیفه را درک می کردم، حتما او را خلیفه قرار می دادم ... اگر معاذ بن جبل را درک می کردم، حتما او را خلیفه قرار

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۸، ح ۶۷۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴، ح ۴۸۱۷؛ و دیگران.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ح ۲۳۸۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۳۳، ح ۳۷۰۵۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۲.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۷، ح ۳۶۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۲۵۸۷۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۱.

می‌دادم... (۱). در تاریخ المدینه ابن شبه که با سند صحیح روایت شده به این سه نفر اسم خالد بن ولید نیز ضمیمه شده است.

این خبر با سندهای صحیح از عمرو بن میمون، ابن عباس، ابن سهل، ثابت بن حجاج، ابوعجفاء شامی و شهر بن حوشب روایت شده است.

این تنها برخی اخبار به علاوه ای عدم همخوانی اخبار خلافت خلفا ثلاثه با سیره آن‌ها، همگی دلالت به این می‌کند که اخباری که ابن تیمیه و امثال او با تمسک به آن خلافت خلفا را منصوص جلوه داده اند بی اساس وجعلی هستند.

اما احادیثی که ابن تیمیه به آن استدلال کرده است:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانمی فرمودند: اگر آمدی و من نبودم به ابوبکر مراجعه کن. این حدیث را در صحیحین و دیگران تنها با یک سند از محمد بن جبیر و او از جبیر بن مطعم روایت کرده اند. این دو پدر و پسر متعلق به دست گاه خلافت معاویه بودند و مطعم از طلقا است، چنان که ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» تصریح کرده است. مضافاً شرح حال این پدر و پسر را خیلی مختصر نقل کرده اند و ولادت محمد نیز معلوم نیست که چه وقت بوده است. مضافاً عین این حدیث در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که بعداً با آن آشنا خواهیم شد.

۲. «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید...» این حدیث را محدثین اهل سنت خود تضعیف کرده اند و تنها یک سند را حاکم و ذهبی صحیح خوانده اند که آن نیز ضعیف است؛ زیرا عبدالملک بن عمیر در سند آن تضعیف شده است، احمد و یحیی نیز او را تضعیف کرده اند. و او مدلس نیز است و این حدیث را به صورت «معنعن» نقل کرده است.

---

۱- تاریخ ابن شبه، ج ۳، ص ۸۸۶ و ۸۷۹ و ۹۲۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۲۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۱.

ابن حزم و بزار گفته اند: این حدیث صحیح نیست؛ زیرا ابن عمیر آن را از ربعی نشنیده و ربعی نیز از حذیفه نشنیده است. (۱)

۳. ابوهریره گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در خواب دیدم که در قلب دلوی است. پس هر قدر خواستم از آن آب برداشتم. سپس ابوبکر دو دلو برداشت و او ضعیف بود خدا او را می آموزد. سپس عمر گرفت و آن قدر در آورد که مردم پراکنده شدند. ابن تیمیه می گوید: این نص است بر امامت. اولاً: این حدیث از ابوهریره و ابن عمر روایت شده که در الفاظش اضطراب است و ثانیاً: هیچ دلالتی بر امامت نمی کند و اگر دلالت داشته باشد با احادیث و سخنان خود خلفا معارض است.

۴ و ۵. ابوبکره و جابر (و در بعض کتبش از سفینه) حدیث روایت کرده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چه کسی خواب دید. ابوبکره گفت: من، گویا ترازویی از آسمان آمد و تو بر ابوبکر در ترازو برتری یافتی و ابوبکر بر عمر و عثمان برتری یافت و سپس ترازو برداشته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (این ترتیب) خلافت و نبوت است و سپس خداوند ملک را به هر که خواست می دهم. حدیث سفینه نیز عباراتش مثل عبارات فوق در خلافت و نبوت در مورد سه خلیفه است و در حدیث جابر خواب را خود حضرت دیده اند و صحابه پس از بیان خواب حدس زدند که منظور از این خواب خلافت این سه نفر است.

این حدیث با حدیث دیگر سفینه که خلافت و نبوت را سی سال خوانده است معارض است. همچنین با احادیثی از جناب ام المؤمنین و خلیفه دوم که اشاره

---

۱- فیض القدر، ج ۲، ص ۷۲، ح ۱۳۱۸؛ الاحکام ابن حزم، ج ۶، ص ۸۰۹؛ ضعفاء عقیلی، ج ۴، ص ۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۰۵ و ۱۴۲؛ لسان المیزان؛ الدر النضید، ص ۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۳.

کردیم که بنا بود خلیفه ابو عبیده باشد، نه عثمان، و اهل سنت عملاً آن را تکذیب کرده اند و ... .

۶. ام المؤمنین عائشه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برادرت عبدالرحمن را صدا کن تا چیزی در مورد ابوبکر بنویسم که کسی در مورد ابوبکر اختلاف نکند ... .

این حدیث با وجود اینکه راوی آن تنها یک نفر است، در متنش اختلاف و تناقض زیاد است:

۱. برادرت را صدا کن. ۲. پدرت و برادرت را صدا کن. ۳. کسی را صدا کن، وجود ندارد. ۴. عبدالرحمن، کاغذ و لوحی بیاور تا کتابی در مورد ابوبکر بنویسم تا کسی بر آن اختلاف نکند. چون عبدالرحمن برای آن رفت فرمودند: خدا و مؤمنین ابی دارند که در باره ای تو اختلاف شود ای ابوبکر (پس ابوبکر و عبدالرحمن از ابتدا حضور داشتند). ۵. پس از اینکه فرمودند: ابوبکر و عبدالرحمن را صدا کن ... فرمودند: ولش کن، پناه بر خدا از این که مؤمنین در باره ای ابوبکر اختلاف کنند (ذس بدون این که آن دو بیایند و مطلع شوند کار تمام شی). ۶. پیامبر صلی الله علیه و آله خود عبدالرحمن را صدا زدند و وقتی خواست برود و بیاورد فرمودند: بنشین خدا ابی دارد که بر روی ابوبکر اختلاف شود. (پس جناب ابوبکر حضور نداشت و حضرت این سخن را به عبدالرحمن فرمودند). ۷. بدون اینکه ابوبکر و عبدالرحمن صدا شود، حضرت «ابی الله و المؤمنین» را به ام-المؤمنین فرمودند. ۸. حضرت به حضار خطاب کردند: چیزی بیاورید تا در مورد ابوبکر بنویسم که دو نفر هم اختلاف نکنند. سپس فرمودند: ولش کنید ... ۹. حضرت صلی الله علیه و آله به ام المؤمنین فرمودند: ولش کن ... ۱۰. خدا و مؤمنین ابی دارند. ۱۱. خدا و مسلمین ابی دارند.



۱۲. همانا من خواستم به ابوبکر و فرزندش کسی را بفرستم و عهد را به او بگذارم. ۱۳. خداوند ابی دارد و مؤمنین دور می-کنند. (۱) و اختلافات دیگر نیز در متن حدیث است.

سپس ابن تیمیه می گوید: واحادیث دیگر مانند تقدیم ابوبکر بر نماز واحادیث دیگر را ذکر کرده که من آن ها را ذکر نمی-کنم؛ زیرا آن ها خلافت را ثابت نمی-کند. (۲)

دلایل دیگر باطل بودن احادیثی که ابن تیمیه برای خلافت خلفا ذکر کرده است:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم و ... به ابوبکر بیعت نکردند. (۳)

نویسنده کتاب ابوبکر صدیق می گوید: علی به خاطر قرابتش با پیامبر صلی الله علیه و آله، خود را سزاوار تر از ابوبکر برای خلافت می دانست و به همین خاطر هم از بیعت خودداری نمود. (۴) در این سخن تکذیب ابن تیمیه است که گفت: کسی چنین سخنی نگفته است. همین نویسنده می گوید: عتبه بن ابی لهب، خالد بن سعید، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار، براء و ابی بن کعب از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و به علی مایل شدند و ابوسفیان نیز بیعت نکرد. (همان، ص ۲۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۴۵، ح ۵۳۴۲ و ۶۷۹۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۰، ح ۶۳۳۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۷، ح ۲۴۲۲۵؛ مسند طیالسی، ص ۲۱۰، ح ۱۵۰۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۸۹ الی ۴۹۳.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۴۶۷۹ و دیگران.

۴- ابوبکر صدیق، ص ۱۲.

باید دقت داشته باشیم که اخبار بسیاری در این موضوع حتی از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام وضع کرده اند و توجهات عجیب و غریب دارند که حاجت به ذکر آن ها نیست.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای نماز، امام قرار داده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام بهتر از دیگران آگاه بودند و از بیعت با او خودداری نمی-کردند.

همچنین ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن زمان از حاضرین خواستند تا امیرالمؤمنین را صدا کنند، ولی آن ها هر کدام پدر خود را صدا کردند و چون جمع شدند مورد بی توجهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتند و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا کردند. (۱) شعب ارثووط سند این خبر را صحیح دانسته است.

۲. ابن عباس و ام المؤمنین گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و جلوی ابوبکر نشستند و شخصا نماز را خواندند. (۲)

۳. ابوبکر در این زمان به امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لشکر اسامه بود، چنان که در این کتاب اشاره شده است.

و دلایل دیگر که همه ثابت می کنند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه اول را مأمور به نماز نکرده بودند. (و این حدیث واحادیث دیگری که ذکر شد، تناقضات عجیب فراوان دارد که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل ذکر کرده ایم). اگر

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۳۳۵۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۱۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۹؛ کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۴۲؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۶۵۵ و ۶۸۰ و ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۴، ۲۴۴۸، ۲۹۳۲، ۳۲۰۴، ۴۱۷۸، ۴۱۸۰، ۵۳۸۴، ۶۸۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰، ح ۹۶۳.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را مأمور نماز کرده بودند هرگز با آن حال و مریضی شدید، خود شخصا پس از آن که متوجه شدند ابوبکر نماز را شروع کرده به نماز خارج نمی شدند. ابن ابی الحدید از استادش نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: ام المؤمنین عائشه به ابوبکر گفت تا نماز بگزارد نه پیامبر صلی الله علیه و آله. (۱)

### عمر بن خطاب خلیفه ی عملی نه ابوبکر

از اخبار کتب اهل سنت استفاده می شود که خلیفه ی عملی در زمان ابوبکر عمر بن خطاب بود و ابوبکر تصریح می کرد که تو با اجبار خلافت را بر عهده من گذاشتی. به چند نمونه با اختصار اشاره می کنیم:

۱. عینه بن حصن واقرع بن حابس به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: نزد ما زمینی است که زراعت نمی شود، اگر آن را در اختیار ما قرار دهی، شاید ما زراعت و کشت نمودیم. ابوبکر کتبا زمین را در اختیار آن ها قرار می دهد و مردانی را شاهد می گیرد که عمر بن خطاب نیز از جمله ی آن ها بود ولی او حضور نداشت. آن ها به نزد عمر رفتند و چون عمر آگاه شد دستور ابوبکر را گرفت و آب دهان بر آن نامه انداخت و آن را محو نمود... آن دو به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: به خدا ما ندانستیم که تو خلیفه هستی و یا عمر. ابوبکر گفت: بلکه او خلیفه است اگر بخواهد. عمر غضبناک به نزد ابوبکر آمد و کار ابوبکر غیر صحیح خواند ... ابوبکر گفت: من به

---

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.

تو گفته بودم که تو بر خلافت سزاوارتر وقوی تر از من هستی، ولی تو بر من غلبه کردی (با زور خلافت را در گردن من گذاشتی).<sup>(۱)</sup>

سند بخاری و محاملی هر دو، رجالش ثقه و رجال صحاح سته هستند جز حجاج بن دینار و او از رجال سنن و ثقه است.

۲. عمر بن یحیی زرقی می گوید: ابوبکر زمینی را در اختیار طلحه قرار داد و کتبا آن را نوشت و گروهی را بر آن شاهد قرار داد که عمر بن خطاب نیز از جمله آن ها بود، پس طلحه نامه را به نزد عمر آورد و گفت: بر این نامه مهر و یا امضا بکن. عمر گفت: انجام نمی دهم، این همه برای تنها تو خواهد بود. پس طلحه غضبناک برگشت به نزد ابوبکر و گفت: به خدا سوگند نمی دانم تو خلیفه هستی و یا عمر. ابوبکر گفت: بلکه عمر خلیفه است، ولی او قبول نکرد.<sup>(۲)</sup> این سند حسن است.

۳. نافع می گوید: همانا ابوبکر زمینی را برای اقرع بن حابس و زبرقان جدا نمود و برای آن دو ضمن دستور کتبی تحویل داد، پس عثمان گفت: عمر را نیز شاهد قرار دهید تا او نیز در جریان کار شما باشد؛ زیرا او خلیفه ی پس از ابوبکر است. آن ها به نزد عمر رفتند و او گفت: چه کسی این نامه را برای شما نوشت؟ گفتند: ابوبکر، گفت: به خدا سوگند هیچ ارزشی ندارد... در آن نامه آب دهان انداخت و آن را محو نمود، پس آن دو به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: ما نمی دانیم که خلیفه تو هستی یا عمر! سپس داستان را باز گو کردند. ابوبکر گفت: ما اجازه نمی دهیم و جایز نمی دانیم جز

- ۱- سنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۲۰؛ احکام القرآن جصاص، ۳، ص ۱۶۰؛ در المنثور، ج ۳، ص ۲۵۲ به نقل از ابن ابی حاتم؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۲۹۵؛ الاصابه، ج ۴، ص ۶۴۰، رقم ۶۱۶۶ به نقل از تاریخ الصغیر بخاری و امالی محاملی.
- ۲- الاموال ابو عبید، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۵۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۴۶، ح ۳۵۷۳۸.

آن چه را که عمر جایز می داند. (۱) رجال احمد همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند.

۴. عبد الرحمن بن یزید بن جابر می گوید: ابوبکر زمینی را برای عینه بن حصن جدا نمود و برای او آن را نوشت. طلحه یا غیر طلحه به او گفت: ما می بینیم که عمر به زودی خلیفه خواهد شد، خوب است که این نامه و دستور را برای او بخوانی. عینه به نزد عمر رفت و نامه را خواند، عمر آن نامه را پاره نمود. عینه از ابوبکر خواست تا یک نامه دیگر بنویسد، ابوبکر گفت: به خدا سوگند چیزی را که عمر رد کرده، دو باره انجام نخواهم داد. (۲) رجال این سند نیز ثقه و خیر منقطع است.

این گونه اخبار ثابت می کند که هرگز ابوبکر اخبار و احادیثی را که در باره خلافتش به راه انداخته اند نشنیده بوده و از آن ها خبری نداشته است؛ زیرا آن اخبار بعد ها در زمان معاویه و بنی امیه وضع شده اند و همچنین از این اخبار استفاده می شود که عمر بن خطاب خلافت را با اجبار برعهده ابوبکر قرار داده است و چنان که در داستان سقیفه نیز ثابت است وقتی انصار گفتند: از ما یک نفر خلیفه می شود و از شما یک نفر، ابوبکر گفت: از ما امیر و از شما وزیر، پس به یکی از عمر یا ابو عبیده بیعت کنید. عمر گفت: بلکه با تو بیعت می کنیم تو سید و بهترین ما و محبوبترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله هستی، پس از دست ابوبکر گرفت و با او بیعت نمود. (۳)

۱- فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۳۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۸۳، ح ۳۵۸۱۳ به نقل از یعقوب بن سفیان.

۲- الاموال، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۵۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۳۶، ح ۳۵۷۳۷.

۳- صحیح بخاری، ح ۳۶۶۸، کتابالفضائل، باب فضائل ابوبکر، باب ۳۴.

از این خبر نیز واقعیت این امر استفاده می شود و در برخی نقل ها وارد شده که عمر بن خطاب گفت: از ترس این که انصار به کسی بیعت کنند و ما دوست نداشته باشیم با او بیعت کنیم، لذا مخالفت کنیم، پس فساد و اختلاف پیش آید، لذا (با شتاب و بدون مشورت) با ابوبکر بیعت کردم. لذا اگر بعد از این با کسی بدون مشورت بیعت شود، نباید از آن پیروی شود از خوف این که بیعت کننده و بیعت-شونده کشته شوند. (۱) طبق همین سخن خود خلیفه دوم، پس نباید مردم با ابوبکر بیعت می کردند و خلافت خود خلیفه دوم نیز طبق این قاعده ی خود او نامشروع بوده است.

عن موسی بن ابراهیم عن رجل من آل ربیعہ أنه بلغه أن أبا بکر حین استخلف قعد فی بیتہ حزیناً فدخل علیه عمر فأقبل علیه یلومه وقال: أنت کلفتی هذا الامر وشکا إلیه الحکم بین الناس فقال له عمر: أو ما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: إن الوالی إذا اجتهد فأصاب الحق فله أجران وإن اجتهد فأخطأ الحق فله أجر واحد فكأنه سهل علی أبي بکر. (ابن راهویه وخیثمہ فی فضائل الصحابه هب؛ (۲) موسی بن ابراهیم می گوید: ابوبکر وقتی خلافت را بر عهده گرفت در منزلش غمگین نشست، پس عمر بر او داخل شد، ابوبکر به او روی کرد و او را مذمت نمود و گفت: تو این امر را بر عهده من گذاشتی، واز قضاوت کردن بین مردم (وناتوانی خود در این موضوع) به او شکایت نمود. عمر گفت: مگر نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا حاکم وقتی بر ثواب حکم کند دو اجر خواهد گرفت و اگر اجتهاد کند و خطا کند یک اجر خواهد داشت. پس گویا امر برای ابوبکر آسان گشت.

۱- صحیح بخاری، ح ۶۸۳۰، کتاب الحدود، باب رَجْمِ الْحُبْلَى مِنَ الزَّانَا إِذَا أَحْصَنَتْ.

۲- مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۲۸، ح ۲۰۶۷۴؛ شعب الایمان بیهقی، ج ۱۶، ص ۷۹، ح ۷۲۷۱؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۰، ح ۱۴۱۱۰ به نقل از ابن راهویه و فضائل الصحابه خیثمہ.

رجال سند این خبر رجال صحاح سته هستند جز موسی بن ابراهیم و او ثقه است.

ابوجحاف و عیسی بن عطیه می گویند: ابوبکر فردای روزی که بیعت شد خطبه خواند و گفت (در نقل بلاذری: سه روز متوالی می گفت): ای مردم من رأی شما را رها کردم همانا من بهترین شما نیستم، پس به بهترین خود بیعت کنید... (۱).

اقیلونی اقیلونی لست بخیر کم؛ (۲) ابوبکر پس از بیعت می گفت: مرا رها کنید، مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم.

خطب ابوبکر حین بویع واستخلف فقال: ألا وانی قد ولیتکم ولست بخیر کم؛ (۳) ابوبکر پس از بیعت خطبه خواند و ضمن آن گفت: آگاه باشید که همانا من سرپرستی شما را بر عهده گرفتم در حالی که بهترین شما نیستم.

این خبر را انس بن مالک، عروه، معمر از اهل مدینه، قیس بن ابی حازم و زهری روایت کرده اند و این کثیر سند خود را صحیح دانسته است.

ابوبکر گفت: بیعت من ناگهانی و سنجده نشده بود و آن به این جهت بود که من از فتنه می ترسیدم. (۴)

۱- معجم الاوسط، ج ۸، ص ۲۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۱۲، رجال سند بلاری ثقه هستند، ولی هر دو خبر منقطع است.

۲- السیر الکبیر محمد بن حسن شیبانی، ج ۱، ص ۳۶؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۱۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۳؛ شرح بخاری ابن بطال، ج ۱۹، ص ۴۷۸؛ الانصاف باقلانی، ج ۱، ص ۲۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۷۲ و ج ۷، ص ۱۵۲؛ تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۴۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۰، ص ۳۲۷.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۵؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۰؛ کنز العمال، ح ۱۴۰۶۲ و ح ۱۴۰۶۴ و ح ۱۴۰۷۳ و ح ۱۴۱۱۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۶۹.

۴- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۵؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۱۵.

فلان شخص (زبیر در مراسم حج) گفت: اگر عمر بمیرد قطعاً با فلانی (با امیرالمؤمنین علیه السلام) بیعت خواهم کرد، به خدا سوگند بیعت ابوبکر چیزی جز ناگهانی و ناسنجیده نبود. عمر بن خطاب در پاسخ گفت: آری، بیعت ابوبکر ناگهانی و ناسنجیده بود و خداوند شرش را دفع نمود. (۱)

عن طارق بن شهاب عن رافع بن أبي رافع قال: لما استخلف الناس أبا بكر قلت: صاحبى الذى أمرنى أن لا أتأمر على رجلين فارتحلت فانتهيت إلى المدينة فتعرضت لابي بكر فقلت له: يا أبا بكر أتعرفنى؟ قال: نعم. قلت: أتذكر شيئاً قلته لى أن لا أتأمر على رجلين وقد وليت أمر الامه؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه و آله قبض والناس حديث عهد بكفر فخفت عليهم أن يرتدوا وأن يختلفوا فدخلت فيها وأنا كاره ولم يزل بي أصحابى، فلم يزل يعتذر حتى عذرتة؛ (۲) رافع بن ابى رافع در غزوه ذات السلاسل همراه ابوبکر بود و از او خواست که او را راه نمایی و نصیحت کند. ابوبکر ضمن چند مورد گفت: حتى بر دو نفر هم امیر مشو. وقتی ابوبکر به خلافت رسید رافع گفت: (ابوبکر) همان صاحب من است که مرا امر نمود حتى بر دو نفر هم امیر نشوم. پس به مدینه به نزد ابوبکر رفت و گفت: آیا مرا می شناسی؟ ابوبکر گفت: آری، گفت: آیا به یاد داری که به من گفתי: حتى بر دو نفر هم امیر نشوم، ولی خود سرپرستی این امت را بر عهده گرفتی؟ ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در حالی که مردم به

۱- صحیح بخاری، ح ۶۸۳۰، کتاب الحدود، باب رَجْمِ الْجُبَلِيِّ مِنَ الزَّانَا إِذَا أَحْصَنَتْ.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۶۶، شرح حال رافع رقم ۲۵۴۴، به نقل از ابن خزیمه با اختصار؛ کنز العمال ج ۵ ص ۵۸۶، ح ۱۴۰۴۳ به نقل از ابن راهویه، عدنی، بغوی و ابن خزیمه؛ کبیر طبرانی ص ۲۱ ح ۴۴۶۸.



زمان جاهلیت و کفر نزدیک بودند، من ترسیدم که مرتد شوند و اختلاف کنند لذا در حالی بر این امر داخل شدم که از آن کراهت داشتم، و پیوسته اصحابم مرا اجبار نمودند تا این که آن را قبول نمودم.

این خبر را دو نفر از طارق بن شهاب نقل کرده و رجال ابن خزیمه که ابن حجر ذکر کرده همه ثقه و رجال صحاح سته هستند و سند طبرانی حسن است. ظاهراً این حدیث را از کتاب های ابن خزیمه و ابن راهویه حذف کرده اند.

این اخبار در مجموع اجباری بودن خلافت ابوبکر را ثابت می کند و در نتیجه، این اخبار نیز جعلی بودن تمام اخباری را که برای خلافت ابوبکر وضع کرده اند مانند امامت او برای نماز و ... را با شدت بیشتر تقویت می کند.

### امیرالمؤمنین علیه السلام سزاوارترین شخص بر خلافت

اما اینکه ابن تیمیه گفت: کسی نگفته که او سزاوارتر از ابوبکر بر خلافت است و ... : باید دقت داشته باشیم که اولاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از هر کسی به این حقیقت تصریح فرموده اند و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام مکرراً چنین سخن را گفته و تأکید فرموده اند و ابوبکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و خزیمه بن ثابت و ابن زبیر نیز به این واقعیت اعتراف کرده و آن را به زبان آورده اند که در زیر به برخی آن اشاره خواهیم کرد.

۱. عن وهب ابن حمزه قال: صحبتُ علياً من المدينة إلى مكة فرأيتُ منه بعض ما أكره فقلتُ لئن رجعتُ إلى رسول الله صلى الله عليه و آله لأشكونك إليه. فلما لقيتُ رسول الله صلى الله عليه و آله قلتُ: رأيتُ من عليٍّ كذا وكذا. فقال: لا تقل هذا فهو أولى الناس بكم بعدى؛ وهب می گوید: همراه علی از مدینه به مکه رفتم و از او چیزی دیدم که از آن

کراهت داشتیم، پس گفتم: اگر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگردم از تو به آن حضرت شکایت خواهم کرد. پس وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم گفتم: از علی چنین و چنان چیزی دیدم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: چنین مگو، همانا علی سزاوارترین مردم پس از من بر شما خواهد بود. (۱)

چنان که در گذشته اشاره شد، سند این خبر صالح و صحیح است.

چنان که گذشت خود نویسنده وهابی در کتاب (ابوبکر صدیق) گفت: علی چون خود را سزاوارتر بر خلافت می دانست با ابوبکر بیعت نکرد.

اما اخبار دیگر در این موضوع:

۲. زبیر بن بکار می گوید: روی محمد بن اسحاق أن أبا بكر لما بويع افتخرت تيم بن مره وقال: وكان عامه المهاجرين وجل الانصار لا- يشكون أن عليا هو صاحب الامر بعد رسول الله صلى الله عليه و آله. فقال الفضل بن العباس: يا معشر قريش وخصوصا يا بنى تيم إنكم إنما أخذتم الخلافة بالنبوه ونحن أهلها دونكم ولو طلبنا هذا الامر الذى نحن أهله لكانت كراهه الناس لنا أعظم من كراهتهم لغيرنا حسدا منهم لنا وحقدا علينا وإنا لنعلم أن عند صاحبنا عهدا هو ينتهى إليه؛ (۲) ابن اسحاق روایت کرده که چون با ابوبکر بیعت شد، قبیله تيم به آن افتخار نمود. ابن اسحاق می گوید:

۱- معجم الكبير، ج ۲۲، ص ۱۳۵، ح ۳۶۰؛ معرفه الصحابه ابونعيم، ج ۱۹، ص ۵۵؛ اسد الغابه ابن اثير، ج ۵، ص ۹۴؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۹۹؛ تاريخ ابن كثير، ج ۷، ص ۳۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۳۲۹۶۱.

۲- اخبار الموفقيات زبیر بن بکار، ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

عامه ای مهاجرین و بیش تر انصار شکی نداشتند بر این که علی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت است، پس فضل بن عباس گفت: ای اهل قریش و خصوصاً ای بنی تیم، شما همانا خلافت را با استدلال بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله از شماست، اخذ کردید. حال آن که ما اهل پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم، نه شما و اگر این امر را که ما اهلش هستیم طلب بکنیم کراهت مردم برای ما بزرگ تر از کراهت آن ها برای غیر ما خواهد بود، به خاطر حسد و حقد شان بر ما. و ما می دانیم که همانا نزد صاحب ما (امیرالمؤمنین علیه السلام) عهدی است که او به آن عمل کرده است (و غضب شما را تحمل خواهد کرد).

باید دقت داشته باشیم که، از فضل بن عباس اخبار دیگر نیز در خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است.

۳. عبدالرحمن بن عوف در شوری به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: همانا تو می گویی: من سزاوارترین شخص حاضر بر خلافت هستم به خاطر قرابت و سابقه و اثر خوبت در دین و بعید هم نیست. (۱)

این خبر در ضمن داستان شوری با چهار سند که سه سند آن صحیح است روایت شده است.

۴. امیرالمؤمنین علیه السلام در شوری فرمودند: مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که والله من اولی و سزاوار تر بر خلافت از او بودم، ولی از ترس اینکه مردم مرتد شوند و گردن یکدیگر را با شمشیر بزنند، گوش دادم و اطاعت کردم ... (۲)

۱- تاریخ ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲- الموضوعات ابن الجوزی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ ضعفاء عقیلی، ج ۱، ص ۲۱۱ با سه سند؛ تاریخ کبیر بخاری، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الولایه ابن عقده، ص ۱۷۶ ح ۱۳، و با سندهای دیگر، ح ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۰ و ۹۸، رقم ۱۸۵۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۱، رقم ۱۶۴۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۱۴.

این خبر را چندین نفر از ابوطیفیل با بیش از پنج سند روایت کرده اند و از ابوذر نیز روایت شده است. ذهبی در مورد این خبر زافر بن سلیمان را متهم کرده است، حال آن که زافر را احمد، یحیی و ابوداود توثیق کرده اند و ابوحاتم صدوق خواننده و حاکم و خود ذهبی حدیث او را صحیح دانسته اند. (۱)

۵. ۱. عن عبد الرحمن بن أبي بكره: ان عليا اتاهم عائدا فقال: ما لقي أحد من هذه الامه ما لقيت توفي رسول الله صلى الله عليه و آله و انا احق الناس بهذا الامر فبايع الناس ابابكر فاستخلف عمر فبايعت و رضيت و سلمت ثم بايع الناس عثمان فبايعت و سلمت و رضيت و هم الآن يميلون بيني وبين معاويه؛ عبدالرحمن بن ابي بكره می گوید: علی برای عیادت آن ها آمد و گفت: به کسی از این امت آنچه که به من رسید (ظلمی که به من شد) نرسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند و من سزاوارترین شخص بر خلافت بودم. مردم با ابوبکر بیعت کردند و (سپس) عمر خلافت را گرفت و من نیز بیعت کردم و راضی و تسلیم شدم. سپس مردم با عثمان بیعت کردند من نیز بیعت کردم و ... و مردم اکنون بین من و معاویه میل دارند. (۲)

سند این خبر صحیح و رجالش رجال صحاح سته هستند جز روح بن عبدالؤمن و او از رجال بخاری است.

- 
- ۱- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۲ رقم ۵۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۷۱۲۱.  
 ۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۵.

۵. ۲. طبری این خبر را از جبه عرنی با سند دیگر روایت کرده است که حضرت آن را در جنگ جمل فرموده اند.

۵. ۳. عین این خبر را با سند دیگر از ابن ابی بکره عبدالله بن احمد روایت کرده که در آن عمار نیز همراه امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته و به جای عبارت (كنت احق الناس بالخلافه) (فذكر شيئا) نوشته (یعنی تصرف و پنهانکاری در خبر انجام داده) و بقیه را مانند روایت بلاذری نقل کرده است و محقق کتاب، رجال سند را ثقات دانسته است. (۱) البته رجال این سند نیز همه از رجال صحاح سته هستند.

۵. ۴. و در سند دوم عبدالله بن احمد، امیرالمؤمنین علیه السلام ابتدا فرمودند: والله همراه خداوند خواهم بود بر هر چه اراده او هست ... (۲) و رجال آن را نیز محققش ثقات دانسته است. تمام رجال این سند نیز رجال صحاح سته هستند جز ابراهیم بن حجاج که او ثقه است.

۵. ۵. در سند سوم که از طریق غیر ابوعوانه است، عبدالرحمن بن ابی بکره تنها گفته است: پیوسته علی آنچه (ظلم هایی را که) بر سرش آمد را یاد می کرد تا این - که گریه نمود. (۳) این سند نیز صحیح است، ولی محقق کتاب گفته است: در سندش شریک است. و حال آن که شریک از رجال صحاح سته جز بخاری و بدون شک ثقه است.

۱- السنه عبدالله بن احمد، ج ۲ ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۵.

۲- السنه عبدالله بن احمد، ج ۲ ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۶.

۳- همان، ج ۲ ص ۵۶۲، ح ۱۳۱۴.

۵. ۶. ذهبی این خبر را از کثیر بن یحیی از ابو عوانه نقل کرده و گفته است: این خبر بر ابو عوانه وضع شده است. (۱)

حالا به این تهمت بزرگ و ناجوانمردانه ذهبی توجه کنید، یعنی او کثیر بن یحیی را متهم کرده است که این خبر را ساخته و بر ابو عوانه نسبت داده است. حال آن که اولاً: خود ذهبی در دو مورد حدیث کثیر بن یحیی را در «تلخیص مستدرک» صحیح دانسته و ابوحاتم و ابوزرعه او را صدوق خوانده اند و ابن حبان او را ثقة خوانده و حاکم نیز حدیث او را صحیح دانسته و بخاری او را جرح نکرده است. ثانیاً: روح بن عبدالمؤمن که ثقة و از رجال بخاری است و یحیی بن حماد که از رجال بخاری و مسلم و سه سنن دیگر و ثقة است و ابراهیم بن حجاج بصری نیز که ثقة است همگی این خبر را از ابو عوانه روایت کرده اند. با این وجود پیروی از هوا و هوس در برخورد با رجال و راویان شیعه از جانب ذهبی و امثالش روشن می شود؛ زیرا او به این راحتی کثیر بن یحیی را متهم کرده و با پنهان کاری در باره او تنها گفته است: او شیعه است. و به ثقة بودن وی و همچنین به این که این همه افراد این خبر را از ابو عوانه نقل کرده اند، هیچ اشاره ای نکرده است. پس ملاحظه می کنید که به مجرد این که یک راوی شیعی خبر حقی را روایت و بازگو کند، بدون دلیل به او تهمت می زنند و او را به وضاع و کذاب بودن متهم می کنند. آیا انسانی که به فکر حساب و کتاب آخرت است عمل و روشش این گونه خواهد بود؟! البته از این نمونه ها فراوان است که مجال ذکر آن ها نیست.

پس چنان که ملاحظه کردید این خبر تنها از ابن ابوبکره با پنج سند که همگی صحیح هستند، روایت شده است، ولی سند طبری ضعیف است.

۶. عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر قال: كان إياس لي صديقاً، فدخلنا على عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر وعنده جماعة من قريش فتذاكروا السلف، ففضل قوم أبا بكر، و آخرون عمر، و آخرون علي بن أبي طالب، فقال إياس، إن عليا رحمه الله كان يرى أنه أحق الناس بالأمر، فلما بايع الناس أبا بكر ورأى اجتماعهم عليه وأن قد صلح العامه اشترى صلاح العامه بتقصيه الخاصه، يعني بني هاشم، قال: ثم ولي عمر ففعل مثل ذلك، فلما قتل عثمان اختلف الناس، و فسدت العامه و الخاصه، و وجد أعواناً فقام بالحق و دعا إليه؛ عبد الله بن معاویه می گوید: ایاس دوست من بود پس ما بر عبدالرحمن بن قاسم بن محمد وارد شدیم، در حالی که نزد او جماعتی از قریش بودند. پس در مورد سلف سخن گفتند. برخی ابوبکر را برتر دانستند و برخی عمر را و برخی علی را پس ایاس گفت: همانا علی، خدا رحمتش کند معتقد بود که سزاوارترین مردم بر خلافت است. اجتماع مردم به ابوبکر را دید و صلاح عموم را در برابر ضرر به بنی هاشم خرید. در ادامه گفت: سپس عمر خلیفه شد و علی باز همان کار را کرد و چون عثمان کشته شد مردم اختلاف کردند. عوام و خواص فاسد شدند و علی یاورانی پیدا کرد و بر حق قیام نمود و به سوی آن دعوت نمود. (۱) عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر را که در سند این خبر واقع شده است، ما نشناختیم و بقیه ثقه هستند و این خبر در شواهد قطعاً

صحیح است؛ زیرا ابن حجر و ذهبی و ابن حبان چنین قانده ای را مطرح و قبول کرده اند که اگر راوی مجهول باشد و از او شخص ثقه حدیث روایت کرده باشد، او جائز الحدیث است. (۱)

و در این خبر راوی از عبدالله بن معاویه جویریہ بن اسماء است که او شخص ثقه و از رجال صحیحین است.

۷. یحیی بن (هانئ بن) عروه المرادی قال: سمعت علی بن ابی طالب قال: قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا أری أنى أحق الناس بهذا الأمر فاجتمع الناس علی ابی بکر فسمعت وأطعت ثم إن أبا بکر حضر فکنت أری أن لا يعدلها عنی فولی عمر فسمعت وأطعت ثم إن عمر أصیب فظننت أنه لا يعدلها عنی فجعلها فی سته أنا احدهم فولاهها عثمان فسمعت وأطعت ثم إن عثمان قتل فجاءونی فبايعونی طائعين غير مكرهين فوالله ما وجدت إلا السيف أو الكفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه و آله؛ (۲) یحیی (بن هانئ) بن عروه می گوید: شنیدم که علی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و معتقد بودم که من سزاوارترین مردم بر خلافت هستم. مردم بر ابوبکر اجتماع کردند و من گوش کردم و اطاعت نمودم. سپس مرگ ابوبکر رسید. معتقد بودم که خلافت را از من بر نمی گردانند. پس عمر خلیفه شد و من گوش دادم و اطاعت کردم سپس عمر ضربت خورد و گمان کردم که عمر آن را از من بر نمی گردانند. عمر خلافت را بین شش نفر گذاشت که من یکی از آن ها بودم پس عثمان خلیفه

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۳، رقم ۲۹۶۴.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۹. اسد الغابه.



شد و من گوش دادم و اطاعت کردم. سپس عثمان کشته شد و به نزد من آمدند و با اختیار خود بدون کراهت با من بیعت کردند پس والله جز شمشیر (با اهل جمل) و یا کفر به آنچه به محمد صلی الله علیه و آله نازل شد راه دیگری نمی بینم. سند این خبر صحیح است.

۸. زید شهید نیز وقتی سخن از خلافت و ابوبکر و عمر به میان آمد، گفت: ما (اهل بیت) سزاوارترین مردم بر خلافت بودیم ... (۱).

۹. عن أبي نضرة قال: لما بايع الناس أبا بكر، اعتزل علي والزبير، فبعث إليهما عمر بن الخطاب، وزيد بن ثابت، فأتيا منزل علي، فقرعا الباب، ... قال: افتح لهما. ثم خرجا معهما حتى أتيا أبا بكر، فقال أبو بكر: يا علي أنت ابن عم رسول الله صلي الله عليه و آله وصهره، فتقول إني أحق بهذا الأمر...؛ (۲) وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند علی و زبیر از بیعت خودداری نمودند، پس ابوبکر عمر و زید بن ثابت را به سراغ آن ها فرستاد و آن ها به نزد ابوبکر آمدند. ابوبکر گفت: علی، تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دامادش هستی و تو می گویی: همانا من سزاوارترین شخص بر خلافت هستم. رجال این سند همهگی ثقه و از رجال صحیحین هستند. البته در این خبر مطالبی است که دروغ محض است و با اخبار وارد شده در صحیح بخاری و مسلم و همچنان با اخبار فراوان دیگر مخالف است، ولی مهم این است که در این خبر اعتراف شده، امیرالمؤمنین علیه السلام خود را سزاوارتر از دیگران بر خلافت می دانسته اند.

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۶۱.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۲.

همچنین این مقدار از خبر را که وقتی امیرالمؤمنین را به نزد ابوبکر آوردند فرمود: «من سزاوارتر بر خلافت هستم» ابن قتیبه و ابن ابی الحدید نیز نقل کرده اند.<sup>(۱)</sup> بنابر این، این مقدار از خبر یکدیگر را تأیید می کنند و می تواند صحت آن را تأیید نمود.

۱۰. عن ابن عباس قال: كنت أسير مع عمر بن الخطاب في ليله، و عمر علي بغل و أنا علي فرس فقراً آيه فيها ذكر علي بن أبي طالب فقال: أما والله يا بني عبد المطلب لقد كان علي فيكم أولى بهذا الأمر مني ومن أبي بكر؟...؛<sup>(۲)</sup> ابن عباس می گوید: شبی همراه عمر می رفتم و عمر آیه ای را تلاوت نمود که در آن ذکر علی بود و گفتم: به خدا سوگند ای بنی عبدالمطلب علی در بین شما سزاوارترین فرد بر خلافت از من و ابوبکر بود ...

در خبر دیگر نیز عمر بن خطاب به ابن عباس گفت:

۱۱. عن ابن عباس قال مر عمر بعلي و عنده ابن عباس بفناء داره فسلم فسأله أين تريد فقال مالي بينك قال علي أ فلا نصل جناحك و نقوم معك فقال بلي فقال لابن عباس قم معه قال فشبك أصابعه في أصابعي و مضى حتى إذا خلفنا البقيع قال يا ابن عباس أما والله إن كان صاحبك هذا أولى الناس بالأمر بعد وفاه رسول الله إلا أنا خفناه علي اثنتين؛<sup>(۳)</sup> ... ای پسر عباس به خدا سوگند همانا این صاحب (امیرالمؤمنین علیه السلام)

۱- الامامه والسياسه ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱.

۲- محاضرات الادباء راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۳۸.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۷؛ السقیفه والفدک جوهری، ص ۵۴.

سزاوارترین مردم بر خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی ما به خاطر دو چیز از آن ترسیدیم ... . سند این خبر صحیح و رجالش ثقه اند جز جوهری که ابن ابی الحدید او را ثقه خوانده است.

۱۲. قال عثمان للعباس... ولقد علمت أن الأمر لكم ولكن قومكم دفعوكم عنه واختزلوه دونكم فوالله ما أدري أذفعوه عنكم أم دفعوكم عنه؛ عثمان به عباس گفت: همانا دانستم که خلافت مال شماست، ولی قومتان شما را از آن دور نمود و آن را از شما گرفتند. به خدا سوگند من نمی دانم که خلافت را از شما دور کردند و یا شما را از خلافت. این خبر را ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۹۰» به نقل از کتاب «الموفقیات، زبیر بن بکار» و او از عمویش از عیسی بن داود عن رجالش از ابن عباس روایت کرده است.

۱۳. ابن عباس... فحمد الله عثمان وأثنى عليه ثم قال: أما بعد فإنني قد جئتكم (عباس) أستعذرك من ابن أخيك علي سَيِّئِي وشهر أمری، وقطع رحمی، وطعن فی دینی، وانی أعود بالله منكم یا بنی عبد المطلب إن كان لكم حقٌّ تزعمون أنكم غلبتم عليه، فقد تركتموه فی یدی من فعل ذلك بكم، وأنا أقرب إليكم رحماً منه، وما لمت منكم أحداً إلا علياً، ولقد دُعيت أن أبسط عليه فتركته لله والرحم، وأنا أخاف ألا يتركني فلا أترکه...؛ (۱) زمانی که به عثمان مردم به خاطر کارشکنی هایش اعتراض می کردند او به نزد عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: به نزد تو آمدم تا از طرف پسر برادرت علی که مرا سب نمود و کار مرا به رسوایی کشانید، صله رحم را قطع نمود، و در دینم طعنه زد

عذر خواهی کنی. همانا من به خدا پناه می برم از دست شما ای بنی عبدالمطلب. اگر (خلافت) حق شما باشد و شما می گوید که با زور از شما گرفته شده، همانا خلافت را در دست کسانی (خلیفه اول و دوم) که آن را با زور از شما گرفتند، ترک کردید و من از جهت رحم به شما نزدیک تر از آن ها هستم و من کسی از شما را جز علی ملامت نمی کنم ... . رجال سند این خبر همه ثقه هستند جز پسر عموی عمرو بن دینار که ابویوسف قاضی از او این خبر را نقل کرده است و ما او را شناختیم.

۱۴. قالوا: .. فكتب إليه علي بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله على أمير المؤمنين إلى معاوية بن أبي سفيان أما بعد... وقد كان أبوك أتاني حين ولي الناس أبا بكر فقال لي يا علي أنت أحق الناس بهذا الأمر بعد رسول الله وهات يدك حتى أبايعك فلم أفعل مخافة الفرقه في الإسلام (بلاذري: مخافة الفرقه لقرب عهد الناس بالكفر والجاهلية) فأبوك أعرف بحقي منك فان كنت تعرف من حقي ما كان يعرفه أبوك فقد قصدت رشدك وإن لم تفعل فسيغني الله عنك والسلام؛(۱)

معاویه نامه ای به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و حضرت ضمن پاسخ مفصل فرمودند: ... زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند پدرت (ابوسفیان) به نزد من آمد و گفت: ای علی، تو سزاوارترین شخص برای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هستی دستت را بده تا با تو بیعت کنم، ولی من از ترس تفرقه در اسلام (چون زمان مردم به کفر و زمان جاهلیت نزدیک بود)، پس پدرت نسبت به تو عارف تر بر حق من بود و اگر تو نیز حق مرا به اندازه پدرت می شناختی رشد و هدایتت را پیش می گرفتی، و گرنه خداوند به زودی از تو بی نیاز خواهد کرد.

۱- الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۸۷؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۱۹.

چنان که ملاحظه کردید بلاذری این خبر را به صورت یک خبر مسلمی که اهل سیره روایت کرده اند، در کتابش نقل کرده و همچنین ابن حبان.

از این اخبار دو مطلب استفاده می شود، اولاً: تمام این اخبار که اکثر آن ها صحیح هستند ابن تیمیه را تکذیب می کند. ثانياً: در اخبار قبلی ملاحظه کردید که خلیفه اول به اهلیت نداشتن خود و با اجبار عمر بن خطاب به روی کار آمدنش تأکید نمود و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در اخبار فوق تأکید نموده اند که خلافت از آن آن حضرت بوده، و آن حضرت سزاوارتر از ابوبکر و عمر بن خطاب بوده اند، پس بنابر این دو دسته از اخبار مسلم، خلافت را به ناحق گرفته اند!!!

### برخی دلائل خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام

اما چند حدیث در مورد نص صریح در حق امیرالمؤمنین علیه السلام:

۱. ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی؛ (۱) سزاوار نیست که من بروم مگر اینکه تو خلیفه ی من هستی.

حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و البانی در اولی حسن دانسته و در دومی تصحیح حاکم و ذهبی را نقل کرده ورد نکرده است.

۲. عن علی أن النبی صلی الله علیه و آله قال: خلفتک أن تكون خلیفتی. قال: أتخلف عنک یا رسول الله؟ قال: أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من

---

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۲۹، ح ۴۶۵۲؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸، ح ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۳.

موسی؟ إلا أنه لا نبی بعدی؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمودند: تو را گذاشتم تا خلیفه ای من باشی ... هیشمی می گوید: رجال این سند رجال صحیح (بخاری و مسلم) هستند.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا در بین شما برای بعد از خود دو خلیفه و جانشین گذاشتم. (و آن دو) کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم هستند و آن دو قطعاً هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه (قیامت) سر حوض بر من وارد شوند.

این حدیث را زید بن ثابت، ابوذر، ابوسعید خدری، زید بن ارقم و زید بن اسلم با لفظ «دو خلیفه» روایت کرده اند و هیشمی دو سند را و البانی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شعیب ارنؤوط نیز در حاشیه مسند احمد این حدیث را با این لفظ صحیح دانسته است. البته احادیث فراوان دیگر است که در این کتاب به مناسبت ذکر شده است. این تنها برخی اخبار در این موضوع است.

- ۱- معجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۸.
- ۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹، ح ۲۱۶۹۷ و ۲۱۶۱۸؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۱۰۳۲؛ المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۰۹، ح ۳۱۶۷۹؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۴۹۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ؛ احادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۳۵۵، ح ۲۴۵۷.

اما یکی از احادیثی که ابن تیمیه به عنوان نص در مورد ابوبکر ذکر نمود و ما اشاره کردیم که عین آن در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وارد شده است، حدیث ذیل است: چون رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک شد، ام-المؤمنین، صفیه به آن حضرت گفت: ای رسول خدا، تمام همسران شما خانواده دارند که به آن ها پناه می برند و تو اهل مرا از من جدا کردی و اگر اتفاقی برای شما افتاد من به چه کسی پناه برم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: به علی بن ابی-طالب. (۱)

این حدیث را مالک بن مالک صحابی و ذؤیب از صفیه روایت کرده اند و هیشمی رجال آن را رجال صحیح خوانده است. چنان که در گذشته اشاره شد، با گواهی مدائنی معاویه از عمالش خواسته بود که مردم را تشویق کنند تا هر حدیثی که در فضل علی است، مانندش را در مورد صحابه و خلفا وضع کنند. بعید نیست که حدیث قبلی که به این معنا در مورد ابوبکر روایت شده از این دسته باشد.

از آنچه بیان شد روشن گشت که ابن تیمیه هم دروغ را پشت دروغ ادامه می-دهد و هم احادیث متواتر را بدون دلیل رد و تکذیب می کند، ولی در مورد دیگران به افسانه هایی که خود خلفا نیز از آن اخبار خبر نداشته اند و عکسش را معتقد بودند، چنگ زده است.

---

۱- معجم الکبیر، ج ۴، ص ۲۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۳۴ شرح حال صفیه، رقم ۲۶.

## ابن تیمیه و نبرد های امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن تیمیه در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام چه در زمان وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه در زمان خلافت آن حضرت ادعاهایی می کند که دور از حقیقت است. ما هر یک از این ادعاهایی او را با پاسخ آن ها برایتان ذکر می کنیم.

ابن تیمیه هر چه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ ها نقل شده به نوعی مخدوش کرده تا در نظر خواننده اش همه را باطل جلوه دهد که تنها به برخی سخنانش اشاره می کنیم:

می گوید: اینکه جبرئیل روز احد گفته باشد: شمشیری مانند ذوالفقار نیست و جوانی مانند علی نیست، به اتفاق مردم کذب است. [\(۱\)](#)

و حال آن که این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوذر و ابن عباس و ابورافع و ابن نجیح روایت کرده اند. [\(۲\)](#)

در حدیث دیگر آمده است: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نه نفر (یا یازده نفر؛ بنا بر نقل «تاریخ الخمیس ج ۱، ص ۴۲۷») از پرچمداران مشرکین را روز احد یکی پس از دیگری به قتل رسانید، جبرئیل فرمود: ای رسول خدا، این قطعا فداکاری و از خود گذشتگی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا علی از من است و من از علی

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۰۲.

۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۵، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۷؛ هواتف ابن ابی دنیا، ص ۲۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۲۰۱؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۳؛ ح ۱۴۲۴۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۴.



هستم. جبرئیل فرمود: و من از شما دو هستم ای رسول خدا. (۱) در برخی اخبار مثل روایت طبری، جبرئیل در ادامه گفت: (لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی). این خبر از جابر، ابورافع، ابن عباس و رافع بن خدیج روایت شده است.

ابن تیمیه همچنین در رد اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام افراد زیادی از مشرکین را کشته اند، می گوید: حمزه عیبده را در کشتن عتبه یاری کرد. (۲) و سپس اشاره می کند که به سیره ابن هشام در این مورد مراجعه کرده است. حال آن که ابن هشام می گوید: حمزه و علی هیچ مهلتی به شیبه و ولید ندادند و سپس در کشتن عتبه عیبده را کمک کرده، و عتبه را کشتند. (۳) ولی ابن تیمیه این مقدار را نیز پنهان می کند و خوشش نمی آید که از خوبی های امیرالمؤمنین علیه السلام یاد کند.

البته در جنگ خندق عمرو بن عبدود مسلمین را به مبارزه طلبید، ولی کسی اجابت نمی کرد لذا مسلمین را به استهزا گرفته و می گفت: کجا بهشتی که معتقدید هر که از شما کشته شود وارد آن می شود و... و این امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که آب روی آن ها را حفظ کردند و با او مبارزه کرده و او را به قتل رسانیدند. (۴)

۱- فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۵۶، ح ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۹۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵ و ۱۹۷؛ مروج الذهب، ص ۳۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۷۶، و ج ۶۰، ص ۱۶۷؛ کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۹۵؛ سمط النجوم، ج ۲، ص ۱۵ و ...

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۰۱، ح ۲۶۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳- منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۹.

۴- سنن الکبری بیهقی، ج ۹، ص ۱۳۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۷۸؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۲۱؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۲۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴، ح ۴۳۲۹ و ۴۳۳۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۳۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۹.

## ابن تیمیه و فرار شیخین از جنگ ها

ابن تیمیه طبق عادتش می گوید: ابوبکر هرگز از جنگ فرار نکرد، حتی روز احد نه او و نه عمر فرار نکردند و تنها عثمان فرار کرد که خداوند او را بخشید، ولی هرگز کسی نگفته است که ابوبکر و عمر فرار کرده باشند، بلکه روز حنین نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت ماندند، ولی برخی کذابین گفته اند: ابوبکر و عمر روز حنین (صحیح روز خیبر است) پرچم را گرفتند و بدون فتح برگشتند و از این ها برخی در این کذب اضافه کرده که ابوبکر و عمر فرار کردند. تمام این کذب است قبل از این که کذبش دانسته شود هر که چنین ادعا در حق آن دو دارد باید ثابت کند. کجاست نقل صادق که ابوبکر از حتی یک جنگ فرار کرده باشد، چه رسد بر این که سه بار فرار کرده باشد. هر که با سیره آشنایی دارد می داند که ابوبکر قوی ترین جمیع صحابه از جهت قلب بود و کسی در قوت قلب به او نزدیک هم نمی شد و ابوبکر از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد تا زمان مرگش پیوسته مجاهد ثابت و شجاع بود و دانسته نشده که او از جنگ با دشمن ترسیده باشد، بلکه چون پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت قلوب اکثر صحابه ضعیف گشت و او بود که آن ها را ثابت گردانید تا جایی که انس می گوید: ابوبکر برای ما خطبه خواند در حالی که ما مانند روباه شده بودیم، همواره ما را شجاع می-ساخت تا جایی که ما مثل شیر

شدیم. (۱) ابن تیمیه سخن آخر خود را که از انس نقل کرد بارها در وصف شجاعت ابوبکر در کتابش تکرار کرده است. (۲)

باز می گوید: ابوبکر و عمر هرگز فرار نکردند و آنچه برخی کذابین از فرار آن دو در حنین نقل می کنند، کذب است. (۳)

باز هم می گوید: اما اینکه علی هرگز فرار نکرده پس علی در فرار نکردن مانند ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و دیگر صحابه است. این ها نیز هرگز فرار نکردند و دانسته نشده که یکی از این ها فرار کرده باشند. اگر در باطن چیزی واقع شده و نقل نشده باشد، ممکن است در حق علی چیزی واقع شده که (در تاریخ) نقل نشده است. مسلمین در احد و حنین فرار داشتند و نقل نشده که کسی از این ها فرار کرده باشند. هر که نقل کرده که ابوبکر و عمر با پرچم روز در حنین (در خیبر) فرار کردند از دروغ های ساخته شده است که مفتیان افترا بسته اند. (۴)

جواب: چنان که روشن است ابن تیمیه هیچ حقیقت تلخی را در حق خلفا نمی پذیرد و برای بالا- جلوه دادن مقام آن ها به دروغ ها پناه می برد و گاه هم از خود اکاذیبی می سازد و در مقابل هیچ حقایق مسلم و متواتری را در حق امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر نیست بپذیرد و شبهه می اندازد که شاید علی فرار کرده باشد، ولی در

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۵۳۶.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۳۹ و ج ۸، ص ۸۳؛ (اولا این سخنش دلالت به اوج بی حیایی او می کند وثانیا: این سخن را ما در هیچ کتابی پیدا نکردیم. همچنین ضعیف گشتن قلوب صحابه با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اکاذیب ذهن اوست.

۳- منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۱۹.

۴- منهاج السنه، ج ۸، ص ۹۵.

تاریخ ثبت نشده است. اکنون با اخبار اسلامی در مورد جایگاه آن ها در جنگ ها آشنا خواهیم شد:

اما جنگ احد

ام المؤمنین عایشه می گوید: ابوبکر پیوسته وقتی روز احد را یاد می کرد می-گفت: آن روز همه اش برای طلحه بود. سپس شروع می کرد به نقل کردن و گفت: پس از فرار مردم در احد، من اول کسی بودم که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتم. (۱)

حاکم هر سه سند این خبر را صحیح دانسته است.

انس بن نضر خود را به عمر و طلحه در بین مردانی از مهاجر و انصار رسانید و گفت: چرا نشسته اید؟ گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. گفت: حیات پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را چه می کنید؟ برخیزید پس شما نیز بمیرید به خاطر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن جان داد. سپس همگی به میدان جنگ برگشتند. (۲)

عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش چون به این داستان اشاره کرد، گفت: پدر این (انس بن نضر) روز احد آمد، در حالی که من و ابوبکر می گفتیم: پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. او گفت: ای ابوبکر وای عمر چه شده است که شما را

۱- الجهاد ابن مبارک، ص ۱۰۶، ح ۹۱؛ مسند طیالسی، ص ۳، ح ۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹، ح ۴۳۱۵ و ۵۱۵۹ و ۵۶۱۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۷۸ و دیگران.

۲- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۰۱؛ سیره ابن حبان، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۱۰.

می بینم که نشسته اید؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شده است خدا زنده است و نخواهد مرد. (۱)

ابوجعفر اسکافی نیز می گوید: جز چهار نفر، یعنی علی وزیر و ابودجانة و طلحة روز احد همه فرار کردند و روز حنین نیز جز نه نفر از اهل پیامبر صلی الله علیه و آله همگی فرار کردند. (۲)

عمر بن خطاب خطبه خواند و آیه فرار از جنگ احد را تلاوت کرد و گفت: روز احد فرار کردیم و من به بالای کوه فرار کردم ... (۳)

این سند در متابعات قطعا صحیح است و تمام رجالش رجال صحیح است، جز کلیب که او ثقه و از صحابه نیز خوانده شده است.

در خبر دیگر خلیفه دوم می گوید: روز احد از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله متفرق شدیم (فرار کردیم) و من به بالای کوه برآمدم ... (۴)

در صلح حدیبیه وقتی عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض کرد، حضرت خطاب به او فرمودند:

- ۱- لباب الآداب، اسامه بن منقذ، ص ۵۴. ترجمه حال این نویسنده در: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸ شرح رقم ۲۸۳ وارد شده است.
- ۲- رسائل جاحظ، ص ۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۸.
- ۳- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۸.
- ۴- کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰؛ و دیگران به نقل از ابن منذر. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۲۰، به همین معنا که جناب خلیفه به بالای کوه فرار کرده و از آن جا برگشته است.

مگر روز احد فرار خود را فراموش کردید، در حالی که من یکا یک شما را صدا می کردم؟ مگر روز احزاب را فراموش کردید...؟ مگر فلان روز را فراموش کردید؟... مسلمین گفتند: راست گفت خدا و رسولش... (۱)

بیهقی این خبر را از موسی بن عقبه و زهری از عروه با سه سند نقل کرده است و واقدی این خبر را از ابوسعید خدری از عمر نقل کرده است.

ابن عباس می گوید: لعلی أربع خصال هو أول عربي وعجمي صلى مع النبي صلى الله عليه وآله وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم المهراس انهزم الناس كلهم غيره وهو الذي غسله وهو الذي أدخله قبره؛ (۲) علی چهار مناقب داشت، او اولین شخص از عرب و عجم بود که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و پرچم اسلام در تمام جنگ ها دست او بود، و او بود که در جنگ احد زمانی که همه جز او فرار کردند همراه پیامبر صلی الله علیه و آله صبر نمود، و او آن حضرت را غسل داد و وارد قبر نمود.

ابن عساکر این خبر را با دو سند روایت کرده و ذهبی در سند این خبر زکریا بن یحیی وقار را متهم خوانده است، حال آن که اولاً در سند ابن عساکر زکریا وجود ندارد. ثانیاً: زکریا را برخی مدح نیز کرده اند و ابوحاتم از او حدیث روایت کرده و جرح نکرده است. البته باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه این خبر را نیز با دلیل قرار دادن این که در جنگ احد پرچم همراه مصعب بن عمیر بوده و در فتح

۱- مغازی واقدی، ص ۶۰۸؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۴، ص ۲۳۵، ح ۱۵۰۶. از عروه و زهری؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۴۵۸۲؛ تاریخ ابن عساکر، ۴۲، ص ۷۲ و ۷۳.

مکه همراه زبیر، تکذیب کرده است (۱) و حال آن-که اولاً: ابن اسحاق می گوید: در احد سه پرچم بود. (۲) ابن عباس در خبر صحیح دیگر و سعید بن مسیب و ابن اسحاق و ابوالفتح گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله در احد پرچم مهاجرین را به علی دادند. (۳) ابن کثیر با سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفته است: پرچم مهاجرین در تمام جنگ ها همراه علی بود. سپس می گوید: از سعید بن مسیب و قتاده نیز چنین خبر نقل شده است. (۴) اخبار دیگر نیز در این موضوع است که ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

اخبار صحیح کتب اهل سنت تصریح دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته در میدان بودند. (۵) و ثعلبی نقل کرده که آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام محدود هفتاد جراحت برداشت (۶) و ابن اثیر می گوید: در آن روز علی شانزده ضربه خورد که در هر ضربه به زمین می افتاد و در هر بار جبرئیل او را بلند می کرد. (۷) در گذشته نیز اشاره شد که تمام نه نفر از پرچم داران مشرکان را که یکی پس از دیگری پرچم را به دست می گرفتند، امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسانید.

- ۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۶۴.
- ۲- سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۲۴.
- ۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ الثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۷۴؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۲۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۱۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۲۴.
- ۴- البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۷۱؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲ خبر قتاده.
- ۵- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۱۲ و ۱۱۴ هیشمی سند خبر اولی را صحیح دانسته و دومی را به خاطر یحیی بن عبدالحمید ضعیف خوانده حال آن که یحیی بدون شک ثقه است.
- ۶- تفسیر ثعلبی، ذیل آیه ای ۱۴۰ آل عمران.
- ۷- اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۲۰؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۶۸.

ابن کثیر که تعصب او در مواجهه با اخبار مناقب اهل بیت علیهم السلام وانکار آن وصف نشدنی است با این وجود می گوید: علی در احد نبرد شدیدی داشت و مشرکین فراوانی را به قتل رسانید و در خندق عمرو بن عبدود را که قهرمان عرب و در شجاعت شهرت داشت به قتل رسانید. (۱)

قوشچی می گوید: در احد همه جز علی فرار کردند و علی بیشترین مشرکین را در آن جنگ به قتل رسانید. (شرح التجرید، ص ۴۸۶).

اما حنین

حکم بن عتیبه می گوید: در حنین جز چهار نفر علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و ابن مسعود همه فرار کردند. (۲)

شبهه این خبر از انس نیز روایت شده و در آن ابن مسعود را نام نبرده است و سندش صحیح است و رجال سند آن را صالحی شامی ثقات دانسته و حسین سلیم در حاشیه مسند ابویعلی حسن دانسته و در آن انس گفته است: علی در آن روز شدیدترین آن ها بود که در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله می جنگید. (۳) سند ابن ابی شیبه نیز مرسل صحیح است و خبر انس آن را تقویت می کند.

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۵۱

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۵۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۳، سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳- مسند ابویعلی، ج ۶، ص ۲۸۹، ح ۳۶۰۶؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۸۰؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۵، ص ۳۲۴.



ابوقتاده می گوید: ... مردم روز حنین فرار کردند و من نیز همراه آن ها فرار کردم. به ناگاه در بین مردم عمر بن خطاب را دیدم و به او گفتم: به مردم چه شده است؟ گفت: کار خداست. سپس مردم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتند. (۱)

بخاری در مصدر اولی که ذکر کردیم خبر را کامل نقل کرده است و در بقیه او وابن کثیر و بقیه نیز خبر را یک نوع با تصرف ناقص نقل کرده اند.

باز نقل کرده اند که: مسلمین روز حنین فرار کردند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جز ده نفر کسی باقی نماند و گفته شده که نه نفر که عبارت اند از: علی، عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل، ربیع بن حارث، عتبه، معتب بن ابی لهب، فضل بن عباس و ابن زبیر و گفته شده که ایمن بن ام ایمن نیز فرار نکرده است. (۲)

اما خیبر

چنان که اشاره شد ابن تیمیه گفت: کذابین گفته اند ابوبکر و عمر روز خیبر پرچم را گرفتند و بدون پیروزی برگشتند و سخنان دیگر که گذشت. اما برخی سخنان دیگر او در مورد خیبر:

ابن تیمیه می گوید: «در روز خیبر پرچم قبل از علی، نه به ابوبکر داده شده بود و نه به عمر. هیچ یک از آن دو به آن نزدیک هم نشدند. این از دروغ هاست. (۳)

- ۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۷۰، ح ۴۰۶۷ و ۴۰۶۶، ج ۳، ص ۱۱۴۴، ح ۲۹۷۳؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۷۷، ح ۲۷۱۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۲۰، ص ۱۲۶، ح ۴۸۹۲ و ۴۹۲۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۲۹.
- ۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷؛ الاستیعاب، شرح حال عباس و همچنین شرح حال ایمد، ج ۱، ص ۶۲؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲.
- ۳- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶۵.

همچنین ابن تیمیه در باره این لفظ از حدیث خبیر که «ابو بکر و عمر فرار کردند» می گوید: «لعنت خدا بر دروغگویان! چه کسی از علما این حدیث را روایت کرده است؟ سند صحیح برای این حدیث کجاست؟ این دروغ و کذب است.»<sup>(۱)</sup>

این که حضرات خلیفه اول و دوم پرچم را گرفتند و برای فتح خبیر رفته، ولی ناکام برگشتند، از مسلماتی است که در زیر به آن اشاره می شود:

عن علی قال: سار النبی صلی الله علیه و آله إلى خبیر فلما أتاها بعث عمر و بعث معه الناس إلى مدینتهم أو قصرهم فقاتلوه فلم یلبثوا أن هزم عمر و أصحابه فجاءوا یجنونه ویجنهم؛<sup>(۲)</sup> «پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را در روز خبیر به دست عمر دادند. آن گاه او به طرف دشمن روانه شد. سپس از میدان فرار کرده برگشت، در حالی که یارانش عمر را ترسو می خواندند و عمر یارانش را ترسو می خواند. (و هر کدام دیگری را سبب فرار از جنگ می دانستند.)

این خبر را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، جابر، سلمه بن اکوع و بریده نقل کرده اند.

حاکم و ذهبی سند امیرالمؤمنین علیه السلام را صحیح دانسته اند و متقی نیز آن را حسن دانسته و دو سند ثعلبی از سلمه بدون نزاع صحیح است.

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۲۱، ح ۳۶۸۷۹ و ۳۶۸۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰، ح ۴۳۴۰ و ۴۳۴۱ و ۴۳۴۲ با سه سند؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۵۰ با سه سند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۹۳ و ۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰، ج ۹، ص ۱۲۴؛ کتر العمال، ج ۱۰، ص ۴۶۲، ح ۳۰۱۱۹.

«عبد الرحمن بن ابی لیلی می گوید: «باری چنین شده بود که علی در زمستان با لباس تابستانه و در تابستان با لباس زمستانه از خانه بیرون می آمد. مردم از من پرسیدند: «از پدرت که علی را مدتی همراهی کرده پرس که سبب این کار علی چیست؟» (عبد الرحمن می گوید: «به پدرم گفتم که مردم از علی چیزی را دیده اند که مورد انکارشان است؟ پدرم گفت: «آن چیز چیست؟» گفتم: «اینکه علی در گرمای شدید با لباس زمستانه بیرون می آید و در حالی که در سرمای شدید با لباس تابستان بیرون می آید هیچ پروا از آن ندارد و از آن خودداری هم نمی کند. آیا در این باره چیزی شنیده ای؟ مردم از من خواستند که تو در باره این کار از علی پرسی.» پدرم شبی که علی را همراهی می کرد از او پرسید: «ای امیر المؤمنین، مردم از دو مطلبی جويا هستند.» امیر المؤمنین فرمودند: «چه چیزی را؟» گفت: «اینکه تو در گرمای سخت با لباس زمستانه خارج می شوی و در حالی که هوا سخت سرد است با لباس تابستانه خارج می شوی.» امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای ابولیلی! مگر همراه ما در خیر نبودی؟» گفت: «آری، به خدا قسم که همراه شما بودم.» فرمود: «همانا پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای جهاد و فتح خیبر فرستادند. ابوبکر همراه مردم حرکت کرد، ولی پس از اندکی خود و همراهانش پا به گریز گذاشته از میدان فرار کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را فرستادند و او نیز پا به فرار گذاشت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هم - اینک پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد. خداوند پیروزی را نصیب او می گرداند و او فرار نمی کند. سپس کسی را به سوی من فرستاده و مرا خواستند. من آمدم در حالی که چشمانم درد می کردند و نمی توانستم چیزی را ببینم. پیامبر صلی الله علیه و آله از آب دهان خود بر چشمانم مالیده و فرمودند: «خدایا، گرمی و سردی

را از او دور کن!» امیرالمؤمنین فرمودند: «بعد از آن هیچ گاه گرمی و خنکی مرا اذیت نکرد.»

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام (با دو سند)، ابن عباس، جابر، بریده، (با سه سند)، ابولیلی، ابوسعید خدری، سلمه و عمار روایت کرده اند. (۱)

این لفظ را ابن ابی شیبیه و بزار و برخی دیگر روایت کرده اند و سندش صحیح است و متقی در باره ای همین لفظ می گوید: طبری سند این حدیث را صحیح دانسته است. بقیه به صورت: «ابوبکر و عمر پرچم را گرفتند و بدون پیروزی برگشتند» این داستان را نقل کرده اند. حاکم و ذهبی سه سند این حدیث را وهیثمی پنج سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شعیب و البانی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

ابن حجر می گوید: «این حدیث را بخاری و مسلم مختصر و کوتاه نقل کرده اند (و هیچ اشاره ای به پرچم گیری ابوبکر و عمر نکرده اند). اصل قضیه این بوده که ابتدا پرچم را ابوبکر می گیرد و بدون پیروزی بر می گردد و بعد عمر می گیرد ...» (۲)

- ۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۶۷، ح ۳۲۰۸۰؛ ج ۷، ص ۳۹۴، ح ۳۶۸۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶، ح ۱۱۱۳۸، ح ۵، ۳۵۳ و ۳۵۸، ح ۲۳۰۴۳ و ۲۳۰۸۱؛ مسند بزار، ج ۲، ح ۴۹۶، ج ۳، ص ۲۲، ح ۷۷۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۸۹، ح ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳ و ۸۶۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰، ح ۴۳۳۷ تا ۴۳۳۹؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۷؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۷۷ و ۳۵۷، ح ۵۷۸۵ و ۶۳۰۳؛ معجم الصغیر، ج ۲، ص ۶۵، ح ۷۹۰؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۵۲، ح ۲۳۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۵؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۳۴۶؛ مسند ابو یعلی، ج ۲، ص ۷۰۸، ح ۶۹۶؛ تاریخ بخاری، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۶۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، ج ۹، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۸۸.
- ۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۸۴.

پس بنا بر حکم ابن تیمیه تمام این محدثین و افرادی که در سند آن هستند کذاب بوده اند. همچنین ثابت می شود که ابن تیمیه این جا نیز دروغ گفته و این همه محدثین را متهم به کذب کرده است. البته باید دقت داشته باشیم اینکه ابوبکر و عمر از خیبر فرار کرده اند با در نظر گرفتن راویان آن بدون شک متواتر خواهد بود.

### ابن تیمیه و حافظ قرآن نبودن امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «عثمان بدون تردید قرآن را جمع نموده است و گاهی هم آن را در نماز می خواند، اما در باره علی (میان علما) اختلاف است که آیا همه ای قرآن را حفظ کرده بود یا نه.» (۱)

جواب: در حدیث وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علی أفضی أمتی بکتاب الله؛ علی داناترین امتم به کتاب خداست. (۲)

البانی حدیثی را با این لفظ که الفاظ زیاد دارد در کتاب ضعیفه اش وارد کرده و گفته است: این حدیث را به خاطر شطر دومش در این کتاب وارد کردم و اما شطر اولش (یعنی داناترین امتم در امر قضاوت به وسیله کتاب خدا علی است) دارای شاهد از ابن عمر است و آن را در کتاب (صحیححه ام، حدیث شماره ۱۲۲۴ وارد کرده ام). این حدیث به تنهایی ادعای ابن تیمیه را تکذیب می کند.

در احادیث صحیح ثابت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- سلسله احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۸۸۳.

سلونی و الله لا- تسألونی عن شیءٍ یكون إلى یومِ القیامه إلا أخبرتکم وسلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه إلا وأنا اعلم أبلیل نزلت أم بنهار فی سهل أم فی جبل؛ (۱) ابوظفیل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمودند: از من سؤال کنید والله سؤال نمی کنید از من از هر آنچه تا قیامت واقع خواهد شد، مگر این که شما را از آن خبر می دهم. از کتاب خدا مرا سؤال کنید والله هیچ آیه ای نیست مگر این که من می دانم شب نازل شده یا روز، در زمین هموار یا در کوه.

قال علی: والله ما نزلت آیه إلا- وقد علمت فیما نزلت وأین نزلت و علی من نزلت إن ربی وهب لی قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً؛ (۲) سلیمان الاحمسی از پدرش یا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمودند: والله هیچ آیه ای نازل نشد مگر این که من می دانم در مورد چه و کجا و در مورد که نازل شده است. همانا پروردگرم برای من قلب ...

این دو خبر صحیح هستند و از آن نیز می توان استفاده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام حافظ قرآن، بلکه بالاتر از این حرف ها بوده و کسی که حافظ کل قرآن نیست نمی تواند چنین احاطه ای داشته باشد.

- ۱- تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ الجرح والتعدیل، ۶، ص ۲۹۱، رقم ۱۰۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷، رقم ۵۶۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۷، رقم ۵۷۰۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۵۹۹ و ج ۱۱، ص ۲۴۹ و ۲۹۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۲۸، ح ۳۷۷۳۴؛ انساب الاشراف، ۲، ص ۳۵۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸.
- ۲- حلیه الولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ طبقات ابن سعد، ۲، ص ۳۳۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۸۶.

در اخبار فراوان دیگر ثابت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام قرآن را همراه با شأن نزول و بیان ناسخ و منسوخ جمع کرده اند.

ابن سیرین می گوید: من خیلی گشتم که این کتاب را پیدا کنم، ولی پیدا نکردم و اگر به دست می آوردم علم در آن بود. [\(۱\)](#)

ابن سیرین به عکرمه ناصبی گفت: آیا قرآن را (در زمان خلفا) همان گونه ای که علی جمع کرده بود با ترتیب نزول جمع کردند؟ عکرمه گفت: اگر انس و جن با هم جمع شوند تا کتابی مانند مصحف (قرآن) علی را جمع کنند نخواهند توانست. [\(۲\)](#)

وأخرج ابن أ شسته عن ابن سيرين أنه (علي) كتب في مصحفه الناسخ والمنسوخ وأن ابن سيرين قال فطلبت ذلك الكتاب وكتبت فيه إلى المدينة فلم أقدر عليه؛ [\(۳\)](#) ابن سيرين گفته است: علی در قرآنش ناسخ و منسوخ را نیز نوشته بود، من آن کتاب را طلب کردم و برای پیدا کردن آن به مدینه نامه نوشتم، ولی به آن دست رسی پیدا نکردم.

عن علي قال: لما قبض رسول الله أقسمت أو حلفت أن لا أضع ردائي عن ظهري حتى أجمع ما بين اللوحين فما وضعت ردائي حتى جمعت القرآن؛ [\(۴\)](#) امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند سوگند یاد کردم که عبایم را بر پشتم

۱- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۹۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۹۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲- الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۷۵۱؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷

۳- الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۷۵۲؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۲، رقم ۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ۳۶۴۷۳.

نگذارم تا این که قرآن را بین دو لوح جمع کنم و عبایم را بر پشتم نگذاشتم تا این که قرآن را جمع کردم.

این خبر از مسلمات است، ولی در کتاب های دیگر برخی برای تأیید عقیده ای خود مطالبی را اضافه کرده اند که اخبار مسلم دیگر آن را تکذیب می کند.

قال ابن حجر: وقد ورد عن علی أنه جمع القرآن علی ترتیب النزول عقب موت النبی أخرجه ابن أبی داود؛ (۱) ابن حجر می گوید: از علی روایت شده که او پس از رحلت پیامبر قرآن را تا ترتیب نزولش جمع کرد.

امت اسلامی باید از خود سؤال کند که این قرآن کجاست! و چه سبب شد که از این قرآن محروم گشت!

البته باید توجه داشته باشیم؛ قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کردند هیچ فرقی با قرآن حاضر از جهت شمار آیات و سور ندارد و تنها فرقی در این است که «شأن نزول» و «ترتیب نزول» و «ناسخ و منسوخ» در مورد تمام آیات بیان شده است. اگر آن در دسترس مردم بود دیگر کسی نمی توانست به دلخواه خویش قرآن را معنا و تفسیر کند و نزول آیات را در مورد هر که دوست دارد تطبیق سازد.

ملاحظه می کنید که به کوری چشم ابن تیمیه امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از همه قرآن را به تنهایی جمع کرده اند. اگر آن حضرت حافظ نبودند، چگونه آن ها را همراه با شأن نزول جمع کرده اند.

همچنین هر که در این موضوع سخن گفته است، امیرالمؤمنین علیه السلام را در رأس همه ای حافظان قرآن اسم برده است.

(۲)

۱- فتح الباری، ج ۹، ص ۳۴ و ۴۲؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۸۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۵.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۵۶؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۹.



قابل یاد آوری است که هیچ کسی جز ابن تیمیه چنین ادعایی نکرده است. ابن تیمیه از کجا دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام حافظ قرآن نبوده اند! توجه کنید چگونه ابن تیمیه برای بدبین کردن مسلمین نسبت نفس و جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعی و تلاش کرده است.

### ابن تیمیه و آیین امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی

ابن تیمیه می گوید: قبل أن یبعث الله محمدا لم یکن أحد مؤمنا من قریش لا رجل ولا صبی ولا امرأه ولا الثلاثه ولا علی. وإذا قیل عن الرجال: إنهم كانوا یعبدون الأصنام فالصبيان كذلك: علی وغیره. وإن قیل: کفر الصبی لیس مثل کفر البالغ. قیل: ولا إیمان الصبی مثل إیمان البالغ. فأولئك یثبت لهم حکم الإیمان والکفر وهم بالغون وعلی یثبت له حکم الکفر والإیمان وهو دون البلوغ والصبی المولود بین أبوین کافرین یجری علیه حکم الکفر فی الدنيا باتفاق المسلمین؛ (۱) پیش از اینکه خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را برگزیند کسی از قریش ایمان نداشت، نه مرد و نه کودک، نه زن، نه سه نفر و نه علی. اگر در باره مردان گویند که (قبل از اسلام) بت می پرستیدند، (باید بگویم که) کودکان نیز بت می پرستیدند: چه علی و چه غیر علی. و اگر کسی بگوید که کفر کودک مثل کفر بزرگ سال نیست، به او می گویم که ایمان کودک هم مثل ایمان بزرگ سال نمی باشد. همان طوری که به بزرگ سالان (که بالغ هستند) حکم کفر و ایمان صدق می کند، به علی نیز حکم کفر و ایمان ثابت می شود، گرچه نابالغ باشد. کودکی که

از پدر و مادر کافر به دنیا آمده است به اتفاق مسلمانان حکم کفر به او جاری ست.»

جواب: حاکم در «مستدرک» و دیگران نیز گفته اند:

تواترت الأخبار أنّ فاطمه بنت أسد ولدت أمير المؤمنين عليّ ابن أبي طالب في جوف الكعبة؛ (۱) به تواتر ثابت شده که فاطمه بنت اسد علی را در داخل خانه خدا به دنیا آورده است.»

نقل شده است که هنگام ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام دیوار کعبه برای حضرت فاطمه بنت اسد شکافته شد و او سه روز در داخل کعبه بود و امیرالمؤمنین علیه السلام را در آنجا به دنیا آورد.

حالا- به ابن تیمیه و پیروانش که سخنان او را مثل وحی تکرار می کنند، می-گوییم: مادر حضرت علی چگونه «کافر» و «مشرک» بوده که خداوند برایش چنین کرامتی عطا فرمود؟

هرچند بعضی از علمای اهل سنت بر آن اند که پدر و مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، قبل از اسلام در دین بت پرستی بودند و حتی در مورد پدر و مادر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز متأسفانه چنین اعتقادی دارند، ولی حقیقت خلاف آن است.

بررسی های تاریخی و کاوش های به دور از هر گونه تعصب در احادیث چنین نتیجه را می رساند که نه تنها پدر و مادر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن و یکتاپرست بودند، بلکه از اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد زیادی مؤمن، یکتاپرست و در دین حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بودند که از جمله آن ها جدّ اعلاّی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبد

---

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴؛ ازاله الخفاء دهلوی و دیگران.

المطلب می باشد. حتی بررسی ها این را می رساند که عموی آن حضرت ابوطالب (پدر حضرت علی علیه السلام) نیز چه قبل از بعثت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و چه بعد از آن لحظه ای بت نپرستیده، بلکه از مؤمنان کامل به شمار می رفته است.

در مورد ایمان حضرت ابوطالب کتاب هایی نوشته شده که از جمله آن هاست کتابی از محمد بن رسول برزنجی مدنی که در باره ایمان والدین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوطالب نوشته است.

همچنین کتابی در کتابی که در مورد احادیث متواتر نوشته است، ایمان پدران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از اخبار متواتر برشمرده و می نویسد:

تمام پدران و مادران پیامبر صلی الله علیه و آله موحد بودند و بر آن ها کفر و عیب و پلیدی داخل نشد و نه هیچ چیزی که اهل جاهلیت بر آن بودند، باجوری در حاشیه اش بر «جوهره التوحید» ذکر کرده که موحد بودن آن ها به حد تواتر معنوی می رسد. (۱)

کتابی محبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل نجات بودن ابوطالب را نیز از اخبار متواتر خوانده و نوشته است:

همانا ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشت و آن حضرت را حمایت و یاری می کرد. شیخ جلیل القدر علامه سید محمد بن رسول برزنجی مدنی در کتابی که در نجات والدین پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف کرده است، آخر کتابش را به دلائل نجات ابوطالب و این که اهل نجات بودن ابوطالب متواتر است، اختصاص داده است و گفته است: «اخبار به تواتر رسیده که ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشت و آن

حضرت را در تبلیغ دینش یاری می کرد و در هر چه می فرمودند تصدیقش می نمود و پسرانش جعفر و علی را به پیروی و یاری آن حضرت امر می کرد. سپس می گوید: «این اخبار به روشنی دلالت بر این می کند که قلب ابو طالب پر از ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود.» همانا این مطلب را در کتاب «اسنی المطالب فی نجات ابی طالب» نقل کرده است. (۱)

علاوه بر آنچه ذکر شد، یادآور می شویم که ابن قتیبه در کتاب «معارف» یا «تأویل المختلف الحدیث» بابتی گذاشته و در آن بیش از پنج نفر را نام برده که پیرو دین آن زمان بوده و از بت پرستی کناره گیری کرده اند و ابوذر نیز بنا بر روایت «صحیح مسلم» قبل از بعثت موحد بوده و برای خداوند متعال نماز می گزارشته است. (۲) و این مطلب نیز دروغگویی ابن تیمیه را ثابت می کند.

همچنین اهل سنت به امیرالمؤمنین علیه السلام لقب «کرم الله وجهه» را داده اند و این به این خاطر است که امیرالمؤمنین علیه السلام یک لحظه هم بت پرستیده است، ولی ابن تیمیه می گوید: «علی نیز مانند دیگران بت می پرستید. با این وجود وهابی ها به چنین فرد ورهبر دروغباف فخر می کنند و از او پیروی می کنند و به مانند او به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام تهمت زده و سخنان رهبر دروغباف خود را در مورد اهل بیت علیهم السلام تکرار می کنند.

ابن تیمیه در مهم ترین کتاب هایش مانند «الفتاوی الکبری» و «جامع الفتاوی» و «منهاج السنه» و در بسیاری کتب دیگرش در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام لقب (کرم الله وجهه) را ذکر نکرده و تنها دو یا سه مورد در برخی کتب دیگرش آن حضرت

۱- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۹۶، ح ۲۲۶ و دیگران .

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۸، ح ۲۴۷۳، کتاب الفضائل، باب من فضائل ابی ذر.

را به این لقت خوانده است که این هم دلالت به تناقض گفتارش می کند و هم به دروغگویی اش.

### ابن تیمیه و شاگردی ابن عباس

ابن تیمیه می گوید: وقوله: ابن عباس تلمیذ علی کلام باطل؛ (۱) اینکه ابن عباس شاگرد علی است، سخنی است بی اساس و باطل.

این در حالی است که شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بودن ابن عباس از جمله اخبار مشهور و از مسلمات نزد مسلمین است و مناوی در شرح حدیث «علی همراه قرآن و قرآن همراه اوست» می گوید:

ولذا كان أعلم الناس بتفسير إلی أن قال: حتی قال ابن عباس: ما أخذت من تفسير فعن علی؛ (۲) بنابر این، علی داناترین مردم به تفسیر بود ... حتی ابن عباس گفته است: «هر چه از تفسیر دریافته ام از علی است.»

باز هم ابن تیمیه می گوید:

ليس في الأئمة الأربعة ولا غيرهم من أئمة الفقهاء من يرجع إلی علی في فقهه.. فمالک أخذ علمه عن أهل المدينة وأهل المدينة لا يكادون يأخذون عن علی!.. وأبو حنيفة الشافعي وأحمد تنتهي طرقهم إلی ابن عباس وابن عباس مجتهد مستقل ولا يقول بقول علی! (۳) در بین هیچ یک از امامان چهار مذهب و غیر آن ها از امامان فقیهه یک نفر هم پیدا نمی شود که در فقه خود به علی

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۳۶.

۲- فیض القدر مناوی، ج ۴، ص ۳۵۷.

۳- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

مراجعه کرده باشد ... مالک علمش را از اهل مدینه گرفته و اهل مدینه از علی علم نمی گرفتند. ابو حنیفه، شافعی و احمد علمشان به ابن عباس می رسد و ابن عباس مجتهد مستقل است و پایبند به قول علی نبود.

البته خیلی روشن است که چنین سخن ابن تیمیه دروغی بیش نیست. اگر ابن تیمیه این نسبت را تنها به مالک بن انس می داد، شاید درست و صحیح بود. چون مالک بنا بر سخن محدثین نه در فضل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی روایت کرده و نه در «موطأ» اش از آن حضرت حدیثی روایت کرده است. اما شافعی (در کتاب «ام» و نیز دیگر کتبش) و احمد در «مسند» احادیث فراوان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده و به سخنان آن حضرت استدلال کرده اند. و همچنین ابوحنیفه نیز با سندش از آن حضرت احادیث روایت کرده که می توان به کتاب «مسند ابو حنیفه» علی قاری مراجعه کرد. و اگر در واقع این سخن ابن تیمیه حق باشد که هرگز حقیقت ندارد، این طعنی بر رهبران فقه اهل سنت خواهد بود، نه به امیرالمؤمنین علیه السلام!

اما ابن عباس خودش می گوید:

کنا إذا اتانا الثبت عن علی لم نعدل به؛<sup>(۱)</sup> «روش همیشه گی ما این است که هر گاه شخص ثقه بر ما حدیثی از علی روایت می کرد، هرگز از سخن او به سخن دیگری نمی گرویم.»

همو می گوید:

إذا حدثنا ثقه عن علی بفتیا لا نعدوها؛<sup>(۲)</sup> «هر گاه شخصی ثقه فتوایی را از علی برای ما نقل کند از عمل بر آن تجاوز نمی کردیم.» سند این خبر صحیح است.

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۷، ح ۵۷۰۴.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۷، ح ۳۶۵۰۶؛ تاریخ ذهبی.

مضافاً بر این‌ها ابن عباس همان کسی است که به صورت فراوان هم از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث روایت کرده و هم خیلی از فضائل آن حضرت از او با اسانید صحیح روایت شده است، مانند: «من شهر علمم و علی دروازه آن» «علی خلیفه من پس از من است» و ... که اشاره شد.

### ابن تیمیه و مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام

در مورد مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «در میان صحابگان این گونه دعاها را بیشتر از علی سراغ داریم.»

سپس نمونه‌های از سعد بن ابی وقاص، براء بن مالک، سعید بن زید، عمر بن خطاب و علاء بن حضرمی ذکر کرده می‌گوید: «مثل این دعاها خیلی زیاد است. ابن ابی دنیا در این موضوع کتابی نوشته با اینکه برای این قصه‌های یاد شده از علی سندی ذکر نکرده تا برای شناخت صحت آن سندش بررسی شود. علاوه بر آن در آن چیزهای است که بدون تردید کذب و دروغ می‌باشد مانند دعای علی بر انس که پیس گردید و دعایش بر زید بن ارقم که نابینا شد ...» (۱)

جواب: اینک متن آنچه ابن تیمیه انکار کرده:

عن زید بن أرقم قال: نشد علی الناس فقال: أنشد الله رجلاً سمع من النبي صلى الله عليه وآله يقول: من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقام إثنًا عشر رجلاً بدرية فشهدوا بذلك و كنتُ

فِيْمَنْ كَتَمَ فِذْهَبَ بَصْرِيٍّ؛ (۱) زید ابن ارقم می گوید: «علی مردم را سوگند داد و فرمود: «هر که از پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را شنیده باشد که «هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی می کند.» از جا برخاسته گواهی دهد.» آن گاه دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، برخاسته و به این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند و من از جمله کسانی بودم که (این حقیقت را) پنهان کردند (و آن گاه با دعا و نفرین امیرالمؤمنین) بصیرتم از بین رفت و کور شدم.»

هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

پس خود زید بن ارقم به واقعیت داشتن این موضوع شهادت می دهد، ولی ابن تیمیه آن را انکار و تکذیب می کند.

روایت دیگر:

إِنَّ عَلِيًّا نَشَدَ النَّاسَ فِي الرَّحْبَةِ: «مَنْ سَمِعَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» فَقَامَ نَفَرٌ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَتَمَ قَوْمٌ فَمَا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى عَمُوا وَأَصَابَتْهُمْ آفَةٌ مِنْهُمْ: يَزِيدُ بْنُ وَدِيعَةَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مَدْلَجٍ؛ (۲) همانا

۱- معجم الكبير، ج ۵، ص ۱۷۱ و ۱۷۵، ح ۴۹۸۵ و ۴۹۹۶؛ سیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۲۳.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۹۶۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۲۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۰۸؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۶۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱، ح ۳۶۴۱۷، سند این حدیث صحیح است.



علی در رجه کوفه با سوگند دادن مردم از آنان چنین خواست: «هر که این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمودند: «هر که من مولای او هستم، پس علی نیز مولای اوست. خدایا، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی می کند» (هر که این را) شنیده باشد برخاسته و گواهی دهد.» گروهی برخاستند و گواهی دادند که این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند، ولی گروهی نیز این مطلب را پنهان داشتند و از دنیا نرفتند مگر اینکه (با دعا و نفرین امیرالمؤمنین) نابینا شدند و یا به آفت و بلای دیگری گرفتار شدند که از جمله آنان زید بن ودیعه و عبد الرحمان بن مدلیج هستند.»

این حدیث از سعید بن وهب، هانی بن هانی و عبد الرحمان روایت شده است. و سندش صحیح است.

باز روایت دیگر در همین موضوع :

قال علی علی المنبر: أنشد الله رجلاً- سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ» إِلَّا قَامَ وَشَهِدَ. وَتَحْتَ مَنْبَرِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَبِرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَجَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ فَأَعَادَهَا فَلَمْ يَجِبْهُ أَحَدٌ فَقَالَ: اللَّهُمَّ مِنْ كَتَمَ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَهُوَ يَعْرِفُهَا فَلَا- تَخْرِجْهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَجْعَلَ لَهُ آيَةً يُعْرَفُ بِهَا. قَالَ (أَبُو وائل) فَبَرِصَ أَنَسُ وَعَمِيَ الْبِرَاءُ وَرَجَعَ جَرِيرٌ أَعْرَابِيًّا بَعْدَ حَجْرَتِهِ؛ (۱) [علی در منبر ایستاده فرمود:](#) «به

۱- انساب الاشراف، ص ۱۵۶ و ۱۶۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۱۷، این خبر را نیز چنان که می بینید بلاذری از علمای بزرگ اهل سنت که در سال ۲۸۸ هجری وفات یافته است، با سندش روایت کرده است.

خدا سوگند می دهدم هر کسی را که در روز غدیر خم از پیامبر شنیده باشد که آن حضرت فرمودند: «خدایا، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی می کند» اینکه برخیزد و گواهی دهد.» در زیر منبر انس بن مالک، براء بن عازب و جریر بن عبد الله بجلی نشسته بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام این سخن را دو مرتبه تکرار نمود، ولی کسی از آن ها گواهی نداد. آن گاه علی فرمود: «خدایا، هر که دانسته این حقیقت را پنهان کرده باشد او را از دنیا خارج نکن مگر اینکه نشانه ای در وی قرار دهی که با آن شناخته شود.» ابو وائل می-گوید: «انس (با نفرین امام) گرفتار پیسی شد و براء نابینا شد و جریر بعد از هجرتش اعرابی گشت.»

### ابن تیمیه و طعن هایش نسبت نبرد های جمل و صفین

#### اشاره

ابن تیمیه می گوید :

۱. «علی هیچ گونه حجت و دلیلی برای جنگ نداشت. خود علی نیز به این مطلب اشاره کرده به روشنی بیان نموده است که هیچ گونه نصی در نزد او در مورد جنگ جمل و صفین وجود ندارد، بلکه او با رأی خودش می جنگد. اکثر صحابه در این جنگ با او موافقت نکردند.» (۱)
۲. «علی برای این جنگید که مردم از او فرمانبرداری کنند و بر آن ها و اموال-شان تصرف داشته باشد. پس چگونه می شود این جنگ را جنگ برای دین نامید.» (۲)

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۹۹، ج ۶، ص ۳۳۳، ج ۸، ص ۵۲۶.

۲- همان، ج ۸، ص ۵۷.

۳. «جنگ علی در بصره (یعنی جنگ جمل) و صفین را اگر بخواهیم تأویلش نمایم فتنه به شمار می آید. این جنگ ها نه از جهاد واجب بود و نه مستحب.» (۱)

۴. «علی در جنگ هایش) خلق زیادی از مسلمانان را که نماز برپا می داشتند، زکات می دادند و روزه می گرفتند به قتل رسانید.» (۲)

۵. «امامان اهل سنت به مانند مالک، احمد و غیره گفته اند: «علی برای جنگ با خوارج امر شده بود، اما جنگ جمل و صفین جنگ فتنه بود.» (۳)

۶. «اما جنگ جمل و صفین جنگ فتنه بود و فضیلتی صحابه، تابعین و دیگر علما همه از این جنگ ناراضی بودند؛ چنان که نصوص بر آن دلالت می کند. حتی کسانی که در این جنگ شرکت کرده بودند، آن ها نیز ناراضی بودند، و کسانی که از این جنگ ناراضی بودند عدد شان بیشتر و بهترین این امت بودند نسبت به کسانی که از این جنگ راضی بودند.» (۴)

۷. «علی از کارهایی که انجام داد پشیمان شد، حتی از جنگ و غیر آن نیز ... در شب های صفین می گفت: «چه خوب است موضع گیری عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص که اگر خوب بود اجرش بزرگ است و اگر گناه بود خطرش کم تر است. و می گفت: «ای حسن! ای حسن پدرت فکر نمی کرد که کار به این جا کشیده شود. پدرت دوست دارد که ای کاش بیست سال قبل از این مرده بود. به تواتر رسیده که علی از اختلاف زبردستان خود با او به داد آمد و فکر نمی کرد که

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۷.

۲- همان، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳- همان، ج ۸، ص ۲۳۳.

۴- همان، ج ۵، ص ۱۵۳.

کار به این جا کشیده می شود. حسن رأیش ترک جنگ بود. و در باره ای حسن نص روشن وارد شده که او بر راه ثواب خواهد بود.» سپس حدیثی را از صحیح بخاری شاهد آورده می گوید: «حسن به خاطر صلح بین دو گروه مورد ستایش قرار گرفته است و در احادیث صحیح نیز دلالت بر این دارد که نشستن از جنگ و خودداری از فتنه محبوب تر است نزد خدا و پیامبرش.» (علی) وقتی از صفین برگشت سخنش تغییر کرد ... این خبر به تواتر رسیده است که آخر عمرش پشیمان شد. (۱) گاهی شده که پشیمانی و بدبینیش از این جنگ آشکار می شده ... (۲)

۸. «حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را بر جنگ با ناکشین قاسطین مارقین امر کرده باشد دروغ و ساخته شده است. علی در باره ای جنگ جمل و صفین چیزی را روایت نکرده است چنان که در باره ای جنگ با خوارج حدیث روایت کرده است. در باره ای جنگ جمل و صفین جز از طرف کسانی که در جنگ شرکت نکردند روایت نقل نشده است و آن ها احادیثی روایت کرده اند بر ترک جنگ در حالت فتنه. اما حدیثی که پیامبر به جنگ ناکشین، قاسطین و مارقین امر کرده است، حدیثی است ساخته شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله.» (۳)

۹. باز هم می گوید: «حدیثی (که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد) که «جنگ با علی جنگ با من است ...» و این حدیث را صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشند کذب و دروغ است. این حدیث در هیچ یک از کتاب های حدیث پژوهان معروف ذکر نشده و با سند معروفی هم روایت نشده ... چگونه صحابه حدیثی را

۱- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۰۹.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۵۲۶، ج ۸، ص ۱۴۵.

۳- منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۱۲.

شنیده باشند که به اتفاق آگاهان به حدیث چنین حدیثی دروغ و ساخته شده است؟ جنگ علی در جمل و صفین به امر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه علی با رأی خودش جنگید.» (۱)

قبل از پاسخ تفصیلی بر تک تک سخنان بی اساس ابن تیمیه سزاوار است باز هم ادعاهای او را خلاصه وار بیاوریم. او در آنچه از زبانش در بالا نقل کردیم این همه دروغ گفته که به دروغ هایش اشاره می کنیم:

۱. علی از این دو جنگ (جمل و صفین) پشیمان شد و خصوصاً در آخر عمرش که در این مطلب ابن تیمیه ادعای تواتر می کند.

۲. علی برای حکم کردن بر مردم و تصرف در جان و مال آن ها جنگید.

۳. علی دلیل و نصی برای جنگ جمل و صفین نداشت.

۴. جنگ علی نه جهاد واجب بود و نه جهاد مستحب.

۵. اکثر صحابه با علی در این دو جنگ موافق نبودند.

۶. فقهای اهل سنت مانند مالک، احمد و غیر گفته اند که این دو جنگ جنگ فتنه بوده است.

۷. کسانی که از این جنگ ناراضی بودند بیش ترین از نظر عدد و بهترین این امت بودند.

۸. در باره جنگ جمل و صفین هیچ صحابه نصی روایت نکرده است.

و دروغ های دیگر که همراه با پاسخ به آن اشاره خواهیم کرد.

قبل از ورود به بحث در مورد بیان دروغ های ابن تیمیه، لازم است به دو مطلب اشاره کنیم :

۱. از جابر بن عبدالله انصاری در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند و در پاسخ گفت: در مورد جنگ های علی کسی جز کافر شک نمی-کند. (۱) سند این خبر بدون تردید صحیح است. ذهبی این خبر را در شرح حال سوید بن سعید ذکر کرده است، حال آن که سوید ثقه است و مسلم در صحیحش ۵۳ حدیث از او روایت کرده است گرچه او را تضعیف نیز کرده اند، ولی کتاب او را صحیح خوانده اند و او این حدیث را به صورت سماع روایت کرده است.

۲. این که ابن تیمیه زیاد به تخلف ابن عمر و سعد بن ابی وقاص از جنگ های جمل و صفین اشاره کرده و دروغ های فراوان گفته است، چنان که به برخی از سخنانش اشاره شد. اما چنان که خواهد آمد گرچه این ها از عدم نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیشیمان شدند، ولی باید توجه داشته باشیم که این دو نفر و ابوهیره و ابوبکره در مذمت خوارج احادیث روایت کرده اند و از مسلمات ملت اسلام گمراهی خوارج است که به برخی اخبار در این مورد اشاره می کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خوارج سگان آتش جهنم هستند. (۲) ترمذی، حاکم، ذهبی، هیثمی، البانی و شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۲. باز حضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: خوشا به حال کسی که خوارج را بکشد و یا خوارج او را بکشند. (۳) این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوبکره، ابن عمر، عمر،

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۳۶۲۱.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ۳۸۵، و ج ۵، ص ۲۵۰؛ سنن ترمذی، ح ۴۰۸۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵؛ و ج ۳، ص ۳، ح ۶۶۰، ح ۶۴۳۱.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱ و ج ۲، ص ۸۴؛ و ج ۳، ص ۲۲۴؛ و ج ۴، ص ۳۵۷؛ سنن ابی داود، ح ۴۷۶۶؛ معجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۱ و ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۴۲ و دیگران .

عبدالله بن خباب، ابوسعید و انس، طلق بن علی، ابن ابی اوفی، ابوامامه روایت شده است.

۳. خوارج را هر جا دیدید بکشید و به کشته آن ها اجر داده خواهد شد. (۱) این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عمر، ابوبکر، عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابوبرزه، انس، عبدالله بن عمرو، ابوزید انصاری، قتاده روایت شده است.

۴. خوارج بدترین خلق هستند و چنان که تیر از کمان خارج می شود این ها نیز از اسلام خارج می شوند. (۲) این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عمر، ابن عباس، ابن مسعود، ابوسعید، انس، جابر، سهل بن حنیف، عقبه بن عامر، ابوبرزه، ابوبکر، ابوذر و دیگران روایت شده است.

هر کدام از این احادیث به تنهایی متواتر است و ما تنها برخی مصادر را ذکر کردیم.

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ و ج ۲، ص ۸۴؛ و ج ۳، ص ۱۵، و ج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ و ج ۵، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۹ و ج ۶، ص ۱۱۵ و ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۴؛ سنن بن ماجه، ح ۱۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ح ۱۸۶۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۳۸ و ۳۱۲۳۹ و ۳۱۲۵۱.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۵۶ و ۴۰۴؛ و ج ۳، ص ۵ و ۱۸۳ و ۳۵۳ و ۴۸۶، و ج ۴، ص ۱۴۵ و ۴۲۲ و ج ۵، ص ۴۲ و ۱۷۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۱۷۹ و ج ۵، ص ۱۱۱ و ۲۰۵ و ۲۱۵ و ج ۷، ص ۱۱۱ و ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و دیگران.

با وجود این گونه احادیث فراوان و مسلم، تمام کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ های جمل و صفین یاری نکردند، در جنگ با خوارج نیز از نصرت آن حضرت خودداری نمودند که در راس آن ها سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و ابوهریره بودند که باید ابن تیمیه و وهابیت به این نیز افتخار کنند و این تخلف و نافرمانی آن ها از اوامر خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز با افتخار ذکر کنند! بنا بر این، تخلف این گونه افراد از جنگ های جمل و صفین نیز بدون تردید مانند تخلف از جنگ با خوارج است و در تمام این ها بدون شک از دستورات اسلام تخلف کرده اند.

اینک پس از بیان این واقعیت مهم به پاسخ تفصیلی به یکا یک این دروغ و تهمت های ابن تیمیه می پردازیم:

### آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از کرده ای خود پشیمان شد ؟

اما در مورد اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از نبرد های خود در جمل و صفین پشیمان شده بود که به قول ابن تیمیه چنین خبری به تواتر ثابت شده است، اصل چنین خبر از سلیمان بن سرد روایت شده است. این روایت که هر چند طبق معیارهای اهل سنت صحیح السند است، ولی با دلائل فراوان بی اساس خواهد بود:

۱. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از این جنگ ها پشیمان شده باشند، چرا سلیمان بن سرد را که ناقل چنین خبری است به خاطر شرکت نکردن در جنگ جمل سرزنش کردند و او نیز عذرخواهی کرده و از امام حسن علیه السلام خواست که در پذیرفتن عذر او واسطه شوند؟ (۱) چون اگر امیرالمؤمنین علیه السلام پشیمان شده باشند برعکس باید او را تشویق و مدح می کردند نه سرزنش.

---

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۳ با دو سند که هر دو صحیح است .



۲. سلیمان بن سرد که چنین خبری به او نسبت داده شده است از جمله کسانی است که در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کرد. ابن عبدالبر بنا بر نقل ذهبی می گوید: «او (سلیمان بن سرد) بود که در جنگ صفین با حوشب مبارزه نموده و او را به قتل رسانید.»<sup>(۱)</sup> اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ جمل پشیمان شده بودند، سلیمان بن سرد و دیگران این را دلیل قرار داده در جنگ صفین شرکت نمی کردند.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ صفین دو مرتبه ی دیگر اصحاب خود را برای جنگ با معاویه دعوت و حرکت دادند که بار اول با کارشکنی خوارج و بار دوم با کارشکنی اشعث کندی و قبیله اش معاویه از دست آن حضرت سالم به در رفت. پس چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام پشیمان شده بودند؟ ودلائل فراوان دیگر نیز دروغ بودن این ادعای ابن تیمیه را ثابت می کند.

برای ابن تیمیه بهتر این بود به جای اینکه به چنین دروغ ها پناه ببرد، پشیمانی کسانی را که یا بر امیرالمؤمنین علیه السلام شمیر کشیدند و یا آن حضرت را در این جنگ یاری نکردند ذکر نماید.

---

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۵، ح ۶۱.

## پشیمانی متخلفین از یاری نکردن امیرالمؤمنین علیه السلام

## پشیمانی ام المؤمنین عایشه

«عن هشام وقيس عن عائشه قالت: وددت أني كنت ثكلت عشرة مثل الحارث بن هشام وأني لم أسر مسيري مع ابن الزبير؛ (۱) ام المؤمنین عایشه گفته است: دوست داشتم من ده نفر مانند حارث بن هشام را از دست داده بودم، ولی همراه ابن زبیر به این راهم (به جنگ جمل) نمی رفتم.»

حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

«علی بن عمرو الثقفی قال: قالت عائشه: لأن أكون جلست عن مسیری کان أحب إلي من أن يكون لی عشرة من رسول الله صلی الله علیه و آله مثل ولد الحارث بن هشام؛ (۲) عایشه گفت: «اگر به جنگ جمل نمی-رفتم برایم محبوب تر از این بود که ده فرزند مانند فرزندان حارث از رسول خدا صلی الله علیه و آله می داشتم.»

«عن عبد الله بن عبید بن عمیر قال: قالت عائشه: وددت أني كنت غصنا رطبا ولم أسر مسیری هذا؛ (۳) عایشه گفت: «دوست داشتم شاخ درخت و خرما بودم و به این جنگ نمی رفتم.» سند این خبر صحیح است.

ذهبی روایت می کند:

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۶۰۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۴۲، ح ۳۷۸۱۱؛ انساب الاشراف.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۴۲، ح ۳۷۸۱۸.

«عن ابن أبي عتيق قال: قالت عائشه: إذا مر ابن عمر فارونيه فلما مر ابن عمر قالوا: هذا ابن عمر فقالت: يا أبا عبد الرحمن ما منعك أن تنهاني عن مسيري قال: رأيت رجلاً قد غلب عليك وظننت أنك لا تخالفينه يعني ابن الزبير. قالت: أما إنك لو نهيتني ما خرجت؛ (۱)» عايشه گفت: «هرگاه ابن عمر گذشت، او را به من نشان دهید.» وقتی گذشت گفتند: «این است ابن عمر.» عايشه به او گفت: «ای ابو عبد الرحمن، چرا مرا از حرکت به سوی جنگ جمل منع نکردی؟» ابن عمر گفت: «چون دیدم که مردی (یعنی ابن زبیر) بر افکار و حرکات تو سیطره پیدا کرده، بنابر این گمان کردم تو با وی مخالفت نخواهی کرد.» عايشه گفت: «اگر تو مرا منع می کردی، من به این جنگ نمی رفتم.»

سند این خبر کاملاً صحیح است. ذهبی می گوید: «منظورش همان فتنه جمل است.»

### پشیمانی عبد الله بن عمر

«از حمزه، پسر عبد الله بن عمر روایت شده که آن هنگام او (حمزه) همراه پدرش نشسته بود مردی از اهل عراق آمد و به ابن عمر گفت: «ای ابو عبد الرحمن! به خدا قسم من با حارث خواهان این بودم که در مورد تفریقه مردم به مانند تو سکوت را اختیار کرده و تو را الگوی خویش قرار بدهم و به قدر امکان از این بدی دوری گزینم، ولی نتوانستم؛ زیرا

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳، ج ۳، ص ۲۱۱؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۳۵ و ۶۶۲.

آیه ای محکمی از کتاب خدا سخت دل مرا به خود مشغول کرده است. در باره ای این آیه برایم چیزی بگو. و آن آیه این است که: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم بجنگند پس شما بین آن ها صلح دهید، ولی اگر یکی بر دیگری تجاوز کند با تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا برگردد. آن گاه اگر برگشت بین آن دو با عدالت صلح کنید و عدالت را رعایت کنید که خداوند عادلان را دوست دارد.»<sup>(۱)</sup> در باره این آیه برایم چیزی بگو. عبد الله به من گفت: «توجه کاری با این آیه داری؟ از نزد من دور شو.» آن مرد رفت و از چشمان ما دور و پنهان شد. آن گاه عبد الله رو به ما کرده گفت: «من چیزی بر ضد خود از این آیه نیافتم، جز اینکه با این گروه تجاوزگر (معاویه و لشکرش) نجنگیدم؛ زیرا خداوند است که مرا به آن امر می کند.»<sup>(۲)</sup>

حاکم می گوید: این را (یعنی پشیمانی ابن عمر را) جماعتی از تابعین از وی روایت کرده اند و من تنها این سند را نقل و به آن بسنده کردم به خاطر اینکه این سند به شرط شیخین صحیح است. ذهبی نیز بر صحت آن اقرار کرده است. ابن عبد البر نیز سخنی به مانند سخن حاکم را گفته است.

ابن اثیر می گوید: «ابن عمر هنگام مرگش گفت: «من از این دنیا چیزی بر ضرر خود نیافتم به جز آن که با گروه طغیانگر (لشکر معاویه) نجنگیدم.»

ابن عبد البر می گوید: «با سند های گوناگون از حبيب بن ابی ثابت و ابن عمر روایت شده که او گفته است: «از چیزی نگرانی ندارم به جز آن که من همراه علی با گروه ظالم (لشکر معاویه) نجنگیدم.»<sup>(۳)</sup>

۱- حجات، آیه ۸.

۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۶۳، ج ۳، ص ۱۱۵؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳- اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

**پشیمانی سعد بن ابی وقاص**

أن معاويه لما أفضى إليه الامر عاتب سعدا على ما فعل وقال له: لم تكن ممن أصلح بين الفئتين حين اقتتلا ولا ممن قاتل الفئه الباغيه. فقال له سعد: ندمت على تركي قتال الفئه الباغيه؛ (۱) معاويه وقتی به خلافت رسید سعد بن ابی وقاص را به خاطر رفتارش سرزنش کرده گفت: «تو نه از آن کسانی بودی که بین دو گروه وقتی با هم جنگیدند اصلاح نمایند و نه از کسانی بودی که علیه گروه طغیانگر بجنگند.» سعد گفت: «از اینکه جنگ با گروه طغیان گر را ترک کردم پشیمان هستم.»

خيشمه بن عبدالرحمن می گوید: «شنیدم که مردی به سعد بن ابی وقاص گفت: «همانا علی تو را مذمت کرد. سعد گفت: من در رأیم خطا کردم. علی سه فضیلت دارد که اگر من یکی از آن ها را می داشتم از دنیا و آنچه در آن است برایم بهتر بود ...» (بعد آن سه فضیلت را نام می برد) (۲)

همچنان در باره ای مسروق بن اجدع که از بزرگان تابعین و از جمله کسانی است که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است گفته اند:

«شعبی می گوید: مسروق از دنیا نرفت مگر اینکه به خاطر تخلف و خودداری از جنگ همراه علی توبه نمود.» (۳)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۴۶۰۱.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۴؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۴۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۸، با سند دیگر.

آری، ابن تیمیه به جای این که به این واقعیت ها اشاره کند، جهت گمراه نمودن مردم ناآگاه، واقعیت ها را وارونه نموده است.

### آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تصرف بر جان و مال مردم بود؟

اینکه ابن تیمیه ادعا می کند: «علی برای این جنگید که مردم از او فرمان کنند و او بر آن ها و اموالشان تصرف داشته باشد. پس چگونه می شود این جنگ را جنگ برای دین نامید» (۱) از تهمت های بزرگ اوست که هیچ کسی جز ناصبی چنین جرعتی را نکرده است.

قبل از پاسخ به چنین ادعا لازم است یادآوری نمایم که ابن تیمیه این جا در واقع صفت مولایش معاویه را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهد. هر شخص با انصاف اگر این سخن را بشنود حتماً صدها لعنت خداوند متعال و مخلوقاتش را نثار ابن تیمیه می کند. چنین سخنی بدون تردید یکی از روشن ترین دلائل ناصبی بودن ابن تیمیه است. چنان که در آینده خواهد آمد ابن حجر در «فتح الباری» کسانی را که گمان می کنند علی در جنگ هایش به راه درست نبود ناصبی نامیده است، چه رسد به این سخن ابن تیمیه.

اما این که این صفت در واقع صفت معاویه است، حقیقتی است که با سند صحیح روایت شده. سعید بن سوید می گوید:

ابومعاویه عن الاعمش عن عمرو بن مروه عن سعید بن سوید قال: صلی بنا معاویه فی النخيلة الجمعة فی الضحی ثم خطب وقال: ما قتلنا (ما قاتلتکم) لتصوموا ولا لتصلوا ولا لتحجوا أو تزکوا قد عرفتم أنکم تفعلون ذلك ولكن

إِنَّمَا قَاتَلْنَاكُمْ لِأَنَّا نَمُرُّكُمْ فَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ كَارِهُونَ؛ (۱) در نخیله معاویه برای ما نماز ظهر خواند سپس خطبه ای خواند و گفت: «من با شما ن جنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا حج انجام دهید و یا زکات پردازید. می دانم که شما آن ها را انجام می دهید، ولی من تنها به این خاطر با شما جنگیدم که بر شما امر و حکومت کنم و خدا نیز این را به من داد، هر چند شما این را دوست ند آرید.»

سند این حدث کاملاً صحیح است و به همین خاطر ذهبی و ابن کثیر نیز با سکوت این خبر را نقل کرده اند؛ زیرا تمام رجال این خبر رجال شیخین هستند جز سعید بن سوید و البانی سند این خبر را خیلی خوب دانسته است. این حدیث از سعید بن سوید با دو سند روایت شده است.

اما این که ابن تیمیه چنین صفتی را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داد، با احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت را برای جنگ با ناکثین و قاسطین امر فرموده اند و با ده ها آیات و روایاتی که جایگاه رفیع امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان کرده و در این کتاب بسیاری از آن ها به مناسبت در جای خود ذکر شده است، مخالف است که بر چنین یاوه گویی او نیاز به پاسخ بیش تر از این نیست.

### آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در نبرد هایش نص و دلیل شرعی نداشت؟

ما با ذکر احادیث و نصوص فراوانی که در باره جنگ جمل و صفین وارد شده است، پاسخ چنین ادعای بی اساس ابن تیمیه را می دهیم :

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۲۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، شرح حال سعید بن سوید؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۵؛ ارواء الغلیل البانی، ج ۳، ص ۶۳، ح ۵۹۶.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «همانا تو (بعد از من) با گروه «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین» خواهی جنگید.»

۲. ابویوب انصاری می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور دادند که همراه علی با گروه «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین» بجنگم.»

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند که با «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین» بجنگم» (۱)

این حدیث شریف را ده نفر از امیرالمؤمنین علیه السلام با بیش از پانزده سند روایت کرده اند و همچنین این حدیث از ابن عباس، ابویوب انصاری (با شش سند)، ابوسعید خدری، ام سلمه (با دو سند)، عمار (با چهار سند)، ابو رافع، سعد بن عباده، ابن مسعود (با چهار سند) و جابر بن عبد الله روایت شده است.

همی با هفت سند این حدیث را روایت کرده که سه سند آن صحیح است و خود او راویان سند حدیثی را که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است رجال صحیح و یکی را ثقه دانسته است.

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۳۲۳؛ معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۹۴۳۴؛ مسند بزار، ج ۲۱۳، ح ۱۴۳۳، ج ۹، ص ۹۱ و ۹۲، ح ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۱۷۲، ح ۴۰۴۹، ج ۱۰، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۱۹، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مسند شاشی؛ ج ۱، ص ۳۴۲ و ۲۱۵، ح ۶۰۴؛ ج ۳، ص ۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۴؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۲۵، ح ۹۰۷؛ علل دارقطنی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴ و ۴۶۷۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۳۵، ج ۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۸ و ۲۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۴۲، و ۴۶۸ تا ۴۸۲ (با بیش از ۱۵ سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۴۲ و ۳۱۵۴۳، ج ۱۲، ص ۱۱۳، ح ۳۶۳۶۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۸۴، ح ۲۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۰، ح ۸۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸ (با بیش از ۱۰ سند)؛ در المنثور، ج ۹، ص ۹۸.



البانی در کتاب (ظلال الجنه، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۹۰۷) و همچنین در ذیل «السنه» ابن ابی عاصم این حدیث را در تأیید جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج ذکر کرده است.

ابن حجر می گوید: «ثابت شده که اهل جمل، صفین و نهروان بغات و ظالم بودند. و دلیل آن حدیث علی است که می فرماید: «به جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین امر شده ام.» و این حدیث را نسائی در «خصائص» و بزار و طبرانی روایت کرده اند ...» (۱)

پس این حدیث چنان که مشاهده می کنید نه اینکه صحیح است، بلکه متواتر است؛ زیرا ده نفر از صحابه با بیش از سی سند آن را روایت کرده اند.

۴. علی بن ربیعہ می گوید :

سمعت علیا علی المنبر وأتاه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! ما لي أراك تستحل الناس استحاله الرجل إبله؟ أبعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله أو شيئاً رأيته؟ قال: والله! ما كذبت ولا كذبت ولا ضللت ولا ضل بي بل عهد من رسول الله صلى الله عليه وآله عهدہ إلى وقد خاب من افتري عهد إلى النبي صلى الله عليه وآله أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين؛ (۲) علی در منبر بود که مردی به نزد او آمد و گفت: «ای امیر المؤمنین، چه شده که تو را می بینم (خون) مردم را بر خود حلال کرده ای مانند حلال کردن انسان برای خود شتر را؟ آیا این (کار تو) با عهد و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله است، یا با رأی خودت؟» امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- تلخیص الحبیر ابن حجر، ج ۴، ص ۴۴.

۲- مسند بزار، ج ۳، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۸؛ کنز العمال، ح ۳۱۶۴۹.

فرمودند: «به خدا سوگند، نه دروغ گفتم و نه کسی بر من دروغ رسانده. نه گمراه شدم و نه کسی به وسیله من گمراه شده است. (این کاری که کردم) به عهد و پیمانی است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله. همانا زیان کرده است هر آن کسی که (در این باره بهتان بست.) رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمان بست که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگم.»

این حدیث با دو سند روایت شده و سند بزار کاملاً صحیح است. در سند ابویعلی، ربیع بن سهل است که برخی او را غیر قوی خوانده اند و ابن حبان او را ثقه دانسته است.

پس سند این حدیث کاملاً صحیح است. علاوه بر این، سند دیگری را نیز که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، چنان که اشاره شد و هیشمی صحیح دانسته است.

این حدیث علاوه بر اینکه ثابت می کند امیرالمؤمنین علیه السلام نص و دلیل شرعی بر نبرد های خود داشته است، همچنین این مطلب را هم ثابت می نماید که بر خلاف پندار بی اساس ابن تیمیه صحابه ای نیز بوده اند که چنین نصی را روایت نموده اند. چون ابن تیمیه می گفت که در باره ای جنگ جمل و صفین هیچ صحابه-ای نصی روایت نکرده است.

علاوه بر روایاتی که ذکر گردید احادیث فراوان دیگری هم هست که به بی اساس بودن ادعای ابن تیمیه بر اینکه علی در این دو جنگ نص و دلیل شرعی نداشت دلالت دارند و ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱. عن الثوری ومعمر عن أبي إسحاق عن عاصم بن ضميره عن عمار بن ياسر قال: سمعت النبي يقول: ستقتلك الفئة الباغية وأنت على الحق فمن لم

ینصرک یومئذ فلیس منی؛ (۱) عمار می گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: به زودی تو را گروه باغی به قتل می رساند و تو آن زمان بر حق (و حق که امیرالمؤمنین علیه السلام است) خواهی بود، پس هر که تو را در آن روز یاری نکند، از من نخواهد بود. سندی که در متن خبر است از کنز عمال است و رجال آن همه رجال صحاح سته هستند جز عاصم و او از رجال چهار سنن وثقه است.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جنگ جمل به زبیر فرمودند: «آیا به یاد داری که باری پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمودند: «تو با من جنگ خواهی کرد و آن هنگام بر من ظلم و ستم کرده ای؟» زبیر گفت: «آری به یادم آمد، ولی فراموش کرده بودم.» (۲)

این حدیث و مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را ابن عباس، ابوبکره، ابواسود دؤلی، ابن ابولیلی، ابو حرب بن ابی اسود، قیس بن ابی حازم، عبدالسلام، قتاده، حکم بن عتیبه، ابوجروه مازنی و اسود بن قیس روایت کرده اند، حاکم، ذهبی و البانی سند آن را صحیح دانسته اند و ابن کثیر آن را محفوظ دانسته و اسانید متعدد برای آن نقل کرده است.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «به زودی بین تو و عایشه اتفاقی می افتد.» امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «با من ای رسول خدا؟» فرمودند:

- ۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۱، ح ۳۱۷۱۶ و ۳۲۹۷۰.
- ۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۱۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ح ۲۰۴۳۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۱، رقم ۱۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۵۵۷۳ الی ۵۵۷۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۸، ص ۴۱۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶ و ۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۶۶۶؛ مطالب العالیه ابن حجر، ج ۱۲، ص ۳۹۵، ح ۴۵۲۸ الی ۴۵۳۰ و ۴۵۳۵ و ۴۵۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۲۶۵۹؛ الاصابه و تهذیب التهذیب ابن حجر و

«آری، با تو.» امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «آیا من بدبخت ترینشان (در آن هنگام) هستم؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه، ولی هر گاه این واقعه رخ داد عایشه را به خانه اش برگردان.» (۱) ابن حجر و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۴. فلفله جعفری و خیشمه می گویند: «در نزد حذیفه بودم که بعضی از ما به او گفت: «آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ی به ما نقل کن!» حذیفه گفت: «اگر این کار را بکنم مرا سنگسار می کنید.» ما گفتیم: «سبحان الله! ما تو را سنگسار می کنیم؟» حذیفه گفت: «اگر به شما بگویم که بعضی از مادرانتان بر ضد شما لشکر زیادی کشیده، شمشیر بر سرتان خواهد برداشت آیا تصدیق می کنید؟» گفتند: «سبحان الله! چه کسی تو را تصدیق می کند؟» سپس حذیفه گفت: «حمیرا (عایشه) با لشکری که مردان قوی هیکلی او را می رانند به سوی شما خواهد آمد.» (۲)

سند این حدیث صحیح است و حاکم و ذهبی نیز آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته اند.

۵. زید بن وهب می گوید: «ما در نزد حذیفه بودیم که گفت: «شما چه حال خواهید داشت آن زمانی که اهل بیت پیامبرتان دو گروه شده با هم جنگیده و بر سر یکدیگر شمشیر بزنند؟» ما گفتیم: «مگر این کار خواهد شد؟» حذیفه گفت: «به گروهی که به سوی علی می خوانند نگاه کنید و همراه آن ها باشید. به درستی»

- 
- ۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۹۳، ح ۲۷۲۴۲؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۶، ح ۳۸۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵.
- ۲- معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۵، ح ۱۱۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۱۷، ح ۸۴۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۱، ج ۱۵، ص ۱۰۲، ح ۴۰۲۶۶.

که آن گروه بر حق و بر هدایت هستند.» (۱) ابن حجر و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسران خویش فرمودند: «کدام یک از شما صاحب شتر سرخ مو خواهد بود که خروج می کند و سگ های حوئب بر سرش پارس می زند و کشتگان فراوانی در اطرافش به زمین می افتند و او تا نزدیکی کشته شدن می رود، ولی نجات می یابد؟» (۲) این حدیث از ابن عباس، عایشه و ابورافع روایت شده است. هیشمی و متقی هندی در دو مورد سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۷. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسرانشان فرمودند: «گویا من می نگرم به یکی از شما که سگ های سرزمین حوئب بر او بانگ می زند ... برحضر باش ای عایشه از اینکه مبادا آن زن تو باشی.» (۳) حاکم و متقی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۸. عایشه (هنگام حرکت سپاهیان به سوی بصره) آن وقت که از نزد آب های بن عامر عبور می کرد، بانگ سگ هایی را شنید. پرسید: «این چه آبی است؟» گفتند: «آب حوئب.» عایشه با ناراحتی گفت: «مرا برگردانید.» من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم که به همسرانش می فرمود: «در چه حال خواهد بود یکی از شما آن زمانی که سگ های حوئب به او بانگ زند؟» (در بعضی اخبار آمده که طلحه و

۱- مسند بزار، ج ۷، ص ۲۳۶، ح ۲۸۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵ و ۸۵.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲ و ۹۷؛ ج ۷، ص ۷۸ و ۱۴۰، ح ۲۳۷۳۳ و ۲۴۱۳۳؛ مسند ابو یعلی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۸۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۲۶۰ و ۲۶۵، ح ۱۹۳۶۱ و ۱۹۶۱۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۹، ج ۵، ص ۱۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۳۴، ج ۷، ص ۲۳۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۸۳، ح ۳۱۶۶۷ و ۳۱۶۶۸، ج ۱۱، ص ۳۳۴، ح ۳۱۶۶۸ و ۳۱۶۷۱.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ دلائل النبوه، ج ۶، ص ۴۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۶، ح ۳۱۶۷۱.

زبیر و در بعضی عبد الله بن زبیر) اسرار کرده او را از برگشتن منصرف کردند. (۱) حاکم، ابن حجر، ذهبی و هیثمی اسناد این حدیث را که با الفاظ گوناگون وارد شده صحیح دانسته اند.

آیا این اخبار نصوص اسلامی نیستند! چرا پس ابن تیمیه این همه دروغ گفته است و وهابی ها دروغ های او را تکرار می کنند؟ چون طالب حق هستند و یا پیرو هوا و هوس؟!

### ابن تیمیه و سعی بر انکار حدیث «عمار را گروه طغیانگر می کشد»

#### اشاره

یکی دیگر از دلایل متواتر در پاسخ بر آن ادعای ابن تیمیه که می گفت: علی در دو جنگی که کرد (یعنی جنگ جمل و صفین) نص و دلیل شرعی نداشت، حدیث معروفی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن فرمودند: «عمار را گروه باغی (طغیان گر) خواهد کشت.» و عمار که در نبرد صفین در کنار امیرالمؤمنین قرار داشت به دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید.

اما ببینید که ابن تیمیه در باره این حدیث چه می گوید: «حدیثی در «صحیح» وارد شده است که: «عمار را گروه باغی به قتل می رساند» طائفه ای از علما این

---

۱- این اخبار با اسناد زیاد و صحیح نقل شده است که می توانید به کتب زیر مراجعه کنید: مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲، ح ۲۴۲۹۹، ج ۶، ص ۹۷ و ۳۹۳، ح ۲۴۶۹۸ و ۲۷۲۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۲۶، ح ۲۷۳۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۹۱، ح ۱۰۶۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۳۶؛ مسند ابو یعلی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۸۶۸؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۶، ح ۳۸۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸، ح ۵، ص ۱۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵.

حدیث را ضعیف دانسته اند که از جمله آن هاست حسین کرابیسی و غیر اوست. از احمد بن حنبل نیز نقل شده که او نیز این حدیث را ضعیف می دانسته است. (۱)

جواب: شما توجه کنید ابن تیمیه چگونه با بی حیائی دروغ می گوید. احمد بن حنبل این حدیث را با بیش از پانزده سند در «مسند» اش روایت کرده است که به زودی ملاحظه خواهید کرد. پس این سخن نیز از ادعاهای بی اساس دیگر ابن تیمیه است. از این حدیث که بی تردید یکی از احادیث متواتر است به روشنی فهمیده می شود که سپاه معاویه سپاه باغی و طغیان گر بودند که به نص قرآن کریم جنگ با چنین گروهی از مهم ترین واجبات برای مسلمانان می باشد.

اینک متن حدیث:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره عمار فرمودند: «او را گروه ظالم به قتل می رسانند.»

این حدیث از عمار، ابن عباس، حذیفه، ام سلمه (با چهار سند)، ابن مسعود، خزیمه، ابو مسعود، ابو قتاده، ابو رافع، عثمان، ابو ایوب، اسماعیل بن عبد الرحمن، ابو الیسر، ابن عمر، ابو سعید خدری (با سه سند)، براء، ابو هریره، عبد الله بن حارث، زید بن ابی وفا، زید بن وهب، زیاد بن فرد، معاویه، عمرو بن عاص، عبد الله بن عمر، عمر بن میمون، ابو الهذیل، عبد الله بن حارث، ابن ابو هذیل و ابن عمر روایت شده است. (۲)

۱- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۵۹.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۴ و ۲۰۶، ح ۶۴۹۹ و ۶۵۳۸ و ۶۹۲۶ و ج ۳، ص ۵ و ۲۲ و ۲۸، ح ۱۱۰۲۴ و ۱۱۱۸۲ و ۱۱۲۳۸ و ج ۴، ص ۱۹۷ و ۱۹۹ و ج ۵، ص ۲۱۴ و ۳۰۶، ح ۲۱۹۱۲ و ۲۲۶۶۲ و ج ۶، ص ۲۸۹ و ۳۰۰ و ۳۱۱ و ۳۱۵، ح ۲۶۵۳۵ و ۲۶۶۰۵ و ۲۶۶۹۳ و ۲۶۷۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۷۵ و ۱۵۵ و ۱۵۶؛ خصائص النسائی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۸، ج ۳، ص ۳۸۶ و ۳۹۱ و دیگران.

۲. باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «عمار را گروه ظالم به قتل می-رساند در حالی که عمار آن ها را به سوی بهشت می خواند، ولی آن ها او را به سوی جهنم می خوانند. این عادت بدبختان و فاجران است.» (۱)

این حدیث از ابوسعید، اسامه، ابن عمر، عبد الله بن عمرو، مجاهد و ابن اسحاق روایت شده است.

این در حالی است که خداوند متعال در قرآن دعوت کردن به سوی جهنم را از صفات مشرکین معرفی کرده است. (بقره، ۲۲۱).

شعیب ارنؤوط و مؤمن صاغرچه (هر دو از علمای وهابی) در حاشیه کتاب «سیر اعلام نبلاء» این سخن ابن حجر را نقل کرده اند که او بعد از نقل این حدیث می گوید: «در این حدیث نشانه نبوت و فضیلت آشکار برای علی و عمار است وردی است بر ناصبی ها که گمان می کنند علی در جنگ هایش در راه حق نبود.» (۲) (این بیان روشنی است در ناصبی بودن ابن تیمیه از زبان ابن حجر). بعد می-گویند: «مناوی در «فیض القدير» (۳) از کتاب «امامت» عبد القادر جرجانی نقل کرده است که او گفته است: «فقهای حجاز و عراق و اهل حدیث و رأی که از جمله آن هایند

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۴۳۶ و ج ۳، ص ۲۰۷، ح ۲۶۵۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۹۱، ح ۱۱۸۷۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۳ و ۵۵۴، ح ۷۰۷۸ و ۷۰۷۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۲۳، ح ۳۲۲۴۷؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۵۴۳ تا ۳۳۵۴۶ و ج ۱۳، ح ۳۷۴۱۳ تا ۳۷۴۱۵.

۲- فتح الباری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۰ و ج ۸، ص ۲۱۰.

۳- فیض القدير مناوی، ج ۶، ص ۴۷۴.



مالک، شافعی، ابو حنیفه، اوزاعی و جمهور بزرگی از متکلمان اجماع بر این دارند که علی در جنگش با اهل صفین و همچنین با اهل جمل بر راه درست بود و کسانی که با او جنگیدند باغی و ظالم بر او بودند.» (۱)

قرطبی می گوید: «نزد علما مقرر شده و با دلایل اسلامی ثابت شده که همانا علی امام بود و هر که بر او خروج کرده باغی و ظالم است و جنگ با وی واجب است تا اینکه به سوی حق بر گردد.» (۲)

در گذشته سخن ابن تیمیه را ملاحظه کردید که گفت: «امامان اهل سنت به مانند مالک، احمد و دیگران این جنگ را جنگ فتنه می دانستند بر خلاف جنگ با خوارج.» ولی با توجه به گفته جرجانی و قرطبی بی اساس بودن این ادعای ابن تیمیه نیز آشکار می گردد. و علاوه بر این بی پایگی این ادعای او را نیز ثابت می کند که می گفت: «این دو جنگ نه واجب بود و نه مستحب.»

پس شما دقت کنید که ابن تیمیه چگونه دروغ می گوید و خدعه به کار می گیرد. همچنین دقت داشته باشیم که معاویه برای فریب مردم پس از آن که از حدیث فوق بعد از کشته شدن عمار خبر دادند، گفت: عمار را علی کشته نه ما؛ زیرا علی او را به میدان جنگ آورد ... امروزه برخی وهابی ها نیز با بی حیائی این سخن امامشان معاویه را تکرار می کنند. دقت کردید که ابن تیمیه حاضر نیست چنین حدیثی را که محدثان آن را از بیش از سی صحابه روایت کرده اند بپذیرد و به سخن امثال کرابسی که احمد بن حنبل او را لعنت کرده است چنگ می زند؟

۱- حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۰ ح ۶۱ و ج ۸، ص ۲۱۰، ح ۳۷.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۱۸.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «به درستی که کشنده ای عمار در آتش خواهد بود.» (۱)

حاکم، ذهبی و هیشمی در هر دو مورد سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

قابل یادآوری است که ابن تیمیه قاتل عمار را از سابقین و حاضرین در بیعت رضوان خوانده و او را از اهل بهشت معرفی کرده است. (۲)

نص رسول خدا صلی الله علیه و آله کجاست و ادعای ابن تیمیه که می گوید: «او اهل بهشت است» کجا؟

### دلایل دیگر در رد این ادعا

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرمودند: «من در جنگ هستم، با هر کسی که با شما در جنگ است و در صلح هستم، با هر کسی که با شما در صلح است.»

این حدیث را زید بن ارقم و ابو هریره روایت کرده اند. (۳)

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۹۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۵۲ و ۲۶۲؛ الآحاد و المثانی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۸۰۳؛ معجم الاوسط، ج ۹، ص ۱۰۳، ح ۹۲۵۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۳۷، ح ۵۶۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۳۵ و ۴۲۶ و ج ۲، ص ۵۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۴، ج ۹، ص ۲۹۷؛ اصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۱۲.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۳۳ و ج ۷، ص ۵۶.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۷۰، ح ۳۸۷۱ و ۳۹۶۲؛ مسند ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۷۰۲، ح ۵۲۰؛ امالی محاملی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۵۱۵؛ جزء ابی طاهر دارقطنی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵ و ۱۴۵؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۰، ح ۲۶۱۹، ۲۶۲۰، ج ۵، ص ۱۸۴، ح ۵۰۳۰؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۲، ج ۷، ص ۱۹۷، ح ۵۰۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۲، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۰.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نگاهی انداخته، فرمودند: «من در جنگ هستم، با هر کسی که با شما بجنگد و در صلح هستم، با هر کسی که با شما در صلح است.» (۱) مضافاً بر ابوهریره و زید، این حدیث را ام سلمه، ابوسعید خدری و صبیح نیز روایت کرده اند و حاکم، ذهبی (بنابر تصریح شعیب ارتؤوط در حاشیه سیر اعلام النبلاء) و البانی سند این حدیث را حسن دانسته اند و هیثمی دو سند ذکر کرده است؛ در یکی گفته است: در سندش کسی است که من او را نمی شناسم. و در سند دیگری تلید است که او مورد خلاف است بقیه را رجال صحیح دانسته است. در گذشته ملاحظه کردید که ابن تیمیه معنای این حدیث را تکذیب کرد و گفت: این حدیث در هیچ کتاب مورد اعتمادی وجود ندارد.

این دو حدیث که صحیح هستند، ثابت می کنند که جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هر که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگید، در حقیقت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنگیده است. البته این حدیث در کتاب های مذکور با اسانید متعدد روایت شده است.

---

۱- مسند احمد، ج ۲ ص ۴۴۲، ح ۹۶۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸، ح ۳۸۷۰؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۷۶۷، ح ۱۳۵۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۰، ح ۲۶۱۹ و ۲۶۲۱؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۷۹، ح ۲۸۵۵؛ فضائل فاطمه ابن شاهین، ص ۱۸، ح ۱۵؛ معجم الشیوخ، ج ۱، ص ۸۳؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۵۲۱۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۴، ح ۲۲۴۴؛ فضائل فاطمه ابن شاهین، ص ۲۹، ح ۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۵، ج ۳، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ احادیث صحیحہ البانی، ح ۱۴۶۲؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۲۳۴۲.

دقت داشته باشیم که ابن تیمیه در مورد معنای این حدیث چندین دروغ بزرگ به زبان جاری کرده است: ۱. این حدیث کذب است. ۲. در هیچ کتاب محدثین معروفی وارد نشده است. ۳. سند معروفی ندارد. به این اکاذیب ابن تیمیه در گذشته اشاره شد. مضافاً بر این در جای دیگر می گوید: ۴. این حدیث در هیچ کتاب اهل حدیث که مورد اعتماد باشد وارد نشده است، نه در صحاح و نه در سنن و نه در مسانید و نه در فوائد و نه در کتاب های دیگر ... نه (با سند) صحیح نه حسن و نه ضعیف، بلکه این از واضح ترین موضوعات و کذب است و این حدیث بر خلاف سنت معلوم و متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله است ... (۱)

از آن چه ذکر شد دروغ های بزرگ ابن تیمیه در مورد این حدیث نیز روشن گشت.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله از باغی می گذشتیم. من گفتم: «ای رسول خدا! این باغ چه قدر زیبا است!» پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای تو در بهشت از این بهتر خواهد بود.» تا اینکه از هشت باغ گذشتیم و در هر باغ من این سخن را می گفتم و پیامبر می فرمودند: «برای تو در بهشت از این بهترش آماده است.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به آغوش گرفته شروع کردند به گریه کردن.» پرسیدم: «ای رسول خدا،! چه چیزی شما را به گریه وادار کرد؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «درون سینه های این مردم (این قوم) پر از کینه و دشمنی با توست و آن ها این کینه و دشمنی را آشکار نمی کنند مگر پس از من. گفتم «آیا در آن حال دینم سالم است» پیامبر فرمودند: «آری دینت صحیح

و سالم است.» این حدیث از امیرالمؤمنین، ابن عباس و انس روایت شده است. (۱) حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند. یکی از سندهای هیثمی نیز صحیح است.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «به زودی پس از من این امت بر تو خیانت کرده و عهد شکنی خواهند نمود.»

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام (با سه سند)، ابن عباس و ابو سعید روایت شده است. (۲) ذهبی و حاکم این حدیث را با دو سند روایت کرده و سند هر دو را صحیح دانسته اند و هیثمی گفته است: در سند آن علی بن قادم توثیق و تضعیف شده است. (ابن حجر ابن قادم را صدوق خوانده است. تقریب، ج ۱، ص ۷۰۱). و این حدیث دارای اسانید متعدد است و همچنین پنج نفر از تابعین آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «همانا تو به زودی پس از من دچار سختی ها و ناگواری ها می شوی.» علی پرسید: «آیا در آن وقت دینم درست

۱- معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۷۳، ح ۱۱۸۴؛ مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۵۶۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ؛ ج ۷، ص ۵۰۲، ح ۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۷۱۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۹۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۱۷۴؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۹۲، ح ۸۶۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰ و ۱۴۲، ح ۴۶۷۶ و ۴۶۸۴؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۴۸؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۷، ص ۳۱۲، ح ۲۷۵۹ و ۲۷۶۰؛ مطالب العالیه ابن حجر، ج ۱۱، ص ۲۰۵، ح ۴۰۱۸ الی ۴۰۲۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۷، ص ۳۶۵.

وسالم است؟» فرمودند: «آری، دینت سالم خواهد بود.» (۱) این حدیث با دو سند روایت شده است. حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۶. ابورافع می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی را به رهبری علی به یمن فرستاد و مردی از اسلم به نام عمرو بن شاس علی را در این سپاه همراهی کرد. بعد از برگشت از سفر عمرو از علی (به مردم) شکایت می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را طلبیده فرمود: «خاموش باش، آیا ظلمی از علی در حکمش و یا بی عدالتی در تقسیمش دیدی؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس چرا در باره ای او چیزهایی را می-گویی که من هم از آن باخبر شدم.» پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی غضبناک شدند که نشانه های غضب از چهره مبارک آن حضرت هویدا بود. سپس فرمودند: «هر که علی را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است و هر که مرا غضبناک کرد، خدای متعال را به غضب آورده است. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد خدای متعال را دوست داشته است.» (۲)

۷. ابوسعید می گوید: «مردم در باره ای علی شکایت می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای خطبه خواندن بر ما برآمده فرمودند: «در باره ای علی شکایت نکنید. به خدا سوگند که او در راه خدا سختگیر (و عدالت پیشه است.)» (۳)

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۳، ح ۳۲۱۱۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰.

۲- معجم الکبیر، ج ۱، ص ۸۶، ح ۹۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹ و ۱۳۱، سند این حدیث صحیح است.

۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۸۶، ح ۱۱۷۳۵؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۱۱۶۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۵؛ سیره ابن هشام، ج ۸، ص ۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۴۶۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹ و دیگران. سند این حدیث صحیح است.

۸. عمرو بن شاس می گوید: «همراه علی به یمن رفتم و در آن سفر او به من جفا کرد تا حدی که از او ناراحت شدم. پس وقتی به مدینه برگشتم شکایت خود را از او در مسجد آشکار کردم تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنید. صبح روز بعد داخل مسجد شدم و دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله میان اصحاب نشسته است. وقتی مرا دید چشمش دگرگون شده و با نگاه تند بر من نگاه می کرد تا اینکه من نشستم. حضرت فرمود: ای عمرو! به خدا قسم به درستی که مرا آزار دادی.» گفتم: «به خدا پناه می برم از آزار شما ای رسول خدا!» فرمودند: «آری، هر که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.» (۱)

حاکم، ذهبی، و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۹. سعد بن ابی وقاص می گوید: «همراه دو نفر در مسجد نشسته بودم. پس در باره علی با هم گفت و گو می کردیم و از او به بدی یاد کردیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که غضبناک شده بود بر ما رو کرد که نشانه های غضب از چهره آن حضرت پیدا بود. من گفتم: «پناه می برم به خدا از غضب رسول خدا!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرا به شما چه کار. بدانید که هر کسی که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.» این سخن را سه مرتبه تکرار نمودند. سعد پس از آن می گفت:

---

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۱، ح ۳۲۱۰۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵، ح ۶۹۲۳؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۷۳، ح ۸۸۵؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۷۹، ح ۹۸۱؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱۴۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۱، ح ۴۶۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹؛ الاصابه، ج ۴، ص ۶۴۶.

«پناه می برم بر خدا که پیامبر را در مورد علی آزار دهم.»<sup>(۱)</sup> هیثمی و مقدسی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱۰. بریده می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سپاه را به رهبری علی به سوی یمن و سپاه دیگری را به رهبری خالد به طرف جبل فرستاد و فرمود: هر گاه هر دو سپاه یک جا با هم جمع شدید علی رهبر همه خواهد بود.» و چنین شد که هر دو با هم یک جا جمع شدند و بعد از نبرد (با دشمنان خدا و رسول) غنایمی به دست آوردند که تا آن وقت مثل آن را به دست نیاورده بودند. علی کنیزی را از خمس غنایم برای خود برداشت. خالد بن ولید بریده را به سوی خود خواند و به او گفت: این کار علی را غنیمت شمرده آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسان. آن گاه من در مدینه داخل مسجد شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه و مردم دم در آن حضرت ایستاده بودند. مردم از من پرسیدند که چه خبر شده است ای بریده! گفتم: «خیر است. خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان کرده.» گفتند: چه چیزی تو را به این جا آورد. گفتم: «کنیزی را علی از خمس غنایم برای خود برداشت و من آمدم که خبر آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانم.» آن ها گفتند: آن را حتماً به پیامبر صلی الله علیه و آله برسان و حتماً علی از چشمان آن حضرت ساقط می-شود.» پیامبر صلی الله علیه و آله این سخنان را می شنیدند. آن گاه در حالی که غضبناک شده بودند بیرون آمده و فرمودند: «چه شده است که گروهی پیوسته از علی بدگویی و عیبجویی می کنند؟ هر که از علی عیبجویی کند، حتماً از من عیب-جویی کرده است و هر که از علی جدا شود، حتماً از من جدا شده است. به درستی

---

۱- مسند ابو یعلی، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۷۷۰؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۰۹، ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۱۱۶۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۱۰۷۸، احادیث المختاره، ج ۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸، ح ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.



که علی از من است و من از او هستم ... ای بریده! بدان که علی بعد از من، ولی و سرپرست شماست.» گفتیم: «ای رسول خدا! آیا دستتان را باز می‌کنید تا که از نو برای اسلام با شما بیعت کنم.» و من از آن حضرت جدا نشدم تا اینکه با آن حضرت دوباره بیعت کردم.» (۱) قابل ذکر است که این خبر با الفاظ دیگر نیز وارد شده و اسنادش صحیح است. خواننده عزیز دقت داشته باشند که این حدیث همچنین دلیلی خواهد بود بر ساخته و پرداخته بودن داستان خواستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل که در گذشته با آن آشنا شدیم.

۱۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند دشمن دارد هر کسی را که با علی دشمن است.» (۲)

۱۲. عوف بن ابوعثمان می‌گوید: «شخصی به سلمان گفت: «چرا تو این قدر علی را دوست داری؟» سلمان گفت: «چون از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: «هر که علی را دوست بدارد، حتماً مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن بدارد، حتماً مرا دشمن داشته است.» (۳) حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

دقت داشته باشید که ابن تیمیه حدیث فوق را تکذیب کرده است، حال آن که اولاً محدثین آن را صحیح دانسته‌اند و ثانياً معنای آن از مسلمات است و با اسانید مختلف از دیگر صحابه نیز وارد شده است؛ چنان که در ذیل ملاحظه خواهید کرد.

۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۲، ح ۸۴۸۲؛ مسند احمد، ص ۵، ص ۳۵۰، ح ۲۳۰۱۷؛ فضائل الصحابه، ص ۲۸۹۰، ح ۱۱۷۷ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۱۷، ح ۴۸۴۲، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- الاصابه، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۲۵۵۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵۴؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۵۳۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱، ح ۴۶۴۸، و دیگران.

۱۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که با تو دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.» (۱)

۱۴. ام سلمه می گوید: «من شهادت می دهم که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمودند: «هر که علی را دوست بدارد، حتماً مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد، حتماً خدا را دوست داشته است. هر که علی را دشمن بدارد، حتماً مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد، حتماً خدای بزرگ را دشمن داشته است.» (۲) هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۱۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.» (۳)

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام، عمر بن خطاب، ام سلمه، جابر، سعد بن ابی وقاص، عمرو بن شاس، ابن عمر، ابوهریره و مسور روایت کرده اند. هیشمی، حاکم و ذهبی، سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

- ۱- معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۳۹، ح ۶۰۶۸؛ مسند بزار، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۲۵۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۹ و ۲۹۱ (با سه سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲، ح ۳۳۰۲۳.
- ۲- معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰، ح ۹۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲، تاریخ ابن عساکر، ج ۶۲، ص ۲۷۱.
- ۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۱۰۷۸؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۷۵، ح ۸۸۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵، ح ۶۹۲۳؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۱۱۶۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۵۳۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۲۱، ج ۷، ص ۳۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.

۱۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که علی را دوست بدارد، در واقع مرا دوست داشته است و هر که با علی دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است.» (۱) حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را صحیح گفته اند.

قابل یادآوری است که با تواتر ثابت شده است که معاویه امیر المؤمنین علیه السلام را لعن می کرد و مردم را نیز امر می نمود که آن حضرت را لعن نمایند، حتی خود ابن تیمیه نیز به این حقیقت اعتراف کرده است. و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که علی را دشنام دهد، حتماً مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد، حتماً خدای متعال را دشنام داده است.» (۲)

این حدیث را امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عباس، ام سلمه و بریده روایت کرده اند. حاکم، ذهبی و هیشمی سند آن را صحیح دانسته اند.

این احادیث صراحتاً بیان می کند که مخالفان حضرت علی علیه السلام امثال ابن تیمیه و وهابی ها با اشکال گرفتن از حضرت علی علیه السلام قطعاً خدای متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به غضب آورده و می آورند!

### آیا جنگ امیر المؤمنین علیه السلام از نوع جهاد واجب نبود؟

در رد بر این ادعای ابن تیمیه کافی است به روایات زیر دقت نماییم:

- ۱- معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰، ح ۹۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱ و ۶۲۲، ح ۳۲۹۰۲ و ۳۳۰۲۴.
- ۲- مسند، ج ۶، ص ۴۲۴، ح ۲۶۷۹۱؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۹۴، ح ۱۰۱۱؛ خصائص نسائی، ح ۹۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۸۴۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۴۶۱۵ و ۴۶۱۶؛ تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

قیس می گوید:

۱. سمعت علیا یقول: انفروا إلى کذا انفروا إلى بقیه الأحزاب إلى من یقول کذب الله ورسوله ونحن نقول صدق الله ورسوله؛(۱)

«علی (در روز صفین به یاران خود) فرمود: «حرکت کنید (برای جهاد) به طرف باقیمانده ای احزاب (یعنی باقیمانده لشکر مشرکان بدر) به سوی همان کسانی که می گویند: «خدا و رسولش دروغ گفته اند» و ما می گوئیم: خدا و رسولش راست گفته اند.»

این حدیث از قیس بن ابی حازم و ابوائل با بیش از پنج سند روایت شده است. دارقطنی برای این حدیث سه سند ذکر کرده است که یک سند آن صحیح است. یکی از اسناد بزار و هر سه سند عبد الله بن احمد نیز صحیح هستند.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ما و حزب ما، حزب خدا هستیم و حزب لشکر طغیانگر و ظالم (لشکر معاویه)، حزب شیطان اند. پس هر آن کسی که ما در پیش چشمانش با دشمنانمان یکسان باشیم او از ما نخواهد بود.»(۲)

از این دو حدیث و حدیث دیگری که به زودی به آن اشاره خواهد شد، بی پایگی این پندار ابن تیمیه که گفت: «این دو جنگ نه واجب بود و نه مستحب» ثابت می شود.

۱- مسند بزار، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۵۷۱ و ۵۷۲؛ السنه عبد الله، ج ۲، ص ۵۶۵، ح ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴؛ علل دارقطنی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۴۵۵؛ تصفیحه المحدثین حسن ابن عبد الله، ج ۲، ص ۵۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۹؛ کامل بن عدی، ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۱۲۹۵.

۲- فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۷۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۶، ح ۳۱۷۲۸. این حدیث دارای دو سند است.

حدیث زیر نیز بر واجب بودن این جنگ دلالت می کند.

۳. عمرو بن طارق، یحیی ابن هانی، مرقس عابدی و اصبغ بن نباته روایت کرده-اند:

قال الحسن بن علی لعلی بالربذه و قد ركب راحلته و علیها رحل له رث: إني لآخشی أن تقتل بمضیعه فقال: إلیک عنی فوالله ما وجدت إلاقبال القوم أو الکفر بما جاء به محمد؛ (۱) (هنگام حرکت امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی جنگ جمل) وقتی در ربذه بر مرکب خویش نشست، امام حسن علیه السلام عرض کردند: «من می ترسم که شما کشته شوید.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «کنار برو. به خدا قسم (راهی به جز این دو در پیش خود ندیدم): یا باید با این قوم بجنگم و یا شاهد کفر به دین پیامبر صلی الله علیه و آله باشم.»

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابورافع! به زودی پس از من گروهی از مردم علیه علی می جنگند. در آن هنگام بر مردم لازم است که با آن گروه جهاد کنند و هر که توان جهاد با دستش را نداشته باشد، با زبانش جهاد کند و هر که با زبانش هم نتواند، باید با قلبش جهاد کند و غیر از این سه راه راه دیگری نخواهد بود.» (۲)

این حدیث و همچنین احادیث گذشته به علاوه حدیث: «هر گاه بر دو خلیفه بیعت شد، دومی را بکشید» دلالت بر واجب بودن جنگ در کنار امیرالمؤمنین با دشمنانش می کند.

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۵، ح ۴۵۹۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۲ و ۴۷۳.

۲- معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۹۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ کنز العمال، ح ۲۵۸۹. سند این حدیث صحیح است.

با توجه به این، هر که در کنار آن حضرت در نبردش قرار نداشت، حتماً خدا ورسولش را نافرمانی کرده است.

۵. باز هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«سیکون بعدی فتنه فإذا كان ذلك فالزموا علي ابن أبيطالب فإنه الفارق بين الحق والباطل؛ (۱) به زودی بعد از من فتنه برپا خواهد شد. پس هر وقت آن پیش آمد، علی را همراهی کنید که علی بدون تردید جداکننده بین حق و باطل خواهد بود.»

۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در میان شما شخصی هست که بر سر تأویل قرآن می جنگد، چنان که من برای نزول قرآن جنگیدم. ابوبکر و عمر از جا بلند شدند (که شاید آن شخص ما باشیم). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه شما نیستید، بلکه او شخصی است که هم اینک کفش را پینه می زند.» در همان حال علی کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را پینه زده، می دوخت.

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، ابوسعید خدری، عبد الرحمن بن بشیر و عایشه روایت شده است. (۲) هیشمی این حدیث را با سه سند روایت کرده و هر سه را صحیح دانسته است، حاکم و ذهبی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱- الاصابه، ج ۲، ص ۶۵۷، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳ و ۸۲، ح ۱۱۲۸۶ و ۱۱۳۰۷ و ۱۱۷۹۰؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۲۷ و ۶۳۷، ح ۱۰۷۱ و ۱۰۸۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۵، ح ۶۹۳۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۸۵۴۰ و ۸۵۴۱ و ج ۶، ص ۳۷۰، ح ۳۲۰۷۳؛ خصایص نسائی، ح ۱۵۶، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۴۶۲۱؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۰۸۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵۹ و ج ۲، ص ۳۸۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۵۱ تا ۴۵۵ (با ده سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶ و ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۹، ص ۱۳۳.

یکی از ادعاهای ابن تیمیه که زیاد تکرار می کند این است که «در زمان علی شمشیر بر روی مسلمانان کشیده شد و علیه کفار و برای فتح سرزمین آن ها جنگی صورت نگرفت.» ابن تیمیه این را یک عیب بزرگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام می گیرد. در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث فوق به این مطلب اشاره می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام برای پیاده کردن معنا و منظور واقعی قرآن بر ضد مسلمان نهایه ای که زیر بار حقیقت نمی روند می جنگند.

این خود دلیل دیگری است بر شرعی بودن نبرد های امیرالمؤمنین علیه السلام و باطل و دروغ بودن ادعای ابن تیمیه در مورد پشیمانی امیرالمؤمنین علیه السلام از این جنگ ها.

### آیا اکثر صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ هایش موافق نبودند؟

ابن تیمیه برای اثبات این ادعای خویش به گفته های بی اساس بعضی از دانشمندان تمسک جسته است که از جمله گفته ابن سیرین است که می گوید: «فتنه در حالی روی آورد که هنوز ده هزار نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند و از بین آن ها حتی صد نفر، بلکه سی نفر هم در این فتنه داخل نشدند.»

بعد ابن تیمیه می گوید: «این سند از صحیح ترین سند روی زمین است و ابن سیرین از با تقواترین مردم در منطقه اش بوده و مراسلش از صحیح ترین مراسل به شمار می رود.» (۱)

علاوه بر اینکه خبر مذکور به اعتراف خود ابن تیمیه خبر مرسل است، سخنی دور از واقعیت است؛ زیرا واقعیت آن را تکذیب می کند و به زودی دلائل کذب

آن را ملاحظه خواهید نمود و همچنین خلاف این سخن حتی از شخص ابن سیرین ثابت شده است.

ابن تیمیه باز از شعبی نقل می کند که گفته است: «در جنگ جمل از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار، غیر از علی، عمار، طلحه و زبیر کس دیگری شرکت نکرده است. و اگر کسی نفر پنجم را برایم پیدا کند، من کذاب هستم.» (۱)

و باز هم ابن تیمیه می گوید: «امیه بن خالد گفته است: به شعبه گفتم: ابوشعب از حکم و او از عبد الرحمن بن ابولیلی برای ما چنین نقل کرد که او گفته است: «در جنگ صفین در کنار علی از اهل بدر هفتاد نفر شرکت کردند.» شعبه گفت: «به خدا سوگند که دروغ گفته است.» همانا ما با حکم در این مورد در خانه اش صحبت کردیم و به غیر از خزیمه بن ثابت هیچ بدری ای را پیدا نکردیم که در صفین شرکت کرده باشد.» (۲) سپس خود ابن تیمیه می گوید: «این نفی و انکار دلالت بر حضور افراد اندک در این جنگ می کند و همچنین گفته شده که سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری نیز در این جنگ شرکت کرده اند.» (۳)

این سخنان در حالی است که حضور بدریان در جنگ صفین از مسلمات تاریخ است که حتی خود ابن تیمیه در جایی بر آن اعتراف کرده است، چه رسد به شعبه و امثال او. اما امیه بن خالد که این سخن را از شعبه نقل می کند، عقیلی و ابو

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۷؛ علل احمد، ج ۳، ص ۴۵، ح ۴۰۹۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۱، ح ۲۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۱.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۳۷؛ علل احمد، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۳۷.



العرب او را در کتاب «ضعفا» وارد و تضعیف کرده اند. احمد بن حنبل نیز از او راضی نبوده است.» (۱)

ذهبی بعد از نقل این سخن شعبه با تعجب می گوید:

سبحان الله، اما شهدها علی، اما شهدها عمار؛ (۲) «سبحان الله (چه دروغ آشکار و بزرگی است)! مگر علی و عمار در آن جنگ حضور نداشتند.»

باز هم ابن تیمیه می گوید: «ابن بطه از بکیر بن اشجع روایت کرده که گفته است: «همانا اهل بدر بعد از کشته شدن عثمان در خانه هایشان باقی مانده و بیرون نیامدند مگر به سوی قبرشان. (یعنی تا هنگام مرگ از خانه بیرون نیامدند.)» (۳)

جای تعجب است از ابن تیمیه که به چنین سخنان دروغ تمسک می کند، ولی به احادیثی که با تواتر از پیامبر اکرم در این زمینه ثابت شده است هیچ ارزشی قائل نیست. قابل یادآوری است که ما این خبر را در هیچ کتابی پیدا نکردیم. و تنها ابن کثیر در تاریخش (ج ۷، ص ۲۸۱) این خبر را از همین استاد دروغ بافش ابن تیمیه نقل کرده و بس.

و این در حالی است که ابن حجر در (تهذیب التهذیب» ج ۱، ص ۴۳۱، رقم ۹۰۸) در شرح حال بکیر می گوید: «او از تابعی تابعین است.» یعنی او هیچ صحابه-ای را ندیده است، چه رسد به اینکه آن زمان را درک کرده باشد. او سال ۱۲۷ ه. ق. در جوانی در گذشته است. پس وی این مطلب را از کجا گرفته است؟ و این نیز از نشانه های دروغ بودن این سخن است.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ۳۲۴.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷، ح ۱۴۵، در شرح حال ابو شیبیه.

۳- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۳۷.

اینک پاسخ ما به این ادعای بی اساس ابن تیمیه با توجه به اخباری که در زیر ملاحظه خواهید نمود روشن می گردد:

عبد الرزاق أنبأ معمر عن أيوب عن ابن سيرين قال: ثارت الفتنه وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله عشره آلاف لم يخف فيها منهم إلا أربعون رجلا قال معمر وقال غيره وقف مع علي مائتان وبضعه وأربعون رجلا من أهل بدر فيهم أبو أيوب وسهل بن حنيف وعمار بن ياسر؛<sup>(۱)</sup> فتنه در حالی روی آورد که هنوز ده هزار نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند و از بین آن ها غیر از چهل نفر بقیه (در جنگ) حاضر شدند. معمر می گوید: غیر ابن سیرین گفته-اند: «دویست و چند نفر همراه علی بودند که چهل نفر آن ها اهل بدر بودند در بین آن ها ابویوب و سهل ابن حنیف و عمار نیز حضور داشتند.»

این سخن ابن سیرین سخن قبلی او را رد و تکذیب می کند و همچنین سند هر دوی این سخن از او صحیح و مخالف هم هستند و این سخنش با واقعیت سازگار و سخنی که ابن تیمیه به آن چنگ زده به افسانه نزدیک است. پس روشن می شود که این سخن را دیگران به ابن سیرین نسبت داده اند.

۱. حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین در جواب معاویه می فرمایند: «هیچ بدری در روی زمین نیست، مگر اینکه همراه من است و با من بیعت کرده است.»<sup>(۲)</sup>

۲. ابواسرائیل از حکم روایت کرده است: «در جنگ صفین همراه علی هشتاد بدری و دویست و پنجاه نفر از کسانی که در بیعت رضوان بودند حضور داشتند.»<sup>(۳)</sup>

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۶، ح ۸۳۵۸؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۵۷، ح ۲۰۷۳۵.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۸۸.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲، ح ۴۵۵۹ و ۴۵۶۰؛ تدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، ص ۱۹۳. با سند دیگر؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۵۵.

این خبر با سه سند روایت شده و حاکم آن را با دو سند صحیح و یا حسن روایت کرده است.

۳. سعید بن جبیر می گوید: «در جنگ جمل هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، در کنار علی شرکت کردند.» (۱) سند این خبر کاملاً صحیح است.

عبد الرحمن بن ابزی که از صحابه است می گوید:

شهدنا مع علی ثمانمائة ممن بايع بيعة الرضوان وقال: قتل منهم ٦٣ منهم عمار بن ياسر؛ (۲) (در جنگ صفین) همراه ما (و در کنار علی) هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند حاضر بودند که ۶۳ نفر آن ها کشته شدند که از جمله آن ها عمار بود. سند این خبر کاملاً صحیح است.

۱. ذهبی می گوید: «جبه عرنی روایت کرده که همراه علی در صفین هشتاد بدری حضور داشتند.» (۳) سند این خبر نیز صحیح است؛ چون ابن عرنی ثقة است، گرچه ذهبی او را به خاطر این سخنش جرح کرده است.

۱- تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۳۷؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۴۵۴، با دو سند.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۶ و ۱۴۸؛ تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۴۸۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۳۹، ح ۵۰۹۰.

۳- میزان الاعتدال، ج ۱، ح ۱۶۸۸.

۲. مسعودی از منذر بن جارود نقل کرده است که می گوید: «هنگام ورود علی به بصره (برای جنگ جمل)، ابویوب، خزیمه، ابوقتاده و عمار هر کدام جداگانه با حدود هزار انصار و مهاجر وارد بصره شدند.» (۱)

۳. ابن عساکر در ترجمه زید بن صوحان از محمد حنفیه و محمد بن مطلب و زید بن حسن نقل کرده است که در لشکر امیرالمؤمنین هفتاد بدری و هفتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند شرکت نمودند و ... (۲)

سند این خبر ضعیف است، ولی خبر قبلی آن را تأیید می کند .

۴. ذهبی در ( تاریخ الاسلام، اش ج ۲، ص ۱۴۹ ) از مردی از قبیله اسلم نقل کرده است که می گوید: «ما چهار هزار نفر از اهل مدینه همراه علی بودیم.»

و نیز از سدی نقل می کند که گفته است: «در جنگ جمل همراه علی ۱۳۰ بدری حضور داشتند.»

۵. سویر بن ابی فاتحه می گوید: در جنگ صفین از لشکر علی ۲۵ بدری کشته شدند.» (۳)

۶. بلاذری روایت می کند که هفتصد نفر از انصار همراه علی از مدینه خارج شده وارد ربه شدند.» (۴)

۷. ابن فرحان یکی از دانشمندان وهابی سعودی می گوید: «علی از همه به انصار نزدیک تر بود و انصار نیز نزدیک ترین مردم به علی بودند. و همین خود کافی است که همراه علی

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۴۴۲.

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۴۳ و ۵۴۵؛ تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۸۴ و ۱۹۶.

۴- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶۱.

در صفین تقریباً همه انصار که بین آن ها صدها نفر از اهل بدر و اهل بیعت رضوان بودند شرکت نمودند ... (۱).

این اخبار و واقعیت های دیگر و سخنان محدثین و علما در شرح حال صحابه ای بدری که به حضور آن ها در رکاب امیرالمؤمنین در جنگ های آن حضرت اشاره کرده اند، به روشنی دروغ و بی اساس بودن سخنان ابن تیمیه و اخباری را نیز که به آن جنگ زده است ثابت می کند.

### آیا بهترین های امت از جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام ناراضی بودند؟

قبل از هر چه باید توجه داشته باشیم کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ های جمل و صفین یاری نکردند در جنگ با خوارج نیز یاری نکردند، با این که همه ای امت اسلامی و حتی ابن تیمیه کذاب، اعتراف کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به جنگ با خوارج امر فرموده اند، ولی با این وجود هیچ یک از این کسانی که ابن تیمیه آن ها را بهترین صحابه معرفی کرده است، مانند سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و ابوهریره و دیگرانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ های جمل و صفین یاری نکردند در جنگ با خوارج نیز آن حضرت را یاری نکردند و در تمام این جنگ ها به راحتی خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نافرمانی کردند.

همچنین سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری ندادند، پشیمان شدند که با سخنانشان در گذشته آشنا شدیم.

---

۱- قرائه فی کتب العقاید ابن فرحان، (پاورقی، ص ۴۷).

ولی هرگز بهترین امت را در آن زمان امثال این دو تشکیل نمی دادند. مگر عمار از بهترین ها نیست؟ مگر او ایس قرنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره اش فرمودند: «بهترین تابعین شخصی است که به او او ایس گفته می شود. اگر (روزی) برایتان میسر گردید که او برای شما طلب استغفار کند چنین فرصتی را از دست ندهید.» (۱) از بهترین امت نیست؟ او ایس همان کسی است که عمر بن خطاب که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بشارتی را شنیده بود منتظر آمدن او ایس بود و وقتی رسید از او خواست که برای او استغفار کند ... (۲) همین او ایس در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت و به شهادت رسید. (۳)

شما اگر احادیث وارده در باره عمار را بررسی کنید، خواهید دید که هرگز سعد و امثال سعد نمی توانند به مقام عمار نزدیک شوند، چه رسد به ابن عمر که فاصله های زیاد حتی از غیر عمار داشت.

یکی دیگر از بزرگانی که در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام در همه نبردهایش حضور داشت، ابن عباس است که ابن تیمیه در مورد او نیز خیلی دروغ گفته سعی کرده است مردم را بفریبد و دیدگاه ابن عباس را مخالف دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کند!.

۱- مسند ابن مبارک، ج ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰۳؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۲، رقم ۵.

۲- برای آشنای با این خبر ها می توانید به کتاب «سیر اعلام النبلاء» ج ۴، ص ۲۲ به شرح حال شماره پنج مراجعه کنید.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰۲ و ۴۰۳، ح ۴۶۲۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۴ و ۶۹، ح ۱۹، ص ۱۳۱؛ تاریخ خمیس، ج ۲، ص ۲۷۷ و دیگران. اما حضور او ایس در صفین را احمد در «مسند» و دیگران روایت کرده اند و هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۱۰، ص ۲۲ و سندش را صحیح دانسته است.

همچنین همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیگران را به خاطر شرکت در این جنگ ها تشویق و به آن امر کرده اند تا همراه امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان آن حضرت بجنگند و خود نیز دوست داشتند در این جنگ همراه آن حضرت باشند:

۱. عن عمره بنت عبدالرحمن قالت: لما سار على إلى البصره دخل على أم سلمه زوج النبي صلى الله عليه و آله فقالت: سر في حفظ الله و في كنفه فو الله إنك لعلى الحق و الحق معك و لولا أني أكره أن أعصى الله و رسوله فإنه أمرنا صلى الله عليه و آله أن نقر في بيوتنا لسرت معك و لكن و الله لأرسلن معك من هو أفضل عندي و أعز على من نفسي ابني عمر؛ (۱) عمره دختر عبدالرحمن می گوید: چون علی به بصره حرکت نمود برای وداع با ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزلش وارد شد. ام سلمه گفت: در حفظ و پناه خدا حرکت کن. به خدا سوگند قطعا تو بر حق هستی و حق همراه توست. اگر این نبود که من دوست ندارم خدا و رسولش را نافرمانی کنم؛ زیرا او (خداوند) ما (همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) را امر فرموده تا در خانه هایمان بمانیم، حتما همراه تو می آئیم، ولی به خدا سوگند قطعا کسی را همراه تو راهی می کنم که نزد من از خودم نیز برتر و عزیز تر است و آن پسر عمر است.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

۲. عن أبي ثابت مولى أبي ذر قال: كنت مع علي يوم الجمل فلما رأيت عائشه واقفه دخلني بعض ما يدخل الناس فكشف الله عني ذلك عند صلاه الظهر فقاتلت مع أمير المؤمنين فلما فرغ ذهبت إلى المدینه فأتیت

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۴۶۱۱.

أم سلمه فقالت: إني و الله ما جئت أسأل طعاما و لا شرابا و لكنني مولى لأبي ذر. فقالت: مرحبا. فقصصت عليها قصتي فقالت: أين كنت حين طارت القلوب مطائرها قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عنى عند زوال الشمس قال: أحسنت سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: على مع القرآن و القرآن مع على لن يتفرقا حتى يردا على الحوض؛<sup>(۱)</sup> ابوثابت غلام ابوذر غفاری می گوید: روز جمل همراه علی بودم و چون عائشه را دیدم که در (لشکر مقابل) ایستاده است شک کردم. سپس خداوند آن شک را هنگام نماز ظهر از من برطرف فرمود و همراه امیرالمؤمنین (با دشمنانش) جنگیدم. چون جنگ تمام شد به مدینه رفته و بر ام سلمه وارد شدم و گفتم: به خدا سوگند من جهت طلب طعام و شراب نیامدم. من غلام ابوذر هستم. ام سلمه گفت: خوش آمدی و من سرگذشت خود را برای او بازگو کردم. او گفت: کجا بودی زمانی که قلب ها پراکنده شدند؟ گفتم: همان جایی که خداوند هنگام زوال خورشید برایم کشف فرمود. ام سلمه گفت: آفرین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: علی همراه قرآن است و قرآن همراه علی. این دو از هم جدا نمی شوند تا این که سر حوض بر من وارد شوند.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و سند حموی و خوارزمی غیر از سند حاکم است.

---

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴، ح ۴۶۲۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۱۴۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۷۶، ح ۲۱۴؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۶۹.



۳. عن جری بن کلب العامری قال: لما سار علی إلى صفین کرهت القتال فأتیت المدینة فدخلت علی میمونه بنت الحارث فقالت: ممن أنت؟ قلت من أهل الکوفه قالت من أيهم؟ قلت: من بنی عامر قالت: رحبا علی رحب و قریبا علی قریب تجيء ما جاء بک؟ قال: قلت: سار علی إلى صفین و کرهت القتال فجئنا إلى ها هنا قالت: أکنت بايعته؟ قال: قلت: نعم قالت: فارجع إليه فکن معه فوالله ما ضل و لا ضل به؛ (۱) جری بن کلب عامری می گوید: چون علی روانه ی صفین شد، من از جنگ خود داری کرده و به مدینه رفتم و به میمونه دختر حارث (ام المؤمنین) وارد شدم. میمونه گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه. گفت: از کدام قبیله هستی؟ گفتم: از بنی عامر. گفت: خوش آمدی، چه چیز تو را به این جا آورد؟ گفتم: علی به صفین رفت و من از جنگ کراهت داشتم لذا به این جا آمدم. میمونه گفت: با علی بیعت کردی؟ گفتم: آری، گفت: به نزد علی برگرد و همراه او باش، به خدا سوگند بدان که علی نه گمراه شد و نه کسی را گمراه کرد.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

چنان که ملاحظه می کنید مادران مؤمنین مردم را به جنگ در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام تشویق و امر می کرده اند، ولی ابن تیمیه چه دروغ ها و تهمت هایی را در مورد این جنگ ها متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام کرده که ملاحظه نمودید.

۴. سالم بن ابی جعد می گوید: مردی به نزد ابن مسعود آمد و گفت: همانا خداوند اهل اسلام را از ظلم پناه داده، ولی از فتنه پناه نداده است، پس اگر بین امت فتنه و اختلاف پیش آمد ما را به چه چیز امر می کنی؟ گفت: به عمار نگاه بکن و هر جا که او هست همراه او باش. همانا من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: عمار همراه حق (همراه امیرالمؤمنین علیه السلام) خواهد گشت هر جایی که حق می گردد. (۱) شعیب ارتزوط رجال سند این خبر را ثقات دانسته و احمد و حاکم نیز قسمت دوم حدیث را روایت کرده اند و حاکم و ذهبی نیز سند آن را صحیح دانسته اند.

۴. عن سیار أبی الحکم قال: قالت بنو عبس لحذیفه: إن عثمان قد قتل فما تأمرنا؟ قال: آمرکم أن تلزموا عمارا قالوا: إن عمارا لا یفارق علیا قال: إن الحسد هو أهلك الجسد وإنما ینفرکم من عمار قربه من علی فوالله لعلی أفضل من عمار أبعد ما بین التراب والسحاب وإن عمارا لمن الأخیار. وهو یعلم أنهم إن لزموا عمارا كانوا مع علی؛ (۲) سیار می گوید: بنو عبس به حذیفه گفتند: عثمان کشته شد ما را به چه امر می کنی؟ گفت: شما را امر می کنم که ملازم عمار باشید. گفتند: عمار از علی جدا نمی شود. حذیفه گفت: همانا حسد کشنده انسان است. شما را نزدیکی عمار بر علی از او دور و نسبت به او بدبین می کند، پس به خدا سوگند قطعا علی به اندازه آسمان بر

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۴۰۴ الی ۴۰۶ با شش سند؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۹ و دیگران.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۴۵۸ و ج ۴۳، ص ۴۵۶ با دو سند؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۳۲، ح ۳۷۳۸۵.

زمین افضل از عمار است، و همانا عمار از خوبان است. حذیفه می دانست که آن ها وقتی ملازمت عمار را داشته باشند همراه علی خواهند بود.

همیشی رجال این سند را ثقه معرفی کرده و گفته است: ولی من آن راوی را که (سیار) مبهم گذاشته نمی شناسم. اولاً: سیار از رجال صحاح سته و ثقه است. ثانیاً: احمد بن حنبل می گوید: او در تمام مشایخ ثقه و ثبت است. ثالثاً: او شیخش را در این خبر ذکر کرده، ولی راوی از او عیسی بن عبدالرحمن سلمی وی را ذکر نکرده است.

دو داستان دیگر در جنگ همراه امیرالمؤمنین علیه السلام:

۱. ابو حمزه ثمالی می گوید: «نزد ابراهیم نخعی بودم که مردی آمد و گفت: «ای ابو عمران، حسن بصری می گوید: «هر گاه دو مسلمان بر یکدیگر شمشیر کشیدند، قاتل و مقتول در جهنم خواهند بود.» مردی گفت: «این در باره ای کسی است که به خاطر دنیا می جنگد، اما کسی که با ظالمان بجنگد هیچ مشکلی ندارد.» ابراهیم گفت: «اصحاب ما نیز از ابن مسعود همین گونه نقل کرده اند.» از ابراهیم پرسیدند: «در روز زاویه (جنگ بین حجاج و عبد الرحمن بن اشعث) کجا بودی؟» گفت: «در خانه ام.» گفتند: «همانا علقمه (از بزرگان تابعین) همراه علی در جنگ صفین (جنگ با معاویه) حضور داشت.» ابراهیم گفت: «خوشا به حالش! چه کسی می تواند برای ما مانند علی و اصحابش باشد.» (۱)

۲. غالب می گوید: «از ابراهیم پرسیدم: «علقمه افضل است یا اسود؟» گفت: «علقمه؛ زیرا او در جنگ صفین (همراه امیرالمؤمنین علیه السلام) حاضر شد.» (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۲۶، رقم ۲۱۳.

۲- سیر الاعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۷، رقم ۱۴.

ابراهیم نخعی خود از بزرگان و یکی از علمای تابعین است و علقمه را که از تراز اول تابعین محسوب می شود و زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده است، به خاطر حضورش در لشکر حضرت علی علیه السلام، افضل از اسود می شمارد. از این گونه داستان ها فراوان است.

### ابن تیمیه و شراب

ابن تیمیه می گوید: وقد أنزل الله تعالى في علي «يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون» لما صلى فقرا و خلط؛ (۱) خداوند آیه «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید» را در مورد علی نازل فرمود. زمانی که او نماز خواند و خلط نمود.

توجه کنید که چه اکاذیبی را ابن تیمیه با بی حیایی به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهد. این خبر چنین است:

عبدالرحمن السلمی عن علی قال: دعانا رجل من الانصار قبل ان تحرم الخمر فتقدم عبد الرحمن ابن عوف وصلى بهم المغرب فقرا قل يا ايها الكافرون فالتبس عليه فيها فنزلت لا تقربوا الصلاة وانتم سكارى؛ (۲) مردی از انصار قبل از تحریم خمر ما را دعوت کرد. پس عبدالرحمن بن عوف جلو ایستاد و نماز مغرب را خواندند و «قل يا ايها الكافرون» را تلاوت کرد و قاطی نمود و اشتباه خواند. پس آیه نازل شد که «در حالت مستی

- ۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۳۱۹۹؛ و ج ۴، ص ۱۵۸، ح ۷۲۲۰ و ۷۲۲۱ و ۷۲۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۰۵، ح ۵۰۱۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۵۰۱۶.
- ۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۳۷.

به نماز نزدیک نشوید. حاکم و ذهبی گفته اند: این خبر به سه وجه وارد شده و این وجه صحیح ترینش است.

در مورد این اخبار چند مطلب قابل ذکر است: این خبر را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام از اصل نمی توان قبول کرد؛ زیرا راوی اصلی ابو عبدالرحمن سلمی ناصبی است.

همچنین اولاً: این خبر مضطرب است؛ زیرا گاه گفته است: عبدالرحمن بن عوف ما را به مهمانی دعوت کرد و گاه گفته است: مردی از انصار ما را به مهمانی دعوت کرد.

ثانیاً: می گوید: ۱. عبدالرحمن بن عوف امام شد. ۲. مردی امام شد. ۳. علی امام شد.

راوی این خبر از عبدالرحمن سلمی ناصبی تنها عطاء بن سائب است که او در آخر عمرش اختلاط پیدا کرده و چهار نفر را ذکر کرده اند که قبل از اختلاط از او حدیث شنیده و احادیث بقیه از او را ضعیف خوانده اند و یکی از آن چهار نفر سفیان بن عیینه است که این خبر را از عطاء نقل کرده است و چهار نفر یعنی وکیع، ابونعیم، قبیصه و عبدالرحمن بن مهدی همگی از سفیان روایت کرده اند که شخصی که امام شد عبدالرحمن بن عوف بوده است و حاکم و ذهبی نیز می گویند: در این خبر حق با سخن سفیان است که گفته است: عبدالرحمن امام شد، ولی خوارج این امامت و این مستی را به امیرالمؤمنین نسبت داده اند که خداوند ساحت او را از این (تهمت و کذب) مقدس و پاک داشته است.

پس بنا بر این تأکید حاکم و ذهبی، ابن تیمیه از امامان خارجی و ناصبی خود پیروی کرده و این تهمت آن ها را تکرار کرده است.

همچنین در شأن نزول این آیه از عمر بن خطاب، ابن عباس، ابوهریره و ابن عمر اخباری نقل شده که هیچ ربطی به این داستان ندارد و این نیز بی اساس بودن این خبر را تأیید می کند.

اما راوی اصلی این خبر، عبدالله بن حبیب ابو عبدالرحمن سلمی ناصبی است.

عن عطاء قال قال رجل لابی عبدالرحمن أنشدك الله متی أبغضت علیا ألیس حین قسم قسما بالكوفه فلم یعطک ولا أهل بیتک قال أما إذ نشدتنی الله فنعم؛(۱) عطاء بن سائب می گوید: مردی به ابوعبدالرحمن گفت: تو را به خدا سوگند می دهم بگو که چه وقت علی را دشمن داشتی و کینه او را در دل گرفتی؟ آیا بعد از آن نبود که در کوفه به تو و اهلت چیزی نداد؟ گفت: اکنون که مرا به خدا سوگند دادی (حقیقت را می گویم) آری، همین گونه است.

در خبر دیگر می گویند: شهید مع علی صفین ثم صار عثمانیا؛(۲) یعنی ابوعبدالرحمن همراه علی در صفین حاضر شد و سپس عثمانی (ناصبی) گشت.

باز می گویند: ابوعبدالرحمن که عثمانی بود با حبان بن عطیه که علوی بود نزاع کردند. او به حبان گفت: دانستم که چه چیز صاحبت یعنی علی را به ریختن خون مردم جسور کرده ... و آن این که او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خداوند شاید در باره اهل بدر فرموده باشد که هر چه می خواهید انجام دهید.(۳)

از این حدیث نیز علامت نصب و بغض او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی استفاده می شود.

پس این سه خبر فوق، ناصبی بودن او را ثابت می کند و روشن می شود که او به جهت عدم تحمل عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام کینه آن حضرت را به دل گرفت و چنین سخن

۱- المنتخب من ذیل المذیل الطبری، ص ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۱، رقم ۳۱۷.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۲۹۱۵ و ج ۴، ص ۱۴۶۳، ح ۳۷۶۲ ج ۵، ص ۲۳۰۹، ح ۵۹۰۴ و ج ۶، ص ۲۵۴۲، ح ۶۵۴۰؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۱۵۱، رقم ۳۱۳.

واشکال را متوجه آن حضرت کرد و همچنین داستان نماز و مستی را نیز قطعا او وضع کرده و به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است.

البته اخبار دیگری نیز در مورد او نقل شده که بیان گر دروغگویی اوست. (۱)

بنابر این روشن و ثابت شد که این جا نیز ابن تیمیه با تمسک بر کذب و اخبار اجداد ناصبی اش سعی کرده است چهره امیرالمؤمنین علیه السلام را خدشه دار جلوه دهد، ولی ده ها اخبار صحیح را که در مورد ابوبکر و عمر وارد شده و روشن می-کند که این گونه آیات در مورد آن ها نازل شده و عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش نیز آن را مصرف می کرده است، ندیده می گیرد و با تمسک به افسانه ها آن ها را فوق العاده والا و مقدم از امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه داده است. بنابر این ما چند خبر در این مورد را متذکر خواهیم شد:

۱. انس می گوید: من آن روز کوچک ترین آن جمع و ساقی آن ها بودم که تحریم خمر نازل شد. در این داستان یازده نفر از جمله جناب ابوبکر و عمر (در سال هشتم هجری) شراب می خوردند و آخرین آیه ی تحریم شراب نازل شد و این داستان پس از نزول دو آیه نهی از شرب خمر بود. در این خبر امام بخاری تنها به اسامی ابوطلحه، ابی بن کعب، ابو عبیده، ابودجانه، سهیل بن بیضاء تصریح کرده و در یک سند ابوطلحه و فلان و فلان ذکر کرده است، البته این عادت امام بخاری در چنین موارد است. ولی در روایت بزار تصریح شده که جناب ابوبکر نیز از جمله این ها بوده و پس از مست شدن این شعر را خوانده است: *أحیی أم بکر بالسلام \* وهل لک بعد قومک من سلام؟ یحدثنا الرسول بأن سحتا \* و کیف حیاہ أصل*

---

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی؛ ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷. برای آشنایی بیشتر با ابوعبدالرحمن سلمی به کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» شرح حال این راوی مراجعه شود.

أوهشام. ابن حجر اسامی کسانی را که در این نشست شراب نوشی بودند، ذکر کرده و گفته است: ابوبکر در این خبر یک ابوبکر دیگر است. سپس می گوید: ولی قرینه ذکر عمر در این خبر غلط نبودن ذکر ابوبکر بن ابی قحافه را ثابت می کند. (۱) از حدیث امام بخاری نیز که اسامی این دو نفر را به «فلان و فلان» تغییر داده است این واقعیت استفاده می-شود.

۲. چون تحریم خمر نازل شد، عمر گفت: خدایا برای ما در مورد خمر بیان روشن تر نازل کن، پس آیه دوم: «یسألونک عن الخمر و المیسر» که در سوره بقره است نازل شد و پیامبر اکرم عمر را خواست و آیه را برایش تلاوت فرمود. عمر باز گفت: خدایا در مورد خمر برای ما بیان روشن تر نازل فرما. پس این آیه نازل شد: «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلاه فهل انتم منتهون» عمر گفت: انتھینا، انتھینا. (۲) (مائده، ۹۰ و ۹۱).

سند این خبر را حاکم، ذهبی، البانی در حاشیه ترمذی و نسائی و شعیب در حاشیه مسند احمد صحیح دانسته اند و ابن حجر می گوید: علی بن مدینی و ترمذی

- 
- ۱- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۱؛ صحیح بخاری، ح ۲۳۳۲ و ۴۳۴۱ و ۴۳۴۴ و ۵۲۵۸ و ۵۲۶۰ و ۵۲۶۲ و ۵۲۷۸ و ۵۲۹۹ و ۶۸۲۶.  
 ۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۰، ح ۵۰۴۲ و ۵۰۴۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۳۶۷۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۰۳، ح ۵۰۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۳، ح ۳۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۳۱۰۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۱۰؛ تفسیر طبری و تفاسیر دیگر.



این حدیث را صحیح دانسته اند. و در خبر دیگر نیز با سند دیگر به همین معنا حدیث نقل شده که سند آن را نیز حاکم و ذهبی صحیح دانسته اند.<sup>(۱)</sup>

۳. عمر بن خطاب در زمان خلافت خود شراب می نوشید و می گفت:

«انا نشرب هذا الشراب الشديد لنقطع به لحوم الإبل فی بطوننا أن تؤذینا فمن رابه من شرابه شیء فلیمزجه بالماء؛ ما این شراب شدید را می نوشیم تا گوشت های شتری را که در شکم ما است حل کند تا ما را اذیت نکند، پس هر که در شرابش چیز ناپسندی دید با آن آب مخلوط کند و بنوشد.<sup>(۲)</sup> این خبر با دو سند روایت شده و رجال آن ثقه است و سند ابن ابی شیبه رجالش رجال صحاح سته است جز ابوالاحوص و او ثقه و از رجال صحیح مسلم و دو صحاح دیگر است.

مجاهد عن عمر قال: إني رجل معجار البطن أو مسعار البطن وأشرب هذا النبيذ الشديد فيسهل بطن؛ من یک فرد شکم دار هستم و این نبیذ شدید را می نوشم تا شکم را هموار کند.<sup>(۳)</sup> سند این خبر صحیح است.

عمرو بن میمون: شهدت عمر حين طعن أتي بنبيذ شديد فشربه؛ زمانی که عمر ضربت خورد (در آستانه مرگ او) من حضور داشتم و برای او نبیذ شدید آوردند و او نوشید.<sup>(۴)</sup>

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۷۲۲۴.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۴۸۷ و ۴۹۰؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۲۹۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۴، ح ۱۳۷۷۲.

۳- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۴۸۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۴، ح ۱۳۷۷۳، پنج حدیث در این مورد نقل کرده است.

۴- شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۴، ص ۲۱۸؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۵۴؛ احکام القرآن جصاص؛ ج ۲، ص ۵۸۱.

قال الشعبي: إن أعرابيا شرب من شراب عمر فجلده عمر الحد فقال الأعرابي: إنما شربت من شرابك. فدعا عمر شرابه فكسره بالماء ثم شرب منه وقال: من رابه شرابه شئ فليكسره بالماء؛ شعبي می گوید: اعرابی از شراب عمر نوشید و عمر او را حد زد. اعرابی گفت: من از شراب تو نوشیدم. عمر شرابش را طلیید و با آب شدتش را شکست سپس از آن نوشید و گفت: شراب خود را این گونه با آب شدتش را بشکنید و بنوشید. (۱) جصاص می گوید: این خبر از ابراهیم نخعی نیز نقل شده است.

عن اسماعيل: إن رجلا شرب في شراب نبذ لعمر بن الخطاب بطريق المدينة فسکر فترکه عمر حتى أفاق فحده ثم أوجعه عمر بالماء فشرب منه؛ اسماعيل می گوید: مردی از نیبذی که برای عمر آماده شده بود در راه مدینه نوشید و مست شد. سپس وقتی آن مرد به خود آمد عمر او را حد زد و با آن آب مخلوط کرد و خود از آن نوشید. (۲) سند این خبر صحیح است.

وعن أبي رافع: إن عمر بن الخطاب قال: إذا خشيتم من نبذ شدته فاكسروه بالماء؛ ابورافع از عمر بن خطاب نقل کرده که گفته است: اگر از شدت نبذ ترسیدید با آب آن را بشکنید (و بنوشید). (۳)

وإنما أحل عمر الطلاء حين طبخ وذهب ثلثاه ولما قدم الشام شكوا له وباء الأرض إلى أن قالوا: هل لك أن تجعل لك من هذا الشراب شيئاً لا يسكر؟ قال: نعم فطبخوه

۱- احكام القرآن، ج ۲، ص ۵۸۱؛ عقد الفريد، ج ۳، ص ۴۱۶.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۲۴، ح ۱۷۰۱۵؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۱۳۷۷۹.

۳- سنن الكبرى النسائي، ج ۸، ص ۳۲۶.

حتى ذهب منه الثلثان وبقى الثلث فأمرهم عمر أن يشربوه وكتب إلى عماله أن يرزقوا الناس الطلاء ما ذهب ثلثاه وبقى ثلثه؛ عمر، طلاء را وقتی دو سومش برود، حلال قرار داد ... و چون به شام نیز رفت، به مردم آن امر کرد که از این نبیذ بنوشند. (۱)

وقال محمود بن لبید الأنصاری: إن عمر بن الخطاب حين قدم الشام شكوا إليه أهل الشام وباء الأرض وثقلها وقالوا: لا يصلحنا إلا هذا الشراب فقال عمر: اشربوا هذا العسل قالوا: لا يصلحنا العسل فقال رجل من أهل الأرض: هل لك أن نجعل لك من هذا الشراب شيئاً لا يسكر؟ قال: نعم فطبخوه حتى ذهب منه الثلثان وبقى الثلث فأتوا به عمر فأدخل فيه عمر إصبعه ثم رفع يده فتبعها يتمط فقال: هذا الطلاء هذا مثل طلاء الإبل فأمرهم عمر أن يشربوه فقال له عباده بن الصامت: أحللتها والله فقال عمر: كلا والله: اللهم! إنى لا أحل لهم شيئاً حرمة عليهم ولا أحرم عليهم شيئاً أحللتهم لهم؛ (۲) محمود بن لبید می - گوید: ... وقتی در سفر شام عمر مردم را به نوشیدن نبیذ امر کرد عباده بن صامت گفت: به خدا سوگند آن (نبیذ) را حلال کردی. عمر گفت: هرگز والله، خدایا من حلال نمی کنم برای آن ها چیزی را که حرام کردی و نه حرام نیز نمی کنم چیزی را که حلال قرار دادی.

حج أبو مسلم الخولاني فدخل على عائشة زوج النبي فجعلت تسأله عن الشام وعن بردها فجعل يخبرها فقالت: كيف تصبرون على بردها؟ فقال: يا أم المؤمنين إنهم يشربون شراباً لهم يقال له: الطلاء فقالت: صدق الله وبلغ حبي سمعت حبي

- ۱- سنن الکبری نسائی، ج ۸ ص ۳۲۹؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸ ص ۳۰۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۹ و دیگران.
- ۲- الام شافعی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ الموطأ مالک، ج ۲، ص ۸۴۷؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۳۰۱.

رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: إن أناسا من أمتي يشربون الخمر يسمونها بغير اسمها؛ ابو مسلم خولاني به ام المؤمنين عائشه داخل شد و عائشه شروع کرد از او در مورد شام سؤال کردن و گفت: به سردی آن چگونه صبر می کنید؟ گفت: مردم شام شرابی می نوشند که به آن طلاء می گویند. ام المؤمنين گفت: راست گفت حبیب رسول خدا صلى الله عليه و آله که فرمود: گروهی از اتمم به خمر اسم دیگر می گزارند و آن را می نوشند. (۱) حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته اند. و این حدیث را از پیامبر صلى الله عليه و آله ابن عباس، ابومالک، ابوامامه، عباد بن صامت روایت کرده اند، (۲) هیشمی، البانی در کتاب های متعددش و شعيب ارتووط و دیگران سند آن را صحیح دانسته اند.

قال النبي صلى الله عليه و آله ما أسكر كثيره فقليله حرام؛ (۳) همچنین پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله فرموده اند: هر چه مقدار زیاد آن مست بکند، کمش نیز حرام است. این حدیث از جابر، سعد، عائشه، زید بن ثابت، خواب بن جبیر، ابن عمر، ابن عمرو و انس روایت شده است.

این تنها برخی نمونه از سیره حضرات ابوبکر و عمر و تأکید و اصرار آن ها به استفاده از شراب پس از نزول آیات تحریم و حتی تا زمان مرگ است. خیلی

- ۱- مسند ابویعلی، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۴۳۹۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۴۷، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴.
- ۲- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۵۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۳۷، ح ۱۸۰۹۸، و ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۲۹۵۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۲۷، ح ۵۱۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۳، ح ۳۳۸۴؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴.
- ۳- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۷، و ج ۳، ص ۳۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۹۲۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۳، ح ۳۳۹۲ الی ۳۳۹۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۸، ص ۳۰۰.

روشن است چنان که در همه موضوعات شبیه احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را با امر معاویه در مورد خلفا جعل کرده اند همان گونه که به تصریح علمای اهل سنت به این واقعیت اشاره شد، در این گونه موضوعات نیز شبیه این اعمال خلفا را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز جعل کرده اند تا بگویند که علی نیز چنین کارها را کرده است!

### ابن تیمیه و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن تیمیه نه تنها در باره آنچه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل آن حضرت وارد شده است موضع منفی دارد، بلکه چنین موضع گیری را در برابر دوستان و هواداران آن حضرت نیز دارد. مثلاً در حدیثی وارد شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره ابوذر که از هواداران و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رود فرمودند: «آسمان سایه نیفکنده و زمین به خود جای نداده است کسی را که راست گوتر از ابوذر باشد.»

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، ابودردا، جابر، انس، عمرو، ابوهیره، ابوسعید، ابن عمر، ابن عمرو، مالک بن دینار، ابن قیس و ابن سیرین روایت شده است. (۱)

---

۱- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۳، ح ۱۸۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۷۵ و ۲۲۳، ح ۶۵۱۹ و ۶۶۳۰ و ۷۰۷۸ و ج ۵، ص ۱۹۷، ح ۲۱۷۷۲، ج ۶، ص ۴۴۲، ح ۲۷۵۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۵۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۳۸۸۹ و ۳۸۹۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۲۸؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۷۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۸۳، ح ۵۴۶۰ الی ۵۴۶۲ و ح ۵۴۶۷ و ج ۴، ص ۵۲۶، ح ۸۴۸۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۶، ص ۱۹۰؛ الاصابه، ج ۷، ص ۱۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۲۲۱ و ۳۳۲۲۵ تا ۳۳۲۲۹

اما ابن تیمیه در باره ی این حدیث می گوید: «چنین حدیثی نه در صحیحین آمده است و نه در سنن.» (منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۶۴). باز همو می گوید: «این حدیث ضعیف، بلکه موضوع و ساخته شده است و سندی که آن را به پا نگاه دارد نیز ندارد.» (منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۷۶). و این در حالی است که این حدیث متواتر است و صاحبان دو سنن (ترمذی و ابن ماجه) آن را روایت کرده اند. ترمذی، حاکم، ذهبی، ابن حجر، البانی، شعیب و دیگران نیز چندین سند آن را صحیح دانسته اند. همچنین به این سخن احمقانه او توجه کنید که می گوید: این حدیث در صحیحین نیامده است. اگر این حدیث را بخاری و مسلم روایت نکرده اند ممکن است طعن بر آن ها باشد، ولی هرگز نزد عقلا طعن بر حدیث و حتی به خبر واحدی نخواهد بود چه رسد به حدیثی با این عظمت!

### ابن تیمیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام

تا این جا با جایگاه و موضعگیری های ابن تیمیه با امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی یاران آن حضرت آشنا شدیم. هم اینک می خواهیم خواننده عزیز را با جایگاه و موضع او با دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا سازیم؛ زیرا ابن تیمیه نه تنها در باره امیرالمؤمنین و دوستان آن حضرت موضع منفی می گیرد، بلکه در مقابل از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام جانبداری کرده و احياناً از آن ها تمجید می نماید. اینک با پاره ای از چنین موضع گیری های ابن تیمیه آشنا می شویم:

## ابن تیمیه ودفاع از قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و خوارج

۱. ابن تیمیه در باره ای قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام ابن ملجم ملعون که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بدبخت ترین این امت معرفی کرده اند، می گوید: «کسی که علی را کشت نماز می خواند، روزه می داشت و قرآن می خواند. او علی را با این عقیده کشت که خدا و رسولش کشتن علی را دوست دارند. و این کار را به گمان خودش به خاطر محبتی که به خدا و رسولش داشت انجام داد، گرچه در عقیده اش گمراه بود.» (۱)

۲. باز همو می گوید: «ابن ملجم از عابدترین مردم و اهل علم بود.» (۲)

این در حالی است که در روایتی آمده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین فرمودند: «آیا می دانی (شقی ترین شخص در میان قوم ثمود چه کسی بود؟) امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «قاتل ناقه ثمود.» آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «(آیا می دانی) شقی ترین فرد در میان این امت چه کسی است؟» امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «خداوند و رسولش داناتراند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شقی ترین شخص در میان این امت آن کسی است که تو را به قتل می رساند.» (۳)

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲- منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۱۰۷۸ ج ۴، ص ۲۶۳، ح ۱۸۳۴۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۸۵۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۴۵۹۰ و ۴۶۷۹؛ مصنف ابن ابی-شیبه، ج ۷، ص ۴۴۴، ح ۳۷۰۹۸ و ۳۷۱۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سیر ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴ و ۲۹۹ و ج ۹، ص ۱۳۶-۱۳۷ با ۷ سند؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۵۴، ح ۱۸۶۷۰؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۵؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۲۵۴، ح ۱۴۲۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۸۵ و ۵۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ الاصابه، ج ۵، ص ۸۵، رقم ۶۳۹۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۴۱ الی ۵۴۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۶؛ صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۱۶۲، ح ۱۰۸۸.

این حدیث به این معنا از امیرالمؤمنین علیه السلام، عمار، ابن عباس، ابن عمر، ابن عمرو، جابر بن سمره، ابوهریره، صهیب و عبدالله روایت شده است. همچنین این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام ابوظیفیل، سعید بن مسیب، ابوسنان یزید بن امیه، عبدالله بن سبع، صهیب، عبیده، ثعلبه بن یزید، سالم بن ابی الجعد، عمیر بن عبدالملک روایت کرده اند. ابن حجر در فتح الباری یک سند را خیلی خوب خوانده و در «الاصابه» این حدیث را ثابت دانسته، حاکم یک سند را به شرط بخاری و دیگری را به شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی در یکی سکوت و در دیگری موافقت کرده و هیشمی چهار سند را برخی را حسن و برخی را رجالش را ثقه دانسته و شعیب ارتووط نیز آن را حسن و البانی صحیح دانسته است، و سند عبدالرزاق از عبیده و یک سند ابن سعد از ابوظیفین غیر از سند دیگران بوده و رجال هر دو هم ثقه و هم رجال صحاح سته هستند.

۳. ابن تیمیه در رد بر این سخن: «چون مردم از علی معجزات زیادی دیدند، بنابر این برخی از مردم (جاهل) او را خدا خواندند و علی آن ها را به قتل رسانید» می گوید: اگر روا باشد گفته شود که همانا در مورد علی ادعای خدایی شده است به خاطر وجود شبهه (چون معجزات زیاد از او دیدند بنابر این چنین شبهه قوت گرفته که مبادا او خدا باشد). در این صورت روا خواهد بود که گفته شود: به جهت شبهه بوده است که در مورد علی ادعای کفر شده. (یعنی اگر ادعای اولی درست باشد این ادعا هم) که چون از علی گناهان زیاد صادر شده است، بنابر آن خوارج او را کافر دانسته اند نیز درست خواهد بود. خوارج از آن کسانی که در مورد علی ادعای خدایی نموده اند هم بیشتر وهم عاقل تر و داناتر بودند... . خوارج از بزرگ-



ترین مردم در نماز خواندن، روزه گرفتن و در قرائت قرآن بودند. آن‌ها دارای لشکر و دیندار به دین اسلام بودند، هم باطناً و هم ظاهراً.» (۱) (به مانند سلفی و هابیت امروز).

۴. باز هم می‌گوید: خوارج از جهت دینداری دینشان کامل‌تر بوده و آن‌ها راستگو بوده و دروغ نمی‌گفتند.» (۲)

۵. باز می‌گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دیندارتر و پرهیزگارتر هستند. حتی از خوارج سراغ نداریم که آن‌ها با آگاهی دروغ گفته باشند، بلکه خوارج راستگوترین مردم هستند.» (۳)

۶. باز می‌گوید: خوارج عاقل‌تر و راستگوتر و پیروی آن‌ها از حق بیشتر از رافضه است. بسیاری از امامان و مردم عادی رافضی‌ها منکر خدا و کافر هستند.» (۴)

همه این سخنان ابن تیمیّه در حالی است که خوارج را رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بدترین و شقی‌ترین مردم روی عالم و سگان جهنم (۵) معرفی نموده اند که به مناسبت برخی از اخبار مربوط به خوارج را در گذشته ذکر کردیم.

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

۲- همان، ج ۶، ص ۳۴۴.

۳- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶.

۴- همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۵- مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۷۳۱.

## ابن تیمیه و تکذیب حدیث ذلیل گشتن مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه از کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده اند دفاع نموده ومی-گوید: «شکی نیست که گروهی از سابقین مثل عمار و سهل در جنگ در کنار علی ایستاده و جنگیدند، اما آن کسانی که او را همراهی نکردند، بهتر از آن ها بودند. بدون تردید کسانی که علیه علی جنگیدند خار و ذلیل نشدند، بلکه برعکس یاری نصیبشان گردید. آن ها شهرهایی را فتح کردند و با کفار جنگیدند. لشکری که همراه معاویه جنگیدند هرگز خار و ذلیل نشدند ... پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد: «خدایا، ذلیل کن، هر کسی را که علی را خوار کرده، او را تنها بگذار و یاری کن، هر کسی را که علی را یاری کند.» کسانی که همراه علی جنگیدند یاری نشدند. پس کجاست یاری خدا از کسانی که علی را یاری کردند؟ این مطلب و امثال آن دلیل بر کذب این حدیث است.» (۱)

باز هم می گوید: این سخن بر خلاف واقع است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله جز حق چیزی نمی گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله دعایش مقبول است، در حالی که این دعا عملی نشده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نگفته است.» (۲)

جواب: در پاسخ به این ادعای ابن تیمیه باید گفت:

اولاً: این ادعا که می گوید: «کسانی که علی را همراهی نکردند بهتر از شرکت کنندگان بودند» چنان که در گذشته هم گفته بود، مشهورترین کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری نکردند سعد بن ابی وقاص و ابن عمر هستند که این دو اگر تنها با عمار مورد بررسی قرار گیرند فاصله های زیادی برای نزدیک شدن به او خواهند داشت چه

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۹.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۱ و ۵۵.

رسد به مجموع صحابه ی که همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. علاوه بر این هر دو ایشان از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری نکردند پشیمان شدند که در گذشته به آن اشاره گردید.

ثانیاً: حدیثی که ابن تیمیه آن را تکذیب می کند دنباله حدیث غدیر است که با اسانید صحیح روایت شده وبدون تردید این عبارت مستفیض است. و آن اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدایا، یاری نما هر کسی را که علی را یاری کند و خوار نما هر کسی را که علی را خوار کند!».

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، زید بن ارقم، حبشی بن جناده، جابر بن عبد الله، عبد الرحمان بن ابی لیلی، سعد بن وهب، عمرو بن ضمیر و زید بن یثیع در کتب زیر روایت شده است. (۱)

هیثمی با سه سند این حدیث را روایت کرده و هر سه را صحیح دانسته است و مقدسی نیز سند آن را صحیح دانسته و شعبی ارثووط یکی از اسانید مسند احمد را با ضمیمه اسانید دیگر صحیح دانسته است.

ثالثاً: اما در مورد اینکه می گوید: این حدیث عملی نشده و لشکر معاویه خوار نشدند ... « باید گفت که مثل ابن تیمیه از کجا می تواند درک کند که خواری و ذلت چیست و عزت و سربلندی چیست؟ چه ذلتی بالاتر از این است که انسان مردم را به سوی جهنم فراخواند و اسلام او را «بدبخت و فاجر» نام گذارد؟ گذشته از همه این ها اسلام به این گروه صفت «ظالم بودن» را گذاشته است. چه ذلت بالاتر از این خواهد بود؟

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹، ح ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۶۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۱۵۴، ح ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و ۸۵۴۲؛ معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶، ح ۳۵۱۴، ج ۵، ص ۱۹۲، ح ۵۰۵۹؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۳۵، ح ۷۸۶؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۰۷ و ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، ح ۴۸۱ و ۶۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۰۷ تا ۲۳۱ (با ده سند)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۹ و ۲۳۰ و ج ۷، ص ۳۷۰ و ۳۸۴ (با هفت

اگر ارزیابی ما از عزّت و سربلندی و یا خواری و ذلت، مثل ارزیابی ابن تیمیه باشد، در آن صورت چگونه آیات زیر را تفسیر خواهیم کرد؟ خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا...؛(۱) ما قطعاً پیامبران خود و مؤمنان را یاری می کنیم.»

و یا می فرماید: «ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين إنهم لهم المنصورون؛(۲) وعده قطعی ما برای پیامبرانمان از پیش مسلم شده است که آن ها حتماً یاری شدگان هستند.»

چون از طرفی می دانیم که کمتر پیامبرانی بودند که به ظاهر بر دشمنان خود پیروز شده اند. طبق معیار ابن تیمیه از عزت و سربلندی و خواری و ذلت باید گفت که خیلی از پیامبران یاری نشده اند، بنابر این معنای آیات یاد شده درست نخواهد بود. مگر یهود خیلی از پیامبران را نکشتند و حضرت زکریا را بین درخت با اژه دو نیم نکردند؟ مگر لشکر اسلام در احد شکست نخورد و خداوند متعال در قرآن خبر داده که بنی اسرائیل پیامبران را به قتل می رساندند (بقره ۸۷ و ۹۱) و اخبار فراوان دیگر...

برای ابن تیمیه و امثال او شاید پوشیده مانده که پیروزی، عزت و سربلندی و نبرد و شکست و خواری و ذلت دایر مدار ظاهر نیست، بلکه باطن و عاقبت کار و استقامت در راه اسلام است که مشخص می کند چه کسی عزیز و سربلند و پیروز شده و چه کسی خوار و ذلیل و شکست خورده است.

این که خداوند متعال می فرماید: پیامبران و مؤمنین قطعاً یاری خواهند شد و پیروزی نصیبشان خواهد گردید، به این معنا است که دشمنان آن ها که به ظاهر

۱- سوره غافر، آیه ۵۱.

۲- سوره صافات، آیه ۱۷۱ و ۱۷۲.

پیروز شده بودند، هیچ نام و نشانی از آن‌ها باقی نخواهد ماند و در تاریخ جز به بدی از آن‌ها یاد نخواهد شد و عاقبت آن‌ها خواری و ذلت در آتش جهنم است، و در مقابل خداوند متعال مؤمنین را از گمراهی و شک و تردید حفظ کرده و در راه خود ثابت نگه می‌دارد تا خداوند متعال را با ایمان کامل ملاقات کنند، این است معنای واقعی نصرت پروردگار متعال.

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام یاری نشد و پیروز نگردید؟ همین که یاد آن حضرت امروزه همه جا را فرا گرفته و همه، چه شیعه و چه سنی افتخار می‌کند که پیرو مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد کافی است که ادعا نماییم آن حضرت پیروز شده است.

مگر امام حسین علیه السلام یاری نشدند؟ مگر امام حسین علیه السلام پیروز نگردید؟ هرچند به ظاهر یزید امام را شکست داد و آن گاه که سر مبارک آن حضرت را جلویش آوردند با یک افتخار و تکبر به لب‌های مبارک آن حضرت می‌زد، ولی آیا امروزه کسی هست که این ملعون را به خوبی یاد کند؟ و در مقابل ببینید که از امام حسین علیه السلام چگونه یاد می‌شود؟

خوب است در این جا سخن فخر رازی را برایتان نقل کنیم. او آن جا که آیه: «همانا ما به تو (ای محمد صلی الله علیه و آله) کوثر را عطا نمودیم» (۱) را تفسیر می‌کند، می‌گوید: «قول سوم این است که «کوثر» به معنای فرزندان و اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. گفته اند که این سوره در رد بر کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را بدون فرزند دانسته و عیب می‌گرفتند نازل شده است. پس معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند برای نسل عطا خواهد فرمود که در طول زمان باقی خواهند ماند.» آن گاه فخر رازی می‌گوید: «و واقعاً

همچنین است. بین که چقدر از اهل بیت کشته شدند. (گاهی به دست بنی امیه و گاهی به دست بنی عباس) اما با وجود آن می بینیم که عالم از آن ها پر است. ولی در مقابل از بنی امیه یک نفر هم باقی نمانده است. نگاه کن که در میان فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله چه دانشمندانی مثل باقر، صادق، کاظم، رضا علیهم السلام، نفس زکیه و غیره وجود دارند.»<sup>(۱)</sup>

### دفاع ابن تیمیه از بنی امیه

باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه در منهاج السنه فراوان از بنی امیه دفاع کرده است. امروزه نیز وهابیت با پیروی از او از بنی امیه دفاع کرده و در فضائل آن ها کتاب های زیاد نوشته اند و در مقابل در طعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام کتاب و مقالات نوشته و پخش کرده اند و در حال حاضر نیز این کار را می کنند.

۱. ابن تیمیه بنی امیه را که دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام هستند، مدح و تمجید نموده و در مقابل امامان اهل بیت علیهم السلام را تحقیر نموده و می-گوید: بنی امیه به تمام سرزمین اسلامی حاکمیت پیدا کردند و دولت اسلامی در زمان آن ها عزیز بود، اما از امامان دوازده گانه اهل بیت چه عزتی برای اسلام سراغ داریم؟»<sup>(۲)</sup>

۲. باز هم می گوید: «بزرگ ترین چیزی که مردم از بنی امیه انتقاد و اشکال می کردند دو چیز بود: سخن گفتن آن ها در باره علی (سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام) و دیگری به تأخیر انداختن نماز از وقتش.»<sup>(۳)</sup>

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۵.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.

۳- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.

۳. باز می گوید: «سنت و اسلام در زمان بنی امیه قوی تر بود تا از زمان بنی عباس؛ چون در دولت بنی عباس بسیاری از پیروان اهل بیت داخل شدند که اهل بدعت بودند.»<sup>(۱)</sup>

۴. باز هم در دفاع از بنی امیه می گوید: «پیروان اهل بیت قرآن را چنان تحریف کرده اند که غیر آن ها این کار را نکرده است؛ مثل این سخنان که می گویند: «این آیه: «ولی شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان آوردند و ...» در حق علی نازل شده و نیز می گویند: «مقصود از آیه ای شجره لعنت شده در قرآن، بنی امیه هستند ...»<sup>(۲)</sup>

جواب: اینکه بنی امیه سرزمین های اسلام را فتح کرده اند، چیزی نیست که مایه افتخار برای آن ها و پیروانشان باشد. بلکه با وعده و اخبار اسلام عزیز آن ها هیچ بهره ای از آن عمل خود نخواهند داشت. اکنون با برخی از این دسته اخبار آشنا خواهیم شد.

### خداوند متعال اسلام را با دست فاجران نصرت می دهد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر؛<sup>(۳)</sup> خداوند متعال این دین را به وسیله مرد فاجر یاری می دهد.»

این حدیث از ابن مسعود، ابن عباس، ابو هریره، عمرو بن نعمان بن مقرن و نعمان بن مقرن روایت شده است.

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۴۰۴.

۳- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ، ح ۳۰۶۲ و ۴۲۰۳ و ۶۶۰۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۱۷۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۲۷۸، ح ۸۸۸۳؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۳۹۳، ح ۱۶۴۹.

باز هم حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان الله يؤيد هذا الدين بالاقوام لا خلاق لهم» (۱) خداوند متعال این دین را به وسیله گروه و قوم هایی تأیید می کند که خودشان هیچ بهره ی از آن ندارند.»

این حدیث از ابوموسی، انس، ابوهریره و حسن بصری روایت شده و هیشمی سندش را صحیح دانسته است.

باز هم حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند:

«ان الله ليؤيد هذا الدين برجال ما هم باهله. وفي رواية: بالرجال الفاجر» (۲) خداوند متعال قطعاً این دین را به دست مردانی یاری می کند که اهل اسلام نیستند و فاجرند.»

این حدیث از عبد الله بن مسعود، عبد الله بن عمرو، ابن عمر، ابوبکر، نعمان بن عمرو و کعب بن مالک روایت شده و هیشمی دو سند آن را صحیح دانسته است.

خود ابن تیمیه که می گوید: مردم سخن گفتن بنی امیه در باره علی را عیب می گرفتند، اعترافی است از او در باره ای اینکه بنی امیه از امیرالمؤمنین علیه السلام به بدی یاد می کردند. مشهور است که آن ها در منبرها و در خطبه ها و قنوت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کردند. و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

۱- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۰۲؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۷۰، ح ۹۵۷۳؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۳۹۳، ح ۱۶۴۹.

۲- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۳۰۲، ج ۷، ص ۲۱۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۳، از بلال؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۳۹۳، ح ۱۶۴۹.



لا- یحب علیا الا مؤمن ولا یبغضه الا منافق؛ (۱) علی را جز مؤمن دوست نمی دارد و جز منافق او را دشمن نمی دارد.» بنابر این اخبار، بنی امیه و امثال آن ها هیچ بهره از اعمال خوب خویش نخواهند داشت، ولی دروغگویان با نادیده گرفتن این قانون الهی فتوحات آن ها را به رخ می کشند. اما اینکه ابن تیمیه پیروان اهل بیت علیهم السلام را متهم به تحریف قرآن کرده و دو نمونه از تفسیر آیات ولایت و شجره ملعونه را به این عنوان که تفسیرهای دروغی از پیروان اهل بیت علیهم السلام است معرفی می-کند، در بحث های گذشته یادآوری نمودیم که نزول آیه ولایت در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نزد محدثان و مفسران اهل سنت مورد اتفاق است. اما اینک ببینیم مفسران در باره نزول آیه «شجره ملعونه» چه می گویند:

### «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه هستند

۱. رأی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَنِي أُمِيَّةٍ عَلَى الْمَنَابِرِ فَسَاءَ ذَلِكَ، فَأُوحِيَ اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّمَا هِيَ دُنْيَا أُعْطَوْهَا، فَقَرَّتْ عَيْنُهُ، وَهِيَ قَوْلُهُ: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ، يَعْنِي بَلَاءَ لِلنَّاسِ «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در خواب) بنی امیه را بر منبرها دیدند (که مانند میمون ها بالای آن می گردند) حضرت صلی الله علیه و آله از آن ناراحت شدند: خداوند متعال به آن حضرت وحی فرمود که این دنیا است که برای آن ها داده شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوش-حال شدند و این است منظور این آیه شریفه: «ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آنها را بیم داده (وانذار) می کنیم؛ اما جز طغیان عظیم،

چیزی بر آنها نمی افزاید.» معنای این حدیث که شجره ملعونه را بنی امیه معرفی می کند از امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام، ابن عباس، عایشه، عبد الله بن عمرو، یعلی بن مرّه و سعید بن مسیب روایت شده است. (۱)

عن أبي هريره: أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: إني أريت في منامي كأن بنى الحكم بن أبي العاص ينزون على منبري كما تنزل القردة قال فما رؤي النبي صلى الله عليه و آله مستجمعا ضاحكا حتى توفي؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دیدند که فرزندان حکم بن ابی العاص مانند میمون ها بر منبر آن حضرت بالا می روند و پائین می آیند. حضرت بعد از آن خندان دیده نشدند تا این که از دنیا رفتند.

هیثمی، بوصیری، حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته اند.

۲. طبری چنین نقل کرده است: بین کسی اختلاف نیست که خداوند متعال در این آیه (یعنی شجره ملعونه) بنی امیه را اراده کرده است. (۳)

۳. ابو الفداء گفته است: اجماع مفسران بر این است که این آیه در حق بنی امیه نازل شده است.

دقت داشته باشید که ابن تیمیه مواردی را که خود علما و مفسرین اهل سنت مورد اتفاق گفته اند، تحریف قرآن نام گذاشته و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام را به

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۱۶۸، ح ۱۳۶۹۵ و ۱۳۶۹۶؛ تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۱۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۱، ج ۸، ص ۱۸۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۴۳، ج ۴، ص ۱۱۳، شرح حال رقم ۱۷۶۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۷۲؛ در المثنور، ج ۴، ص ۱۹۱ با پنج سند؛ تفاسیر فخر رازی، قرطبی، خازن، تاریخ ابو الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۰۲.

۲- مسند ابویعلی، ج ۱۱، ص ۳۴۸، ح ۶۴۶۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۷، ح ۸۴۸۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۲۶۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵.

تحریف متهم کرده که این خود از بزرگ ترین اکاذیب وهمچنین بزرگ ترین ذلت و خاری است و امروزه نیز پیروان او چشم پوشیده دروغ های او را تکرار می کنند.

البته مضافاً بر آنچه گفته شد، اخبار فراوان دیگری نیز داریم که بنی امیه را به عنوان بدترین انسان ها معرفی می کند که پاره ای از آن را یادآور می شویم:

### بنی امیه ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند

۱. عن عبد الرحمن بن عوف قال: كان لا يولد لأحد مولود إلا أتى به النبي صلى الله عليه و آله فدعا له فأدخل عليه مروان بن الحكم فقال: هو الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون؛(۱) هر مولودی که به دنیا می آمد آن را به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می بردند و حضرت برای وی دعا می کردند. وقتی مروان را آوردند حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: او (مروان) ملعون فرزند ملعون است. حاکم تمام اسانید را و ابن حجر برخی سند آن را صحیح دانسته اند و ذهبی یکی را منقطع و در دو مورد سکوت کرده است.

۲. ابوبرزه می گوید: «كان أبغض الأحياء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله بنو أمية و بنو حنيفة و ثقيف؛ مبعوض ترین زنده ها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بنی امیه و ... بودند.»(۲)

این حدیث را ابوبرزه و عمران بن حصین روایت کرده اند، حاکم، ذهبی و هیثمی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۷۵ و ۸۴۷۶ و ۸۴۷۷ و ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و ۸۴۸۵؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۷۲.

۲- مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۱۷، ح ۷۴۲۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۰، ح ۱۹۷۹۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۷۱.

۳. ... وشر قبائل العرب بنو أمیه، وبنو حنیفه، وثقیف؛(۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بدترین قبیله های عرب بنی امیه و ... هستند. رجال این سند رجال صحیح هستند و بصیری سند آن راحسن دانسته است.

۴. قال أبو سعید الخدری: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن أهل بیتی سیلقون من بعدی من أمتی قتلا و تشریدا و إن أشد قومنا لنا بغضا بنو أمیه و بنو المغیره و بنو مخزوم؛(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا اهل بیتم به زودی بعد از من با قتل و سختی مواجه می شوند و همانا شدید ترین قوم ما در دشمنی با ما بنی امیه و ... هستند. حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی سکوت کرده است.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

إذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلا اتخذوا مال الله دولا و دین الله دغلا و عباد الله خولا؛(۳) وقتی بنی ابوالعاص به سی نفر برسند بیت المال را دست به

۱- مسند ابو یعلی، ج ۱۲، ص ۱۹۸، ح ۶۸۲۰؛ اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره، ج ۸، ص ۲۸، ح ۷۵۲۲؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۶۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۹۹، ح ۳۸۳۷۴ به نقل از زهری.

۲- مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۱۷، ح ۷۴۲۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۰، ح ۱۹۷۹۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۰۰، ح ۸۰۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۹، ح ۳۱۰۷۴.

۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰، ح ۱۱۷۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۶ و ۵۲۷، ح ۸۴۷۸ الی ۸۴۸۰؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۷، ص ۴۴۵، ح ۲۸۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۱؛ کنز العمال، ح ۳۲۰۵۵ تا ۳۱۰۵۹؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۷۴۴ و دیگران.

دست یکدیگر می کنند و دین خدا را به بازی گرفته و بندگان خدا را غلام خود قرار می دهند.»

این حدیث از ابوذر، ابوسعید خدری، ابوهریره، معاویه و ابن عباس روایت شده است. حاکم و ذهبی سند روایت ابوذر را والبنی و بوسیری سند روایت ابوهریره را به شرط مسلم صحیح دانسته اند.

۶. عن علی فی قوله عز و جل: ﴿وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ قال: هم الأفجران من قریش بنو أمیه و بنو المغیره فأما بنو المغیره فقد قطع الله دابرههم یوم بدر و أما بنو أمیه فمتعوا إلی حین؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد این آیه شریفه که «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را کفران کردند و قوم خود را به سوی نیستی و نابودی کشاندند» فرمودند: آن ها دو فاجر از قریش هستند: بنی امیه و بنی مغیره. خداوند ریشه بنی مغیره را قطع کرده و آن ها را در روز بدر از بین برد. اما بنی امیه تا به حال نیز بهر مند هستند. (۱) حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۷. عمار بن أبی عمار أنه سمع أباهریره یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: هلاک هذه الأمة علی یدی أغیلمه من قریش؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هلاک این امت با دست و وسیله غلامانی از قریش (بنی امیه) خواهد

- ۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۱۰۷۴۸؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۳، ص ۴۹۹، رقم ۱۶۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸۴۷۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص با چندین سند؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۴۴۵۳ الی ۴۴۵۷.
- ۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۲۵، ح ۳۳۴۳ و ۳۳۴۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۳۵ با سه سند؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۴۴۵۳ الی ۴۴۵۷.

بود. این حدیث از ابوهریره و انس روایت شده، حاکم و شعبه ارتنوط سند آن را صحیح دانسته اند.

ملاحظه کردید که اسلام بنی امیه را چگونه معرفی کرده است، ولی با این وجود ابن تیمیه و وهابیت با تمام توان از این دشمنان اسلام و مسلمین دفاع می کنند و چنان که خواهد آمد در فضائل آن ها کتاب ها نیز نوشته اند.

مجموع این اخبار برای مسلمین چنین پیام می دهد که انسان تا زمانی که اعتقاد و ایمان خود را سالم نکند اعمال خیر او نفعی برایش نخواهد داشت. ولی شما ملاحظه می کنید که ابن تیمیه و وهابی ها به جای درس عبرت گرفتن از این قانون و پیام اسلام، از باطل که بنی امیه هستند دفاع می کنند و با حق که امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام هستند دشمنی می ورزند. چه خاری و ذلتی برای این ها بزرگ تر از این خواهد بود!

### ابن تیمیه و حدیث لعن معاویه

ابن تیمیه می گوید: «اما حدیثی که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله معاویه را لعنت کرده و امر به کشتن او زمانی که در منبر آن حضرت دیده شود داده باشد، این حدیث در هیچ یک از کتب اسلامی وجود ندارد. این حدیث نزد آگاهان به حدیث دروغ و ساخته شده است ... از جمله چیزهایی که دروغ بودن این حدیث را بیان می کند اینکه به اتفاق مسلمانان کسانی به منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند که معاویه بهتر از آن ها بود. بنابر این اگر صرف بر منبر نشستن سبب کشته شدن شود، پس لازم بود که همه ای آن ها کشته شوند ...» (۱)

جواب: برای پاسخ به این گفته های ابن تیمیه توجه خواننده را به احادیث و اخبار زیر جلب می نمایم :

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (إذا رأيتم معاوية بن أبي سفيان يخطب على المنبر فاضربوا عنقه؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر وقت معاویه را بر منبرم دیدید او را بکشید.» (۱))

این حدیث از عبد الله بن مسعود، ابوسعید خدری، جابر و حسن بصری روایت شده و از حسن بصری چهار نفر این خبر را روایت کرده اند.

این حدیث دارای چندین سند صحیح است. احمد و دیگران در خبر حسن بصری عمرو بن عبید را متهم کرده اند حال آن که در روایت بلاذری اسماعیل واعمش آن را از حسن بصری روایت کرده اند و خود احمد در روایت دومش از یونس از حسن بصری روایت کرده است. سیوطی ادعای برخی دوست داران معاویه را که این حدیث را موضوع خوانده اند رد کرده و گفته است: منظور از معاویه در این حدیث معاویه بن تابوت است. پس در صدور این حدیث شریف از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هیچ شکی نیست، زیرا این حدیث از ابن مسعود و ابوسعید خدری نیز سند صحیح دارد.

همچنین حدیث صحیح زیر نیز آن را تأیید می کند.

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۶ (با ۴ سند صحیح)؛ علل و معرفة الرجال احمد، ج ۱، ص ۴۰۶، رقم ۸۴۲ و ج ۲، ص ۴۱۴، رقم ۲۸۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲؛ المجروحین ابن جَبَّان، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۵۰ و ج ۲، ص ۱۷۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۵۵ تا ۱۵۸ (با ۱۰ سند)؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۹، ج ۵، ص ۹۵ و ج ۷، ص ۲۸۴ و ج ۸، ص ۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۱۹ (با ۱۵ سند).

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اذا بویع للخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما؛ (۱) هر گاه بر دو خلیفه بیعت شد، دومی را بکشید.»

این حدیث از ابن مسعود، ابوسعدی خدری، ابو هریره، انس، ابن زبیر و عایشه روایت شده است.

حدیث مذکور پیام بزرگی دارد و تکلیف و جایگاه کسانی را که امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری نکردند روشن کرده است. همچنین این حدیث جوابی است بر آن ادعای ابن تیمیه که می گفت: «این جنگ نه واجب بود و نه مستحب.»

۳. سمعت أبا برزه قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله في سفر فسمع رجلين يتغنيان وأحدهما يجيب الآخر وهو يقول: (لا يزال حوارى تلوح عظامه ... زوى الحرب عنه أن يجن فيقبرا) فقال النبي صلى الله عليه و آله انظروا من هما قال فقالوا: معاوية و عمرو. قال فقال النبي صلى الله عليه و آله: اللهم أركسهما ركسا ودعهما إلى النار دعا؛ (۲) همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفر بودیم و حضرت شنید

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸۰، ح ۱۸۵۳؛ مسند ابو عوانه، ج ۴، ص ۴۱۱، ح ۷۱۳۳؛ مسند شهاب، ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۷۶۶؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۲۷۴۳، ج ۴، ص ۱۶۹، ح ۳۸۸۵؛ معجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۱۴، ح ۷۱۰؛ سنن دارقطنی، ج ۷، ص ۵۲، ج ۹، ص ۲۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲۶۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۵۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۵۵.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۱؛ مصنف ابن ابی-شبهه، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۳۷۷۲۰؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۰۳ و ۳۱۰، ح ۳۸۴۱ و ۳۸۵۵؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۳۰، ح ۷۴۳۶؛ معجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۳۱، ح ۷۰۸۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۸، ح ۱۰۹۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱، (با دو سند)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۳۲، ج ۶، ص ۱۳۱. مطالب العالیه ابن حجر، ج ۷، ص ۴۵۴، ح ۲۶۸۳؛ و ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۴۲۹۰ و ۴۲۹۱.



که دو نفر غنا می خوانند. فرمودند: ببینید چه کسانی هستند: گفتند: معاویه و عمرو هستند. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدایا، آن دو را نابود گردان و به آتش جهنم بیفکن.»

این حدیث از ابن عباس، ابوبرزه، مطلب بن ربیع و شقران روایت شده است. این حدیث دارای سند صحیح است و سیوطی نیز ادعای ابن جوزی را که آن را موضوع دانسته رد کرده است. ذهبی در هر دو مورد آن را منکر دانسته و از این نیز استفاده می شود که سند این خبر نزد او صحیح بوده است.

۴. ن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: كنت عند النبي صلى الله عليه و آله فقال: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت على غير ملتي، قال: وكنت تركت أبي قد وضع له وضوء، فكنت كحابس البول مخافة أن يجيء، قال: فطلع معاوية فقال النبي صلى الله عليه و آله: هو هذا؛ باری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شخصی از امتم هم اینک از این راه بر ما داخل می شود که قیامت در حالی که در غیر دین من است محشور می شود.» سپس دیدیم که معاویه داخل شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آن مرد این است. <sup>(۱)</sup> بلاذری این حدیث را با دو سند صحیح روایت کرده و هیشمی نیز آن را با دو سند روایت کرده و هر دو را صحیح دانسته است، ولی به جای معاویه فلان قرار داده است.

۵. عن سفينة مولى أم سلمة أن النبي صلى الله عليه و آله كان جالسا فمر أبو سفیان علی بعير ومعه معاوية وأخ له أحدهما يوقود البعير والآخر يسوقه، فقال

---

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۲۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، (با دو سند صحیح)؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲، ج ۵، ص ۲۴۳.

رسول الله صلى الله عليه و آله: لعن الله الحامل والمحمول والقائد والسائق؛<sup>(۱)</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوسفیان را که بر الاغ سوار بود و معاویه را که آن را می کشید و برادرش یزید را که آن را می راند دیدند و فرمودند: «خدایا، کسی را که الاغ را می کشد و آن کسی را که بر آن سوار است و آن کسی را که الاغ را می راند هر سه را لعنت فرما.»

همی سند این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث از امام حسن علیه السلام و سفینه با سند صحیح وارد شده است.

۶. بنا بر نقل طبری، مأمون عباسی ضمن بخشی از نامه خود در مورد لعن معاویه نوشته است: در حدیث مشهور وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: عن سالم بن أبي الجعد قال، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: معاوية في تابوت مقفل عليه في جهنم؛<sup>(۲)</sup> «معاویه در تابوتی از آتش در پست ترین طبقه جهنم قرار گرفته و از آن جا چنین فریاد خواهد زد: «ای خدای پر مهر، ای خدا نعمت بخش...». بلاذری این خبر را از سالم بن ابی جعد که از تابعین و از رجال صحاح سته است با سند صحیح روایت کرده است.

۷. در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اولین کسی که سنتم را تغییر می دهد مردی از بنی امیه است.»<sup>(۳)</sup>

۱- مسند بزار، ج ۹، ص ۲۸۶، ح ۳۸۳۹؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۵۳.

ابن فرحان می گوید: «البانی این حدیث را صحیح دانسته و مقصود از این حدیث را معاویه دانسته است.» (۱)

در باره معاویه اخبار فراوان دیگر وارد شده که برای آشنایی با آن وسیره معاویه به کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مراجعه شود.

### دلایل ناصبی بودن ابن تیمیه

در میان دانشمندان اهل سنت فراوان هستند کسانی که بر ناصبی بودن ابن تیمیه تصریح نموده اند.

برخی از دانشمندان وهابی که از وهابیت دست کشیده اند می گویند: با خواندن «منهاج السنه» ابن تیمیه ما نسبت به علی علیه السلام نفرت پیدا می کردیم و جنگ-های او و بیعت نکردنش بر ابوبکر را محکوم می کردیم و ... .

اینک ما اولاً به سخنان خود او که دلالت بر ناصبی بودنش می کند اشاره کرده و سپس برخی از سخنان علمای اهل سنت را ذکر خواهیم کرد.

ابن تیمیه می گوید:

«فإن علیاً قاتل علی الولاية و قتل بسبب ذلك خلق كثير و لم يحصل فی ولايته لا قتال للكفار ولا فتح لبلادهم ولا كان المسلمون فی زیاده خیر؛ (۲) همانا علی برای ریاست جنگید و به خاطر آن خلق زیادی کشته شدند. در زمان خلافت علی نه با کفار جنگیده شد و نه سرزمینی فتح گردید و نه خیری برای مسلمانان اضافه شد.»

۱- قرائه فی کتب العقاید، ص ۷۸؛ احادیث صحیحہ البانی، ح ۱۷۴۹، که آن را حسن و خوب دانسته است.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۹۱.

باز همو می گوید: «کشتن انسان فساد کاری است و هر که به خاطر اطاعت از خودش مردم را بکشد، خواستار برتری جوی و فساد در زمین است. و این حال فرعون است که خدا می فرماید: «این است خانه ای آخرت که ما آن را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار علو و فساد نیستند ...» (۱)

آن گاه جای دیگر می گوید:

وعلى يقاتل ليطاع ويتصرف فى النفوس والأموال فكيف يجعل هذا قتالا على الدين؛ (۲) على برای این جنگید که دیگران از او اطاعت کنند و بر مال و نفس مردم مسلط شود. پس چگونه می-شود جنگ او را جنگ برای دین دانست.

باز هم ابن تیمیه می گوید:

«وعلى إنما قاتل لأن يكون له العلو فى الأرض إنه إنما قاتل ليطاع هو؛ (۳) على تنها برای این جنگید که در زمین برتری جویید و فقط برای این جنگید که تنها از او اطاعت شود.»

یادآور می شویم که امروزه وهابی ها برای فریب مردم می گویند: «ابن تیمیه این سخنان را از زبان ناصبی ها نقل کرده است، نه اینکه نظر و عقیده خودش باشد. و این سخن بی اساس و فریب آشکار است و خیلی از وهابی ها نیز امروزه روحیه دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام را با مطالعه این سخنان ابن تیمیه و امثالش در قلبشان جا داده اند. گرچه آن ها بدبینی خود نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام را در بین مردم مخفی می کنند، ولی گاهی در خلال سخنانشان آن را آشکار نیز می-سازند. در این

سه

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۰۰.

۲- همان، ج ۸، ص ۳۲۹.

۳- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۰۰.

مورد که ما آوردیم تنها در یک مورد ابتدا ابن تیمیه از زبان ناصبی ها مطلب نقل کرده و بعد نظر خودش را گفته است و دو مورد دیگرش نظر و اعتقاد خود اوست و هیچ ربطی به دیگران ندارد. بنابر این باید به این حقیقت توجه داشته باشیم.

البته بسیاری از سخنان دیگر او نیز به روشنی ناصبی بودن او را روشن می کند که با برخی از آن ها در این کتاب آشنا شدید.

ابن حجر عسقلانی می گوید: «برخی از مردم، ابن تیمیه را به خاطر نسبت های ناروایی که به علی داده است منافق دانسته اند؛ به مانند اینکه ابن تیمیه گفته است:

«... إنه كان مخذولا حيثما توجه وأنه حاول الخلافة مرارا فلم ينلها وإنما قاتل للرئاسة لا للديانة ولقوله: إنه كان يحب الرئاسة...» (۱) علی به هر جا روی آورد خوار گشت بارها سعی کرد خلافت را به دست آورد، ولی موفق نشد و علی تنها به خاطر ریاست جنگید نه برای دین علی ریاست را دوست داشت.»

باز ابن حجر می گوید: «در این حدیث (حدیث عمار را گروه ظالم می کشد) نشانه نبوت و فضیلت آشکار برای علی و عمار است و ردی است بر ناصبی ها که گمان می کنند «علی در جنگ هایش در راه حق نبود.» (۲)

این بیان روشنی است در ناصبی بودن ابن تیمیه از زبان ابن حجر؛ زیرا او از کسانی است که به امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان به خاطر جنگ جمل و صفین طعنه می زند.

شوکانی که از شخصیت های مورد احترام و اعتنای وهابیان است و خود نیز از وهابیت محسوب می شود، می گوید :

۱- درر الکامنه ابن حجر، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰.

۲- فتح الباری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۰، ح ۶۱، ج ۸، ص ۲۱۰، ح ۳۷.

«كتاب المنهاج في الرد على الروافض في غايه الحسن لولا أنه بالغ في الدفع حتى وقعت له عبارات والفاظ فيها بعض التحامل وقد نسبه بعضهم الى طلب الملك لأنه كان يلهج بذكر ابن تومرت ونظرائه فكان ذلك مولدا لطول سجنه؛ (۱) كتاب «منهاج» ابن تیمیه در رد بر شیعه در نهایت خوبی است، مگر این که او در هنگام رد مبانی شیعه زیادروی کرده است و زیادروی او منجر به جسارت (نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام) گردیده است. و همانا برخی از علما گفته اند که او سودای سلطنت در سر داشت؛ زیرا همواره از ابن تومرت و امثالش یاد می کرد و این سبب طولانی شدن مدت حبس او در زندان شد.»

ابن حجر نیز می گوید: گروهی از علما گفته اند که او در فکر رسیدن و در طلب امامت کبری بود و او همواره ابن تومرت را یاد می کرد و این سبب طولانی شدن مدت حبس او در زندان شد. (الدرر الکامنه ابن حجر، ج ۱، ص ۵۰).

ابن تومرت از علمای بزرگ بوده و مردم اطرافش جمع شدند. او برای رسیدن به ریاست و سلطنت ادعای مهدویت نمود. ذهبی در مورد او می گوید:

شیخ امام، فقیه اصولی زاهد، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت البربری. در مغرب خروج نمود و ادعا کرد که او امام معصوم مهدی (موعود) است. او طالب ریاست بود. خیلی اهل امر به معروف و نهی از منکر بود. اتباع خود را موحدین و مخالفانش را مجسمه نامید و کشتن مخالفانش را جائز دانست. او زندگی ساده داشت و فقیر و قانع بود. در خوردن و نکاح و مال هیچ لذتی نداشت (اهل لذت بردن از این چیزها نبود) و نه در چیزهای دیگر جز ریاست تا این که خدا را

ملاقات کرد. لکن او والله برای رسیدن به ریاست به کشتار و خون ریزی داخل شد و به این کارها دست زد. (۱)

این مختصری از شرح حال ابن تومرت است و قطعاً حال دو رهبر وهابیت ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب بهتر از ابن تومرت نخواهند بود. و این هم حال ابن تیمیه است که امروزه وهابیت به علم و حافظه ای قوی او می بالند. افرادی که علم بدون عمل و تزکیه نفس داشته اند احوالشان این گونه بوده و هست. شما توجه دارید که ابن حجر و به خصوص شوکانی که خود از وهابیت است هم این نسبت را رد و انکار نکرده اند و هم سبب طولانی شدن ماندگاری او در زندان را همین ریاست طلبی ابن تیمیه دانسته اند. پس این مطلب از نظر ابن حجر و شوکانی عین واقعیت بوده و ابن حجر در ادامه این سخن مطالبی ذکر کرده که از آن نیز تصریح او به این مطلب استفاده می شود.

علامه کوثری حنفی می گوید: «در سخنان ابن تیمیه نشانه ای بغض و دشمنی اش با علی آشکار است.» (۲)

عبدالله غماری شافعی می گوید: «علمای زمانش ابن تیمیه را به خاطر گمراهی اش از علی منافق خوانده اند.» (۳)

احمد بن محمد بن صدیق غماری می گوید: «دشمنی ابن تیمیه او را به جایی رسانده که به جرعت از روی نادانی و ذلت و نفاق خیلی آشکار گفته است: «در فضیلت علی هیچ حدیث صحیح نیست و آنچه در صحیحین روایت شده برای علی هیچ گونه فضل و برتری

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، شرح رقم ۳۱۸.

۲- الحاوی فی سیره الطحاوی، ص ۲۶.

۳- الرسائل الغماریه، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

ای را بر دیگران ثابت نمی کند. ابن تیمیه در باره ای علی و خاندانش سخنانی گفته که دلالت می کند او بر اساس حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «علی را کسی غیر از مؤمن دوست نمی دارد و کسی غیر از منافق او را دشمن نمی دارد» رأس و رهبر منافقان در زمانش بوده و به این خاطر علمای زمانش نیز به منافق بودن او حکم کرده اند ... چگونه او منافق نباشد؟ او کسی است که سخنان زشت در حق سرور زنان اهل بهشت فاطمه و شوهرش برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است. او در باره ای آن ها گفته: «همانا در فاطمه نشانه های از صفات منافقان است که خدا در باره ای آن ها فرموده: «اگر (مال دنیا) به آن ها داده شود راضی می شوند و اگر داده نشود غضبناک می شوند.» ابن تیمیه که خدا او را لعنت کند گفته است: «فاطمه همین گونه کرد، وقتی که ابو بکر میراث پدرش را به او نداد.»<sup>(۱)</sup> اما در باره ای علی گفته است: «او در کودکی مسلمان شد و اسلام کودک قبول نیست. علی در هفده مسأله با قرآن مخالفت کرده. به هر جا رو کرده آن جا را خوار کرده. او ریاست را دوست داشت و به خاطر ریاست می-جنگید، نه به خاطر دین. چهارمین خلیفه بودن او مورد اتفاق اهل سنت نیست.» ابن تیمیه رهبر گمراهان و کتاب هایش کتاب های گمراه کننده است.»<sup>(۲)</sup> (البته تک تک این سخنان غماری در کتاب «منهاج السنه» موجود است.)

غماری از علمای شافعی و تحصیل کرده ای الازهر مصر است که شرح حالش در کتاب (الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۵۳) موجود است.

۱- ابن تیمیه عین این سخن را که غماری و سقاف به آن اشاره کرده اند و خیلی از سخنان زشت و ناروای دیگر را در حق حضرت فاطمه زهرا و همچنین حضرت علی علیهما السلام در کتاب «منهاج السنه» اش، ج ۴، ص ۲۴۴ تا ۲۵۸، به زبان آورده است. حصنی دمشقی نیز این سخن را از ابن تیمیه نقل کرده است که در آینده خواهد آمد.

۲- البرهان الجلی احمد غماری، ص ۳۵.



حسن بن علی سقاف شافعی (که از علمای معاصر است) می گوید: «ابن تیمیه کسی است که پیروانش او را شیخ الاسلام می نامند و گروهی نیز به سخنانش استدلال می کنند، در حالی که وی ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه نسبت نفاق داده است.» (۱)

حسن بن فرحان از علمای وهابی معاصر عربستان می گوید: ابن تیمیه کسی است که دشمنی اهل بیت و ناصبی گری در او به حدی است که جوینده با انصاف نمی تواند آن را انکار کند. ناصبی گری در او شهرت یافت و کتاب هایش نیز به این حقیقت گواهی می دهند.» (۲)

باز هم ابن فرحان می گوید: «در زمان های اول (زمان بنی امیه و بنی عباس) دشمنی با اهل بیت در اوج قرار داشت. سپس در زمان تابعی تابعین با وجود قتل نسائی تا حدی کمرنگ شد و حتی نزدیک بود ناصبی گری و دشمنی با اهل بیت در شام نیز به پایان برسد که به ناگاه از جای ابن تیمیه پیدا شد. ابن تیمیه در اول قرن هشتم در بسیاری از سخنان و نوشتارش دو باره ناصبی گری را زنده کرد که آخرین این نوشته هایش کتاب «منهاج السنه» است که آن را با فکرهای شامی با حمله به علی و حمایت های باطل از معاویه پر کرده و با دهان پر می گوید: «این است عقیده اهل سنت و جماعت.» (۳)

باز ابن فرحان می گوید: «ابن تیمیه در زمان خودش به دشمنی علی معروف شد. مخالفان او از علمای معاصرش او را متهم به نفاق کردند که (به نظر من) در این حکمشان خطا کردند. و به ناصبی بودن نیز متهم کردند که در بسیاری از آن درست و صحیح حکم کردند. و این هم به خاطر چنین سخنان ابن تیمیه که در باره علی گفته است: «همانا علی به خاطر ریاست جنگید، نه به خاطر دین. اسلام علی به خاطر خردسالی اش مورد شک است.»

۱- التنبیه و الرد، ص ۷.

۲- قرائه فی کتب العقاید، ص ۶۴.

۳- قرائه فی کتب العقاید، ص ۶۵.

همانا اسلام معاویه و یزید نیز به تواتر بزرگ تر از اسلام علی ثابت شده است. علی خوار شد.» و به مانند این از سخنان زشتی که از او در کتاب «منهاج السنه» اش باقی مانده است. و اگر این سخنان نشانه ای نصب و ناصبی گری نباشد، پس در دنیا ناصبی ای نخواهد بود.»<sup>(۱)</sup>

باز ابن فرحان می گوید: «(در مورد) ابن تیمیه با وجود فضل و علمش باید دانست که او اهل شام است و اهل شام دشمن علی و دوست معاویه بودند. و این روش تا زمان های بعد باقی ماند ... ما به جایگاه علم و حمایت های ابن تیمیه از اسلام (با زبان و وجودش) جاهل نیستیم، ولی کاملاً می دانیم که او در همین حال منحرف از علی و خاندانش بود. او با تمام توانش تلاش کرده بر ضد علی و اصحابش استدلال کند و با سختی احادیثی را که در فضائل علی خیلی قوی است تضعیف کند، با اینکه به احادیث ضعیف در فضائل سه خلیفه اول، بلکه در فضیلت معاویه استدلال و آن ها را قبول کرده است. و این دلیل پیروی او از هوا و هوس است.»<sup>(۲)</sup>

این برخی از اعترافات و تصریح علمای اهل سنت بر دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیه السلام و ناصبی بودن اوست. در آینده نیز ضمن آشنایی با سخنان علمای معاصر ابن تیمیه بیشتر با جایگاه او آشنا خواهیم شد.

۱- قرائه فی کتب العقاید، ص ۱۷۶.

۲- الصحبه و الصحابه ابن فرحان، ص ۲۴۲.

## فصل دوم: ابن تیمیه و اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

ابن تیمیه چنان که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان تند و زشت گفته، در باره ما بقی اهل بیت علیهم السلام نیز سخنان تند فراوان دارد و حتی برای بی-اساس جلوه دادن جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام به خود اجازه داده تا به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اهانت کند. اکنون در این بخش ما تنها برخی از سخنان و نظرات او را ذکر کرده و با واقعیت آن آشنا خواهیم شد.

### ابن تیمیه و توهین به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال در آیات قرآن کریم به مانند آیات تطهیر، مودت و آیات دیگر برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خصوصیتی را بر می شمارد که از آن برتری اهل بیت علیهم السلام بر دیگران به روشنی استفاده می شود. اما متأسفانه ابن تیمیه برتر دانستن اهل بیت علیهم السلام را که ریشه در قرآن و سنت دارد از آثار زمان جاهلیت می داند و می گوید:

«إن فكرة تقديم آل الرسول هي من أثر الجاهلية في تقديم أهل بيت الرؤساء؛ (۱) تفکر مقدم و برتر داشتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از آثار زمان جاهلیت است که خاندان رؤسای خود را مقدم می داشتند.»

امت اسلامی و وهابیت در نماز های خود بر اهل بیت علیهم السلام صلوات می-فرستند و دوستی آن ها را واجب می دانند، آیا این را از مردم زمان جاهلیت اخذ کرده اند!؟

روشن است که در هر زمانی مردم هوسران به خاطر چاپلوسی چنین کاری را انجام می دادند، یعنی خاندان بزرگان خود را بزرگ شمرده، تعظیم می کردند، ولی آن هیچ ربطی به برتر دانستن اهل بیت علیهم السلام ندارد. یعنی چنین نیست که هر جا مسأله ای برتر قرار دادن و یا برگزیدن خاندان پیامبری پیش آید این کار سرچشمه در همان روش نادرست داشته باشد. مثلاً می دانیم که یکی از عادات و روش ها در قدیم (و امروز در بعضی از جامعه) این بوده است که حاکم و یا پادشاه وقتی وفات می کرد، فرزندان او نسل به نسل تخت پادشاهی را از او به ارث می بردند (چنان که امروز حکومت عربستان سعودی که پیرو ابن تیمیه کذاب هستند، چنین است). و این یک روش نادرست است. و از سوی دیگر برای کسی پوشیده نیست که سلسله پیامبران نیز از یک نسل بوده و غالباً پیامبر بعدی فرزند پیامبر پیشین بوده است. و البته این کار بدون علت و حکمت نبوده است.

آیا در این جا هم منطق ابن تیمیه و امثال او چنین است؟ آیا می توانند بگویند که برگزیدن فرزند پیامبر پیشین برای پیامبری، از آثار زمان جاهلیت و به مانند به ارث بردن تخت پادشاهی (امروز در عربستان) از پدر است؟

### ابن تیمیه و مسأله برتری اهل بیت علیهم السلام

#### اشاره

باید توجه داشت که بزرگ داشتن اهل بیت پیامبر علیهم السلام بدون تردید به این خاطر است که اسلام و قرآن آن ها را برتر معرفی کرده و قرآن و احادیث فراوان بر

امت اسلامی دوستی آن‌ها را واجب گردانده است نه اینکه فقط به این خاطر باشد که از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

اینکه امت اسلامی با اتفاق در نمازهای خود بر خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صلوات می فرستند آیا این برگرفته از آثار جاهلیت است! آیا ممکن است در این امت افرادی برتر از اهل بیت علیهم السلام باشند، ولی قرآن صلوات بر غیر آن‌ها را فرض کرده باشد! همچنین قرآن در آیه ای مودت که خواهد آمد، محبت اهل بیت علیهم السلام را واجب قرار داده است. اگر افرادی از این امت برتر از اهل بیت علیهم السلام بودند، قطعاً قرآن محبت آن‌ها را واجب قرار می داد، نه اهل بیت علیهم السلام را. آیا در این که خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برترین این امت هستند، به چیزی روشن تر از این آیات نیاز است! همچنین آیات تطهیر و مباحله نیز بیانگر این واقعیت است، ولی این تیمیه حاضر است به خاطر رد و انکار احادیث فضائل اهل بیت به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توهین کند، اما به هیچ فضلی از فضائل اهل بیت علیهم السلام اعتراف نکند.

### اکاذیب ابن تیمیه در مسأله برترین امت

ابن تیمیه سعی کرده است تا حضرات ابوبکر و عمر را برترین این امت معرفی کند و به این خاطر دروغ‌های گوناگون از خود به جای گذاشته است.

او می گوید:

«فإن أهل العلم متفقون على أن أبا بكر وعمر أعلم من سائر الصحابة وأعظم طاعة لله ورسوله من سائرهم وأولى بمعرفة الحق واتباعه منهم؛ (۱) اهل

علم اتفاق دارند بر این که ابوبکر و عمر از دیگر صحابه داناتر هستند و همچنین در طاعت خدا و پیامبرش از دیگران مقام برزگ تر دارند و به معرفت حق و پیروی از آن سزاوارتر از دیگر صحابه هستند.

و باز می گوید:

«وقد ثبت بالنقل المتواتر الصحيح عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: خير هذه الأمة بعد نبیها أبو بكر ثم عمر روی ذلك عنه من نحو ثمانین وجها؛<sup>(۱)</sup> به نقل متواتر صحیح ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین این امت پس از پیامبرش ابوبکر، سپس عمر است و این از پیامبر صلی الله علیه و آله از حدود هشتاد وجه روایت شده است.»

توجه کنید که چقدر راحت چنین دروغ های بزرگ را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت می دهد. این حدیث که ابن تیمیه ادعای تواتر آن را کرد تنها با یک سند ابن عساکر آن را از انس روایت کرده و سندش نیز ضعیف است.<sup>(۲)</sup> و این حدیث را ما جای دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیدا نکردیم. ابن تیمیه که متواترترین حدیث اسلامی یعنی حدیث غدیر را انکار می کند، به دروغ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین حدیثی را نسبت می دهد و ادعا می کند که این حدیث از هشتاد وجه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

همچنین ابن تیمیه می گوید:

از علی از وجوه بسیار ثابت شده که گفت: کسی را به نزد من بیاورند که مرا به ابوبکر و عمر برتری دهد او را حد مفتری خواهم زد. فقط مردم در باره ی عثمان

۱- الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷ و ج ۳۵، ص ۱۲۴.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۳، ص ۵۷.

و علی اختلاف داشتند، ولی تقدیم عثمان بر علی با اتفاق سابقین ثابت شده و با بیعت اختیاری او بر عثمان پس از شورای عمر. (۱)

در موضوع برتری شما توجه کنید که مگر ابوبکر و عمر چه صفات خوبی داشته اند و چه ویژگی از خود در تاریخ بر جای گذاشته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی را گفته باشند؟! مگر از امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نشده است که از فرار آن ها در خیر خبر داده اند؟! مگر امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد فراوان آن ها را از فتوهای غلط باز نداشته اند؟! آیا عمر بن خطاب گفته است که «اگر علی نبود من هلاک می شدم» و یا امیرالمؤمنین چنین سخنی را گفته اند؟! اگر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی را گفته اند، پس چرا به ابوبکر بیعت نکرده اند، و چرا بدون حضور و آگاه سازی آن دو، حضرت زهرا را دفن کرده اند، و چرا بر خلیفه قرار دادن عمر بن خطاب توسط ابوبکر اعتراض کرده اند، و زمانی که خواستند پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر صلح کنند شرط قرار داده اند که ابوبکر تنها حاضر شود، چون از حضور عمر کراهت داشته اند، و چگونه خود را سزاوارتر بر خلافت از آن دو دانسته اند، و نمونه های فراوان دیگر که همگی شهادت می دهد، این گونه سخنان اکاذیب بزرگ هستند!

همچنین دلیل و ملاک اهل سنت در برتری ترتیب خلافت است و حال آن که در سقیفه ابوبکر گفت: به یکی از این دو، عمر یا ابوعبیده بیعت کنید. (۲) و ابوبکر به ابوعبیده گفت: می خواهی با تو بیعت کنم. (۳) و عمر بن خطاب به ابوعبیده گفت:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۷۹.

۲- صحیح بخاری، ح ۳۶۶۸، کتاب الفضائل، باب فضائل ابوبکر، باب ۳۴.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۰، ح ۵۱۶۴.

دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم. (۱) وقتی به عمر بن خطاب زمان مرگش گفتند: خلیفه تعیین کن، گفت: اگر ابو عبیده جراح زنده بود، و اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، اگر معاذ بن جبل زنده بود و اگر خالد بن ولید زنده بود، این ها را خلیفه ی بعد از خود قرار می-دادم. (۲) عثمان در اثنای خلافتش مریض شد و گمان کرد از دنیا خواهد رفت، پس وصیت نمود (و طبق قرار قبلی) عبدالرحمن بن عوف را خلیفه پس از خود قرار داد. (۳) البته باید دقت داشته باشیم که تمام این اخبار با اسانید صحیح ثابت شده است که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل ذکر کرده ایم.

پس بنا بر این ملاک، باید ابو عبیده برترین این امت خوانده شود و همچنین خالد، معاذ و سالم برتر از عثمان باشند و...!

اما در باره بیعت امیر المؤمنین علیه السلام بر عثمان و حقیقت آن، ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل بحث داریم که خواننده عزیز می تواند برای آشنایی با واقعیت این موضوع به آن جا مراجعه کنند.

باز ابن تیمیه می گوید: از علی با اسانید خیلی خوب روایت شده است که گفت: اگر کسی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده، او را حد مفتری خواهم زد. و از او رسیده است که وقتی به او خبر رسید که عبدالله بن سبأ

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵، ح ۲۳۳؛ مجمع الزوائد، ۵، ص ۱۸۳.

۲- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۸۸۶ و ۸۷۹ و ۹۲۲؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۲۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۱؛

۳- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۳۱؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۲۹.



ابوبکر و عمر را سب کرده است او را خواست تا بکشد، ولی او فرار کرد. (۱) (البته امروزه برخی از وهابی ها به دروغ در کتاب های خود قسمت اول این سخن ابن تیمیه را از هشتاد وجه و متواتر نقل شده، می خوانند.)

ابن تیمیه این سخن را بسیار در کتاب هایش تکرار کرده است، حال آن که این نسبت هیچ سند صحیحی ندارد که اسانید آن عبارت اند از:

۱. این خبر را خطیب در (الكفایه فی علم الروایه، ج ۳، ص ۳۳۳) از سوید بن غفله نقل کرده و در سند آن ابوالزعره است که بین دو راوی مردد است و هر دو، هم مجهول خوانده شده اند و هم تضعیف شده اند و هیچ کسی هم نگفته که این دو از سوید حدیث روایت کرده باشند. (۲)

۲. عاشری در کتاب (فضائل ابوبکر، ج ۱، ص ۱۰) این خبر را از عطیه، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. اولاً: عطیه امیرالمؤمنین علیه السلام را از کل صحابه برتر می دانست چنان که در شرح حالش در «تهذیب التهذیب» نیز تصریح شده است و همچنین عطیه امیرالمؤمنین علیه السلام را درک نکرده است. در سند این خبر حفص بن ابی داود است که به اتفاق تضعیف شده و کذاب و وضاع نیز خوانده شده است. (تهذیب التهذیب، ج ۲، رقم ۶۹۹ و ۷۰۰).

۳. این خبر را عبدالله پسر احمد بن حنبل در کتاب (السنه، ج ۲، ص ۵۶۲؛ و فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴۴ و ۳۶۷؛ و السنه ابن ابی عاصم، ج ۳، ص ۲۲۱)، روایت کرده است و محققش خود آن را ضعیف خوانده است. مضافاً حکم بن جحل راوی این خبر

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۶، ص ۴۷۴.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، رقم ۳۹۹ و ج ۷، رقم ۶۷۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۶، رقم ۳۶۲۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام را درک نکرده است و ابوعبیده بن الحکم راوی از او نیز مجهول است و ضعف های دیگر نیز این سند دارد.

۴. ابن عساکر نیز این خبر را در (تاریخش، ج ۳۰، ص ۳۸۳) از عبدالرحمن بن ابی-لیلی نقل کرده که در سند آن ابوبکر بن ابی داود است که حافظ است و از جانب پدرش و دیگران تکذیب شده و ناصبی بوده است. همچنین کرمانی بن عمرو و محمد بن طلحه در این سند که راوی از شعبه هستند، هر دو مجهول اند.

این خبر همین چهار سند را دارد که همه ضعیف اند. مضافاً که این اخبار بر خلاف واقع و بر خلاف احادیث صحیح و متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه و ... و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام است. از آنچه بیان شد دروغ های ابن تیمیه ثابت گشت که گفت: «با اسانید خیلی خوب و از وجوه بسیار ثابت شده است.»

باز ابن تیمیه می گوید: «علی در عقوبت کسی که ابوبکر و عمر را سب کند، پیوسته زیاده روی می کرد.» (۱)

این سخن نیز از اکاذیب ابن تیمیه است؛ زیرا اولاً: چنین چیزی در تاریخ ثبت نشده است. ثانیاً: سب سیره بندگان خدا نیست، بلکه با تهمت و دروغ چنین نسبت را در موارد فراوان به مخالفان خود داده اند. ثالثاً: بنا بر خبر صحیح بخاری و مسلم امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود معتقد بوده اند که حضرات ابوبکر و عمر خائن، دروغگو، عهد شکن و فریبگر و آثم هستند. که اصل عبارت

چنین است که عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام وعباس می گوید: ... فرأیتماه (ابابکر) کاذبا آثما غادرا خائنا ... فرأیتمانی (عمر) کاذبا آثما غادرا خائنا. (۱)

اخبار دیگر نیز در این باب است که نیاز به ذکر آن ها نیست. از سخن ابن تیمیه وروایت عکرمه که در صحیحین وارد شده است کذب ابن تیمیه خیلی روشن خواهد شد؛ زیرا در آن خبر کذب که در صحیحین وارد شده، عکرمه گفته است: علی این ها (ابن سبأ واصحابش) را آتش زد. ابن حجر نیز در شرح حال عبدالله بن سبأ با اعتماد به این اکاذیب دچار تناقض شده و می گوید: به گمان من علی او را با آتش سوزانید. سپس در دو خبر می گوید: ۱. علی او را تبعید نمود. ۲. علی بعد از آن که متوجه شد او ابوبکر و عمر را سب می کند، او را به مدائن تبعید نمود. (۲)

حالا به کدام یک از این اکاذیب می توان چنگ زد و باور نمود! بالاخره امیرالمؤمنین علیه السلام آن ها را آتش زدند و یا می خواستند بکشند و آن ها فرار کردند و یا تبعید نمودند!؟

البته باید توجه داشته باشیم که اصل وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ مورد خلاف است، ولی از مسلمات این است که او هیچ نقش و وجودی در داستان قتل عثمان و جنگ های جمل و صفین و مطرح کردن وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته است و هرچه در این مورد می گویند از اکاذیب یک داستان سرای کذاب و زندیق به

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۳۳۰۲، کتاب جهاد و سیر، باب حکم فئی. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ح ۳۰۹۴، و کتاب نفقات، باب نفقه الرجل قوت سنه علی اهله، ح ۵۳۵۸ یا ۴۹۳۹، و کتاب الفرائض، باب ما نورث ما ترکناه صدقه، ح ۶۷۲۸ و کتاب الاعتصام بالکتاب والسنه، باب ما یکره من تعمق و التنازع، ح ۷۳۰۵ یا ۶۷۶۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۷.

۲- لسان الامیزان ابن حجر، ج ۳، ص ۲۸۹، رقم ۱۲۲۵.

تعبیر خود محدثین اهل سنت به نام سیف بن عمر است، ولی با این حال مدعیان دروغین پیروی از قرآن و سنت با آگاهی برای فریب مردم سخنان و داستان های کذب این کذاب را نقل و بازگو می کنند.

اما برتری اهل بیت علیهم السلام بر دیگران از مسلمات قرآن و احادیث متواتر است که به خیلی از آن ها در این کتاب اشاره شد. هم اکنون به برخی روایات دیگر نیز در این خصوص اشاره می کنیم:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی خیر من اخلف بعدی؛<sup>(۱)</sup> بهترین کسی که پس از خود و امی گزارم علی است.» این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، انس و ابوهریره روایت شده است.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی خیر البشر (خیر الناس)؛<sup>(۲)</sup> علی برترین مردم است.»

این حدیث از امیرمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، حذیفه، عائشه، ابن مسعود، جابر، علی بن زیغم و امام باقر علیه السلام روایت شده است.

۳. عطیه و ابوزبیر و سالم می گویند: از جابر بن عبدالله سؤال کردم: منزلت و جایگاه علی بین شما چگونه بود؟ گفت: «کان علی خیر البشر؛ علی بهترین بشر بود.»<sup>(۳)</sup>

۱- معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۶۰۶۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۳۵، رقم ۹۹۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۸ و ۴۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، ح ۳۲۹۵۲.

۲- من حدیث خیمه، ص ۲۰۱؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۰۹، رقم ۱۵۵۰، ج ۷، ص ۴۲۱ و ۴۳۳، رقم ۳۹۸۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۹، رقم ۶۸۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵ و ۳۳۰۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۰۵، ج ۱۸، ص ۳۱۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۵، ج ۱۰، ص ۷۹ و ۸۰ و ۸۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۲ و ۳۷۳ با ۴ سند؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۴۷ با ۵ سند.

۳- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۵۳۸؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۴ و ۶۷۱، ح ۹۴۹ و ۱۱۴۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۱۲۰؛ الثقات ابن حبان، ج ۹، ص ۲۸۱؛ فوائد الصوفی، ص ۸۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴ با ۶ سند.

این خبر از هر یک عطیه و سالم بن ابی الجعد و ابوزبیر با سند صحیح روایت شده است.

ابن ابی الحدید از کتاب «صفین» مدائنی که از بزرگان قرن دوم است، چنین نقل می کند:

۴. عائشه وقتی آگاه شد امیرالمؤمنین ذوثدیه را به قتل رسانده به مسروق گفت: خدا عمرو بن عاص را لعنت کند! همانا او به من نوشت و مدعی شد که ذوثدیه را کشته است. آگاه باش آنچه در نفس (از بدبینی نسبت علی) دارم مانع نمی شود از گفتن آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، شنیدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: «بهترین امتم پس از من ذوثدیه را خواهد کشت.» (۱)

ابوجعفر اسکافی نیز که خود از بزرگان قرن دوم و سوم و متوفای ۲۲۰ یا ۲۴۰ هجری است این حدیث را در کتابش روایت کرده است.

۵. عن النعمان بن بشیر قال: استأذن أبو بكر علي رسول الله صلى الله عليه و آله فسمع صوت عائشه عاليا وهي تقول: والله لقد عرفت أن عليا وفاطمه أحب إليك مني ومن أبي -مرتين أو ثلاثا-. فاستأذن أبو بكر [ فدخل ] فأهوى إليها فقال: يا بنت فلانه لا أسمعك ترفعين صوتك علي رسول الله صلى الله عليه و آله؛ (۲) نعمان بن بشیر می گوید:

۱- معيار الموازنة، ص ۲۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹ و ۳۶۵، ح ۸۴۹۵ و ۹۱۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۰ و ۲۷۲ و ۲۷۵، ح ۱۸۴۴۴ و ۱۸۴۱۸؛ مسند بزار، ج ۸، ۲۲۳، ح ۳۲۷۵؛ سنن ابوداود، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۴۹۹۹؛ معجم الصحابه، ج ۳، ص ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۱ و ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ صحیحہ البانی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۲۹۰۱.

ابوبکر اذن دخول به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت و صدای عایشه را شنید که دو سه مرتبه با صدای بلند به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «به خدا قسم دانستم که علی و فاطمه برای تو محبوب تر از من و پدرم هستند» ابوبکر به تندی به عایشه گفت: ای دختر فلانه، دیگر نشنوم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند کنی!

همی دو سند این حدیث را از احمد و بزار صحیح دانسته و ابن حجر نیز در (فتح الباری، ج ۷، ص ۱۹) و البانی و شعیب در حاشیه «مسند» احمد چهار سند آن را صحیح دانسته اند و در برخی سند احمد و ابوداود، حدیث ناقص روایت شده است و در اکثر کتاب ها تنها اسم ابوبکر و امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است و متن حدیث از «مجمع الزوائد» است.

۶. جمیع بن عمیر می گوید: همراه مادرم به عایشه وارد شدیم. مادرم سؤال کرد: محبوب ترین شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله که بود؟ عایشه گفت: فاطمه. گفت: از مردان چه کسی؟ گفت: شوهرش. من کسی را مثل او زیاد اهل روزه و نماز شب ندیدم. (۱) حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۷. باز جمیع می گوید: همراه مادرم بر وارد عایشه شدیم. مادرم به او علی را متذکر شد. عایشه گفت: هیچ مردی را محبوب تر از علی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم. (۲)

۱- مسند ابو یعلی، ج ۸، ص ۲۷۰ و ۲۷۹، ح ۴۸۵۷ و ۴۸۶۵؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۰۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۷؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷، ح ۴۷۳۱. تاریخ جرجان، ص ۱۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۳، با ۴ سند.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹، ح ۸۴۹۶؛ خصائص نسائی ح ۱۱۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷.

۸. دخلت مع عمته علی عائشه رضی الله عنها فسئلت أی الناس كان أحب إلی رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: فاطمه قیل: فمن الرجال قالت: زوجها إن كان ما علمته صواما قواما؛ جمیع می گوید: همراه عمه ام به عایشه وارد شدم. او از عایشه سؤال کرد که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی بود؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسرش (علی علیه السلام) ... (۱).

ترمذی و حاکم سند این حدیث را حسن و صحیح دانسته اند.

۹. ام المؤمنین عائشه می گوید: ما خلق الله خلقا كان احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله من علی؛ خداوند کسی را محبوب تر از علی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافریده است. (۲) سند این خبر صحیح است.

۱۰. عن عروه قال: قلت لعائشه: من كان أحب الی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: علی بن أبی طالب. قلت: أی شیء كان سبب خروجك الیه؟ قالت: لم تزوج أبوک أمک؟ قلت: ذاک من قدر الله قالت: و ذاک من قدر الله؛ (۳) عروه می گوید: به عائشه گفتم: چه کسی محبوب تر به پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفتم: پس چرا با او جنگیدی؟ گفت: چرا پدرت با مادرت ازدواج کرد؟ عروه گفت: تقدیر الهی بود. عائشه گفت: خروج من نیز از قدر الهی بود.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۳۹۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۴۷۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- تاریخ ابن عساکر، ۴۲، ص ۲۶۰؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۷.

۳- ریاض النضره طبری، ج ۳، ص ۱۱۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ۳۳۴، ح ۳۱۶۷۰؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

سند این حدیث نیز کاملاً صحیح و رجال آن ثقه اند. ابن حجر این خبر را از کتاب ابوعلی بن شاذان (۱) عن ابی سهل بن زیاد قطان (۲) از محمد بن یوسف صابونی (۳) از محمد بن ابی خصیب انطاکی (۴) از مالک از زهری از عروه نقل کرده و گفته است: دارقطنی نیز آن را در کتاب «غرائب مالک» با نفس سند نقل کرده است. این روایت همه ثقه اند و این خبر صحیح است، ولی با این وجود ابن حجر بدون دلیل آن را باطل خوانده است.

۱۱. بریده می گوید: کان أحب النساء إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه و من الرجال علی؛ (۵) محبوب ترین شخص برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از زن ها فاطمه و از مرد ها علی بود.

ترمذی، حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و البانی این خبر را به خاطر حدیث عمرو بن عاص در صحیحین، در کتاب ضعیفه اش باطل و در حاشیه «سنن ترمذی» منکر دانسته است. آری، احادیث موضوع نزد این ها صحیح هستند و احادیث صحیح منکر و باطل. البته ما حدیث عمرو و امثال آن را در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل مورد بررسی قرار داده ایم.

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۴۱۵، رقم ۲۷۳.

۲- او ثقه است. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۵۰، رقم ۲۷۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۲۱، رقم ۲۹۹.

۳- او ثقه است. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۶۷، رقم ۱۸۳۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۴- او ثقه است. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۰۹، رقم ۸۰۱؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۵- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۳۸۶۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۵،

ح ۴۷۳۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۳۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۷،



۱۲. جاء رجل أبا ذر وهو في مسجد الرسول فقال يا أباذر ألا تخبرني بأحب الناس إليك فإني أعرف أن أحبهم إليك أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله قال أي ورب الكعبة إن أحبهم إلى أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ذاك الشيخ وأشار بيده إلى علي وهو يصلي أمامه؛ (۱) معاوية بن ثعلبه می گوید: مردی به حضور ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر! آیا به من خبر نمی دهی که محبوب ترین مردم نزد تو چه کسی است و من می دانم که محبوب ترین آن ها نزد تو همان محبوب ترین آن ها نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله است؟ ابوذر گفت: آری، به پروردگار کعبه قسم، همانا محبوب ترین مردم نزد من همان محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله است، و آن این شیخ است. آن گاه با دست اشاره کرد به سوی علی که در جلوی نماز می خواند.

محقق «السنه خلال» بدون اشاره به ضعف سند، این حدیث را ضعیف دانسته است و حال آن که بدون شک سند این حدیث صحیح و تمام رجال آن ثقه اند که عبارت اند از: عبد الله بن أحمد از داود بن عمرو الضبی (۲) از علی بن هاشم (۳) از أبوالجحاف (۴) از معاویه بن ثعلبه (۵) و در روایت ابن عدی در «کامل، ج ۳، ص ۸۲»

- ۱- السنه خلال، ج ۲، ۳۴۴، ح ۴۵۲. کامل ابن عدی، ج ۳، ص ۸۲، رقم ۷۲۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۶۵ با ۲ سند؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۲.
- ۲- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۹، رقم ۳۷۲.
- ۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۲، رقم ۶۳۴.
- ۴- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷۰، رقم ۳۷۵.
- ۵- الثقات ابن حبان، ج ۵، ص ۴۱۶؛ الاصابه، ج ۶، ص ۲۷۶، رقم ۸۶۰۴.

این حدیث را از علی بن هاشم عباد بن یعقوب که شیخ بخاری است، نقل کرده و در روایت ابن عساکر داود بن رشید و سند ابن عدی نیز صحیح است.

۱۳. ابن مسعود می گوید: ما حدیث می کردیم که افضل اهل مدینه علی است. (۱) هیشمی و ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته اند.

۱۴. ابن مسعود می گوید: هفتاد سوره از قرآن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت کردم و کل آن را نزد بهترین مردم علی بن ابی طالب ختم نمودم. (۲)

صالحی شامی سند این حدیث را خیلی خوب دانسته است.

این تنها برخی اخبار در این موضوع است و در اخبار مختلف وارد شده است که ابوبکر خود پس از بیعت مردم با او گفت: من بهترین شما نیستم. (۳) این خبر از انس، قیس بن ابی حازم، عروه، عیسی بن عطیه، حسن بصری، زهری و معمر از اهل مدینه، نقل شده و ابن کثیر سندش را صحیح دانسته است. البته به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام افراد فراوان از صحابه نیز تصریح کرده اند که با وجود نصوص اسلامی نیاز به ذکر آن ها نیست.

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۴، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۰۴ و ص ۶۴۶، ح ۱۰۳۳ و ۱۰۹۷، مسند بزار، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱۶۱۶. فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶.

۲- معجم الکبیر، ج ۹، ص ۷۵، ح ۸۴۴۶؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۰۱، ح ۴۷۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶ و ۲۸۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

۳- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱ ص ۳۳۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳۴۰؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ سیره ابن حبان، ص ۴۱۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۱۲.

باز ابن تیمیه می گوید: شیعه ی متقدم، بر افضلیت ابوبکر و عمر اتفاق داشتند. (۱) این سخن نیز از دروغ های مداوم ابن تیمیه است. دلالتی را برای روشن شدن این نسبت دروغش ذکر می کنیم.

۱. سال ۳۶ هجری وقتی عثمان کشته شد و امیرالمؤمنین علیه السلام قیس بن سعد صحابی بدری را حاکم مصر قرار دادند، او به مصر رفت و در اولین خطبه خود به مردم مصر گفت:

... إنا قد بايعنا خير من نعلم بعد محمد نبينا فقوموا أيها الناس فبايعوا علي كتاب الله وسنة رسوله...؛ (۲) همانا ما به بهترین کسی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله است، بیعت نمودیم، پس ای مردم بلندسویید و به کتاب خدا و سنت او بیعت کنید.

۲. ابن حجر می نویسد: وقتی خبر قتل عثمان به کوفه رسید هاشم بن عتبه صحابی به ابوموسی اشعری گفت: ای ابوموسی، به بهترین این امت، علین ابی-طالب بیعت بکن! ابوموسی گفت: شتاب مکن ... (۳)

۳. ذهبی وابن حجر گفته اند: ابوظفیل عامر بن واثله (صحابی) به فضیلت ابوبکر و عمر اعتراف داشت، لکن علی را مقدم می داشت و از شیعیان امیرالمؤمنین بود. (۴)

۴. ابن حزم که ابن تیمیه در رد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی به دامن او پناه برده است، می گوید:

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۵، ص ۲۲۸؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳- الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۴۰۵، شرح حال هاشم بن عتبه، رقم ۸۹۳۴.

۴- الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۱۴، رقم ۱۰۱۶۶.

مسلمین در مورد اینکه چه کسی پس از پیامبران افضل است اختلاف کرده اند. برخی از اهل سنت و برخی معتزله و مرجئه و کل شیعه بر این عقیده اند که افضل این امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است. ما این قول و عقیده را عینا از برخی صحابه و از جماعتی از تابعین و فقها روایت کرده ایم و از حدود بیست صحابه روایت شده که اکرم الناس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و زبیر بوده اند. (۱)

۵. ابن عبدالبر می گوید:

از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده که علی اول مسلمان است و این افراد همچنین علی را از دیگر صحابه برتر و افضل دانسته اند. (۲)

۶. حسن سقاف شافعی در ادامه نقل سخن علما در مورد افرادی از صحابه که امیرالمؤمنین علیه السلام را برتر از شیخین می دانسته اند، می نویسد:

استاد ما علامه محدث عبدالعزیز بن صدیق در رساله اش به نام «الباحث عن علل الطعن فی الحارث، ص ۱۴» اسامی صحابه ای را که علی را بر ابوبکر و عمر برتر می دانسته اند جمع کرده است، آن جا که می گوید: کسانی که معتقد بر افضل بودن علی بر تمام صحابه از ابوبکر و دیگران بودند از جمله: سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، زید بن ارقم، ابوطیفیل، عمار، ابی بن کعب، حذیفه، بریده، ابویوب، سهل و عثمان فرزندان حنیف، ابوهیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد

۱- الفصل فی ملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۹۰.

۲- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۰، رقم ۴۰۸۹

و عباس بن عبد مطلب و تمام فرزنداناش و تمام بنی هاشم و تمام بنی مطلب و دیگران که به خاطر کثرت عدد آن ها نمی شود آن ها را برشمرد. (۱)

البته علمای دیگر نیز از اهل سنت چنین اعترافات را کرده اند که ما به همین مقدار کفایت می کنیم.

۷. زید بن حباب می گوید: رأی و عقیده سفیان ثوری همان عقیده کوفیان بود که علی را افضل از ابوبکر و عمر می دانستند، ولی زمانی که به بصره رفت از این عقیده اش برگشت و آن دو را از علی افضل دانست. (۲)

۸. از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: یحیی بن آدم می گوید: من در کوفه کسی را ندیدم مگر اینکه علی را برتر می دانست و برتری را از او شروع می کرد. یحیی کسی را جز سفیان ثوری استثنا نکرد. (۳)

۹. عبدالرزاق می گوید: باری معمر حرفی زد و من جلوییش نشسته بودم و او تبسم می کرد و همراه ما نیز کسی نبود. به او گفتم: چرا می خندی؟ چه شده است؟ گفت: من از اهل کوفه در تعجبم. مثل اینکه بنای کوفه بر پایه محبت علی است. با کسی هم صحبت نمی شوم مگر اینکه حتی میانه روانشان نیز علی را افضل از ابوبکر و عمر می دانند. از جمله سفیان ثوری. (پس این سخن قبل از زمان برگشت ثوری از این عقیده بوده است.) به معمر گفتم: واقعا چنین دیدی؟ گفت: مگر چه شده است؟ اگر کسی بگوید، علی افضل از ابوبکر و عمر است و عمل کرد آن ها را نیز

۱- صحیح شرح عقیده طحاویه "سقاف"، ص ۲۲۲.

۲- حلیه الاولیا، ج ۷، ص ۳۱؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۳۰. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳.

بازگو کند من آن را عیب نخواهم نمود؛ همان طوری که اگر کسی بگوید عمر نزد من برتر از علی و ابوبکر است، بر او سخت نمی گرفتم.

عبدالرزاق می گوید: این داستان را به وکیع بن جراح گفتم. وکیع چنین چیزی را از سفیان حیرت آور دانست، خندید و گفت: سفیان نزد ما به این حدی نرسیده بود، اما معلوم می شود او به معمر چیزهایی را بازگو می کرده است که به ما آن ها را اظهار نکرده است. (۱)

این افراد شیعیان متقدم هستند واز آن ظاهر می شود که ابن تیمیه دروغ می-گوید. آری، چنان که به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین دروغ ها را نسبت داده اند به برخی راویان کوفه مثل شریک و عبدالرزاق واعمش نیز چنین دروغ ها را نسبت داده اند، ولی واقعیت و اخباری که در اعتقادات این ها وارد شده است کذب بودن این نسبت ها بر آن ها را ثابت می کند. همین شیعیان و امثالشان وقتی حدیثی در امامت و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کنند وهابی ها به وجود این افراد به بهانه ای اینکه شیعه هستند واین حدیث در تأیید عقیده و مذهبشان هست، حدیث را تضعیف می کنند. حال آن که از جانب دیگر می گویند: این ها اعتقاد به منصوص بودن امامت اهل بیت نداشتند. پس چگونه این روایات را نقل کردند و چرا شما وقتی پناهگاهی پیدا نکردید، این گونه احادیث را به بهانه ی وجود این راویان واین که شیعه بوده و این حدیث در تأیید عقیده اش است و ... رد می کنید!

پس روایات واقوال صحابه و معتقدات آن ها و همچنین محدثین متقدم کوفه اکاذیب ابن تیمیه را روشن می کند که ابن تیمیه پناهگاهش دروغ و تهمت است.

## برتری شیخین در اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اما این که ابن تیمیه گفت:

«فإن أهل العلم متفقون على أن أبا بكر وعمر أعلم من سائر الصحابة وأعظم طاعه لله ورسوله من سائرهم وأولى بمعرفة الحق واتباعه منهم؛ (۱) اهل علم اتفاق دارند بر این که ابوبکر و عمر ... در طاعت خدا و پیامبرش از دیگران مقام برزگ تر دارند و به معرفت حق و پیروی از آن سزاوارتر از دیگر صحابه هستند.

جواب: موارد زیادی در تاریخ ثبت شده که شیخین خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نافرمانی کرده اند که ما تنها به برخی از آن ها اشاره می-کنیم.

۱. چنان که ملاحظه کردید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر خم رسماً رهبر مسلمین بعد از خود معرفی فرمودند که ابوبکر و عمر در رأس همه در آن روز به امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند. ولی چنان-که مسلم است پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شیخین این امر خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیعت آن روز خود را ندیده گرفتند و به جا پیروی از رهبر خود خلافت را به دست گرفتند و با امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام برخورد ناشایست انجام دادند. و همچنین احادیث فراوان مانند حدیث ثقلین و دیگر اخبار را که در این کتاب ذکر کردیم، نادیده گرفتند.

۲. چنان که در این نوشتار اشاره شد، شیخین از جنگ های احد، خیبر و حنین فرار کردند. و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم در باره فرار از جنگ می فرماید:

---

۱- الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷ .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ، وَمَنْ يُولِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنِهِ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه رو شوید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر آنکه هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او جهنم است، و چه بد جایگاهی است!

ابن عباس با استناد به این آیه شریفه فرار از جنگ را از بزرگ ترین گناهان کبیره خوانده است. (۲) البته در مورد این که فرار از جنگ از بزرگ ترین گناهان کبیره است اخبار فراوان وجود دارد که با وجود آیه شریفه فوق نیاز به ذکر آن ها نیست.

پس آیا در فرار از جنگ ها شیخین خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اطاعت کردند؟!

۳. در صلح حدیبیه عمر بن خطاب با تمام توان در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: مگر تو پیامبر نیستی و مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من فرستاده خدا هستم و خداوند متعال را نافرمانی نمی کنم و خداوند متعال مرا یاری خواهد کرد. باز عمر گفت: مگر به ما نگفتی که به زودی کعبه را طواف خواهیم

۱- انفال، ۱۵ و ۱۶ و این آیه در جنگ بدر نازل شده است .

۲- تفسیر طبری، ج ۹، ص ۲۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۱۶، هیشمی سند آن را حسن دانسته است.



کرد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا گفتم که امسال طواف می کنی؟ گفت: نه، فرمودند: تو به آن خواهی رفت و آن را طواف خواهی کرد. ولی باز قانع نشد و به سراغ ابوبکر رفت و تمام این سخنان را برای او نیز تکرار نمود ... (۱). آیا این اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و معرفت حق است؟!

۴. چنان که گذشت ابوبکر و عمر را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لشکر اسامه بن زید قرار دادند، ولی آن ها پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله خود را از آن کنار کشیدند و در آن سفر حضور پیدا نکردند. آیا این اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟!

۵. أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمْرُ الْقَعْقَاعِ بْنِ مَعْبُدِ بْنِ زُرَّارَةَ. قَالَ عُمَرُ بَيْلُ أَمْرِ الْأَقْرَعِ بْنِ حَبَسٍ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ مَيًّا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي. قَالَ عُمَرُ مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ. فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْمِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ (۲). بنی تميم به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند پس ابوبکر به حضرت گفت: قعقاع بن معبد را امیر آن ها قرار ده. عمر گفت: بلکه اقرع بن حابس را امیرشان قرار ده. ابوبکر به عمر گفت: تو تنها مخالفت با من را خواستی. عمر

۱- صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمَصِيحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ وَكِتَابِهِ الشُّرُوطِ، ح ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲؛ صحیح مسلم و دیگران .

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب وَفَدُ بَنِي تَمِيمٍ، باب ۶۸، ح ۴۳۶۷ و ۴۸۴۵ و ۴۸۴۷، ۷۳۰۲؛ مسند احمد، ج ۴، ح ۱۶۱۷۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۳۱۹؛ و دیگران. سوره حجرات او ۲.

گفت: من مخالفت با تو را نخواستم. با هم بگو مگو کردند تا این که صداهایشان بلند شد و این آیه نازل شد: ای اهل ایمان در هیچ کاری به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نگیرید و از خدا بترسید... ای اهل ایمان صداهای خود را بالاتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند نکنید و در سخن گفتن، بر او فریاد نزنید چنان که به هم می کنید، این که (اگر چنین کردید) اعمال نیکتان از بین برود و متوجه نشوید.

اگر این آیه ای شریفه همراه با شأن نزول آن در نظر گرفته شود و آن با آیه بعدی کنار هم قرار داده شود، پیام بزرگی می دهد.

در آیه ۳ سوره حجرات خداوند متعال بلافاصله پس از آیه فوق می فرماید: «قطعاً کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله صداهای خود را پایین می آورند، آن ها هستند که خداوند قلب هایشان را با تقوا امتحان کرده است و برای آن هاست مغفرت و اجر عظیم.»

ابن حجر در شرح حدیث فوق و داستان صدا بلند کردن خلیفه اول و دوم می - گوید: این آیه سال نهم هجری نازل شده است.

[\(۱\)](#)

شما توجه کنید که بنابر این آیات و اخبار، پس تا سال نهم هجری قلب های خلیفه اول و دوم امتحان به تقوا نشده است، وقتی واقعیت چنین است، پس کی ممکن است امتحان پس داده باشند!

همچنین بعد از نزول این آیه ثابت بن قیس به خاطر این که صدای بلند داشت غمگین شد و در منزلش نشست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سراغ او را گرفتند و او گفت: من صدای بلند دارم می ترسم اهل جهنم باشم و بشوم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: تو منظور

---

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۴۵۳، ح ۴۵۶۴.

این آیه نیستی، بلکه تو اهل بهشت هستی. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۰، ح ۱۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷، ح ۱۲۴۲۲ و ۱۲۵۰۳؛ صحیح بخاری و دیگران.

۶. با وجود این تهدید و نهی با این شدت خداوند متعال در آیه فوق، باز در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور آن حضرت با نسبت ناگوار دادن به آن حضرت، در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر و صدا راه انداختند که در حدیث زیر ملاحظه می کنید:

عن ابن عباس أنه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكى حتى خضب دمه الحصباء فقال: اشتد برسول الله صلى الله عليه وآله وجعه يوم الخميس فقال: ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا. فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا: هجر رسول الله صلى الله عليه وآله؟ (وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله) قال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه (قوموا عني و لا ينبغي عندى التنازع)... فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم؛<sup>(۱)</sup> ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه است، سپس گریه نمود تا این که دانه های اشکش روانه شد، پس گفت: در روز پنجشنبه درد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت و حضرت فرمودند: کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید. پس در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنازع و اختلاف راه انداختند و حال

---

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: کتابه العلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۴ و ۲۸۸۸، ۲۹۹۷، ۴۱۶۸، ۴۱۶۹، ۵۳۴۵، ۶۹۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۱۶۳۷ و دیگران.

آن که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله تنازع سزاوار نیست، پس گفتند (عمر ابن خطاب گفت): آیا پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید (در نزد شما قرآن است، پس کتاب خدا ما را کفایت می کند.) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا به حال خودم بگذارید، آن حالی که من دارم بهتر از آن چیزی است که شما بر من نسبت می دهید (در نزد من اخلاف و بگو مگو جائز نیست بلند شود و از نزد من خارج شوید)... ابن عباس همیشه می گفت: همانا مصیبت و کل مصیبت همانی بود که بین پیامبر صلی الله علیه و آله و آن چه که می خواست بنویسد با اختلاف و تنازع در حضور آن حضرت، جدایی انداختند و نگذاشتند آن مطلب نوشته شود.

آیا این برخورد نیز اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و نشانه معرفت حق محسوب می شود!؟

و موارد فراوان دیگر که ما تنها به یک مورد دیگر اشاره می کنیم:

۷. عن جابر قال: مر علی رسول الله صلی الله علیه و آله رجل فقالوا فیه و أثنوا علیه فقال: من یقتله؟ فقال أبو بکر: أنا. فذهب فوجده قد خط علی نفسه خطه و هو یصلی فیها فلما رآه علی ذلك الحال رجع و لم یقتله فقال النبی صلی الله علیه و آله: من یقتله؟ فقال عمر: أنا. فذهب فرآه فی خطه قائما یصلی فرجع و لم یقتله. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: من له -أو من یقتله-؟ فقال علی: أنا. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنت ولا أراک تدرکه. فانطلق فرآه قد ذهب؛ (۱) جابر می گوید: مردی از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبور کرد پس مردم او را مدح و ستایش کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟

۱- مسند ابویعلی، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۲۲۱۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

ابوبکر گفت: من، و برای کشتن وی رفت و دید که او جایی را انتخاب کرده و در آن نماز می خواند و چون وی را در آن حال دید برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟ عمر گفت: من، پس رفت و دید که او داخل آن خطی که کشیده مشغول نماز است پس برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز فرمودند: چه کسی او را به قتل خواهد رساند؟ علی علیه السلام گفت: من، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: تو، ولی گمان نمی کنم که او را درک و پیدا کنی. علی علیه السلام رفت و دید که او رفته است. هیشمی رجال این سند را رجال صحیح دانسته است.

عن أبي سعيد الخدري: إن أبا بكر جاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: يا رسول الله! إنى مررت بوادي كذا وكذا فإذا رجل متخشع حسن الهيئة يصلى. فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله: إذهب إليه فاقتله. قال: فذهب إليه أبو بكر فلما رآه على تلك الحالة كره أن يقتله فجاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال النبي صلى الله عليه و آله لعمر: إذهب إليه فاقتله. قال فذهب عمر فرآه على تلك الحال التي رآه أبو بكر فكره أن يقتله فرجع فقال: يا رسول الله! إنى رأيته متخشعا فكرهت أن أقتله قال النبي صلى الله عليه و آله: يا علي إذهب فاقتله. فذهب علي فلم يره فرجع فقال: يا رسول الله! إنى لم أره. فقال النبي صلى الله عليه و آله: إن هذا و أصحابه يقرؤون القرآن لا- يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم فى فوقه

فاقتلوهم هم شر البریه؛ (۱) ابوسعید خدری می گوید: همانا ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، همانا من از فلان وادی عبور کردم و مردی را دیدم که با خشوع و هیئت نیکو مشغول نماز بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمودند: به نزد آن مرد برو و او را به قتل برسان، پس ابوبکر به نزد آن مرد رفت و چون دید که آن مرد در همان حالت قبلی (با خشوع مشغول نماز است) از کشتن او کراهت نمود و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمر فرمودند: برو و آن مرد را بکش. عمر رفت و او را در همان حالتی دید که ابوبکر دیده بود و برگشت و گفت: ای رسول خدا، همانا من او را دیدم که با خشوع مشغول نماز است و کراهت داشتم از این که او را بکشم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: برو و آن مرد را به قتل برسان، پس علی علیه السلام رفت و آن مرد را ندید و پیدا نکرد و برگشت و گفت: ای رسول خدا، من او را ندیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا این مرد و اصحابش قرآن می خوانند، ولی قرآن از حنجره اشان پائین نمی رود، و از دین خارج می شوند چنان که تیر از کمان خارج می شود و به دین بر نمی گردند مگر این که تیر به کمان برگردد، پس آن ها را بکشید و بدانید که آن ها بدترین خلق هستند.

هیثمی، ابن حجر و البانی در حاشیه «السنه ابن ابی عاصم» سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

---

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵، ح ۱۱۱۳۳؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۳۰، رقم ۲۶۲؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

مضافاً بر این، به این معنا از ابوبکره (۱) و انس بن مالک (۲) نیز حدیث روایت شده است و سند حدیث ابوبکره را هیشمی، البانی و شعیب ارنؤوط صحیح دانسته اند و سند حدیث انس را هیشمی با وجود لین در سند آن صحیح دانسته است.

اگر در واقع ابوبکر و عمر فرمان برترین اصحاب باشند و حال فرمان برترین صحابه این باشد، پس حال دیگران چگونه خواهد بود. البته به نظر می رسد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این طریق می خواستند این بزرگواران را به امت اسلامی معرفی بکنند که چه جایگاهی دارند و اوامر آن حضرت چه مقدار نزد آن ها اهمیت دارد و الا اگر هدف کشتن او بود بعد از آن نیز امر می فرمودند تا در منزلش و یا هر جای دیگری نیز او را بگیرند و به قتل رسانند! در این داستان که از ظاهرش خیلی روشن است بیش از یک مرتبه اتفاق افتاده است، چرا شیخین از اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این راحتی گذشته اند؟

با این بیان دروغگویی ابن تیمیه در این موضوع نیز روشن گشت.

### ابن تیمیه و حدیث «ثقلین»

حدیث «ثقلین» که از احادیث متواتره است، ابن تیمیه در اصل صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایجاد شک کرده و می گوید: «حدیثی که در صحیح مسلم روایت

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲، ح ۲۰۴۴۸؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۵؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸.

۲- مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۹۰۷ و ۴۱۴۳؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۴۱؛ مجمع الزوائد؛ ج ۶، ص ۲۲۷ با دو سند؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۴۱، رقم ۲۴۵۲.

شده است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گفته باشد (۱) در آن فقط وصیت بر پیروی از قرآن شده است. و بر این امر قبل از این نیز در «حجه الوداع» وصیت شده بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی اهل بیت امر نکرد، بلکه فقط فرمود: «به شما در مورد خاندانم خدا را یادآوری می نمایم.» (۲)

در ادامه می گوید: «و اما این لفظ حدیث که «و عترتم اهل بیتم را همراه با قرآن در میان شما گذاشتم». و آن دو (قرآن و اهل بیت) هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر سر حوض بر من وارد شوند. این حدیث را ترمذی روایت کرده است. و از احمد بن حنبل در باره این حدیث سؤال کردند و احمد آن را ضعیف دانست و دیگران از اهل علم نیز این حدیث را ضعیف دانسته و گفته اند که این حدیث غیر صحیح است.» (۳)

جواب: توجه داشته باشیم که ابن تیمیه و امروزه وهابیت با پیروی از او در رد احادیث خصائص اهل بیت علیهم السلام به هر سخن دروغی چنگ زده اند و در مقابل چنان که نمونه هایی ذکر شد، به هر افسانه ای در اثبات فضیلت برای دیگران چنگ زده اند، ولی هرگز حاضر نیستند به متواترترین احادیث در حق اهل بیت علیهم السلام ارزشی قائل شوند. باز به دروغ خود را پیرو قرآن و سنت می خوانند.

این حدیث شریف از احادیثی است که صدورش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطعی است. اما نسبت دادن ابن تیمیه به احمد که او این حدیث را ضعیف دانسته باشد، به

۱- مفهوم این سخن ابن تیمیه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نگفته اند، ولی بر فرض آن که اگر گفته هم باشند چنین و چنان است.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۸.

۳- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۹۴.



مانند دروغ های دیگر دروغبافان است. احمد بن حنبل چنان که مشاهده خواهید کرد، این حدیث را با همین لفظی که ابن تیمیه نسبت تضعیف آن را به او داد، در کتاب های خود با سندهای مختلف و صحیح روایت کرده است. پس چگونه این حدیث را ضعیف توصیف کرده است؟ آری، تنها بخاری در روی عالم چنین نسبت کذب را به احمد بن حنبل داده است که ما پاسخ آن را در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» در شرح حال بخاری دادیم. و هیچ یک از علما و محدثین اهل سنت نیز به این نقل بی اساس بخاری هیچ ارزشی قائل نشده و آن را در کتاب های خود وارد نکرده اند. همچنین نسبت ابن تیمیه به دیگران از اهل علم نیز نسبت دروغ است و در طول تاریخ کسی جز ابن جوزی که تنها یک سند ضعیف را پیدا کرده و در کتاب «احادیث واهیه» اش ذکر کرده است، کسی پیدا نشده که این حدیث را تضعیف کرده باشد، چه رسد به عده ای از اهل علم که ابن تیمیه نه نامی از آن ها می برد و نه نشانی از آن ها ارائه می دهد.

باید این جا به یک مطلب اشاره کنیم و آن اینکه اسلام می گوید: هر که سخن دروغی را با آگاهی بر دروغ بودنش نقل کند خود از دروغگویان خواهد بود. با در نظر گرفتن این اصل با مراجعه به «مسند احمد» انسان یقین پیدا می کند که احمد هرگز این حدیث را تضعیف نکرده است. پس هر که با وجود این قرینه و دلیل، باز این نسبت را به احمد بدهد، خود از دروغگویان خواهد بود که ابن تیمیه نیز در موارد مختلف از جمله ای چنین دروغگویان نیز محسوب می شود.

ما این جا متن این حدیث و راویانش را ذکر خواهیم کرد تا روشن شود که این حدیث از چه اتقانی برخوردار است. باید گفت که این حدیث شریف را پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله در سه ماه آخر عمر پربرکت و شریف خود پنج مرتبه و در پنج مکان مختلف ایراد فرموده اند که ما فقط به دو مرحله آن اشاره می کنیم :

۱. از ابوظیفیل، از زید بن ارقم روایت کرده که می گوید: «زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بر می گشتند، در سرزمین غدیر خم فرود آمدند و فرمان دادند که زیر درختان آن جا را جاروب کنند. پس از آن فرمودند: «گویا به زودی (به سرای آخرت) خوانده می شوم. من در میان شما دو چیز گرانبها و ارزشمند می گذارم که یکی بزرگ تر از دیگری است. و آن دو: کتاب خدا و اهل بیت هستند. پس بنگرید و مواظب باشید که پس از من با آن دو چگونه برخورد خواهید کرد. آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» سپس فرمودند: «به درستی که خداوند مولی و صاحب اختیار من است و من سرپرست هر مؤمنی هستم.» آن گاه دست علی را گرفته فرمودند: «هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که علی را دشمن دارد.» سپس ابوظیفیل به زید گفت: «آیا تو این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟ زید گفت: «زیر آن درختان کسی نبود مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله را با چشمانش دید و با گوشش سخنان آن حضرت را شنید.»

ابن حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام (با ده سند)، سلمان، ابو ذر، امام حسن علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، ام هانی، ابن عباس، زید بن ارقم، (با ۴۵ سند)، ابوسعید خدری (با ۲۵ سند)، ابورافع، جابر، ابوهیثم ابن تیهان، حذیفه، حذیفه بن اسید، جبیر بن مطعم، براء بن عازب، انس، طلحه، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، سهل بن سعد، ام سلمه، عدی بن حاتم، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، زید بن ثابت (با ۸ سند)، ابوقدامه، ابوهریره، عبد الله بن حنطب، عقبه بن عامر، ابولیلی غفاری،

عامر بن لیلی، ابن عمر، زید بن اسلم، ابویعلی انصاری و ضمیر اسلمی روایت شده است. (۱)

حدیث «ثقلین»، چنان که در گذشته اشاره شد با لفظ دیگری چنین روایت شده است:

۲. «به درستی که من در میان شما دو جانشین و خلیفه می گزارم. و آن دو، کتاب خدا و اهل بیت هستند که هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند.» این حدیث را زید بن ثابت، ابوذر، ابوسعید خدری، زید بن ارقم و زید بن اسلم با بیش از چهارده سند روایت کرده اند. (۲) هیشمی در جلد اول و نهم

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۷۳ (با چهار سند هرچند ناقص نقل کرده است)؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸، ج ۵، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸ و ۳۸۷۴ و ۳۸۷۶؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۴۳۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۷۱ و ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۱۸۰، ح ۲۶۷۸ تا ۲۶۸۳ و ۳۰۵۲ و ج ۵، ص ۵۴ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۷۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۶، ح ۴۹۲۳ و ۴۹۶۹؛ مجمع الاوسط، ج ۳، ص ۳۷۴، ج ۴، ص ۳۳ و ج ۵، ص ۸۹؛ معجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۷۶؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۲۶۷ و ۲۹۷ و ۳۰۳ و ۳۷۶؛ صحیح ابن خذیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۵ و ۵۱ و ۱۳۰، ح ۸۱۴۸ و ۸۱۴۸ و ۸۱۷۵ و ۸۴۶۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۴۸ و ۵۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴ و ج ۱۰، ص ۳۴۸ و ۳۶۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۲؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۲۸ و ۱۴۸ و ج ۷، ص ۳۰ و ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۵۵ تا ۳۵۸؛ معالم التنزیل بغوی، ج ۵، ص ۱۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۶۵ و ۳۶۶؛ انساب الاشراف، ص ۱۱۱ و ۱۳۱ و ۴۳۹

۲- معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹، ح ۲۱۶۱۸ و ۲۱۶۹۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۱۸، ح ۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۲؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۰۳ و ۷۸۶، ح ۱۰۳۲ و ۱۴۰۳؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۳۵۵.

کتابش از احمد و طبرانی این حدیث را روایت کرده و در هر دو مورد سند آن را صحیح دانسته است و همچنین البانی و شعب ارئووط نیز این حدیث را با این لفظ صحیح دانسته است.

باید دقت داشته باشیم که دو نفر از علمای وهابی به نام های دکتر علی سالوس و عثمان خمیس در مورد این حدیث شریف کتاب نوشته اند و در آن با خیانت سعی کرده اند وانمود کنند که این حدیث تنها با لفظ «مسلم» صحیح است و بقیه ضعیف است. حال آن که اولاً: این خیانت کاران تنها به برخی و عدد کمی از اسانید این حدیث اشاره کرده اند و ثانیاً: البانی خود در صحیح اش به سالوس در مورد این حدیث رد نوشته و دوری او از معرفت حدیث را بیان کرده است، اما عثمان خمیس تنها برخی اسانید را که صحیح نیز هستند با خیانت و عدم ذکر توثیق راوی، تضعیف کرده و همچنین به هیچ اسانید ابوظفیل و دیگر تابعین که این حدیث را با تواتر از زید بن ارقم روایت کرده اند نیز اشاره نکرده است. و این گونه خیانت ها از جانب وهابیت در باره آثار متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در حق اهل بیت علیهم السلام به جا مانده، فراوان است. یاد آور می شویم که ما اسانید این حدیث را در کتابی به نام «راه نجات» جمع کردیم که به بیش از ۱۴۰ سند می رسد و حتی البانی اسانید زیادی را تصحیح کرده است و قطعاً این حدیث متواتر است.

### ابن تیمیه و حدیث دوازده خلیفه

ابن تیمیه می گوید: «در «صحیحین» روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیوسته این دین عزیز، توانا و ارجمند خواهد بود، مادامی که دوازده نفر رهبریت این امت را بر عهده داشته باشند. همه ای آن دوازده نفر از قریش خواهند بود. سپس چندین

لفظ دیگر از این حدیث را ذکر می کند و می گوید: «امر همان گونه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود. و آن دوازده خلیفه عبارت اند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه و پسرش یزید، سپس عبد الملک و چهار فرزندش که در بین آن ها عمر بن عبد العزیز است. پس از این ها در دولت های اسلامی کمبود هایی به وجود آمد که تا به امروز ادامه دارد. و دولت در زمان بنی امیه عزیز بود ...»

باز همو می گوید: «این ها همان دوازده خلیفه ای هستند که در تورات ذکر شده اند. آن جا که خداوند به اسماعیل بشارت داد که به زودی دوازده بزرگ را به دنیا می آورد...» آن گاه می گوید: «هر که گمان کند که این دوازده خلیفه همان دوازده نفر از خاندان پیامبر هستند در حقیقت جاهل و نادان است. و از این دوازده نفر تن ها علی همراهش شمشیر بود. البته علی در هنگام خلافتش نه با کفار جنگید و نه جایی را فتح کرد و نه کافری را به قتل رساند، بلکه در زمان او مسلمانان به جنگ با یکدیگر مشغول بودند تا جایی که کافران بر آن ها طمع کردند. و حتی گفته می شود که کفار بعضی از سرزمین های مسلمانان را گرفتند ... اگر چنین تفسیر کنیم که این دوازده نفر علی و فرزندانش باشند روایت معنا نخواهد داشت. زیرا در روایت هست که در زمان این دوازده نفر اسلام عزیز وارجمند است. اما در زمان علی چه عزتی هست در رهبریت او که شمشیر بر روی خود مسلمانان باز بود و کفار را به طمع درآورد؟... چه عزتی است برای اسلام از این دوازده نفر (امامان اهل بیت) که پیروانشان گمان می کنند. بسیاری از یهود وقتی مسلمان می شدند شیعه می شدند. چون دیده بودند که در تورات از دوازده خلیفه خبر داده شده بود و گمان می کردند که آن ها همین دوازده نفر از اهل بیت هستند. در حالی که این -گونه نیست، بلکه دوازده نفر همان کسانی هستند که رهبریت امت را بر عهده

گرفتند (و ما اسم هایشان را آوردیم) که همه از قریش بودند و اسلام در زمانشان عزیز بود و این معروف است.»

باز همو می گوید: «ابن هبیره حدیث دوازده خلیفه را تأویل کرده است که تأویل او هیچ ارزشی ندارد و برخی دیگر مثل ابن جوزی سخن ضعیفی در مورد آن گفته اند. برخی (مثل ابوبکر عربی) گفته اند که معنای این حدیث را نمی فهمند. اما مروان و ابن زبیر هیچ یک از این دو رهبر همه ای امت نبودند، بلکه زمانشان زمان فتنه بود و عزتی برای اسلام حاصل نشد. و از این جهت برخی خلافت علی را نیز از این نوع دانسته اند (یعنی از نوعی که زمانش زمان فتنه بود و برای اسلام هیچ عزتی حاصل نشد). این ها گفته اند که خلافت علی نه با نص ثابت شده است و نه با اجماع. سخن در این مورد زیاد است که جایش این جا نیست ...» (۱)

جواب: ابن تیمیه در مورد این حدیث در اضطراب شدید واقع شده است که ما بعد از ذکر نص حدیث به آن اشاره می کنیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱. خلفا و جانیشان من پس از من دوازده نفر هستند، به عدد پیشوایان بنی اسرائیل.»

۲. پیوسته این دین عزیز و توانا و ارجمند خواهد بود مادامی که دوازده نفر رهبریت این امت را به عهده داشته باشند.» (راوی می گوید: «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی فرمودند که من نفهمیدم. از پدرم پرسیدم که پیامبر در آخر سخنانش چه فرمود؟» گفت: «فرمود که همه آن دوازده نفر از قریش خواهند بود.»

راویان این حدیث: عبد الله بن مسعود، جابر بن سمره، (با ۳۶ سند) عبد الله بن عمر، ابوجحیفه، عبد الله بن عمرو و انس بن مالک هستند. (۱)

از این حدیث و نیز برخی از احادیث دیگر که با لفظ های دیگر در این موضوع وارد شده است، چند نکته به دست می آید:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را چند بار و در جای های مختلف ایراد فرمودند.

۲. آن حضرت به روشنی بیان فرموده اند که این دوازده نفر، خلفا و رهبران این امت هستند.

۳. خلافت این ها تا روز قیامت باقی است.

۴. عزت اسلام و بقای دین همراه با خلافت این هاست.

۵. امامت و خلافت از آن این دوازده نفر است، هرچند مردم آن ها را ترک کنند و یا با آن ها مخالفت نمایند.

چند مطلب در سخنان ابن تیمیه قابل ملاحظه است که باید دقت شود:

۱. ابن تیمیه معاویه و جمعی از بنی امیه را از جمله دوازده خلیفه محسوب کرد. و این مخالف است با سخن خود او که در جای دیگر به روشنی بیان کرده است:

«معاویه و بنی امیه پادشاه هستند، نه خلفا.» (۲)

- 
- ۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ احمد از جابر در مسندش با ۳۴ سند این حدیث را روایت کرده است، ج ۵، ص ۸۶ تا ۱۰۸؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۰۹، ج ۴، ص ۱۵۰؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۵۷، ح ۷۴۶۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۳۷۸۱ و ۳۸۶۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۱۴۲۶، ج ۸، ص ۴۱۱، ح ۳۵۲۰، و دیگران؛ بخاری در «صحیح» خود با لفظ دوازده امیر این حدیث را روایت کرده است.
- ۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۲۲.

باز همو در باره ای معاویه می گوید: «آیا پادشاهی پیدا می شود که سیره و روشش مانند معاویه بوده باشد؟» (۱)

باز می گوید:

«علما اتفاق کرده اند که معاویه افضل پادشاهان این امت است و چهار نفر پیش از او خلفا و جانشینان نبوت بودند، ولی معاویه اولین پادشاه است.» (۲)

ابن تیمیه که می داند معاویه و بنی امیه پادشاه بوده اند، نه خلیفه، پس چرا آن ها را در این جا از جمله خلفا دانسته است؟ زیرا می خواسته است خواننده اش را فریب دهد تا در مورد این حدیث و امثال آن فکر نکند.

۲. ابن تیمیه امام حسن علیه السلام را از دوازده خلیفه ندانسته، در حالی که بعضی از علمای اهل سنت امام حسن علیه السلام را یکی از خلفا بر شمرده اند که از جمله آنان شاگرد و حامی ابن تیمیه، ابن کثیر است که می گوید: «خلیفه پس از علی، بنا بر وصیت علی فرزندش حسن بود.» (۳)

۳. ابن تیمیه امام مهدی علیه السلام را نیز نام نبرده است، در حالی که از احادیث متواتر چنین به دست می آید که خلافت امام مهدی علیه السلام حتمی است.

۴. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از خلفا هستند یا نه؟ این جا نیز ابن تیمیه در سخنانش بارها تکرار کرده که زمان علی زمان فتنه بود و چه عزتی هست برای

---

۱- همان، ج ۶، ص ۲۳۶..

۲- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۷۸.

۳- البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۴۸.



اسلام از یک چنین رهبری! به هر جایی که علی رو کرد آن جا را خوار و ذلیل کرد و ... .

اگر این گونه است، پس چرا این کذاب بزرگ می گوید: «علی یکی از دوازده خلیفه است.»

۵. آیا در زمان همه آن کسانی که ابن تیمیه ایشان را به عنوان خلفای دوازده گانه نام برد، اسلام عزیز و ارجمند بود؟ مثلاً آیا در هنگام خلافت یزید اسلام با عزت بود؟ آیا در کشتن امام حسین علیه السلام و مباح کردن خون مردم مدینه و ویران کردن خانه کعبه عزت و قوت اسلام است؟ آیا در کشتار صحابه توسط معاویه عزت اسلام بود. باید به این مطلب توجه شود که از نظر ابن تیمیه امیرالمؤمنین علیه السلام سبب ذلت و خواری اسلام و مسلمانان بوده اند، ولی یزید شراب خوار و سگباز سبب عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان می باشد. همان یزیدی که احمد بن حنبل در باره اش می گوید: «چگونه من لعنت نکنم آن کسی را که خداوند او را در قرآن لعنت کرده است»؟ (۱)

باید دقت داشته باشیم که با گواهی حدیث متواتر «ثقلین» و حدیث «سفینه» و برخی اخبار دیگر، کسی جز اهل بیت پیامبر علیهم السلام، نمی تواند مصداق حدیث «دوازده خلیفه» باشد. و هر کسی هم که در مورد این حدیث اظهار نظری کرده است، هیچ تفسیر درستی از این حدیث صحیح ارائه ننموده و نمی تواند ارائه نماید، مگر این که حق را بپذیرد. و ما در کتاب «راه نجات» نظرات علمای اهل سنت در باره این حدیث شریف را مفصل ذکر کردیم .

**ابن تیمیه و حدیث «سفینه»**

ابن تیمیه می گوید: حدیث «اهل بیت به مانند کشتی نوح هستند...» سند صحیح برای آن دانسته نشده است. و این حدیث در هیچ یک کتابی که مورد اعتماد باشد پیدا نمی شود، هرچند آن را برخی از کسانی که هیزم کشان در شب هستند و کسانی که احادیث ساختگی روایت می کنند در کتاب های خود روایت کرده اند. (۱)

جواب: این حدیث را علما و محدثان با سندهای فراوان در کتاب های خود روایت کرده اند که ما با ذکر متن حدیث به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «آگاه باشید که

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۹۶.

۲- المعرفه و التاريخ فسوی، ج ۱، ص ۱۲۱ با دو سند؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۷۸۵، ح ۱۴۰۲؛ الکنی دولابی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۳۴۶؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۳۶ تا ۲۶۳۸، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲، ج ۱۲، ص ۲۷، ح ۱۲۳۸۸؛ معجم الاوسط، ج ۴، ص ۴، ح ۳۴۷۸، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۵۵۳۶، ج ۶، ح ۸۵۷۰؛ معجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۹۱، ج ۲، ص ۸۴، ح ۸۲۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۴۳، ح ۳۹۰۰؛ امثال الحدیث ابوشیخ، ص ۴۷۶، ح ۲۹۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ عیون الاخبار ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ معارف ابن قتیبه، ص ۸۶۰؛ الشریعه آجری، ج ۴، ص ۳۶۷، ح ۱۶۵۳ و ۱۶۵۴؛ اخبار مکه ابن اسحاق، ج ۳، ص ۱۳۴، ح ۱۹۰۴؛ علل دارقطنی، ج ۶، ص ۲۳۶، ح ۱۰۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۳۳۱۲، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۷۲۰؛ مشکاه المصابیح تبریزی، ج ۳، ص ۱۷۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸ (با چهار سند)؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۸۶ و ۳۸۴، ح ۸۷۲ و ۹۴۷ و ۱۶۶۷، ج ۱۲، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۸، ح ۳۴۱۴۴ و ۳۴۱۴۵ و ۳۴۱۶۹ و ۳۴۱۷۰ و دیگران.

همانا اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح هستند. هر که بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که بر آن سوار نشد هلاک، گردید.» (یعنی هر که از اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد، نجات یافت و هر که آن ها را نافرمانی نمود، هلاک گشت و گمراه شد).

حاکم، ابن حجر، سیوطی و طیبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند. این حدیث دارای بیش از چهار سند صحیح و حسن است و از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، ابن عباس، ابوظیفیل، ابوسعید خدری، سلمه بن اکوع، ایاس بن سلمه، انس و ابن زبیر روایت شده و اسانید زیادی دارد و از ابوذر این حدیث را چهار نفر روایت کرده اند.

۲. عن علی قال: إنما مثلنا فی هذه الأمة كسفينة نوح و كباب حطه فی بنی اسرائیل؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ما (اهل بیت) در این امت به مانند کشتی نوح و به مانند دروازه حطه بنی اسرائیل هستیم. (۱)»

اولا: رجال سند این حدیث همه ثقه هستند. ثانيا: تمام رجال این سند رجال صحاح سته هستند جز معاویه بن هشام و عمار بن رزیق که از رجال صحیح مسلم و بقیه هستند. بنابر این، پس این سند نیز کاملا صحیح است و صحت حدیث قبل را نیز تأیید می کند.

با این بیان چند دروغ ابن تیمیه در مورد این حدیث روشن شد: ۱. این که این حدیث در کتب مورد اعتماد نقل نشده. ۲. تنها افرادی که هیزم کشان در شب و روایت کنندگان احادیث ساختگی اند، این حدیث را نقل کرده اند. ۳. سند صحیح

۱- مصنف ابن ابی-شیبیه، ج ۶، ص ۳۷۲، ج ۷، ص ۵۰۳، ح ۳۲۱۱۵ و ۵۲؛ فتح القدير، ص ۱۹۰؛ در المنثور، ج ۱، ص ۷۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۸.

ندارد. پس ابن تیمیه در این سه مورد هم دروغ گفته و هم این همه محدثان بزرگ را به نقل کنندگان احادیث موضوع، و هیزم کشان در شب بومن (یعنی چون حدیث صحیح و غیر صحیح را نمی شناسند هر چه به دستشان می رسد آن را جمع و نقل می کنند) متهم نموده است.

### ابن تیمیه و آیه «موده»

ابن تیمیه می گوید: «اینکه آیه ای «بگو (ای محمد به امت که) من از شما در برابر این (یعنی نعمت رسالت) چیزی جز اینکه نسبت به «القربی» مودت و دوستی نمایم طلب نمی نمایم» (۱) در باره اهل بیت نازل شده باشد کذب و دروغ است.» بعد می گوید: «طایفه ای از نویسندگان از اهل سنت و گروهی از شیعه و از اصحاب احمد و غیر این ها حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که وقتی از آن حضرت (در باره این آیه) سؤال کردند آن حضرت فرمودند: «این ها علی، فاطمه، و فرزندانشان هستند.» و این به اتفاق آگاهان به حدیث کذب است. یکی از چیزهایی که کذب بودن این سخن را بیان می کند این است که این آیه به اتفاق اهل علم در مکه نازل شده و همانا سوره شوری همه اش مکی است بلکه تمام سُور «حم» مکی هستند و علی در مدینه با فاطمه ازدواج کرد و حسن و حسین نیز به دنیا نیامده بودند، مگر سال سه و چهارم هجری. پس این چگونه ممکن است؟» (۲)

معلوم نیست ابن تیمیه از کجا چنین اتفاقی را پیدا کرده است؟ و این در حالی است که هیچ کسی نگفته است که این آیه شریفه مکی است. مفسرانی مانند

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۶۳.

قرطبی، آلوسی، نیشابوری، خازن و شوکانی بر آن اند که همه آیات این سوره در مکه نازل نشده است، بلکه چهار آیه در آن است که در مدینه نازل شده است، از جمله همین آیه ای مودت است. (۱) قرطبی و شوکانی این قول را از ابن عباس و قتاده نقل کرده اند. آلوسی نیز از مقاتل نقل کرده است که او این آیه را مدنی دانسته است.

اینکه وقتی آیه ای مذکور نازل شد حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «این -ها علی، فاطمه و فرزندانشان هستند»، از امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام، ابن عباس، ابوامامه، جابر، سعید بن جبیر، عمرو بن شعیب و دیگران روایت شده است. (۲)

خطب الحسن بن علی الناس حين قتل علی فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: لقد قبض فی هذه اللیله رجل لا یسبقه الأولون بعمل و لا یدرکه الآخرون و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطه رایته فیقاتل و جبریل عن یمینه و میکائیل عن یساره فما رجع حتی یفتح الله علیه ... ثم قال: أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی و أنا ابن

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۵، ص ۱۰؛ تفسیر خازن، ج ۴، ص ۴۹؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۴، ص ۵۱۰.

۲- فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۶۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۸۸، ح ۴۸۰۲؛ تفاسیر طبری، ابو حاتم، ثعلبی، بغوی، واحدی، نسفی، قرطبی، کشاف، فخر رازی، بیضاوی، ابن کثیر، شوکانی، در المنتور (با ۴ سند)، خزاین و بحر المحيط، مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۱۰۳ و ۱۶۸؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷، ح ۲۶۴۱، ج ۱۱، ص ۴۴۴، ح ۱۲۲۵۹؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵ و ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ ذریه الطاهره دولابی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۲۱؛ معانی القرآن نحاس، ج ۶، ص ۳۰۷؛ شواهد التنزیل با ۸ سند).

النبي و أنا ابن الوصى و أنا ابن البشير و أنا ابن النذير و أنا ابن الداعى إلى الله بإذنه و أنا ابن السراج المنير و أنا من أهل البيت الذى كان جبريل ينزل إلينا و يصعد من عندنا و أنا من أهل البيت الذى أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً و أنا من أهل البيت الذى افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك و تعالى لنبيه صلى الله عليه و آله: {قل لا أسألكم عليه أجراً إلا الموده فى القربى و من يقترف حسنه نزد له فيها حسناً} فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت: (۱) و قتي امير المؤمنين عليه السلام به شهادت رسيدند، امام حسن مجتبى عليه السلام خطبه اى خوانده و در آخر آن فرمودند: «ما از خاندانى هستيم كه خداوند در قرآن محبت ما را برای هر مسلمانى واجب گردانیده است؛ آن جا كه به پیامبرش فرمود: «قل لا أسألكم عليه أجراً إلا الموده فى القربى؛ بگو (اى محمد صلى الله عليه و آله به امت خویش كه) من از شما در

۱- ذریه الطاهره دولابى، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۸ و ۷۹، ح ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱؛ المستدرک على الصحيحین، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۴۸۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ طبرى، ج ۳، ص ۱۶۴؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۹۲۲، ج ۲، ص ۵۹۵ و ۶۰۰، ح ۱۰۱۳ و ۱۰۲۶؛ مصنف ابن ابى شيبه، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۰۹۴ و ۲۱۰۵، ج ۷، ص ۴۹۹ و ۵۰۲، ح ۴۷؛ سنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸؛ خصائص نسائى، ح ۲۳، معجم الكبير، ج ۳، ص ۸۰، ح ۲۷۱۷ تا ۲۷۲۵؛ اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۷۰؛ مسند ابو يعلى، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۶۷۵۸؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴ و صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ح ۶۹۳۶؛ حليه الاولياء، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲، ص ۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹؛ تاريخ ابن كثير، ج ۷، ص ۳۶۸.

برابر این کار (یعنی رسالت) چیزی جز اینکه نسبت به «القربی» مودت و دوستی نمایید طلب نمی نمایم.» (۱)

این خطبه به طور متواتر نقل شده است و آن را امام سجاد علیه السلام و ابو طفیل وهشت نفر دیگر در کتاب های زیر روایت کرده اند. بزار، هیشمی و حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

این خطبه خیلی مفصل است و برخی آن را مختصر نقل کرده اند و این مقدار از سخن آن حضرت را ذکر نکرده اند؛ زیرا امام حسن علیه السلام این سخن را در آخر خطبه فرموده اند. هیشمی سه سند از این حدیث را حسن و خوب دانسته و حاکم صحیح دانسته است.

دلیل دیگر:

ابودیلیم می گوید: «(بعد از واقعه کربلا) وقتی امام سجاد علیه السلام را به اسیری گرفتند، آوردند نزدیک دروازه دمشق (شام) نگه داشتند. مردی از اهل شام برخاست و گفت: «سپاس خدا را که شما را به قتل رسانید و ریشه تان را کند و فتنه را از ریشه برکند.» امام سجاد علیه السلام به او فرمودند: «آیا قرآن خوانده ای؟» گفت: «آری.» فرمودند: «آیا آل حم را خوانده ای؟» گفت: «قرآن خواندم، ولی آل حم را نخواندم.» امام فرمودند: آیا آیه ای «قل لا اسألکم علیه اجراً الا الموده فی القربی» را نخوانده ای؟» گفت: «القربی» شما هستید؟» امام فرمودند: «آری.» (۲)

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳؛ تفسیر ثعلبی، در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

### ابن تیمیه و حدیث «خدا ذریه فاطمه را بر آتش حرام گردانید»

۱. ابن تیمیه می گوید: «حدیث «فاطمه ناموس خود را پاک نگه داشت و خداوند ذریه او را بر آتش حرام گردانید» به اتفاق آگاهان به حدیث کذب و دروغ است. و دروغ بودن این حدیث برای غیر اهل حدیث نیز ظاهر است.» (۱)

این حدیث از ابن مسعود و حذیفه در کتاب های زیر روایت شده است. (۲) حاکم و زرقلانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «نامیده شده است (دخترم فاطمه) به اسم فاطمه به این خاطر که خداوند او را به همراهی ذریه و اولادش در روز قیامت از آتش دور و جدا خواهد کرد.» این حدیث از ابن مسعود و ابو هریره روایت شده است. (۳)

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: «خداوند تو را و هیچ یک از فرزندان را عذاب نخواهد کرد.» (۴) هیشمی و ابن حجر سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۶۲.

۲- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۱، ح ۲۶۲۵، ج ۲۲، ص ۴۰۷؛ مسند بزار، ج ۵، ص ۲۲۳، ح ۱۸۲۹؛ مسند ابویعلی، ج ۴، ص ۷۰، ص ۳۹۸۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲؛ سنن دارقطنی، ج ۵، ص ۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۸، ح ۳۴۲۲۰ و ۳۴۲۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۷۴، ج ۶۳، ص ۳۰ (با چهار سند).

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۷، ص ۷۷۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۸۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۹، ح ۳۴۲۲۷.

۴- معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۱۰، ح ۱۱۶۸۵؛ صواعق المحرقة، ص ۹۶ و ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲.



### ابن تیمیه و حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند»

ابن تیمیه می گوید: «اما حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند» در هیچ یک از کتاب های حدیثی معروف دیده نشده است و این حدیث سند شناخته شده ای نیز ندارد، نه صحیح و نه حسن» (۱)

این حدیث را نیز به مانند احادیث دیگر افراد زیادی از اهل معرفت در کتاب-های خود روایت کرده اند که ما به بعضی آن ها اشاره می کنیم:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا خداوند به غضب فاطمه غضب می کند و به رضایت او راضی می شود.» این حدیث از امیرالمؤمنین، امام باقر و امام کاظم علیهم السلام روایت شده است.

حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و هیثمی و صالحی شامی حسن دانسته-اند. پس باز هم روشن شد که ابن تیمیه به روشنی دروغ گفته است.

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲- معجم الكبير طبرانی، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۱۸۲ و ج ۲۲، ح ۴۰۱؛ الآحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۶۳، ح ۲۹۵۹؛ ذریه الطاهره، ص ۱۱۹؛ علل دارقطنی، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۳۰۵؛ شرف المصطفى خرکوشی، ح ۱۸۸۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۳۷۸، ج ۸، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۴۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۴، ح ۳۷۷۲۵.

## ابن تیمیه و اخبار مطالبه فدک وارث

## اشاره

ابن تیمیه می گوید: «در حدیث ثابت و متصلی دانسته نشده است که فاطمه گفته باشد: پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به من بخشید و کسی نیز بر این مطلب برای او شهادت نداده است.» (۱)

باز می گوید: «هیچ کسی از مسلمین نگفته است که شاهد بودم پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داد. من نشنیدم که فاطمه نیز چنین ادعا کرده باشد تا اینکه بحتری چنین چیزی را (از خودش ساخت) و آورد.» (۲)

باز می گوید: «وقتی فاطمه طلب ارث کرد و ابوبکر به او حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را که گویا فرموده باشند: «ما گروه پیامبران از خود ارث نمی گذاریم» خیر داد تسلیم شد و از درخواست خویش دست برداشت.» (۳)

قبل از بحث در مورد فدک باید به این دروغ بزرگ ابن تیمیه در مورد ارث و تسلیم شدن حضرت زهرا علیها السلام مختصر اشاره کنیم و آن این که در صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر ثابت شده است، وقتی حضرت زهرا علیها السلام ارث خود را از ابوبکر طلب کردند و ابوبکر چنین حدیثی نقل کرد و حضرت زهرا را از ارث منع نمود، حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر غضب نمود و با ابوبکر قهر نمود و تا شهادت با ابوبکر سخن نگفت (و با وصیت حضرت زهرا علیها السلام) امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۱.

۳- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۴.

ایشان را شبانه دفن نمود و ابوبکر و عمر را به دفن و نماز جنازه آن حضرت خبر نکردند. (۱)

برای روشن شدن دروغگویی ابن تیمیه در این موضوع همین مقدار کفایت می کند، اما در مورد حدیث «لا نورث ما ترکناه صدقه» باید همین مقدار اشاره کنیم که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین سخنی فرموده بودند، قطعاً قبل از هر کسی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام و همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین، از آن آگاه می شدند نه ابوبکر که موضوع هیچ ربطی به او ندارد و این ها که اهل بیت هستند از ابوبکر ارث خود را طلب نمودند. باید دقت داشته باشیم که راوی این حدیث تنها ابوبکر است و به این واقعیت حدیث ام-المؤمنین عائشه که ابن عساکر در تاریخش و صاحب کنز (۲) از ابوبکر شافعی و بغوی نقل کرده نیز به وضوح شهادت می دهد و اما این که این حدیث را به دیگران نیز نسبت داده اند و یا دیگران نیز به آن اعتراف کرده باشند، بر خلاف واقع است و ابن حجر نیز به این مطلب که واقعیت چنین ادعا را رد می کند، در «فتح الباری» ذیل این حدیث روشنی انداخته است. و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر نقل ابن سعد در «طبقات الکبری» (۳) با

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۳۳۰۲ (کتاب جهاد و سیر، باب حکم فیء)؛ صحیح بخاری، (کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ح ۳۰۹۴ یا ۲۸۶۳، کتاب نفقات، باب نفقه الرجل قوت سنه علی اهله، ح ۵۳۵۸ تا ۴۹۳۹، کتاب الفرائض، باب لانرث ما ترکناه صدقه، ح ۶۷۲۸، کتاب الاعتصام بالکتاب و سنه، باب ما یکره من التأموق و التنازع، ح ۷۳۰۵ یا ۶۷۶۱، کتاب الفرائض، باب لانرث ما ترکناه صدقه، ح ۶۷۲۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۷.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۳۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۵۶۰۰.

۳- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۲۵، ح ۱۴۱۰۱.

استدلال به آیات قرآن بی اساس بودن حدیث ابوبکر را برای خودش ثابت نمودند و ابوبکر نیز نتوانست چیزی بگوید. و دلائل دیگر به مانند این که امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر نقل این روایت توسط شیخین معتقد به کاذب، خائن، آثم و فریب گر بودن شیخین شدند و این بنا بر نقل صحیح بخاری و مسلم است. (۱) بنا بر این این گونه ادعاها بی اساس خواهد بود.

### اما مسأله فدک:

عن ابی سعید قال: لما نزلت «وآت ذالقربی حقه» دعا النبی صلی الله علیه و آله فاطمه فاعطاها فدک؛ چون آیه ای (به نزدیکان خود حقتان را بده) نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه را خواستند و فدک را به او دادند. (۲)

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، ابوسعید با سه سند، امام سجاد و امام صادق علیهما السلام روایت شده است و سند این حدیث بدون شک صحیح است و از سخن ابن کثیر نیز صحت آن استفاده می شود.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۶؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۹۸ به نقل از مسلم و بخاری؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۱، ح ۱۸۷۶۸ از جمع کثیری محدثین.

۲- مسند ابو یعلی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱۰۷۶؛ علل دارقطنی، ج ۱، ح ۱۶۵۱ و ۱۶۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۴۳۵؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۴۳۸ الی ۴۴۸، با هشت سند؛ فتح القدر شوکانی، ج ۳، ص ۲۲۴؛ لباب النقول سیوطی، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۳، ح ۸۶۹۶ و ج ۵، ح ۱۴۲۴۳، از ابوظفیل در داستان شوری؛ در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷، به نقل از ابن ابی حاتم و بزار.

عن بن عباس: لما نزلت «وآت ذا القربى حقه» اقطع النبي صلى الله عليه وآله فاطمه فدك؛<sup>(۱)</sup> ابن عباس می گوید: چون آیه ای (به نزدیکان خود حقشان را بده) نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را برای فاطمه جدا کرد و داد.

بلاذری چنین روایت کرده است :

وحدثنا عبد الله بن ميمون المكتب قال: أخبرنا الفضيل بن عياض عن مالك بن جعونه، عن أبيه قال: قالت فاطمه لابی بكر: إن رسول الله صلى الله عليه وآله جعل لى فدك فاعطنى إياها و شهد لها على بن أبى طالب. فسألها شاهدا آخر فشهدت لها أم أيمن فقال: قد علمت يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لا تجوز إلا شاهاده رجلين أو رجل وامرأتين فانصرفت؛<sup>(۲)</sup> فاطمه عليها السلام به ابوبکر گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را در اختیار من قرار داد، پس آن را به من بده. علی نیز به این مطلب شهادت داد. ابوبکر شاهد دیگر خواست و ام ایمن نیز شهادت داد. ابوبکر گفت: باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن شهادت دهند. پس فاطمه علیها السلام برگشت.

وحدثنى روح الكرابیسی قال: حدثنا زيد بن الحباب قال: أخبرنا خالد بن طهمان، عن رجل حسبه روح جعفر بن محمد أن فاطمه قالت لابی بكر: أعطنى فدك فقد جعلها رسول الله صلى الله عليه وآله لى. فسألها البينه. فجاءت بأىمى ورباح مولى النبى فشهدا لها بذلك. فقال: إن هذا الامر لا تجوز فيه إلا شاهاده رجل وامرأتين؛<sup>(۳)</sup>

۱- در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ فتح القدير شوکانی، ج ۳، ص ۲۲۴ .

۲- فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۱۳؛ معجم البلدان حموی، ج ۴، ص ۲۳۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۴.

۳- فتوح البلدان بلاذری، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۱۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: فدک را به من بده، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در اختیار من قرار داده است. ابوبکر درخواست دلیل کرد. پس ام ایمن و رباح شهادت دادند. ابوبکر گفت: این امر جز با شهادت دو زن و یک مرد تمام نمی شود.

سند این خبر مرسل صحیح و روایتش ثقه هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: فاطمه علیها السلام به نزد ابوبکر آمد و گفت: پدرم فدک را به من داده و علی و ام ایمن نیز به آن شهادت می دهند. ابوبکر گفت: تو به پدرت جز نسبت حق نمی دهی، همانا فدک را به تو دادم. پس در صحیفه ای رسماً آن را به فاطمه نوشت. فاطمه علیها السلام هنگام خروج با عمر برخورد و عمر چون متوجه شد، آن صحیفه را گرفت و به حضور ابوبکر برگشتند و چون علی و ام ایمن به نفع خود شهادت می دهند، شهادت را ناتمام دانست و نوشته ابوبکر را پاره کرد. (۱)

پس با بیان آنچه ذکر شد روشن گشت که ابن تیمیه در این مورد نیز چندین دروغ گفته است.

### ابن تیمیه و امام حسن علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه می گوید: «حسن و اکثر سابقین از صحابه جنگ (با معاویه) را مصلحت نمی دیدند. و این نظر صحیح تر از رأی به جنگ (با او) است و دلایل زیادی هم دارد.» (۲)

باز می گوید: «رأی حسن ترک جنگ بود...» (۳)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۴؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۴۸۸.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۱۳.

۳- منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۴۵.

باز همو می گوید: «حسن میدان را خالی کرد و رهبری مسلمانان را به معاویه تسلیم نمود و هرگز جنگ را اختیار نکرد. و این خبر متواتر است.» (۱)

باز می گوید: «حسن پیوسته پدر و برادرش را به ترک جنگ وادار می کرد. وزمانی که نوبت به خودش رسید جنگ را ترک نمود و صلح (با معاویه) را پیشه نمود.» (۲)

جواب: خبر صحیح و مسلم در این زمینه آن است که اولاً- امام حسن علیه السلام جنگ با معاویه را به این عنوان که جنگ با باغی است واجب می دانستند و برای این جنگ اقدام عملی هم نموده و لشکریان خود را برای جنگ با او حرکت داده بودند، ولی چون عراقیان که بیشتر سپاهیان آن حضرت را تشکیل می دادند از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و حتی برخی از سرانشان را معاویه با پول و نیرنگ خرید، امام حسن علیه السلام دیگر ناچار شدند ضمن شروط مشخصی که با معاویه گذاشتند، با او صلح کنند. اما اینکه ابن تیمیه می گوید که امام حسن علیه السلام هرگز جنگ نخواست و در این زمینه دعوی تواتر می کند، دروغ و بهتان بزرگ است و هیچ کسی این حرف را نزده است، چه رسد به تواتر.

امام حسن علیه السلام زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند یک خطبه ای طولانی خوانده و در آن در باره ای امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرمودند: «همانا این شب کسی از دنیا رفت که گذشتگان نتوانستند در عمل بر او پیشی بگیرند و آیندگان هم نمی توانند به (مقام و درجه) او برسند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرچم را به دست او می دادند در حالی که جبرئیل از طرف راستش و میکائیل از طرف

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۱.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۳۵.

چپش (او را یاری می کردند و همراه او می-جنگیدند.) او از میدان بر نمی گشت تا اینکه خداوند به وسیله او فتح و پیروزی را نصیب گرداند.» سپس فرمودند: ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نشناسد، پس (بدانید که) من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبرم. من پسر وصی و جانشین او (یعنی علی) هستم. من پسر آن مژده دهنده ام. من پسر آن بیم-دهنده هستم. من پسر آن دعوت کننده به سوی خدایم. من پسر چراغ تابناکم. من از خانواده ای هستم که جبرئیل به نزد ما نازل می شد و از نزد ما به آسمان بر می-گشت. من از خانواده ای هستم که خداوند پلیدی و ناپاکی ها را از آن ها دور کرده است و آن ها را کاملاً پاک ساخته است. (۱) من از خاندانی هستم که خداوند دوست داشتن آن ها را برای تمام مسلمانان فرض گردانیده است، آن جا که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو (ای پیامبر بر امت خود) که من از شما اجر و مزدی نمی خواهم مگر دوستی خاندانم. هر که عمل نیکویی انجام داد ما بر آن نیکویی می افزاییم». بدانید که عمل نیک انجام دادن دوستی ما اهل بیت است. (۲)

خطبه مذکور را افراد زیر نقل کرده اند: امام سجاد علیه السلام، ابوظیفیل، جعفر بن حیان، ابو اسحاق سبعی، زید بن حسن، ابن حبشی، اسماعیل، هبیره، ابن ابی حمزه و عاصم. (۳) هیشمی و حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته اند و از نظر ذهبی نیز سندش صحیح است و اصل این خطبه در حد تواتر است.

۱- اشاره است به آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲- اشاره است به آیه ۲۳ سوره شوری.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ ذریه الطاهره دولابی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۸ و ۷۹، ح ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۷۲؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵؛ ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۰۸۵ و ۳۲۰۱۰۱، ح ۷، ص ۴۹۹ و ۵۰۲، ح ۴۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸؛ خصائص نسائی، ح ۲۳؛ معجم الکبیر؛ ج ۳، ص ۸۰، ح ۲۷۱۷ الی ۲۷۲۵؛ اخبار اصفهان ابو نعیم، ج ۱، ص ۷۰؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۶۷۵۸؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴ و صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ح ۶۹۳۶؛ حلیه الاولیاء ابو نعیم، ج ۱، ص ۶۵، ج ۲، ص ۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۳۰، ج ۴۲، ص ۵۷۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۸.



این است جایگاه امام حسن علیه السلام نسبت با پدر بزرگوار خود. وقتی امام حسن علیه السلام معتقدند که جبرئیل و مکائیل در جانب راست و چپ پدرشان در جنگ ها آن حضرت را یاری می کنند چگونه ممکن است با چنین شخصیتی مخالفت کنند؟ ولی می بینیم که ابن تیمیه به خاطر اینکه امام حسن به حسب شرائطی که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود با معاویه صلح کردند، بین امام حسن و امیرالمؤمنین علیهما السلام جدایی می اندازد. و با این روش می خواهد مردم را که به حقایق صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و نیز به جایگاه و مقام والای اهل بیت علیهم السلام آگاهی ندارند، فریب داده آن ها را نیز مثل خود از خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منحرف سازد. این امام حسن علیه السلام بودند که مردم کوفه را برای جهاد با لشکر جمل دعوت نمودند که این خبر در صحیح بخاری نیز آمده است.<sup>(۱)</sup> اگر آن حضرت مخالف جنگ بودند، این کار را چگونه انجام دادند.

باز به ابن تیمیه می گوئیم: کی و کجا امام حسین علیه السلام در زمان امام حسن علیه السلامخواستند جنگ راه بیندازند که امام حسن اشاره به ترک آن کرده باشند؟ امام حسین علیه السلام حتی پس از شهادت امام حسن علیه السلام نیز تا مرگ معاویه پایبند به همان

---

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۰۰، ح ۶۶۸۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۰.

صلحی بودند که برادر بزرگوارشان انجام دادند، چه رسد در حال حیات آن حضرت.

با این همه دروغ بافی ها ابن تیمیه باز در آخر می گوید: «آن کاری که حسن انجام داد بهتر از کار حسین بود و آنچه که حسن کرد دوست داشته تر بود در نزد خداوند و رسولش ...» (۱)

جهت روشن شدن دروغ های ابن تیمیه به خبر زیر توجه کنید:

پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، خوارج برای جهاد با معاویه برآمدند و در نخيله جمع شدند. معاویه به امام حسن علیه السلام که در حال برگشت به مدینه بودند نامه نوشت و آن حضرت را به جنگ با خوارج فرا خواند. امام حسن علیه السلام در جواب او این گونه نوشتند:

«لو آثرت أن أقاتل أحداً من أهل القبلة لبدأت بقتالك، فإني تركتك لصلاح الأمة وحقن دماؤها؛ (۲) اگر من جنگ با کسی از اهل قبله را اختیار می کردم و ترجیح می دادم، حتماً جنگ با تو را سر می کردم، ولی من به خاطر صلاح امت و پیشگیری از ریخته شدن خون آن ها جنگ با تو را ترک کردم.»

از این خبر ثابت می شود که امام حسن علیه السلام جنگ با معاویه را حتی لازم تر از جنگ با خوارج می دانستند.

باز ابن تیمیه می گوید: «امّا این سخن که معاویه به حسن زهر داد (و او را به قتل رسانید) این از چیزهایی است که هر چند برخی از مردم آن را نقل کرده اند، ولی با دلایل شرعی یا اقرار معتبر ثابت نشده و کسی هم آن را با قاطعیت نقل

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۷۱.

۲- الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۹.

نکرده است. و این چیزی است که نمی توان به آن علم پیدا کرد و اعتقاد به آن اعتقاد بدون علم است.» سپس می گوید: «شکی نیست که حسن در مدینه بود و معاویه در شام ...» (۱)

### دلایل شهادت امام حسن علیه السلام به دست معاویه

عن أبي بكر بن حفص قال: إن سعدا والحسن بن علي ماتا في زمن معاوية فيرون أنه سمه؛ (۲) طبرانی از ابوبکر بن حفص روایت کرده که می گوید: «سعد و حسن بن علی در زمان معاویه از دنیا چشم پوشیدند و (مردم) معقدند که معاویه بر او (بر امام حسن علیه السلام) زهر داده است.» سند این خبر کاملاً صحیح است.

دقت داشته باشیم که زیاد بن عمر از علمای وهابی در کتاب «من فضائل و اخبار معاویه درسه» می نویسد: این زیاد (مردم) معقدند که معاویه بر او زهر داده است) در حاشیه یکی از چاپ های معجم طبرانی وارد شده و در دیگر چاپ ها نیست.

این کذب و خدعه ای دیگری از اکاذیب وهابی هاست که از امامشان این گونه با دروغگویی دفاع از فاجران را یاد گرفته اند؛ زیرا ما در سه چاپ «معجم» طبرانی، این عبارت را در متن اخبار کتاب دیدیم که وجود دارد. البته این نویسنده برای معاویه خیلی از آیات را تطبیق کرده و فضائل زیادی را برایش ثابت خوانده و اخبار سوء کردار و قتل های او و حتی اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قتل حجر بن عدی

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۶۹ و ۴۷۰.

۲- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۴.

ویارانش را رد وانکار کرده است؛ لذا از چنین افرادی این گونه افتراءات تعجب آور نیست.

عن قتاده بن دعامة السدوسی قال: سمت جعده ابنه الاشعث بن قیس الحسن بن علی وکانت تحته ورشیت علی ذلک مالا؛ (۱)

قتاده می-گوید: «جعده دختر اشعث به شوهر خود حسن علیه السلام زهر داد و برای این کارش پول گرفت.

ذهبی سکوت کرده و این خبر و مطلب را رد نکرده است.

ابن عبدالبر می گوید:

قال قتاده وأبو بکر بن حفص: سم الحسن بن علی سمته امرئته بنت الأشعث بن قیس الکندی وقات طائفه: کان ذلک منها بتدسیس معاویه إليها وما بذل لها فی ذلک وکان لها ضرائر فالله أعلم؛ (۲) قتاده و ابوبکر بن حفص گفته اند: به حسن بن علی زهر داده شد و همسرش دختر اشعث به وی زهر داد و طائفه ای گفته اند: دختر اشعث این کار را به امر معاویه انجام داد...»

مدائنی از بزرگان قرن دوم می گوید :

وکانت وفاته فی سنه تسع وأربعین وکان مرضه أربعین یوما وکانت سنه سبعا وأربعین سنه دس إليه معاویه سما علی ید جعده بنت الاشعث بن قیس زوجه الحسن وقال لها: إن قتلتيه بالسم فلک مأه ألف وأزوجک یزید ابنی. فلما سمت الحسن ومات به و فی لها بالمال ولم یزوجها من

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۴۸۱۵.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۴۱.

یزید وقال لها: أخصی أن تصنع بابنی کما صنعت بآبن رسول الله صلی الله علیه و آله؛<sup>(۱)</sup> امام حسن در سال ۴۹ هجری از دنیا رفت و چهل روز مریض بود و ۴۷ سال داشت. معاویه به وسیله جعده به او زهر داد و به او وعده داد که اگر حسن را به زهر بکشی صد هزار به تو می دهم و تو را به همسری یزید درخواهم آورد. وقتی با زهر وی حسن چشم از دنیا پوشید معاویه به او پول را داد، ولی به ازدواج یزید در نیاورد؛ زیرا گفت: «می ترسم که پسر را نیز به مانند پسر پیامبر بکشی.»

عین همین سخنان مدائنی را زمخشری نیز در «ربیع الابرار» باب ۸۱ نقل کرده است.

ومات الحسن شهیدا مسموما دس معاویه إلیه و إلی سعد بن أبی-وقاص -حین أراد أن یعهد إلی یزید ابنه بالامر بعده سما فماتا منه فی آیام متقاربه؛<sup>(۲)</sup> ابوالفرج اصفهانی نیز می گوید: حسن با زهر شهید شد. معاویه وقتی خواست برای پس از خودش برای یزید از مردم بیعت گیرد، به (امام) حسن و سعد بن ابی وقاص زهر داد. آن دو در زمان نزدیک به هم چشم از دنیا بستند.

کان حضین بن المنذر الرقاشی أبوساسان یقول: ما وفی معاویه للحسن بشئ مما جعل له. قتل حجرا و أصحابه و بایع لابنه و لم یجعلها شوری و سم الحسن؛<sup>(۳)</sup> بلاذری از حضین بن منذر رقاشی نقل کرده که معاویه به

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱.

۲- مقاتل الطالین، ص ۵۰؛ شهر نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷.

صلحی که با حسن بسته و وعده‌هایی که داده بود به هیچ کدامش وفا نکرد. او حجر بن عدی را کشت برای پسرش یزید بیعت گرفت و به حسن زهر خوراندید.»

حضین بن منذر از سرلشکران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بوده و این خبر را مدائنی از او نقل کرده است و سندش صحیح است.

لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَوْتَ الْحَسَنِ خَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ... (۱) «وقتی خبر شهادت (امام) حسن به معاویه رسید (از خوش حالی) برای خداوند سجده کرد. (در بعضی کتاب‌ها آمده است: «تکبیر گفت و خوش حالی نمود.»

این اخبار که بیشترش صحیح است، به روشنی نقش شوم معاویه را رو کرده و خیلی روشن ثابت می‌کند که معاویه آن حضرت را به شهادت رسانیده است. البته معاویه مؤمنان فراوان از صحابه و تابعین را به قتل رسانیده که ما برخی از آن‌ها را در کتاب «صحیح بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر نمودیم.

### علل صلح امام حسن علیه السلام

یوسف بن مازین می‌گوید: مردی به طرف حسن بن علی علیه السلام برخاست و گفت: «ای سیاه‌کننده چهره مؤمنان! امام حسن علیه السلام فرمودند: مرا آزار نده خدا تو را ببخشد. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه یکی پس از دیگری بر بالای منبر آن حضرت برآمده خطبه می‌خوانند. و این چیز پیامبر صلی الله علیه و آله را ناخوش

---

۱- الامامه و السياسه ابن قتیبه، ص ۱۴۴ و ۱۵۰؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۶؛ تاریخ خمیس بکری، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۳۲۸؛ وفیاه الاعیان، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴؛ ربیع الابرار، ج ۴، ص ۲۰۹؛ ترجمه امام حسن ابن عساکر، ص ۲۳۱.

آمد. آن گاه آیه ای: «أنا اعطيناك الكوثر» (همانا ما برایت کوثر را عطا نمودیم) (و کوثر نهری است در بهشت) نازل شد. و همچنین آیه ای: «ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر. شب قدر بهتر از هزار ماه است» نازل شد. بنی امیه هزار ماه ملک و خلافت را به دست خواهند گرفت.»

راوی گوید: «ما حساب کردیم و همان گونه بود که امام حسن فرمود.» (۱)

این حدیث بخشی از همان حدیثی است که در آن «شجره ملعونه در قرآن» نازل شده است که ظاهراً راویان این حدیث را مختصر و خلاصه نقل کرده اند که به آن حدیث نیز در این کتاب اشاره شده است.

سفیان ابن اللیل می گوید: «حسن وقتی از کوفه به مدینه برگشت، گفتم: ای خارکننده ای مؤمنان! امام در پاسخ من فرمود: از علی شنیدم که می گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «روز و شب به آخر نمی رسد مگر اینکه امر این امت به دست مرد شکم بزرگی خواهد افتاد که با خوردن سیر نمی شود و آن معاویه است. پس من دانستم که حتماً امر خدا واقع خواهد شد و به همین خاطر از ریختن خون بین من و او خود داری کردم. سفیان گفت: به خدا سوگند اگر همه-ای دنیا را به من

---

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۱۵، ح ۳۴۰۸؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۳۳۰، ح ۲۹۱۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۶ و دیگران، سند این حدیث صحیح است و ابن کثیر نیز بر صحت سند آن اعتراف کرده است.

بدهند به این اندازه که با شنیدن این حدیث خوش حال شدم، خوش حال نخواهم شد.» (۱)

### قول امام حسن علیه السلام: خلافت حق من است

حدثني أبو عبيد، قال: حدثنا فضل المصري، قال: حدثنا شريح بن يونس، قال: حدثنا أبو حفص الأبار، عن إسماعيل بن عبد الرحمن: أن معاوية أمر الحسن أن يخطب لما سلم الأمر إليه، وظن أن سيحصر، فقال في خطبته: إنما الخليفة من سار بكتاب الله، وسنه نبيه صلى الله عليه وآله، وليس الخليفة من سار بالجور (وعطل سنن واتخذ الدنيا اما و ابا)، ذلك ملك ملكاً يمتع به قليلاً ثم تنقطع لذته وتبقى تبعته: «وإن أدري لعله فتنه لكم ومتاع إلى حين»؛ (۲) معاوية امام حسن عليه السلام را پس از صلح امر کرد که سخنرانی کند، و گمان کرد که آن حضرت از شکستگی نمی تواند حرفی بزنند. امام حسن علیه السلام خطبه خوانده و فرمودند: «همانا خلیفه کسی است که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند، اما کسی که ظلم می کند (و سنت های الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تعطیل می کند و دنیا را پدر و مادر خود قرار می دهد)، خلیفه نخواهد بود و این پادشاهی است که ملکی را صاحب شده و مقدار کمی از آن بهره می گیرد، سپس لذتش قطع می شود و ننگ و عذابش باقی می ماند.» چه می دانم

- 
- ۱- الفتن مروزی، ص ۱۱۶، ح ۲۶۷ و ۴۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۴۹، ح ۳۱۷۰۸، ج ۱۳، ص ۵۸۸، ح ۳۷۵۱۳، با دو سند و لفظ.
  - ۲- مقاتل الطالبیین، ج ۱، ص ۲۰؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۰؛ نظم درر السمطین، ص ۲۰۱.



شاید این امتحانی است برای شما و متاعی است تا زمان معین.» یادآور می شویم که زرنندی حنفی این خبر را از امام حسین علیه السلام مقداری طولانی نقل کرده است.

عن الشعبي قال الحسن: ان هذا الامر الذي اختلفت فيه أنا و معاوية إنما هو حق لي اتركه لإصلاح الامه و حقن دمائهم «وان ادري لعله فتنه لكم و متاع الی حين»؛ (۱) شعبی می گوید: «(امام) حسن فرمودند: این مسأله ای که من و معاویه بر سر آن با هم اختلاف نمودیم (و آن مسأله خلافت است) تنها حق من است. اما برای اصلاح امت و برای اینکه خون ها ریخته نشود، من آن را رها کرده (و تن به صلح با معاویه دادم). از کجا می دانم شاید امتحانی باشد برای شما تا روز معینی.»

چنان که می بینید امام حسن علیه السلام می فرمایند: خلافت تنها حق من است، ولی ابن تیمیه معاویه را خلیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند، نه امام حسن را. همچنین می فرمایند که صلح با معاویه امتحانی برای امت اسلامی است. و این واقعیتی هست که قرآن کریم نیز در آیه «شجره ملعونه» بر آن تصریح کرده است.

### بنی امیه میمون هایی هستند در منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روزی غمگین دیدند، و سبب آن را سؤال کردند، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: در خواب دیدم که بنی امیه روی منبرهای زمین (مثل میمون) می چرخند. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «وما جعلنا الرؤیا التي

۱- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۶، ح ۲۵۵۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۸.

أریناک الا- فتنه للناس والشجره الملعونه فی القرآن وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا؛ وما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آنها را بیم داده (و انداز) می کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی افزاید. (۱)

این خبر از امام حسین علیه السلام، ام المؤمنین عائشه، یعلی بن مره، ابن عمر و سعید بن مسیب روایت شده، و در گذشته از ابوهریره نیز به حدیثی در این موضوع اشاره شد و با سخن طبری و ابوالفدا نیز آن جا آشنا شدیم که گفته اند: اجماع بر این است که این آیه در مورد بنی امیه نازل شده است.

ملاحظه می کنید که سخن امام حسن علیه السلام نیز تصریح این آیه ی شریفه است و خداوند متعال خواسته است، مسلمین را از این طریق امتحان نماید تا کسانی که «فی قلوبهم مرض» است، بنی امیه را رهبران دینی خود قرار داده و از مخالفان بنی امیه عیب جویی کنند!

### امام حسن علیه السلام و معرفی معاویه

همچنین شما توجه کنید که امام حسن علیه السلام چگونه از معاویه تعبیر می - کنند:

عن مولی الحسن بن علی قال: قال الحسن ابن علی أتعرف معاویه بن حدیج قال قلت: نعم قال: فإذا رأيتہ فأعلمنی فرآه خارجا من دار عمرو بن حربث فقال: هو هذا قال ادعه فدعاه فقال له الحسن: أنت الشاتم علیا عند ابن آكله الأكباد أما والله لئن وردت الحوض ولن ترده لترنه

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۱۶۸؛ در المنتور، ج ۴، ص ۱۹۱ با چهار سند، به نقل از ابن ابی - حاتم، ابن مردویه، بیهقی و ابن عساکر.

مشمرأ عن ساقه حاسراً عن ذراعیه ینذود عنه المنافقین؛ (۱) امام حسن علیه السلام به غلام خود فرمودند: آیا معاویه بن حدیج (حدیج) را می شناسی؟ گفت: آری. فرمودند: وقتی او را دیدی، به من خبر ده. آن گاه غلام، او را در بیرون از منزل عمرو بن حریث دید و به امام خبر داد که معاویه این است. فرمودند: او را به نزد من فرا بخوان. وقتی آمد امام علیه السلام به او فرمودند: تو همان کسی هستی که علی را نزد پسر زن جگرخوار (هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در جنگ احد با دندان هایش تکه تکه کرده خایده بود) دشنام می دهی. به خدا قسم اگر (روز قیامت) به حوض وارد شوی که هرگز وارد نخواهی شد، حتماً علی را خواهی دید که با جدیت تمام منافقان را از سر حوض می راند.»

معاویه بن حدیج از صحابه است و کسی است که برای جلب رضایت معاویه بن ابی سفیان امیرالمؤمنین علیه السلام را بسیار دشنام می داد. خواننده عزیز خود می بینید که امام حسن علیه السلام چگونه از معاویه تعبیر می کنند.

این خبر در کتاب های زیر نیز وارد شده است، ولی بدون آوردن تعبیر «نزد پسر جگرخوار» (۲)

۱- انساب الاشراف بلاذری، ح ۳۲۶۹؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۸۲ ح ۲۷۲۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰، از ابوکبیر.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸؛ مسند ابویعلی، ج ۱۲، ص ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰، (با دو سند)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹ و دیگران، سند های این خبر نیز صحیح است و حاکم نیز سند این خبر را صحیح دانسته است.

علاوه بر این، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام خبر دادند، از جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام نیز خبر داده اند. و این دلالت بر این می کند که اولاً: سیره و عمل اهل بیت علیهم السلام به امر و دستور خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و همچنین عمل و رفتار هر کدام در زمان خود لازم و خواست اسلام بوده است. یعنی مصلحت اسلام باری به این است که باید صلح برقرار گردد و باری به این است که باید قیام انجام گیرد و باری هم به صورت دیگر. و امامان اهل بیت علیهم السلام هر کدام در زمان خود همان کاری را انجام دادند که مصلحت اسلام در آن بوده است. اگر مثلاً امام حسن در جای امام حسین بی بودند، همان کاری را می کردند که امام حسین انجام دادند. و امام حسین علیه السلام هم اگر به جای امام حسن علیه السلام می بودند کاری جز همان که امام حسن کردند انجام نمی دادند؛ یعنی با معاویه صلح می کردند. نه اینکه ابن تیمیه و امثال او می گویند که امام حسن کاری کرد بر خلاف آنچه پدر و برادرش کرده بودند.

### روش متناقض ابن تیمیه در برخورد با روایات

دکتر شریف محمود یکی از نویسندگان معاصر می گوید: «سخنان بدعت گزاران این زمان را پیگیری کردم و دیدم که اکثراً استدلالشان برگرفته شده از سخن ابن تیمیه است. به کمک خداوند قریب به چهل هزار صفحه یا بیشتر از سخنان ابن تیمیه را خواندم و دیدم که در باره ای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت خطاهای زشتی مرتکب شده است. و تو آگاهی که جناب پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش برای همه ما مهم تر از جناب ابن تیمیه است.»

باز هم می گوید: «مسلمانان همگی تعظیم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را رعایت می کردند تا این که در قرن هشتم ابن تیمیه آمد و گویا بین او بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش دشمنی وجود

داشته که هیچ فضیلتی در حق اهل بیت نیافته مگر اینکه آن را انکار کرده است، چه رسد به بی ادبی و تعبیرهای زشت بر ضد آن ها ... (۱).

این نویسنده در مورد امام حسن و حسین علیهما السلام می گوید: «جای تعجب است از ابن تیمیه که در باره صحابه جلیل ابو عبیده جراح می گوید: «... ابو عبیده زاهد ترین خلق در اموال، عابد-ترین آن ها برای خدا، مهربان ترین خلق برای مردم و دورترین آن ها از هوا و هوس بود. برای همین است که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ای او فرمود: «هر امتی امینی دارد و امین این امت ابو عبیده است»، ولی در باره ی حسن و حسین می گوید:

وَأَمَّا كُونَهُمَا أَزْهَدَ النَّاسِ وَأَعْلَمَهُمْ فِي زَمَانِهِمْ فَهَذَا قَوْلُ بَلَا دَلِيلٍ؛ (۲) زاهد ترین و داناترین مردم بودن حسن و حسین در زمان خود سخنی است بدون دلیل.»

سپس در سخنان طولانی، شریف محمود می گوید: «زاهد ترین و داناترین بودن ابن تیمیه در زمان خودش نزد وهابی ها نیاز به دلیل ندارد، ولی زاهد ترین و داناترین بودن حسن و حسین که سرور جوانان اهل بهشت هستند، نزد آن ها نیاز به دلیل دارد...» (۳).

این نویسنده در باره ای امام سجاد علیه السلام نیز می گوید: «این امام بزرگ کسی است که ذریه امام حسین از پشت او بیرون شدند، ولی بن تیمیه در حق او اهانت می کند و گویا ابن تیمیه یکی از لشکریان یزید بن معاویه است ...» (۴).

ابن تیمیه در باره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می گوید:

۱- اخطاء ابن تیمیه فی حق رسول الله و اهل بینه، ص ۶ و ۶۹.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۱؛ اخطاء ابن تیمیه، ص ۶۹.

۳- اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۱۵.

۴- اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۲۳.

اما قوله إنه كان أشجع الناس فهذا كذب بل كان أشجع الناس رسول الله صلى الله عليه وآله؛<sup>(۱)</sup> اما این سخن که علی شجاع ترین مردم بوده است کذب و دروغ است، بلکه شجاع-ترین مردم پیامبر صلی الله علیه و آله بود.»

البته معلوم است که منظور گوینده شجاع ترین شخص بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این برای هیچ کس پوشیده نیست، ولی نمی دانیم چرا ابن تیمیه خود را به نادانی می زند و چنین می گوید. مگر ابن تیمیه آن گاه که ابوعبیده را زاهد ترین و عابد ترین مردم معرفی کرد، منظورش این بود که ابوعبیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز زاهد تر و عابد تر است؟ بلکه مسأله آن است که ابن تیمیه تحمل خواندن و شنیدن و اعتراف به هیچ گونه فضائلی در حق اهل بیت علیهم السلام را ندارد.

### ابن تیمیه و امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه در باره ی خروج و جنگ امام حسین علیه السلام بارها این سخن را تکرار کرده و می گوید: «در خروج حسین (علیه یزید) نه مصلحت دین بود و نه دنیا، بلکه در خروج و کشته شدنش فساد بود که اگر در شهر خودش می نشست آن فساد به وجود نمی آمد.»<sup>(۲)</sup>

باز هم می گوید: «بلکه حسین (با این کار خود) با دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرد و اگر این کار را نمی کرد بعد از او این همه فتنه برپا نمی شد.»<sup>(۳)</sup>

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۷۶.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۳۰.

۳- همان، ج ۴، ص ۵۳۱.

باز همو می گوید: «این عمل حسین (یعنی خروجش علیه یزید) یک نوع اجتهاد نزدیک به خیال و گمان و نوعی هوا خواهی پنهان بود که سزاوار است در این گونه موارد از چنین شخص پیروی نشود هر چند از اولیای خدا و از متقین باشد.» (۱)

باز همو می گوید:

هذا رأی فاسد فإن مفسدته أعظم من مصلحته و قل من خرج علی إمام ذی سلطان إلا کان ما تولد علی فعله من الشر أعظم مما تولد من الخیر؛ (۲) «این (یعنی خروج امام حسین علیه السلام) رأی و تصمیمی است فاسد؛ زیرا فسادش بزرگ تر از مصلحتش است؛ زیرا خیلی کم است که کسی بر پیشوای صاحب سلطنت خروج کند، مگر اینکه بدی هایی که به وجود آورده از خوبی هایی که به دنبال آورده است بزرگ تر بوده.»

باز همو می گوید:

ویزید لیس بأعظم جرماً من بنی إسرائيل کان بنو إسرائيل یقتلون الأنبياء و قتل الحسين لیس بأعظم من قتل الأنبياء؛ (۳) گناه یزید بزرگ تر از گناه بنی اسرائیل نبود. بنی اسرائیل انبیا را می کشتند و کشتن حسین بزرگ تر از قتل انبیا نیست.»

این گونه ابن تیمیه با قیام امام حسین علیه السلام مخالفت می کند و وهابی ها نیز با پیروی از رهبر خود قیام امام حسین علیه السلام را نافرمانی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند گرچه غالباً این عقیده اموی خود را آشکار نمی سازند.

۱- همان، ج ۴، ص ۵۳۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۴۷.

این اعتقاد و سخنان ابن تیمیه و وهابیت در حالی است که در جای خود ثابت شده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و زمین و آسمان و جن و انس به خاطر عظمت و بزرگی قیام آن حضرت برای مظلومیت امام حسین علیه السلام گریه کرده و عزا گرفته اند. همچنین دقت کنید که، وقتی اهل بیت علیهم السلام رهبر رسمی جامعه هستند، اگر کسی بر آن ها خروج کند، ابن تیمیه تقصیر را متوجه اهل بیت علیهم السلام می کند چنان که در گذشته اشاره شد و آن هنگام این سخنانش را که اشاره کردیم، فراموش می کند. این برخوردهای متفاوت چیزی جز به خاطر بغض و دشمنی ابن تیمیه نسبت اهل بیت علیهم السلام نمی باشد.

### ابن تیمیه و تکذیب حوادث بعد از قتل امام حسین علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه می گوید: «کشته شدن انبیا و بسیاری از دیگران و کشته شدن عثمان و... گناهش بزرگ تر بود از کشته شدن حسین. به این دلیل و دلایل دیگر روشن می شود که بسیاری از چیزهایی که در باره آن (یعنی در باره کشته شدن امام حسین علیه السلام) روایت شده است دروغ است. مثل باریدن خون از آسمان (بعد از کشته شدن امام حسین علیه السلام)، سرخی در روز قتل حسین و همچنین اینکه در دنیا سنگی از زمین برداشته نشد، مگر اینکه در زیر آن خون بود. این ها همه کذب و دروغ هستند.» (۱)

جواب: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال حیات خویش بارها در باره ای واقعه ای کربلا سخن می گفته و آن را یادآوری می کردند. و این اخبار به حد تواتر رسیده است. ما به برخی از این احادیث که ابن تیمیه آن ها را تکذیب کرده است واقعه های



دیگری که پس از حادثه کربلا رخ داده است اشاره می‌کنیم تا عظمت حرکت امام حسین علیه السلام روشن گردد.

### پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بوسه بر خاک کربلا

در حدیث صحیح از ام سلمه (یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) روایت شده است که می‌گوید:

أن رسول الله صلى الله عليه و آله اضطجع ذات ليله للنوم فاستيقظ و هو حائر ثم اضطجع فرقد ثم استيقظ و هو حائر دون ما رأيت به المره الأولى ثم اضطجع فاستيقظ و في يده تره حمراء يقبلها فقلت: ما هذه التره يا رسول الله؟ قال: أخبرني جبريل عليه الصلاه السلام أن هذا يقتل بأرض العراق للحسين فقلت لجبريل أرني تره الأرض التي يقتل بها فهذه تربتها؛ (۱) «همانا پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز برای خواب دراز کشیده بودند، پس با نگرانی بیدار شدند سپس باز خوابیدند و باز با نگرانی و حیرت-زده بیدار شدند که از بار اول فرق داشت. سپس باز خوابیدند و بیدار شدند در حالی که در دستان آن حضرت صلی الله علیه و آله خاک بود و آن را می-بوسیدند. من گفتم: این خاک چه است ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمودند: جبرئیل به من خبر داد که همانا این حسین در سرزمین عراق کشته می‌شود. پس من به جبرئیل گفتم: خاک آن سرزمینی را که حسین در آن کشته می‌شود برای من نشان بده، و این هم خاک آن سرزمین است.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۹۸، ح ۸۲۰۲؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ۳۰۸.

این خود نشانه عظمت این قیام و حتی قداست زمینی را که قیام در آن رخ داده، نشان می دهد. یادآور می شویم که این حدیث را حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته اند. البانی برخی سند های این حدیث را در صحیححه اش وارد کرده و گفته است: در این احادیث هیچ گونه قداستی برای خاک کربلا ذکر نشده و ... ولی به این حدیث حدیث اشاره نکرده و به پیروان مکتب اهل بیت علیه السلام حمله کرده است.

### اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از داستان کربلا و گریه بر امام حسین علیه السلام

اما احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده است:

۱. ام سلمه می گوید: «حسن و حسین در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، در خانه من بازی می کردند که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله به درستی که امت تو این فرزندان را پس از تو به قتل می رسانند». پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را به سینه خود چسپانده شروع به گریه کردند. ام سلمه می گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمودند: این خاک امانت است در نزد تو. آن گاه آن خاک را بوییده و فرمودند: بوی کربلا است. باز فرمودند: ای ام سلمه! هر وقت این خاک تبدیل به خون شد، بدان که پسر من حسین کشته شده است. من آن خاک را در شیشه گذاشتم. سپس به آن نگاه کرده می گفتم: «به درستی که آن روزی که این خاک تبدیل به خون می شود روزی بزرگی خواهد بود.» (۱)

---

۱- معجم الکبیر؛ ج ۱، ص ۴۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹؛ خصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ احادیث صحیححه البانی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۱۱۷۱.

۲. عبد الله بن نجی عن أبيه أنه سار مع علي وكان صاحب مطهرته، فلما حاذى (نينوی) وهو منطلق إلى صفين، فنادی علی: أصبر أبا عبد الله: أصبر أبا عبد الله بشط الفرات، قلت: وماذا؟ قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله ذات یوم وعیناه تفیضان، قلت: یا نبی الله أغضبك أحد؟ ما شأن عینیک تفیضان؟ قال: بل قام من عندی جبریل قبل فحدثنی أن الحسین یقتل بشط الفرات فقال: هل لك إلى أن أشمک من تربته؟ قال: قلت: نعم، فمد یدیه فقبض قبضه من تراب فأعطانیها، فلم أملك عینی أن فاضتا؛ (۱) امیر المؤمنین علیه السلام وقتی به طرف صفین حرکت کردند، هنگام عبور از کربلا- فریاد زدند: «صبر کن ای ابا عبد الله! که زمین از اشک چشم آن حضرت تر شد. راوی می گوید: من پرسیدم که چه شده است؟ فرمودند: روزی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم که آن حضرت گریه می کردند. پرسیدم: چه شده ای رسول خدا! آیا کسی شما را به غضب آورد؟ چرا گریه می کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هم اکنون جبرئیل از نزد من رفت. او به من خبر داد که حسین در ساحل دریا کشته می شود و به من گفت: دوست داری خاک او را برایت ببویانم؟ گفتم: آری. آن گاه برایم از خاک کربلا آورد و من نمی توانم خود داری کنم از اینکه چشمانم اشک بریزد و گریه بکنم.» این حدیث از عبد الله بن نجی، از پدرش و شعبی روایت شده و همیشه سند آن را صحیح دانسته است.

---

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۲۸۱۱ و ۲۸۲۳ و ۲۸۲۴ و ۲۸۲۶؛ مجمع الزاید، ج ۹، ص ۱۸۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۹؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۱۱۷۱.

۳. باز هم ام سلمه می گوید: «جبرئیل در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و (امام) حسین به همراه من. ناگهان حسین گریه کرد. من او را رها کردم و او به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و جبرئیل فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله! حسین را دوست داری؟ فرمودند: آری. جبرئیل فرمود: به درستی که به زودی امت او را می کشند. اگر می خواهی خاک آن سرزمینی را که در آن کشته می شود به تو نشان دهم. پس آن را نشان داد. و آن سرزمینی بود که به آن کربلا- گفته می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر شروع به گریه کردند.»

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ام سلمه، ام الفضل، ابن عباس، عایشه، اسماء، انس بن مالک، انس بن حارث، زینب بنت جحش، ابوظیفیل، ابوامامه، ابوسلمه بن عبدالرحمان، ابهرسم و نجی حضرمی روایت شده است.

این واقعه در خانه ام سلمه بارها رخ داده است که از ام سلمه با بیش از ده سند روایت شده است. همچنین خبردهنده این واقعه به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تنها جبرئیل نبوده است، بلکه دو مرتبه آن را فرشته باران و بار دیگر هشت نفر از فرشتگان، بار دیگر یک فرشته پس از اذن گرفتن از خداوند متعال خبر داده اند. اما خود جبرئیل این خبر را چند بار به آن حضرت یادآوری کرده است. و در همه-ای این مراتب آن حضرت با بی تابی گریه می کردند. و در برخی آن ها خاک آن سرزمین را می بوئیدند و می بوسیدند که برای آگاهی می توان به کتاب های زیر مراجعه کرد. (۱) هیشمی این حدیث را با سند های زیاد روایت کرده و شش سند از

---

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵ ح ۶۴۸ و ج ۳، ص ۲۴۲ و ۲۶۵، ح ۱۳۸۲۰ و ۱۳۵۶۳ و ج ۶، ص ۲۹۴، ح ۲۶۵۶۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۷۸، ح ۳۷۳۶۷؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۴۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ح ۶۷۴۲؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۶ از ح ۲۸۱۳ الی ۲۸۲۱؛ ج ۳، ص ۱۰۶ و ۱۰۹، ح ۲۸۱۱ و ۲۸۱۳ و ۲۸۱۴ و ۲۸۱۷ و ۲۸۱۹ و ۲۸۲۱ و ۲۸۲۴ و ۲۸۲۶، ج ۸، ص ۲۸۵، ح ۸۰۹۶، ج ۲۳، ص ۲۸۹ و ۳۰۸، ح ۳۶۷ و ۶۹۷، ج ۲۴، ص ۵۴، ح ۱۵۱؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۳۶۳ و ج ۶، ص ۱۲۹، ح ۳۴۰۲؛ معجم الاوسط ج ۶، ص ۲۴۹، ح ۶۳۱۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۷، ح ۴۸۱۸ و ۴۸۲۶ و ج ۴، ص ۴۴۰، ح ۸۲۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ الی ۱۹۱؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۰۱، ح ۸۸۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۹۱، ج ۷، ص ۸۰؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۸۸ الی ۲۹۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱ و ج ۶، ص ۴۰۸.

روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سه سند از امیرالمؤمنین علیه السلام را در این موضوع صحیح، حسن و یا رجالش را ثقات دانسته است.

چنان که ملاحظه می کنید این اخبار در مجموع متواتر هستند، ولی امثال ابن تیمیه نمی توانند این را تحمل کنند. حتماً دور نیست که اگر ابن تیمیه در باره ای این احادیث نظری می داد این بود که به راحتی آن ها را تکذیب می کرد؛ چنان که در احادیث دیگر این کار را کرده است.

همچنین اخبار مختلف در این موضوع از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام نیز وارد شده است که به برخی از آن اخبار اشاره می کنیم:

### اخبار امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام در مورد داستان کربلا

عن علی قال: لیقتلن الحسین ظلما وإنی لأعرف بتربه الأرض التي یقتل فیها قریبا من النهرین؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: حسین قطعا با ظلم کشته خواهد شد. و همانا من تربت زمینی را که در آن کشته می شود می شناسم که

---

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۲۰۴، ح ۳۰۶۸۰ و ج ۷، ص ۴۷۷، ح ۳۷۳۶۵؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۲۸۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰.

در نزدیکی دو نهر آب خواهد بود. هیثمی رجال این سند را ثقات دانسته و شعیب نیز سخن هیثمی را در سیر ذهبی نقل کرده است.

وعن أبي حبره قال: صحبت عليا حتى أتى الكوفة فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال كيف أنتم إذا نزل بذرية نبيكم بين ظهرانيتكم قالوا إذا نبلى الله فيهم بلاءا حسنا فقال و الذى نفسى بيده لينزلن بين ظهرانيتكم ولتخرجن إليهم فلتقتلنهم ثم أقبل يقول: هم أوردوه بالغرور وغردوا \* أجيوا دعاه لا نجاه ولا عذرا؛(۱) ابو حبره می گوید: همراه علی بودم تا این که او به کوفه آمد و به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: شما چه حال خواهید داشت زمانی که اهل بیت پیامبرتان به شهر شما فرود بیایند؟ گفتند: آن زمان خداوند ما را در مورد اهل بیت امتحان خوبی خواهد کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند آن ها به شهر و حضور شما خواهند آمد و شما به طرف آن ها خارج خواهید شد و قطعا با آن ها خواهید جنگید. سپس از دعوت و فریب دادن آن ها و عذر نداشتن و نجات نیافتن قاتلینشان در قالب شعر خبر دادند.

این خبر از ابو حبره و مجاهد روایت شده و هیثمی در باره سند خود می گوید: در سندش سعد بن وهب است که من او را شناختم و ما بقی رجال این خبر ثقه هستند و سند مجاهد در نقل بلاذری همه رجالش ثقه هستند.

وعن أبي هرثمه قال كنت مع علي بنهر كربلاء فمر بشجرة تحتها بعر غزلان فأخذ منه قبضه فشمها ثم قال يحشر من هذا الظهر سبعون ألفا

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۹؛ معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۱.

یدخلون الجنه بغير حساب؛(۱) ابوهریمه می گوید: همراه علی علیه السلام در نهر کربلا بودم ، پس از زیر درختی عبور کرد ... یک مشت از آن برداشت و آن را بویید سپس فرمود: از این جا هفتاد هزار نفر محشور می شوند که (در این جا قومی کشته می شوند که) بدون حساب وارد بهشت می شوند.

هیشمی رجال سند این خبر را ثقات دانسته است و سند ابن حجر نیز که از ابن سعد نقل کرده صحیح است.

عن شیبان بن مخرم وکان عثمانیا قال: إني لمع علی إذ أتى كربلاء فقال: يقتل بهذا الموضع شهداء ليس مثلهم شهداء إلا شهداء بدر فقلت: بعض كذباته وثم رجل حمار ميت فقلت لغلامي: خذ رجل هذا الحمار فأوتدها في مقعده وغيها فضرب الظهر ضربه فلما قتل الحسين بن علي انطلقت ومعى أصحابي فإذا جثه الحسين بن علي علي رجل ذلك الحمار وإذا أصحابه ربه حوله؛(۲) شیبان که عثمانی (ناصبی) بود می-گوید: من همراه علی بودم زمانی که او به کربلا آمد وگفت: در این مکان شهدایی کشته می شوند که کسی جز شهدای بدر مانند آن ها نخواهند بود. من گفتم: این بعضی از دروغ هایش است... پس وقتی حسین کشته شد همراه اصحابم رفتیم و ناگهان دیدم که جسد حسین بن علی بر پای آن حمار است و اصحابش در اطرافش.

- 
- ۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۳۳؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱ با سند دیگر به نقل از ابن سعد.
  - ۲- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ با دو سند.

هیثمی می گوید: در سند این خبر عطا بن سائب است که او ثقه است ولی اختلاط پیدا کرده وبقیه ثقات هستند.

عن سالم قال: قال عمر بن سعد للحسين: إن قوما من السفهاء يزعمون أني قاتلك قال: ليسوا بسفهاء ولكنهم حلماء ثم قال: والله إنه ليقر عيني أنك لا تأكل بر العراق بعدى إلا قليلا؛ (۱) عمر بن سعد (سرلشکل یزید در کربلا) به امام حسین گفت: انسان های نادان و احمق گمان می کنند که من تو را خواهم کشت. امام حسین علیه السلام فرمودند: آن ها احمق نیستند، بلکه بردبار و حلیم اند. سپس فرمودند: به خدا سوگند (با شهادت) قطعا چشمانم روشن می شود، اما تو از گندم عراق جز مقدار اندک نخواهی خورد.

سند این خبر صحیح است.

عن ابن سيرين عن بعض أصحابه قال: قال علي لعمر بن سعد: كيف أنت إذا قمت مقاما تخير فيه بين الجنة والنار فتختار النار؛ (۲) ابن سيرین از اصحابش نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن سعد فرمودند: چه حال خواهی داشت زمانی که بین انتخاب بهشت و جهنم مخیر می شوی و جهنم را اختیار خواهی کرد.

رجال این سند نیز علی الظاهر ثقه هستند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله که این همه خبر از واقعه کربلا داده اند، در میان آن ها حتی یک خبر هم وجود ندارد که در آن امام حسین علیه السلام از این حرکت برحذر داشته

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۳۹۶، رقم ۷۴۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۶۰۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۵، ص ۴۸.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۶۰۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۵، ص ۴۹؛ تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۳۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۳۷۲۳.



باشند، بلکه برعکس خبر تشویق آن حضرت در کتاب‌ها وارد شده است که با آنها نیز آشنا خواهیم شد. با وجود این ابن تیمیه از این همه اخبار چشم پوشیده و در مقابل، سعی کرده است یزید و معاویه را پاک جلوه دهد.

این اخبار خود به تنهایی جایگاه قیام امام حسین علیه السلام را روشن می‌کند و عظمت آن قیام را ثابت می‌سازد. ولی مضافاً بر این حتی در خبر محدثین اهل سنت وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را برای خروج به طرف عراق و کربلا امر فرموده اند.

### دستور مستقیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام برای خروج

و کتب عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه کتبا یحذره أهل الکوفه و یناشده الله أن یشخص إلیهم فکتب إلیه الحسین: إنی رأیت رؤیا و رأیت فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و أمرنی بأمر أنا ماض له ولست بمخبرها أحدا حتی ألقى عملی؛ (۱)

عبدالله بن جعفر به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و با خواهش از حضرت خواست به عراق سفر نکنند. امام حسین علیه السلام در پاسخ او نوشتند: همانا من پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و حضرت مرا به کاری امر فرمودند و من برای انجام آن امر می‌روم و از آن امر به کسی خبر نمی‌دهم تا این که با آن ملاقات کنم.

ذهبی در خبر دیگری نیز این واقعت را نقل کرده است. (۲)

- 
- ۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۷، شرح حال امام حسین علیه السلام؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۵، ص ۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۸.
  - ۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۷ شرح حال امام حسین علیه السلام.

### فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر یاری امام حسین علیه السلام

أنس بن الحارث قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول للحسين بن علي عليه السلام: «إن ابني هذا يقتل بأرض يقال لها كربلاء، فمن شهد ذلك منكم فلينصره» فخرج أنس بن الحارث إلى كربلاء، فقتل مع الحسين بن علي عليهما السلام؛ (۱) أنس بن حارث می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در باره (امام) حسین می فرمود: همانا این فرزندم در سرزمین کربلا کشته می شود، پس هر که از شما آن را درک نمود، پس او را یاری کند. ابن عساکر بعد از نقل این حدیث می گوید: این حدیث از طریق بهتر از این نیز روایت شده که در گذشته آن را نقل کردیم.

### غضب خداوند متعال به خاطر قتل امام حسین علیه السلام

عظمت حرکت امام حسین علیه السلام را اخبار زیر بیشتر روشن می کند:

۱. عن ابن عباس قال: أوحى الله إلى نبيكم صلى الله عليه وآله أنى قتلت ييحى بن زكريا سبعين ألفاً وأنى قاتل باین ابنتك سبعين ألفاً وسبعين ألفاً؛ (۲) ابن عباس می گوید: «خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود که من به انتقام

- ۱- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۳۰، شرح رقم ۱۳۸۳؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۳۴۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۴؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، ص ۲۷۱، رقم ۲۶۶، تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶، ح ۳۴۳۱۴.
- ۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۶۴۸، ح ۳۱۴۷ و ۴۱۵۲، ج ۳، ص ۱۷۸، ح ۴۸۲۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۲؛ تهذیب التهذیب، ص ۲، ص ۳۰۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۷، ح ۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۱۹.

خون یحیی بن ذکریا علیه السلام هفتاد هزار نفر را به قتل رساندم. و به انتقام خون پسر دختر تو (حسین علیه السلام) دو برابر این عدد را به قتل می رسانم.»

حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

### حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مشاهده قتل امام حسین علیه السلام

۲. حدیثی سلمی قال: دخلت علی أم سلمه و هی تبکی فقلت: ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام یبکی و علی رأسه و لحيته التراب فقلت: ما لک یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: شهدت قتل الحسين آنفا؛ سلمی می گوید: «به نزد ام سلمه داخل شدم و دیدم که او گریه می کند. گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که سر و ریش آن حضرت خاک آلود و غبار آلود بود. پرسیدم: ای رسول خدا! به شما چه شده است؟» فرمودند: چند لحظه قبل شاهد کشته شدن حسین بودم. (۱)

این حدیث را از ام سلمه، سلمی و شهر ابن حوشب و سلمان روایت کرده اند. سلمی در سند این خبر خانمی از انصار است؛ چنان که ابن اثیر تصریح کرده است، (۲) ولی برخی سعی کرده اند این سلمی را غیر از سلمی انصاری معرفی و به جهالت

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳ و ۶۵۷، ح ۳۷۷۱ و ۳۸۶۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۳، ص ۳۲۴، ح ۱۰۹۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳، ح ۸۸۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۹، ح ۶۷۶۴؛ اسماء الرجال، ج ۲، ص ۱۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۰، سند این حدیث صحیح است.

۲- جامع الاصول من احادیث الرسول ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۶۵۱، ح ۶۵۶۷.

وی حکم کنند. باید دقت داشته باشیم که هیچ دلیلی بر اینکه این سلمی غیر از همان سلمی انصاری باشد وجود ندارد.

۳. عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: رأیت النبی صلی الله علیه و آله فیما یری النائم نصف النهار أشعث أغبر معه قاروره فیها دم فقلت: یا نبی الله ما هذا؟ قال: هذا دم الحسین و أصحابه لم أزل التقطه منذ الیوم قال: فأحصی ذلك الیوم فوجدوه قتل قبل ذلك بیوم؛ ابن عباس می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله را نصف روز در خواب دیدم که آشفته، پریشان و غبار آلود بودند. در دست آن حضرت شیشه ای بود که خون داشت. پرسیدم: این چیست ای رسول خدا؟ فرمودند: این خون حسین و یارانش است.» (۱)

یادآور می شویم که سند این حدیث را حاکم، ذهبی، هیشمی، بوسیری، البانی و شعبی ارتزوط صحیح دانسته اند و این دو خبر یکدیگر را تأیید و تقویت می کنند.

### سر مبارک امام حسین علیه السلام و تلاوت قرآن

المنهال بن عمرو قال: أنا والله رأیت رأس الحسین حین حمل وأنا بدمشق و بین یدی الرأس رجل یقرأ سوره الکهف حتی بلغ قوله تعالی أم حسبت أن أصحاب الکهف والرقیم كانوا من آیاتنا عجباً فأنطق الله الرأس بلسان

- 
- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۸۳، ح ۲۱۶۵ و ۲۵۵۳، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۷۷۹ و ۷۸۱، ح ۱۳۸۱ و ۱۳۸۹؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۲۸۲۲؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سیرو اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۳۹، ح ۸۲۰۱؛ الاصابه، ج ۱، ۱۴۴، تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۳۴۷، ح ۶۱۷۲.

ذرب فقال: أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحملی؛ (۱) منهال می گوید: زمانی که سر (امام حسین) را حمل نمودند من در شام بودم و پیشا پیش سر مبارک مردی سوره کهف را تلاوت می کرد تا این که به این آیه رسید: آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟ به خدا سوگند دیدم و شنیدم که خداوند متعال سر مبارک را به سخن آورد تا این که با زبان گویا گفت: کشتن من و حمل سرم عجیب تر از داستان اصحاب کهف است.

### گریه و عزاداری جنیان برای امام حسین علیه السلام

۱. ام سلمه می گوید: سمعت الجن تنوح علی الحسين بن علی؛ «وقتی که (امام) حسین به شهادت رسید، من شنیدم که جنیان برای آن حضرت گریه و نوحه و زاری می کردند.» (۲)

خبر گریه جنیان بر آن حضرت از ام سلمه، زهری، ام جابر، امام باقر علیه السلام، ابوخباب، عباد بن صحیب، محمد مسقلی، بنت عبدالرحمن، حبیب بن ابی-ثابت و عمار بن ابی عمار روایت و نقل شده است. هیثمی و ذهبی و شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر ذهبی سندی را که با آن روایت کرده اند صحیح دانسته اند و در مجموع این اخبار چنان که ملاحظه می کنید در حد تواتر است.

- 
- ۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۳۷۰؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۷۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۳.
  - ۲- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۲ الی ۲۸۶۷؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۷۷۶، ح ۱۳۷۳؛ الأحاد والمثانی، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۴۲۵؛ معرفه الصحابه ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶ با سه سند؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تهذیب التهذیب؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۰ و ۲۱۹؛ الاصابه ابن حجر

۲. میمونه می گوید: «سمعت الجن تنوح على الحسين بن علي؛ من شنيدم که جن ها برای حسین فریاد و زاری می کردند.» (۱) هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۳. ام سلمه می گوید: «ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي صلى الله عليه و آله إلا الليله وما أرى ابني إلا قبض -تعنى الحسين- فقالت لجارتها: اخرجي أسألي فأخبرت أنه قد قتل وإذا جنيه تنوح:

ألا يا عين فاحتفلي بجهد... ومن يبكي على الشهداء بعدى

على رهط تقودهم المنايا... إلى متجير في ملك عبد؛ (۲) از وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، گریه و نوحه جن را نشنیده بودم مگر همین شب. و این نوحه به این خاطر است که پسر حسین کشته شد ...»

۴. عن حبيب بن أبي ثابت قال: سمعت الجن تنوح على الحسين وهي تقول: مسح النبي جبينه فله بريق في الخدود

أبواه في عليا قریش و جدہ خیر الجدود (۳) حبيب ابن ابی ثابت می گوید: جنیان را شنیدم که برای (امام) حسین نوحه و گریه و زاری می کردند....

۵. عن أبي جباب الكلبي، قال: حدثني الجصاصون قالوا: «كنا إذا خرجنا بالليل إلى الجبانه عند مقتل الحسين، سمعنا الجن ينوحون عليه يقولون:

۱- معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۸؛ معرفه الصحابه ابونعيم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹.

۲- معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۱، ص ۷۶.

۳- معرفه الصحابه ابونعيم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۶؛ الخصائص الكبرى سيوطی، ج ۲، ص ۱۹۳.

مسح الرسول جبینہ فلہ بریق فی الخدود أبواه من علیاء قریش جدہ خیر الجدود؛ (۱) جصاص ها به من روایت کردند و گفتند:

۶. ابوجناب می گوید: «(پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام) به کربلا آمدم و به مردی که از بزرگان عرب بود گفتم: به من خبر رسید که شما نوحه جن را شنیدید؟ آن مرد گفت: هیچ آزاده و غلامی را نمی بینی مگر اینکه به تو خبر می-دهد که او نوحه و گریه جنیان را شنیده است.» (۲)

۷. عن یزید بن جابر الحضرمی عن أمه قالت سمعت الجن تنوح علی الحسین وهی تقول أنعی حسینا هبلا کان حسین جبلا؛ (۳)  
یزید بن جابر از مادرش نقل کرده که گفت: نوحه و زاری جن را که برای (امام) حسین گریه می کردند، شهیدم.

چنان که ملاحظه کردید، ابن تیمیه حرکت و قیام امام حسین علیه السلام را یک نوع پیروی از هوا و مخالفت با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرد. چنان که ذکر کردیم وهابی ها نیز امروزه امام حسین علیه السلام را به خاطر این قیام بین خود محاکمه می کنند، ولی ملاحظه می کنید که چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام حسین علیه السلام گریه می کردند و در عالم برزخ نیز پیگیر آن بودند و جنیان برای آن حضرت نوحه کرده اند.

۱- معرفه الصحابه ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۷؛

۲- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۵ و ۲۸۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۴۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹.

۳- معرفه الصحابه ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۱۶۸۸؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۷۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۴.

همچنین می بینید که خبر گریه کردن جنیان برای امام حسین علیه السلام را بیش از دوازده نفر روایت کرده اند و همچنین سندهای زیادی دارد که بیشترش صحیح هستند و محدثان بزرگی نیز آن را صحیح دانسته اند. و این خبر متواتر و یقینی می باشد، ولی مشاهده می کنید که ابن تیمیه و امثال او آن را کذب و دروغ خوانده اند.

### گریه زمین و آسمان برای امام حسین علیه السلام و سرخی آسمان

۱. عن أصبغ بن نباته قال أتينا مع علي موضع قبر الحسين فقال ههنا مناخ ركابهم وموضع رحالهم و مهراق دمائمهم فتية من آل محمد يقتلون بهذه العرصه تبكي عليهم السماء والأرض؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که به مکان قبر امام حسین علیه السلام رسیدند فرمودند: اینجا مکان رکابشان و اینجا مکان مرکب هایشان و اینجا مکان رخته شدن خون های جوانان از آل محمد صلی الله علیه و آله که در این عرصه کشته می شوند. آسمان و زمین برای آن ها گریه خواهند کرد.

۲. ابن سیرین می گوید: «لم تبك السماء على أحد بعد يحيى بن زكريا عليه السلام إلا على الحسين؛ (۲) آسمان پس از یحیی بن زکریا برای هیچ کسی گریه نکرد به جز (امام) حسین.»

این خبر از ابن سیرین و ابراهیم نخعی نقل شده است.

- 
- ۱- الخصائص الكبرى سيوطي، ج ۲، ص ۱۹۲ به نقل از ابونعيم؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۶ به نقل از ملا.
  - ۲- تاريخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۵؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ و ديگران .



سند این خبر صحیح است. البته بزرگی ابن سیرین برای کسی پوشیده نیست و حتی خود ابن تیمیه او را تعریف و تمجید نموده است که در گذشته ملاحظه کردید.

۳. باز ابن سیرین می گوید: «لم تكن في السماء حمرة حتى قتل الحسين؛ (۱) تا زمان به شهادت رسیدن (امام) حسین سرخی ای در آسمان (قبل از طلوع وبعد از غروب) وجود نداشت.» (این سرخی پس از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام پیدا شد).

هیثمی یحیی حمانی را در سند ابن سیرین ضعیف خوانده است. باید دقت داشته باشیم که اولاً: یحیی حمانی بدون شک ثقه است. ثانیاً: در اسانید ثعلبی و ابن عساکر حمانی وجود ندارد.

۴. هشام بن حسان، عن محمد، قال: تعلم هذه الحمرة في الافق مم؟ هو من يوم قتل الحسين؛ (۲) ابن سیرین گفت: آیا می دانی سرخیی که در افق است از چیست؟ آن، از روزی پیدا شد که (امام) حسین کشته شد.

۵. عن يزيد بن أبي زياد، قال: قتل الحسين ولي أربع عشرة سنة، و صار الورس الذي كان في عسكرهم رمادا، و احمرت آفاق السماء، ونحروا

۱- معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۴۰؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۲۴، ح ۲۴۰۷۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۱۲۱؛ ذیل آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۸ و ج ۳۹، ص ۴۹۳؛ خصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ شرح حال امام حسین علیه السلام.

ناقه فی عسکرهم، فکانوا یرون فی لحمها النیران؛ (۱) ... زمانی که (امام) حسین کشته شد افق های آسمان سرخ گشتند ... . این سند نیز صحیح است گرچه برخی در باره ابن ابی زیاد مشکل دارند.

۶. سدی می گوید: لما قتل الحسین علیه السلام بکت علیه السماء و بکاؤها حمرتها؛ (۲) زمانی که امام حسین علیه السلام کشته شدند آسمان برای آن حضرت گریه نمود و گریه آسمان همان سرخ شدنش است.

۷. الاسود بن قیس، قال: احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسین سته أشهر یری ذلک فی آفاق السماء کأنها دم؛ (۳) بعد از کشته شدن (امام) حسین آسمان سرخ گشت و شش ماه آن را دیده می شد در افق آسمان ها گویا خون است. سندی که ذهبی برای این خبر ذکر کرده، کاملاً صحیح است.

۸. روزی که (امام) حسین کشته شدند من در جویریہ بودم و آسمان چندین روز به مانند ابر سیاه باقی ماند. «(۴) هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۹. «عن عیسی بن الحارث الکندی، قال: لما قتل الحسین، مکثنا آیاما سبعة، إذا صلینا العصر، فنظرنا إلى الشمس علی أطراف الحیطان كأنها

۱- تاریخ یحیی بن معین، ج ۱، ص ۳۶۱، رقم ۲۴۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۳ شرح حال امام حسین علیه السلام.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۱۲۱؛ ذیل آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ شرح حال امام حسین علیه السلام.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷ .

الملاحف المعصفره، ونظرنا إلى الكواكب يضرب بعضها بعضاً؛<sup>(۱)</sup> به درستی که پس از کشته شدن (امام) حسین آسمان هفت روز تاریک باقی ماند ووقتی که در آن روز نماز عصر را خواندیم نگاه کردیم به خورشید که بر کنارهای دیوارها تیره می تابید و در آن روز نگاه می کردیم به ستاره که گویا به یکدیگر درگیر بودند و به یکدیگر می زدند.»

۱۰. «وقتی که (امام) حسین کشته شد خورشید گرفت و نورش از بین رفت تا اینکه ستاره ها در نصف روز آشکار شدند و ما گمان کردیم که آن خورشید است.»<sup>(۲)</sup> هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۱. نضره الازدیة، قالت: لما أن قتل الحسين، مطرت السماء ماء، فأصبحت و كل شيء لنا ملآن دماً؛<sup>(۳)</sup> وقتی که (امام) حسین کشته شدند از آسمان آب (خون) بارید و ما صبح کردیم در حالی که همه چیز برای ما پر از خون شده بود.»

۱۲. عن ام سلمه قالت: لما قتل الحسين مطرنا دماً؛<sup>(۴)</sup> وقتی (امام) حسین کشته شد بر ما باران خون بارید.

۱- معجم الكبير، ح ۲۸۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

۲- معجم الكبير؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷ و دیگران .

۳- الثقات ابن حبان، ج ۵، ص ۴۸۷، ح ۵۸۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ تاریخ اسلام، ج ۴، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴- سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۸۰.

۱۳. سلیم القاضی، قال: مطرنا دماً أيام قتل الحسين؛ (۱) روزی که حسین کشته شد بر ما خون بارید.

۱۴. جعفر بن سلیمان الضبعی: حدثتني خالتي ام سالم قالت: لما قتل الحسين، مطرنا مطراً كالدم على البيوت و الجدار؛ (۲) روزی که حسین کشته شد برای ما باران بارید که مانند خون بود.

۱۵. ابوسعید خدری می گوید: ما رفع الحجر فی الدنيا لما قتل الحسين الا وتحتة دم عیبط، و لقد مطرت السماء دماً بقی اثره فی الثیاب مده حتی تقطعت؛ (۳) در دنیا زمانی که (امام) حسین کشته شد سنگی برداشته نشد، مگر این که زیر آن خون بود. همانا آسمان خون بارید تا جایی که اثر آن مدتی در لباس ها باقی ماند.

۱۶. ام حیان و ابن شهاب زهری گفته اند: «در روزی که (امام) حسین کشته شد هیچ سنگی در شام برداشته نمی شد مگر اینکه زیر آن سنگ خون بود.» (۴) هیشمی رجال سند زهری را ثقات دانسته است.

۱۷. عن الزهری قال: ما رفع بالشام حجر یوم قتل الحسين بن علی إلا عن دم؛ (۵) باز هم ابن شهاب زهری می گوید: «زمانی که (امام) حسین کشته شد

۱- الجرح والتعدیل، ج ۴، ص ۲۱۶، شرح رقم ۹۴۱؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۱۲۱؛ ذیل آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ شرح حال امام حسین علیه السلام.

۳- نظم درر السمطین زرنندی حنفی، ص ۲۲۱.

۴- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۲۸۳۴ و ۲۸۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۶.

۵- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۲۸۳۴ و ۲۸۵۶؛ طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۳؛ معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۱۶۸۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون وجود داشت.» هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۸. عن معمر، قال: أول ما عرف الزهري أنه تكلم في مجلس الوليد، فقال الوليد: أيكم يعلم ما فعلت أحجار بيت المقدس يوم قتل الحسين؟ فقال الزهري: بلغني أنه لم يقلب حجر إلا وجد تحته دم عبيط؛<sup>(۱)</sup> ولید از حالت سنگ های بیت المقدس در روز قتل امام حسین علیه السلام پرسید. زهری گفت: به من خبر رسید که هیچ سنگی را نمی برداشتند مگر این که زیر آن خون پیدا می کردند. سند این خبر صحیح است.

۱۹. عبدالملک بن مروان، از ابن رأس الجالوت پرسید که علامت قتل حسین علیه السلام چه بود: وی گفت: هیچ سنگی برداشته نشد مگر این که زیر آن خون بود.<sup>(۲)</sup>

البته در مورد شهادت امام حسین علیه السلام اخبار و کرامات جالب فراوان در کتاب های هیشمی، ذهبی ابن عساکر و دیگران نقل شده است که نیاز به ذکر آن ها نیست. با وجود این همه اخبار صحیح و مسلم، شما ملاحظه می کنید که کذابین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام به راحتی این اخبار را تکذیب کرده و می کنند. باید توجه

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ تهذیب الهذیب، ج ۲، ص ۳۰۵ شرح حال امام حسین علیه السلام؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۶.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹.

داشته باشیم که ابن کثیر نیز با پیروی از هوا و هوس و از استاد کذابش، این اخبار را تکذیب کرده و همه را موضوع و جعل شده معرفی کرده و اضافه کرده است: هیچ یک از آن اخبار صحیح نمی باشد. (۱)

با توجه به این اخبار هم عظمت قیام امام حسین روشن می شود وهم دروغ های پیروان هوا و هوس. البته در باره ابن کثیر باید توجه داشته باشیم که او نیز در موارد فراوان با اخبار و فضائل اهل بیت علیهم السلام مانند ابن تیمیه و دیگر دشمن اهل بیت علیهم السلام برخورد دارد که نیاز به ذکر نمودن در این نوشتار نمی باشد.

### دروغ های دیگر ابن تیمیه

ابن تیمیه در مقام فریب خواننده ای کتابش می گوید: حسن، حسین را از رفتن به کوفه برحذر داشت و همچنین ابن عباس و ابن عمر سپس می گوید: معصوم با معصوم که مخالفت نباید کند مگر این که شریعت جدا از هم داشته باشند.

جواب: اولاً: توجه داشته باشیم، این که امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام را از این سفر و حرکت برحذر داشته باشند از اکاذیب دیگر ابن تیمیه است. ثانیاً: این همه اخبار متواتر و مسلمات تاریخ به عظمت و بزرگی قیام امام حسین علیه السلام تصریح دارند. ثالثاً: چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام خبر دادند به تواتر ثابت شده که از جنگ های امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام نیز خبر داده و به مظلومیت آن دو بزرگ-وار بارها گریه کرده اند و حتی در آن عالم نیز پیگیر حوادث آن ها بوده اند که این موارد با اخبار صحیح ثابت شده است، که ملاحظه کردید. ولی این ناصبی چون قیام امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام بر خلاف هوی

وهوس و عقیده ای ناصبی گری اوست با دلیل قرار دادن خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام بر جنگ های امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام طعن وارد کرده و اخبار آن ها را انکار کرده است. حال آن که اخبار جنگ امیرالمؤمنین و قیام امام حسین علیهما السلام از آن حضرت به تواتر رسیده و در مقابل اخبار صلح امام حسن علیه السلام را تنها چهار نفر از صحابه روایت کرده اند. چه شده است که این کذاب خبر چهار نفر را به این راحتی قبول کرده و به اخبار متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد جنگ های امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام هیچ ارزشی قائل نیست. بدون تردید این برخورد دوگانه با اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت علیهم السلام از جانب ابن تیمیه، یکی دیگر از نشانه های دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام را به روشنی ثابت می کند.

اما این که ابن عباس و ابن عمر امام حسین علیه السلام را از خروج بر حذر داشته باشند. اولاً: ابن عمر کسی نیست که سخن و نظرش ارزش داشته باشد. او کسی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث روایت کرده: «هر که بمیرد و بیعت به گردن نداشته باشد به مانند مردم زمان جاهلیت مرده است.» (۱) ولی با این حال خود به امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و در مقابل با روایت این حدیث هم خودش بر یزید پلید دست ذلت دراز نمود و هم سعی کرد مردم مدینه را از قیام بر علیه یزید باز دارد، ولی آن ها نیز به مانند امام حسین علیه السلام ارزشی به سخن او قائل نشدند و تن به ذلت ندادند و شهادت را نصیب خود نمودند. (اما این که معنای جماعت از نظر اسلام چه است، زیرا مسلم در صحیحش تحت چنین عنوان این احادیث را وارد

---

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸، ح ۱۸۵۱ کتاب الاماره، باب وجوب ملازمه جماعه المسلمین عند ظهور الفتن و فی کل حال و تحریم الخروج علی الطاعه و مفارقه الجماعه.

کرده است، ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» با ذکر اخبار اسلامی بیان کردیم).

اما ابن عباس: گرچه از ابن عباس چنین مطلبی ذکر شده است، ولی اولاً: ابن عباس نابینا شده بود لذا در همراهی نکردنش با امام حسین علیه السلام معذور بود. ثانیاً: روایت شده که ابن عباس گفته است: بین ما اهل بیت مسلم بود که حسین در کربلا کشته خواهد شد. (۱) لذا چون ابن عباس با نگاه عادی به رخدادها نظر می کند به اراده خداوند متعال و این که از بندگان برگزیده اش چه خواسته است، غافل است لذا به نظر خودش از روی دلسوزی چنین سعی را کرده است. و این خیلی با سخن و برخورد ابن عمر فرق دارد. برای آشنای به سخن او به تاریخ ابن عساکر مراجعه کرده و آن را با اخبار اسلامی در مورد قیام و شهادت امام حسین علیه السلام مقایسه نمایید.

ابن تیمیه که در برابر امام حسین علیه السلام و خروج و قیام آن حضرت این -گونه مخالفت می کند، در مقابل از قاتل آن حضرت یعنی یزید شراب خوار دفاع کرده و همه جنایاتش را توجیه می کند. بحث بعدی ما راجع به جایگاه ابن تیمیه در مورد یزید خواهد بود.

### دفاع از یزید و توجیه اهانت های او

ابن تیمیه می گوید: «یزید به کشتن حسین امر نکره است.» ابن تیمیه چنین سخنی را بارها تکرار کرده است. (۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۴۸۲۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۷۲ و ۵۱۵ و ۵۵۷.



باز می گوید: «هیچ یک از پادشاهان مسلمان از بنی امیه و بنی العباس و نمایندگانشان قصد اهانت به کعبه را نداشتند (همان گونه که چنین رواج دارد). منجوق را هم به ابن زبیر زدند نه بر کعبه. به اتفاق مسلمانان یزید قصد ویران کردن و آتش زدن کعبه را نداشت. نه خودش و نه نماینده اش.» (۱)

در باره ای واقعه «حرّه» از یزید دفاع کرده و می گوید: «یزید همه بزرگان مدینه را نکشت. شمار کشتگان به ده هزار نرسید و خون کشته شدگان هم نه به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و نه به ضریح آن حضرت. و کشتار نیز در مسجد واقع نگردید ...» (۲)

جواب: ملاحظه می کنید که ابن تیمیه که آن همه سخنان اهانت آمیز در باره امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به جنگ های آن حضرت به زبان جاری کرده و آن حضرت را متهم به ریاست طلبی و غیره می نمود، چگونه از یزید و جنایاتش دفاع می کند و به دروغ نسبت اتفاق مسلمانان می دهد به اینکه یزید قصد آتش زدن و ویران کردن خانه کعبه را نداشته است.

او در جای دیگر می گوید: «در صحیح بخاری از ابن عمر ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین لشکری که برای جهاد به قسطنطنیه لشکر کشی می کند (گناهایش) بخشیده شده است.» و اولین لشکری که لشکر کشی نمود، امیرش یزید بود. گفته شده است که یزید فقط به خاطر این حدیث به قسطنطنیه لشکر کشی کرده است.» (۳)

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۵.

۳- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

اولاً: این حدیثی که ابن تیمیه برای امام مورد افتخارش نقل کرده، تنها با یک سند روایت شده و در سند آن سه نفر از اهل شام هستند و در روایات دیگر که ام-حرام راوی اصلی این داستان است، هیچ خبری از این زیاده ای که اهل شام نقل کرده اند نیست و ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل دلائل بی اساسی این خبر را ذکر کرده ایم.

همچنین آیا این جنگی که ابن تیمیه برای یزید درست کرده است، قبل از واقعه های یاد شده (مثل فاجعه کربلا و واقعه حرّه) بوده است یا بعد از آن؟ به هر حال پس چرا احمد بن حنبل، ابن جوزی، تفتازانی و دیگران لعنت کردن و بزاری از یزید را لازم دانسته اند؟

سپس ابن تیمیه سخنی می گوید که لازمه اش جایز نبودن لعن یزید است. او می گوید: «اینکه نقل شده است که به احمد گفتند که آیا یزید را لعن نمی کنی و احمد گفت: چگونه لعن نکنم کسی را که خداوند او را در قرآن لعن کرده است. این حدیث منقطع و از احمد ثابت نشده است.» (۱)

ابن تیمیه چنین نقل می کند: «به احمد گفتند: آیا حدیث یزید را می نویسی؟ گفت: نه هیچ کرامتی ندارد. آیا او همان کسی نیست که با اهل حره آنچه کرد که کرد؟ به او گفتند: گروهی می گویند: ما یزید را دوست داریم. احمد گفت: آیا ممکن است کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد یزید را دوست داشته باشد؟ فرزندش به او گفت: چرا یزید را لعنت نمی کنی؟ احمد گفت: کی پدرت را دیدی که کسی را لعنت کرده باشد؟» (۲)

۱- همان، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

۲- رأس الحسین ابن تیمیه، ص ۲۰۵.

اما حق این است که سخن امام احمد ادامه دارد، ولی ابن تیمیه آن را برای حفظ جایگاه امامش یزید ذکر نکرده است. و آن اینکه وقتی به احمد گفتند که چرا یزید را لعنت نمی کنی؟ او گفت: چرا لعنت نکنم کسی را که خداوند در قرآن او را لعنت کرده است؟ از او پرسیدند: در کجای قرآن خدا یزید را لعنت کرده است؟ احمد این آیه را خواند:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ؛ (۱) اگر (از این دستورات) روی گردانید، انتظار غیر از این نمی رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟ آن ها کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده و گوش-هایشان را کر و چشم هایشان را کور ساخته است.»

سپس گفت: «آیا فساد بزرگ تر از قتل است؟» (۲)

خوب است مقداری با شخصیت یزید آشنا شویم. ابن تیمیه می گوید: «لعنت کردن شخص معین جایز نیست.» و این در حالی است که روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معاویه و پدر و برادرش و ... را، ابن عباس معاویه را، عایشه عمرو بن عاص را لعنت کرده اند. البته نمونه های فراوان دیگر وجود دارد.

ثانیا: در مورد یزید همین قدر کافی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لعنت خدا و ملائکه و همه مردم را نثار او فرمودند؛ آن جا که فرمودند:

۱- سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۲۲ و ۲۳.

۲- الرد علی متعصب عنید ابن جوزی، ص ۱۶؛ الاتحاف بحب اشراف شبرای، ص ۶۳ و ۶۴.

من أخاف أهل المدينة ظلما أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا؛(۱) هر که با ظلم اهل مدینه را بترساند خدا او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه ای مردم بر او باد و در روز قیامت خداوند هیچ عملی را از او نخواهد پذیرفت.

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام جابر، عباد بن صامت، ابوامامه، سائب بن خلاد، عبدالله بن عمرو، خلاد و صفیه روایت کرده اند.

باز هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که بخواهد بر اهل این شهر (مدینه) بدی برساند خداوند او را در آتش جهنم آب خواهد کرد، همان گونه که نمک در آب، آب شده و از بین می رود.»(۲)

(البته باید توجه داشته باشیم که وهابی ها نیز در زمان محمد بن عبدالوهاب و بعد از وی چنین اعمال را با اهل مدینه انجام داده اند.)

در حدیث صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «امر اتم پیوسته پایرجا خواهد بود تا اینکه مردی از بنی امیه به نام یزید بر آن صدمه وارد کند.»(۳)

با وجود این گونه روایات، ابن تیمیه می گوید: «یزید از اهل بهشت است.»

۱- مسند احمد، ج ۱، ح ۱۲۹۷، ج ۳، ح ۱۴۸۶۰ و ۱۵۲۶۲ و ج ۴، ص ۵۵، ح ۱۶۶۰۶ و ۱۶۶۰۸ و ۱۶۶۱۱ و ۱۶۶۱۴؛ سنن الکبری نسائی، ح ۴۲۶۵ و ۴۲۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۶۵۸ و ج ۴، ص ۳۶۳۱؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ح ۲۳۰۴.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، (با ۴ سند)؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۶۳، ح ۱۷۱۵۴ و ۱۷۱۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۴، و دیگران .

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹.

## ابن تیمیه و تکذیب بردن سر مبارک امام حسین علیه السلام برای یزید

### اشاره

همچنین ابن تیمیه در دفاع از یزید می گوید:

«إن نقل رأس الحسين إلى الشام لا أصل له في زمن يزید؛ (۱) همانا بردن سر حسین به شام در زمان یزید هیچ اصلی ندارد.»

باز همو می گوید :

«إن القصة التي يذكرون فيها حمل الرأس يزید ونكته في القضيبي كذبوا فيها؛ (۲) همانا قصه ای که نقل می کنند که در آن یزید سر را برداشت و با چوب آن را زد دروغ گفته اند.»

جواب: ابن کثیر شاگرد و حامی ابن تیمیه می گوید:

«فالمشهور عند أهل التاريخ و أهل السير أنه بعث به ابن زياد إلى يزید بن معاوية، و من الناس من أنكر ذلك. و عندی أن الاول أشهر فالله أعلم؛ (۳) مشهور نزد مؤرخین و سیره نویسان این است که ابن زیاد سر امام حسین را به نزد یزید فرستاد، ولی برخی این واقعیت را انکار کرده اند. و نزد من همان اولی مشهور است (یعنی نزد من همین که ابن زیاد سر مبارک امام حسین را به نزد یزید فرستاده مشهورتر است).»

---

۱- رأس الحسين، ص ۲۰۷؛ وصيه الكبرى، ص ۵۳.

۲- رأس الحسين، ص ۲۰۶.

۳- تاريخ ابن کثير، ج ۸، ص ۲۲۲؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۲۲۵، ح ۸۴۱۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۰۵.

البته آن شخصی که منکر این واقعت شده است ابن تیمیه کذاب است که ابن کثیر نام نبرده است.

ابن سعد می گوید:

«أن يزيد بعث برأس الحسين إلى عمرو بن سعيد نائب المدينة فدفنه عند أمه بالبقيع؛ (۱) يزيد سر امام حسين را به نماینده اش در مدینه عمرو بن سعید فرستاد. آنگاه او آن سر مبارک را نزد مادرش در بقیع دفن نمود.»

ابن کثیر با سه سند از قاسم بن بخیت و حسن بصری و امام صادق علیه السلام و ذهبی از یزید بن ابی زیاد چنین روایت کرده اند: «وقتی سر امام حسین به پیش یزید گذاشته شد، و نزد او ابو برزه بود، یزید با چوبی که در دست داشت شروع به زدن بر سر (بر دندان) آن حضرت کرد. ابو برزه به او گفت: چوبت را بردار. همانا من پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که آن لب و دهان را می بوسید.» (۲)

ابن عساکر می گوید:

أن يزيد حين وضع رأس الحسين بين يديه تمثل بشعر ابن الزبيرى يعنى قوله: ليت أشياخى ببدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل قال: ثم نصبه بدمشق ثلاثه أيام ثم وضع فى خزائن السلاح، حتى كان من زمن سليمان بن عبد الملك جئ به إليه، وقد بقى عظما أبيض، فكفنه وطيبه وصلى عليه ودفنه فى مقبره المسلمين، فلما جاءت المسوده. يعنى بنى العباس. نبشوه

۱- طبقات الكبرى ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۸.

۲- سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵ و ۳۲۰، ح ۴۸؛ تاريخ ابن کثير، ج ۸، ص ۲۰۹.

وَأَخَذُوهُ مَعَهُمْ؛ (۱) «وقتی سر امام حسین علیه السلام پیش یزید گذاشته شد یزید این شعر ابن زبیری را خواند: «کاش اجدادم که در بدر (به دست مسلمین) کشته شدند اکنون حاضر بودند و می دیدند که من انتقام آن ها را گرفتم.» سپس سه روز سر مبارک آن حضرت را به دروازه شام آویخت و بعد در خزانه گذاشتند ...»

برخی گفته اند که یزید پس از آن که شنید لشکریانش مردم مدینه را از دم تیغ شمشیر (در واقعه حرّه) گذرانیدند نیز به همین شعر بالا مثل زد. و در هر دو صورت اجداد مشرکش را که در جنگ بدر کشته شده بودند مورد خطاب قرار داده و آرزو نمود که ای کاش آن ها بودند و این کشتار او را می دیدند و خوشحال می شدند. چون او انتقام خون آن ها را از اهل بیت علیهم السلام گرفته است.

ذهبی از یونس بن حبيب چنین نقل کرده: وقتی سر مبارک امام حسین علیه السلام را ابن زیاد به نزد یزید فرستاد یزید خیلی خوش حال شد، ولی (چون دید مردم نسبت به او نفرت پیدا کردند) پشیمان شد و ابن زیاد را لعنت نمود که چرا امام حسین را کشت و مردم را با من دشمن قرار داد ... (۲)

أحمد بن محمد بن يحيى بن حمزه: حدثني أبي، عن أبيه، قال: أخبرني أبي حمزه بن يزيد الحضرمي قال: رأيت امرأة من أجمل النساء وأعقلهن، يقال لها: ريا، حاضنه يزید، يقال: بلغت مئة سنه. قالت: دخل رجل على يزید، فقال: أبشر، فقد أمكنك الله من الحسين، وجئ برأسه،

۱- اخبار الطوال، ص ۲۶۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۹، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹، رقم ۴۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج

۸، ص ۲۰۹ و ۲۲۲ و ۲۴۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۸۰.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۷.

قال: فوضع فی طست، فأمر الغلام، فكشف، فحين رآه، خمر وجهه كأنه شم منه. فقلت لها: أقرع ثنياه بقضيب؟ قالت: إي والله. ثم قال حمزه: وقد حدثني بعض أهلنا أنه رأى رأس الحسين مصلوبا بدمشق ثلاثة أيام؛ (۱) به يزيد بشارت دادند که بر (امام) حسین دست پیدا کرده و سر آن حضرت را به حضورش آورده اند. او سر مبارک را در طشتی گذاشت و به غلامش امر کرد تا آن را باز نمود و از سر مبارک بوی (خوش) استشمام نمود. حمزه از ریا که ناقل خبر است پرسید: آیا یزید با چوب بر لب و دندانهای امام حسین زد؟ گفت: آری. سپس حمزه گفت: برخی از اهل شام به من خبر دادند که او دیده است که سر مبارک امام حسین علیه السلام را سه روز در شام به دار کشیده-اند.

ضحاک بن عثمان می گوید: عبیدالله بن زیاد با امر یزید (امام) حسین را به قتل رسانید و سر مبارک آن حضرت را به یزید فرستاد. (۲) هیشمی می گوید: رجال سند این خبر ثقات هستند، ولی ضحاک داستان کربلا را درک نکرده است.

بردن سر امام حسین علیه السلام به نزد یزید در کتبه هایی که در پاورقی خواهیم آورد نیز ذکر شده است. (۳)

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۶۹، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹ شرح حال امام حسین علیه السلام؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۸، رقم ۶۱۵.

۲- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۵، ح ۲۸۴۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۵، ص ۲۴۳، شرح حال ۱۷۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۸ شرح حال امام حسین رقم ۶۱۵.



پس این جا نیز ثابت شد که ابن تیمیه برای دفاع از امام محبوبش یزید، دروغ گفته است. شما توجه دارید که بن تیمیه و پیروانش از چنین فردی حمایت می کنند و از اهل بیت پیامبر علیهم السلام عیبجویی کرده و به آن ها طعنه می زنند.

### برخی از جنایات یزید بر مردم مدینه

از مسلمات تاریخ که خود ابن تیمیه نیز بر آن اعتراف کرده است (۱) این است که یزید نه تنها اهل مدینه را ترسانید، بلکه بزرگان آن را به فجیع ترین جنایات به قتل رسانید و سه روز برای لشکریانش مدینه و اهلس را مباح قرار داد.

یزید در باره ای مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین دستور داد:

دع القوم ثلاثاً، فإن أجابوك وإلا- فقاتلهم، فإذا ظهرت عليهم فانهبها ثلاثاً، فكل ما فيها من مال أو دابة أو سلاح أو طعام فهو للجنود، فإذا مضت الثلاث فاكفف عن الناس... دعا مسلم الناس إلى البيعة ليزيد على أنهم خول (عبید) له يحكم في دمائهم وأموالهم وأهليهم من شاء، فمن امتنع من ذلك قتله،... فقال القرشيان: نبايعك على كتاب الله وسنة رسوله. فضرب أعناقهما؛ (۲)

«مردم مدینه را سه بار دعوت کن. اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آن ها پیروز شدی سه روز آن ها را قتل عام کن (یعنی هر کسی را که دیدی و خواستی بکش) و هر چه در آن

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۵.

۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۷؛ اخبار الطوال ابو حنیفه، ص ۲۴۵ متوفای سال ۲۸۲ هـ - ق؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۳؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام هرچه با دشمنانشان می خواهند انجام بدهند و تو مانع ایشان مشو. وقتی مدت سه روز گذشت از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده ای یزید باشند و یزید با مال اهل شما هر چه خواست انجام می دهد. و هرگاه از مدینه خارج شدی به طرف مکه حرکت کن دو قریشی گفتند: به شرط عمل به قرآن و سنت با تو بیعت می کنیم. مسلم گردن آن دو زد.»

در یورش شامیان به مدینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هزاران زن تجاوز شد که پس از آن هزاران کودک به دنیا آمدند که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آن ها را اولاد حرّه می نامیدند. (۱)

کوچه های مدینه از جسد های کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین ریخته شده بود. (۲)  
کودکان در آغوش مادرانشان محکوم به مرگ شده (۳) و صحابه ای پیامبر صلی الله علیه و آله مورد آزار و بی رحمی قرار گرفتند. (۴)

شدت کشتار به حدی بود که از آن به بعد مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در قتل مردم «مسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن به بعد لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه های آن ها قطع نشد. (۵)

۱- الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۳۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفیاه الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳- الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۲۱۵.

۴- اخبار الطوال ابو حنیفه حنفی، ص ۳۱۴.

۵- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۲۰.

ابن قتیبه نقل می کند که در روز حره از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد نفر کشته شد و پس از آن روز دیگر صحابی بدری باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر کشته شدند. و از دیگر مردم از غلامان و عرب و تابعین ده هزار نفر کشته شدند. (۱)

سیوطی می نویسد: وفي سنة ثلاث وستين بلغه أن أهل المدينة خرجوا عليه وخلعوه فأرسل إليهم جيشاً كثيفاً وأمرهم بقتالهم ثم المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير فجاءوا وكانت وقعه الحرة على باب طيبة وما أدراك ما وقعه الحرة ذكرها الحسن مره فقال والله ما كاد ينجو منهم أحد قتل فيها خلق من الصحابة رضي الله عنهم ومن غيرهم ونهيت المدينة وافتض فيها ألف عذراء فإن الله وإننا إليه راجعون قال صلي الله عليه و آله: من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين. رواه مسلم؛ «در سال ۶۳ هجری اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت برکنار نمودند. یزید لشکر زیادی را به طرف آن ها فرستاد و دستور داد با آن ها بجنگند و سپس برای جنگ با ابن زبیر به طرف مکه حرکت کنند. واقعه حزه در مدینه طیبیه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حره چه بود؟ حسن بصری یک بار نقل کرد که به خدا سوگند هیچ کسی در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت زیادی از صحابه و دیگران کشته شدند و مدینه غارت شد و هزار زن باکره بکارتشان گرفته شد «انا لله و انا اليه راجعون». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترساند

و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد!» این حدیث را مسلم روایت کرده است. (۱)

ابن کثیر می گوید: «وقعوا علی النساء حتی قیل انه حبلت الف امرأه فی تلک الایام من غیر زوج فالله اعلم؛ (۲) بر زنها تجاوز کردند تا جایی که گفته شده هزار زنی که شوهر نداشتند در آن روزها حامله شدند.

مدائنی از عطاء بن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: ولدت الف امرأه من اهل المدینه بعد وقع الحره من غیر زوج؛ هزار زن بی شوهر پس از واقعه حره (بر اثر تجاوز) بچه دار شدند.» (۳) رجال این سند ثقه هستند.

مغیره بن مقسم می گوید: انهب مسرف بن عقبه المدینه ثلاثا و افتض بها الف عذراء؛ (۴) مسلم بن عقبه سه روز مدینه را غارت نمود و هزار دختر باکره در این واقعه بکارتشان را از دست دادند و آن پاره گشت. مغیره بن مقسم از رجال صحاح سته است.

ابن طقطقی می گوید: فقیل: إن الرجل من أهل المدینه بعد ذلک کان إذا زوج ابنته لا یضمن بکارتها ویقول: لعلها قد افتضت فی وقع الحره؛ (۵) گفته شده: مردی از اهل مدینه بعد از واقعه حره اگر می خواست دخترش را به

۱- تاریخ خلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۱.

۳- تذکره الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۱.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۳۲۳ شرح حال عبدالله بن حنظله رقم ۴۹.

۵- الفخری فی الآداب السلطانیة ابن طقطقی متوفی ۷۰۹، ص ۴۳.

شوهر دهد باکره بودنش را تضمین نمی کرد و می گفت: شاید در واقعه حره بکارتش را از دست داده است.

ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه وقتی از جنگ و غارت اهل مدینه فارغ شد در نامه ی به یزید چنین نوشت: سلام علیک یا امیرالمؤمنین! من نماز ظهر را نخواندم مگر در مسجد آن ها پس از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم. و سه مرتبه خانه هایشان را غارت نمودیم، همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود ...» (۱)

ابن جوزی از مدائنی در کتاب «حره» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حره از بزرگان قریش و انصار و مهاجرین و سرشناسان و موالی هفتصد نفر کشته شدند. و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدن ده هزار نفر بودند. چنان خون ریزی شد که خون ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضریح و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: «مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند، ولی شمشیرها بود که بر آن ها وارد می شد.»

این ها برخی از جنایات یزید است. و از این اخبار چندین دروغ ابن تیمیه روشن می شود که گفت: «خون به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نرسید، کشته ها به ده هزار نرسید، و همه اشراف و بزرگان را نکشت و ...»

این در حالی است که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه واعد له عذاباً عظیماً؛ (۲) هر که یک مؤمنی را عمداً به قتل رساند جزایش جهنم

۱- الامامه و السیاسه ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۸ .

۲- سوره نساء، آیه ۹۳.

خواهد بود که در آن برای همیشه خواهد ماند و خداوند بر او غضب می کند او را لعنت می کند و برای او عذاب عظیمی آماده کرده است.»

این قبیل آیات نزد ابن تیمیه هیچ ارزشی ندارد که باز از یزید و معاویه که هزاران مؤمن و مسلمان و صحابه را به قتل رسانده اند دفاع می کند و آن ها را اهل بهشت معرفی می کند. ولی عمل امیرالمؤمنین علیه السلام را که اسلام عزیز جنگ با آن حضرت را جنگ با خدای متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است، به فرعون تشبیه می کند که در گذشته اشاره شد.

### معاویه و امر یزید به قتل اهل مدینه

باید دقت داشته باشیم که معاویه باری بسر بن ارطاه را در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام سال چهارم به مدینه فرستاد تا مردم آن را بترساند و برای او بیعت بگیرد (۱) و بار دوم نیز مضافاً بر این که یزید را بر سر مردم با زور و قتل مؤمنین حاکم قرار داد، به یزید امر کرد تا به وسیله مسلم بن عقبه مردم مدینه را از سر راهش بردارد.

قال جویریة: سمعت أشیخ أهل المدینه یحدثون: أن معاویه لما حضرته الوفاة دعا ابنه یزید فقال له: إن لك من أهل المدینه يوماً فإن فعلوها فارمهم بمسلم بن عقبه فإنه رجل قد عرفنا (عرفت) نصیحتة (لنا)، فلما

---

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰۷؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۳؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۴۱ با اختصار؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الاصابه، سیر ذهبی. تفصیل این خبر را ما در شرح حال ابوهریره در کتاب «امام بخاری وجایگاه صحیحش» ذکر کردیم.

ملک یزید...؛ (۱) معاویه در دم مرگ به یزید گفت: همانا تو با اهل مدینه روزی را در پیش خواهی داشت، پس وقتی آن ها چنین اقدامی را (علیه تو کردند) مسلم بن عقبه را بر جان آن ها بینداز، همانا او مردی است که وفاداری اش برای ما را شناخته ایم ...

این سند کاملاً صحیح است و ابن حجر نیز آن صحیح دانسته است. بنا بر این خبر، معاویه نقشه ی این غارت و قتل عام را به یزید ترسیم کرده است.

ذهبی در باره یزید می گوید: «یزید روزی مست شد و برخاسته می رقصید. یک لحظه با سرش به زمین افتاد و سرش شکست و صورتش زخمی شد. سپس می-گوید: «یزید شخص قوی و شجاع و دارای رأی و تصمیم و ناصبی، بد خلق و سنگدل بود. شراب می خورد و اعمال زشت انجام می داد. حکومتش را با قتل حسین شهید آغاز کرد و با واقعه حره به پایان رسانید.» (۲)

آری چنان که می بینید ذهبی که یک شخص متعصب است و روزگاری شاگرد ابن تیمیه نیز بوده، به ناصبی بودن یزید تصریح می کند.

عبد الله بن مطیع و اصحابش به نزد ابن حنفیه وارد شدند و از او برکناری یزید از خلافت را خواستند، ولی او قبول نکرد. ابن مطیع به او گفت: «یزید شراب می خورد و نماز را ترک می کند و حکم قرآن را زیر پا می گزارد ...» (۳)

یادآور می شویم که ابن عبدالله بن مطیع صحابه بوده است.

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۰؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۱۰۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۲.

۲- سیر الاعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰.

عثمان بن محمد بن ابو سفیان - حاکم مدینه گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا به خلیفه ملاقات کرده، اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند. در مقابل یزید با هدایایی آن ها را ساکت کند. (۱)

آن ها وقتی از این ملاقات به شهر مدینه برگشتند آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم بازگو کردند و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می زدند: ما از نزد کسی آمدیم که دین ندارد، شراب می خورد، طبل می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازخوان به سر می برد و نماز را ترک می کند. (۲)

مردم از عبد الله بن حنظله پرسیدند: «چه خبر آوردی؟» گفت: «از نزد کسی آمدم که به خدا قسم اگر غیر از فرزندانم کسی همراه من نباشد باز با او می جنگم». مردم گفتند: «ما شنیدیم که یزید به تو پول و هدیه داده است». عبدالله گفت: «درست شنیدید، ولی من آن ها را نگرفتم مگر برای جمع کردن نیرو بر ضد خودش». به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز دعوتش را قبول کردند. (۳)

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت مردم مدینه این بود که یزید در گناه زیاده-روی کرد». (۴)

روزی نزد عمر بن عبد العزیز مردی یزید را امیرالمؤمنین خواند. عمر امر کرد تا او را بیست تازیانه زدند. (۵)

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۳؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۳۲۲.

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰.



### کتابی که وهابی ها در فضل یزید و بنی امیه نوشته اند

۱. یکی از دانشمندان وهابی به نام هزاع الشمری کتابی را تحت عنوان «حقائق امیر المؤمنین یزید ابن معاویه» در فضائل یزید بن معاویه نوشته است. معلوم نیست اگر عمر بن عبد العزیز امروز زنده بود با آن ها چه می کرد؟!
  ۲. محاضرات عن الدوله امویه. نوشته شیخ الخضری بک. این کتابی است که در آن از یزید بن معاویه تمجید شده و به امام حسین علیه السلام طعن وارد کرده است.
  ۳. بنو امیه. نوشته دکتر عبدالحلیم عویس. این کتاب در دفاع از بنی امیه نوشته شده است.
  ۴. العهد الاموی. نوشته محمود شاکر شیخ وهابی ها که آن را در دفاع از بنی امیه نوشته است.
  ۵. هند بنت عتبه. نوشته منیر محمد الغضبان. در این کتاب از هند همسر ابوسفیان که در جنگ احد جگر حمزه عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درآورد و آن را با دندان هایش پاره پاره نمود، تمجید نموده و به اهل بیت علیهم السلام طعن وارد کرده است.
  ۶. الخلیفه المفتری علیه. نوشته محمد صادق عرجون. در این کتاب برای بنی امیه مقام و منزلت های بالایی جلوه داده و بر امیرالمؤمنین علیه السلام طعن وارد کرده است.
- باید توجه داشته باشیم که طبق قانون اسلام قطعاً ابن تیمیه و وهابی ها در تمام جنایات معاویه و یزید شریک خواهند بود. و البته خود وهابی ها نیز متأسفانه برخی از این جنایات را امروزه نیز مرتکب می شوند و هر که امروزه از اخبار جهان آگاه باشد می داند که چگونه مسلمین از دست این ها در گرفتاری و درد سر به سر می برند.



## فصل سوم: نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه

## ابن تیمیه وتشبیه

## اشاره

یکی از بالاترین و ارجمندترین معارف راجع به خداوند متعال معارفی است که اسلام آن را پیشکش کرده است. ما در هیچ دین و آیینی معارف الهی را آن-گونه که قرآن پیشکش می کند سراغ نداریم. مثلاً در قرآن آمده است: «لیس کمثله شیء؛ هیچ چیز مانند خدا نیست» و یا مثلاً امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه معروف خود راجع به معارف الهی می فرماید:

«أول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الإخلاص له، و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادة کلّ صفة أنها غیر الموصوف، وشهادة کلّ موصوف أنه غیر الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، ومن قرنه فقد ثناه، ومن ثناه فقد جزّاه، ومن جزّاه فقد جهله، ومن جهله فقد أشار إليه، ومن أشار إليه فقد حدّه، ومن حدّه فقد عدّه؛(۱) اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا تصدیق اوست و کمال تصدیق او توحید است و کمال توحید او اخلاص

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

به اوست و کمال اخلاص به او نفی صفات از خداست. (۱) چون هر صفتی گواهی می دهد که وی غیر موصوف است و نیز هر موصوفی شهادت می دهد که او غیر از صفت است (و در نتیجه دو چیز هستند). پس اگر کسی خدا را (چنین) وصف نماید، به درستی او را همراه (چیزی) قرار داده است. و اگر کسی خدا را همراه (چیزی) قرار دهد، او را دو تا دانسته است. و هر کسی خدا را دو تا داند، او را تجزیه (به اقسام متعددی) نموده است. و هر کسی او را تجزیه نماید، او را نشناخته است. و هر کسی خدا را نشناسد، (او را در مکانی قرار داده) و به او اشاره نموده است. و هر کسی به او اشاره نمود، او را محدود نموده است. و هر کسی او را محدود نماید، او را شمرده است.»

البته این تنها قطره ای از آن بحر بی کرانی است که اسلام در مورد معارف و توحید الهی به ارمغان آورده است و طالبین می توانند به کتاب های مخصوص که در این زمینه نگاشته شده مراجعه نمایند.

نکته جالب این است که ابن تیمیه و امروزه وهابیت با صراحت می گویند: خداوند متعال بالای عرش نشسته است. خیلی روشن است لازمه چنین اعتقاد جسمانیت است، ولی با این وجود وهابی ها دیگران را متهم می کنند که قائل به

۱- یعنی این که از ذات خداوند متعال باید صفات را نفی نماییم به این معنا که خدا را چنین وصف نماییم که لازمه اش ترکیب خداوند متعال ز ذاب و صفات باشد. مثلاً اگر ما شخصی را به صفت «عالم» بودن وصف نماییم، حتماً صفت «علم» غیر از ذات آن شخص است و در نتیجه او و صفتش دو چیز می شوند و این مرکب بودن است. در مورد انسان ها چنین وصف نمودن اشکالی ندارد، ولی در مورد خداوند متعال چنین نیست. ذات خداوند متعال و صفاتش عین یکدیگر هستند. مثلاً ذات الهی و عالم بودنش عین هم هستند. چنین نیست که ذات خدا (موصوف) چیزی باشد و «عالم بودنش (صفت) چیز دیگر.

جسم بودن خداوند متعال هستند. و این بیان گر آن است که وهابیت نیز قائل به گمراه بودن کسانی هستند که خداوند متعال را جسم می دانند. با این وجود در باره خداوند متعال با صراحت سخنانی می گویند که لازمه آن صد در صد جسم بودن است.

از همان روزهای اول طلوع فجر اسلام، مسلمانان (به ویژه اهل بیت علیهم السلام) با هر گونه معارفی که خدا را به گونه دیگر معرفی می کرد، به مبارزه برخاستند. مثلاً مبارزه اسلام با مسیحیت در این بود که اسلام از مسیحیان برای اینکه خدا را سه تا (پدر، پسر و روح القدس) معرفی می نمودند انتقاد می نمود. و یا با یهود این بود که آنان خدا را به گونه ای نشان می دادند که لازمه اش جسم بودن خدا و تشبیه او به مخلوقات بود. اصلاً توحیدی که اسلام مردم را به سوی آن می خواند این است که خدا را از هر گونه مظاهر تشبیه و مانند دانستن به مخلوقاتش پاک نمایند.

در همان قرون نخستین گروهی در میان مسلمانان پدید آمدند که با نادرست فهمیدن برخی از آیات قرآنی و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل به عقایدی شدند که لازمه اش تشبیه خدا به مخلوقات و جسم بودن خداوند متعال بود. و این گروه در اسلام به گروه «مجسمه» (قائل به جسم بودن خدا) معروف بودند. علما و خصوصاً امامان اهل بیت علیهم السلام به شدت در همان روزها با چنین اعتقاد برخورد کردند.

بعد ها ابن تیمیه عقایدی را ابراز داشت که نزدیک به عقاید مجسمه بود. حتی او برای اثبات چنین عقایدی کتاب هایی نگاشته است، به مانند: کتاب «اثبات الصفات و العلو و الاستوی»، «شرح حدیث نزول»، «عرش الرحمن» و بعضی کتب دیگر. اینک به برخی سخنان ابن تیمیه در این موضوع اشاره می کنیم تا با اعتقاد او در این با بیشتر آشنا شویم:

۱. ابن تیمیه می گوید:

«وإن أراد نفی ما ثبت بالنصوص وحقیقه العقل أيضا مما وصف الله ورسوله منه وله فهذا حق وإن سمي ذلك تجسيما أو قيل أن هذه الصفات لا تكون إلا لجسم فما ثبت بالكتاب والسنة وأجمع عليه سلف الأمة هو حق وإذا لزم من ذلك أن يكون هو الذي يعنيه بعض المتكلمين بلفظ الجسم فلازم الحق حق كيف والمثبتة تقول أن ثبوت هذا معلوم بضروره العقل ونظره وهكذا مثبت لفظ الجسم أن أراد بإثابته ما جاءت به النصوص صوبنا معناه ومنعناه عن الألفاظ المبتدعه المجمله وإن أراد بلفظ الجسم ما يجب تنزيه الرب عنه من مماثله المخلوقات رددنا ذلك عليه وبيننا ضلاله وإفكه وأما قول نقلنا الكلام معه إلى إبطال التجسيم فقد ذكرنا أدله النافين والمثبتين مستوفاه في بيان تلبیس الجهمیه فی تأسيس بدعهم الكلامیه وتبين لكل من أدنى فهم أن ما ذكره هؤلاء من أدله النفي كلها حجج داحضه وأن جانب المثبتة أقوى وقد بسطنا الكلام في ذلك في غير هذا الموضع»؛ (۱)

و اگر مراد (مخالف ما) نفی صفاتی است که خدا ورسولش خدا را آن چنان وصف کرده اند و آن صفات به واسطه نصوص و حقیقت عقل ثابت شده است (ما چنین نفی را برای او رد کرده و به او می گوییم که همه آن (اوصاف) حق هستند هر چند اثبات آن لازمه اش جسم داشتن نامیده شود یا بگویند که این صفات تنها در کسی که جسم است خواهد بود. آنچه در قرآن و سنت ثابت شده است و پیشینیان امت بر آن اجماع

کرده اند، حق است، هر چند لازمه آن به گفته مسلمان این باشد که خداوند به جسم بودن وصف شود. چون لازمه ای حق، حق است. چگونه چنین نباشد حال آن که اثبات کنندگان (یعنی کسانی که معتقد به اثبات اوصاف به خدا هستند) می گویند: ثبوت این اوصاف (هر چند آن ها را جسم هم نامید) به ضرورت و نظر عقل دانسته شده است؟ بنابر این اگر مراد کسی که قائل به جسمانیت خداست همان چیزی است که نصوص شرعی آن را ثابت کرده است ما نظرش را درست خواهیم خواند، ولی او را از به کارگیری الفاظ بدعتکاران در این زمینه منع خواهیم نمود. اما اگر مرادش به لفظ «جسم» آن چیزی است که باید خداوند را از آن منزّه و پاک دانست، سخنش را رد نموده، گمراهی اش را برایش بیان خواهیم کرد ...»

ابن تیمیه در این سخن خود می خواهد بگوید که اوصافی که در قرآن و سنت برای خدا وارد شده است به همان صورت ظاهرش به آن ها ایمان آورده و خدا را همان گونه وصف می کنیم هر چند لازمه اش جسم دانستن خدا باشد. مثلاً در قرآن آمده است که «دست خدا بر بالای دست های آنان است». ما در این جا باید ایمان داشته باشیم که خدا دست دارد. چون این نص قرآن است. و کاری هم نداریم که لازمه ای این سخن جسم داشتن خداوند را ثابت می کند و می رساند. و ابن تیمیه با صراحت می گوید: لازمه ای حق، حق است. یعنی وقتی لازمه ای دست داشتن خداوند متعال جسم بودن او است، پس خداوند متعال جسم است.

۲. باز همو می گوید:

إن الله تعالى في جهة واحدة هي جهة الفوق وهو في السماء مستو على العرش وقد امتلأ به العرش فما يفضل منه أربعة أصابع وإنه ينزل إلى

السماء الدنيا ثم يعود وإن له أعضاء وجوارح من أعين وأيدي وأرجل وغايه ما في الأمر أنها لا تشبه جوارح البشر وسائر المخلوقات؛<sup>(۱)</sup> بدون تردید خدا در یک سمت و مکانی قرار دارد که آن سمت بالاست خدا در آسمان بر عرش قرار گرفته و عرش با او پر شده است و خدا به آسمان دنیا نازل می شود و سپس بر می گردد و او اعضا و جوارح، از قبیل چشم و دست و پا دارد، ولی آنچه هست این است که چشم و دست و پای خدا به اعضای بشر و دیگر مخلوقات مانند نمی باشد.»

۳. باز همو می گوید:

«رفع الیدین فی الدعاء دلیل علی أن الله تعالی فی جهة العلو؛<sup>(۲)</sup> برداشتن دست ها هنگام دعا، دلیل بر این است که خدا در بالاست.»

حال آن که برداشتن دستان برای گدایی است و نشانه ای آن است و انسان وقتی از غیر خداوند نیز چیزی طلب می کند دستش را رو به بالا دراز می کند. آیا این به این جهت است که آن شخص در بالا قرار گرفته است؟! هرگز چنین نیست، ولی ابن تیمیه سعی دارد به این راحتی با این گونه سخنان کودکانه و مردم فریبانه-اش خداوند متعال را جسم معرفی کند.

۴. باز همو می گوید:

۱- حمویة الکبری، ص ۱۵؛ تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۲۴۹؛ منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۵۰ و ۲۶۰.

۲- حمویة الکبری، ص ۹۴؛ شرح حدیث نزول، ص ۵۹.



«والذین یؤولون المعنی أولئک ما قدروا الله حق قدره وما عرفوه حق معرفته؛<sup>(۱)</sup> کسانی که قرآن را تأویل می کنند خدا را آن چنان که هست نشناخته اند.»

۵. باز همو می گوید:

«قد طالعت التفاسیر المنقولہ عن الصحابہ وما رووه من الحدیث ووقف علی ما شاء الله تعالی من الکتب الکبار والصغار اکثر من مئه تفسیر فلم أجد إلى ساعتی هذه عن أحد من الصحابہ أنه تأول شيئاً من آیات الصفات أو أحادیث الصفات بخلاف مقتضاها المفهوم المعروف؛<sup>(۲)</sup> تفاسیر نقل شده از صحابه که از آن-ها رسیده و بیش از صد تفسیر بزرگان را دیدم و تا به حال هیچ یک از صحابه را نیافتم که او آیات و روایات صفات را بر خلاف معنای ظاهرش تأویل کرده باشد.»

و این در حالی است که تفسیر پیشوایان پر از این گونه تأویل هاست. مثلاً طبری در باره «وسع کرسیه السماوات و الارض؛ و کرسی خداوند آسمان ها و زمین را گنجانیده است»<sup>(۳)</sup> از ابن عباس نقل می کند که گفته است: «مقصود از «کرسی» علم خداوند است.»

بغوی آن را نقل کرده است و شوکانی و قرطبی هم آن را از ابن اطیه نقل کرده اند. مفسران در باره «کل شیئ هالک الا وجه؛ همه چیز به جز وجه خدا

۱- تفسیر کبیر ابن تیمیہ، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲- تفسیر نور، ص ۱۷۸.

۳- بقره، آیت الکرسی .

هلاک خواهد شد» گفته اند: یعنی بغیر از ذات خدا. بخاری در صحیحش می گوید: «یعنی به غیر از ملکش. (۱)

آیات فراوان دیگری هم هست که مفسران آن را تأویل کرده و تأویل آن را از صحابه نقل کرده اند.

کسی از صحابه و مفسران در مورد این آیه قرآن که «واعتصموا بحب الله جميعاً ولا تفرقوا؛ و همگی به ریمان خدا چنگ زده و متفرق نشوید» نگفته است که حبل همان ریسمانی است که می شناسیم، بلکه آن را به قرآن، اسلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تأویل کرده اند.

### مخالفت های البانی با ابن تیمیه

اعتقاد ابن تیمیه (که معتقد به جسم بودن خداست، البته نه به مانند اجسام دیگر) مورد اعتراض البانی که یکی از دانشمندان وهابی معاصر و از هواداران ابن تیمیه به شمار می رود قرار گرفته است.

۱. اینک نص سخن ابن تیمیه و جواب البانی بر او:

و إذا كان كذلك فاسم المشبهه ليس له ذكر بدم في الكتاب و السنه و لا كلام أحد من الصحابه و التابعين... (وقال قبل ذلك ص (۱۰۰-۱۰۱) ناقلاً- مقراً: (والموصوف بهذه الصفات لا- يكون إلا جسماً فالله تعالى جسم لا كالأجسام). وقال ص (۱۰۱): (وليس في كتاب الله و لا سنه رسوله و لا قول أحد من سلف الأمة و أئمتها أنه ليس بجسم، و أن صفاته

۱- صحیح بخاری، تفسیر سوره قصص .

ليست أجساما وأعراضا فنفي المعانى الثابته بالشرع بنفى ألفاظ لم ينف معناها شرع ولا عقل جهل وضلال) خالف الألبانى ابن تيميه فى هذه العقيدة فقال فى شرحه وتعليقه ! على العقيدة الطحاوية ذاما المشبهه والمجسمه ما نصه: (والمشبهه إنما زلوا لغلوهم فى إثبات الصفات وتشبيه الخالق بالمخلوق سبحانه وتعالى والحق بين هؤلاء وهؤلاء إثبات بدون تشبيه وتنزيه بدون تعطيل. وما أحسن ما قيل: المعطل يعبد عدما والمجسم يعبد صنما)؛ (۱) ابن تيميه مى گوید: اگر چنین باشد (یعنى اگر چنین باشد که مشبهه را (۲) به خاطر همین چیزهایی که ما مى گوییم مذمت کرده و به آن ها چنین اسمی گذاشته باشند) این هیچ مشکلی ندارد، چون اسم «مشبهه» با هیچ مذمت و نکوهشی نه در قرآن و نه در سنت و نه در کلام هیچ صحابی و نه تابعینی یاد نشده است ...» و همچنین پیش از این، در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ کتابش مى گوید: «کسی که با این صفت ها (دست، پا، چهره و ...) وصف مى شود حتماً جسم خواهد بود. پس خدای متعال (هم که با چنین اوصاف وصف شده است) جسم است، البته نه به مانند جسم های دیگر.» باز هم در صفحه ۱۰۱ مى گوید: «در قرآن، سنت و سخن هیچ يك از سلف امت و امامان وجود ندارد که کسی خدا را غیر جسم گفته باشد ...».

۱- البشاره و الاتحاف حسن سقاف، ص ۴۳؛ بیان التلیس الجهمیه ابن تيميه، ص ۱۰۹؛ نقض اساس التقديس ابن تيميه، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- کسانی که خدا را به صفات مخلوقاتش تشبيه مى کنند .

البانی با ابن تیمیه در چنین اعتقاداتش به مخالفت برخاسته و می گوید: «همانا لغزش مشبهه این بوده که در اثبات صفات به خدا غلو کرده و او را با مخلوقاتش مانند نمودند. اما کلام حق در برابر مشبهه و معطله این است که قائل باشیم با اثبات صفات بدون تشبیه و پاک دانستن خدا (از صفات مخلوقان) بدون تعطیل. چه قدر خوب گفته شده که: «معطله عدم و نیستی را می پرستند و مجسمه بت می-پرستند.»<sup>(۱)</sup>

۲. باز هم ابن تیمیه می گوید :

«ولو قد شاء الله لاستقر على ظهر بعوضه فاستقلت به بقدرته ولطف ربوبيته فكيف على عرش عظيم؛<sup>(۲)</sup> اگر خدا بخواهد می تواند بر پشت پشه ای هم استقرار پیدا کند چه رسد بر عرش عظیم.»

البانی در مقدمه «مختصر العلو، صفحه ۱۷، چاپ سال ۱۴۰۱ هجری» می گوید: «لازمه این سخن آن است که خدا در عرشش نشسته است و چنین چیزی در اسلام وارد نشده و چنین اعتقاد و نسبت آن به خدا جایز نمی باشد.»

۳. باز هم ابن تیمیه می گوید:

«در جهت فوق و بالا بودن خداوند حقیقی است ...»

البانی می گوید: «این عقیده معطله است، بلکه برخی به روشنی بیان کرده اند که خداوند ذاتاً در همه جا حاضر است.»

پس بنابر سخنی که البانی پیش از این نیز گفت، ابن تیمیه هم بت را و هم هیچ و نیستی را می پرستیده است.

۱- البشاره و الاتحاف حسن سقاف، ص ۴۳؛ شرح عقیده طحاویه البانی، ص ۲۸.

۲- بیان التلیس جهمیة ابن تیمیه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ التأسیس، ج ۱، ص ۵۶۸.

۴. باز هم ابن تیمیه می گوید: «مذهب امامان اهل سنت و اهل حدیث از متقدمین و متأخرین این است که خداوند حرکت می کند». آنگاه ابن تیمیه از عثمان بن سعید چنین نقل می کند که گفته است: «هر که حرکت کردن خدا را انکار کند او از بدعتگذاران و جهمی است.» (۱)

البانی در «مختصر العلو» صفحه ۱۶، این سخن کوثری را (با اقرار به آن) نقل می کند که گفته است: «در مورد خداوند چیزهایی می گویند که نه اسلام گفته است و نه عقل آن را قبول دارد، مانند اثبات حرکت و منتقل شدن و حد داشتن و دارای جهت بودن و در بالا بودن و نشستن.»

۵. ابن تیمیه می گوید: «همه این و آنچه مانند این هاست شواهد و دلایلی است بر «حد» داشتن خدا و هر که به آن اعتراف نکند، به قرآن کفر ورزیده و با آیات قرآن مخالفت کرده است.» (۲)

ذهبی گفته است: «خدا برتر و والا-تر از این است که او را دارای «حد» دانسته و به چیزی جز آنچه که خودش وصف کرده است وصف شود. حال آن که خودش می فرماید: «لیس کمثله شیء؛ چیزی مانند خدا نیست.» (۳)

حسن سقاف می گوید: «آنچه از شاگردان البانی به ما رسیده است این است که او نیز در این مسأله مانند ذهبی منکر «حد» داشتن خداوند بوده است.» (۴)

۱- موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول در حاشیه «منهاج السنه» ج ۲ ص ۴.

۲- موافقه صحیح الصریح المعقول در حاشیه «منهاج السنه» ج ۲، ص ۲۹.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۷.

۴- البشاره و الاتحاف، ص ۴۹.

لازم به یادآوری است که «حد» داشتن یعنی قد و قامت داشتن است و هر که دارای حد است حتماً جسم است، حال آن که امت اسلامی به اتفاق جسم بودن خداوند را رد کرده و حتی آن را شرک می دانند. پس ابن تیمیه با این سخن خود هم سعی دارد خداوند را جسم معرفی کند و هم امت اسلامی را به کفر ورزیدن به قرآن متهم کرده است.

### ابن تیمیه و مسأله قدیم بودن عالم

ابن تیمیه معتقد است عالم قدیم است. حسن سقاف این مطلب را از چندین کتاب ابن تیمیه نقل کرده است (۱) و ابن حجر نیز به آن اشاره کرده و می گوید: «این از زشت ترین مسأله ای است که به ابن تیمیه نسبت داده شده است.» (۲)

ابن تیمیه به خاطر اثبات چنین عقیده ای باطلش خواسته است حدیث صحیح را تضعیف کند که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «خداوند موجود بود آن موقعی که هیچ چیزی همراه او موجود نبود» (یا چیزی غیر از او نبود). (۳)

البانی در دو کتاب خود: «احادیث صحیح» جلد ۱، ص ۲۰۸ و «شرح عقیده طحاویه» ص ۳۵، بر ابن تیمیه رد نوشته و آرزو کرده است که کاش ابن تیمیه وارد این بحث نمی شد و این سخن را نمی گفت؛ زیرا این از جنس کلام فلاسفه است.

۱- از جمله از کتاب «حاشیه منهاج السنه»، ج ۱، ص ۱۰۹ و شرح حدیث عمران، ص ۱۹۳.

۲- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ۷۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۳۶۳، ح ۱۱۲۴۰؛ تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۸؛ این حدیث را بریده و عمران روایت کرده اند.

بسیاری از علمای دیگر اهل سنت نیز به این سخن و عقیده ابن تیمیه اشاره کرده اند که در آینده ذکر خواهد شد.

علی قاری حنفی می گوید:

«فمن قال بقدم العالم فهو كافر؛<sup>(۱)</sup> هر که عالم را قدیم بداند کافر است.»

ابن حزم گفته است:

«اجماع امت بر این است که هر که بگوید چیزی همراه خدا از ازل وجود داشته است کافر است.»<sup>(۲)</sup>

قاضی عیاض مالکی می گوید:

«وكذلك نقطع على كفر من قال بقدم العالم أو بقائه أو شكك في ذلك على مذهب بعض الفلاسفة والدهرية و كذلك النووى يكفر معتقد قدم العالم؛<sup>(۳)</sup> همچنین به کفر کسی که به مانند عقیده بعضی فلاسفه و دهریه عالم را قدیم می داند یقین داریم.»

نووی شافعی نیز کسی را که عالم را قدیم می داند، کافر دانسته است.<sup>(۴)</sup>

حسن سقاف می گوید: «سپس ابن تیمیه دو بدعت را به آغوش گرفت که قبیح تر از آن دو چیزی وجود ندارد: اولی اینکه عالم را قدیم دانست و این بدعت آلوده به کفر است. و دومی گمراهی و دشمنی او با علی است.»<sup>(۵)</sup>

---

۱- شرح فقه اکبر، ص ۱۲.

۲- مراتب الاجماع، ص ۱۶۷.

۳- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۶۰۶؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۴- الروضه، ج ۱۰، ص ۶۴.

۵- ارغام المبتدع الغبی، ص ۲۱.

## ابن تیمیه و فناپذیری جهنم

ابن تیمیه معتقد است که آتش جهنم فنا می پذیرد. (یعنی عذاب جهنمیان دائمی نیست و همه اهل جهنم از آن بیرون خواهند آمد.)

البانی می گوید: «امام صنعانی رد خیلی خوبی بر ابن تیمیه و ابن قییم در این مسأله نوشته و من نیز در کتاب «سلسله احادیث ضعیفه ام، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۵» بر آن دو در این مسأله رد نوشتم.» (البانی در کتاب «احادیث صحیحه» ج ۴، ص ۱۲۵، ح ۱۵۵۱؛ نیز به این عقیده سلفش و بر ردی که بر آن ها نوشته نیز اشاره کرده است.

ولی جالب این جاست که سقاف می گوید: «از چیزهای عجیب و غریب اینکه شخصی به نام عبد الکریم صالح حمید از علمای وهابی معاصر. ردی بر البانی در دفاع از ابن تیمیه و ابن قییم نوشته به نام «القول المختار لیان فناء النار» که در ریاض چاپ شده است. او در آن گفته است: البانی سخنی در مورد ابن تیمیه و ابن قییم گفته است که نمی توان صبر کرد ... این نویسنده گفته است: سخن آن دو صحیح است و آن ها با این سخن از اسلام دفاع کرده اند ...»

پس از او، یک عالم وهابی دیگر که استاد ام القرای مکه است کتابی به نام «کشف الاستار لابطال ادعاء فناء النار» را بر رد او و در اثبات نظر البانی نوشته است، ولی سعی کرده است ثابت کند که ابن تیمیه نیز این سخن را نگفته است.

این که عین متن عبد الکریم صالح حمید در صفحه ۱۲ و ۱۳ از کتاب «القول المختار لیان فناء النار»:

... حتی وصلت إلى نسخه (رفع الأستار) للصنعانی وفيها مقدمه الألبانی وتعليقه فلما قرأت المقدمه عرفت السر الذي من أجله تكلم من تكلم بكتب



ابن القيم فقد رأيت تهجما عنيفا من الألبانى على الشيخ وتلميذه لا صبر عليه حيث قال: -سقطا بما سقط به أهل البدع والأهواء من الغلو فى التأويل وإن ابن القيم انتصر لشيخه فى ذلك.. وإن ابن تيميه يحتج لهذا القول بكل دليل يتوهمه ويتكلف فى الرد على الأدله المخالفه له تكلفا ظاهرا. وقال: -حتى بلغ بهما الأمر إلى تحكيم العقل فيما لا مجال له فيه كما يفعل المعتزله تماما. حتى زعم أن تأويل المعتزله والأشاعره لآيات وأحاديث الصفات كاستواء الله على عرشه ونزوله إلى السماء ومجيئه يوم القيامة وغير ذلك من التأويل أيسر من تأويل ابن القيم النصوص من أجل القول بفناء النار. وقال: فهذا شيخ الإسلام ابن تيميه زلت به القدم فقال قولاً- لم يسبق إليه ولا قام الدليل عليه. وغير ذلك من طعن الألبانى وقدحه على الشيخ وتلميذه فى مقدمه (رفع الأستار). فلذلك كتبت فى المسأله دفاعا عنهما وبيانا بأن الحق معهما وأنا على بصيره من ذلك حيث دعوت للمباهله من أول المسأله. ولو غلط الشيخ وتلميذه فى هذه المسأله لم يوجب ذلك ولا بعض ما قاله الألبانى كيف والحق والصواب معهما فى ذلك، وقد تكلمنا فيه دفاعا عن الإسلام كما تقدم فرضى الله عنهما جزاهما خير الجزاء؛ (۱) «... تا اينكه نسخه اى از كتاب «رفع الاستار» صنعانى كه در آن البانى مقدمه و حاشيه نوشته است، به دستم رسيد ... . در اين مقدمه حمله شديد و سرسختانه البانى را بر ضد ابن تيميه و شاگردش ابن قيم ديدم كه نمى توان بر آن صبر كرد؛ آن جا كه (البانى) مى-گويد: «اين تيميه و ابن

---

۱- البشاره و الاتحاف حسن سقاف، ص ۱۶ (به نقل از «القول المختار لبيان فناء النار». ص ۱۲ و ۱۳ در چاپ اول، در رياض عربستان، در سال ۱۴۱۲ هـ- ق.)

قیم به همان راهی از غلو که بدعتگذاران و هوا پرستان رفته اند گرفتار شدند. ابن قیم استادش را در این موضوع یاری کرده است. و ابن تیمیه به دلایل خیالی و دور از حقیقت برای باطل کردن سخنان مخالفانش در این موضوع چنگ زده است. «البانی گمان کرده تأویل هایی که ابن قیم به خاطر ثابت کردن مسأله به آخر رسیدن آتش جهنم کرده است، تأویل های معتزله و اشاعره سبک تر از تأویل اوست. ابن تیمیه قدمش لغزیده و سخنی گفته که قبل از او کسی آن را نگفته است و دلیل هم برای آن نیاورده است ... و غیر از این ها از طعن های دیگر البانی بر ابن تیمیه و شاگردش که در مقدمه «رفع الاستار» است. به همین خاطر در این موضوع برای دفاع از ابن تیمیه و شاگردش و بیان این مطلب که حق با آن دو است (یعنی او نیز معتقد است که جهنم به پایان می رسد) این کتاب را نوشتم و من با آگاهی و بینایی این عقیده را دارم ... اگر ابن تیمیه و شاگردش در این مسأله اشتباه هم کرده بودند، باز سزاوار این سخنان البانی نبودند، چه رسد بر اینکه حق و ثواب در این مسأله با آن هاست و آن ها این سخن را به خاطر دفاع از اسلام گفته اند ...»

و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم فراوان به کفار، منافقین و مشرکین وعده جاوید ماندن در جهنم را داده است که برای آشنایی به سوره های زیر مراجعه فرمایید: بقره ۶۰، آل عمران ۸۸، نساء ۱۴ و ۹۳ و ۱۶۹، انعام ۱۲۸، توبه ۶۳ و ۶۸، هود ۱۰۷، نحل ۲۹، احزاب ۶۵، زمر ۷۲، غافر ۷۶، حشر ۱۷، تغابون ۱۰، جن ۲۳ و بینه ۶.

البته این ها تنها بعضی از آیات در این موضوع هستند و آیات فراوان دیگر نیز در همیشگی بودن عذاب بعضی از کفار و منافقان وجود دارد، ولی با این وجود ابن تیمیه و شاگردش همه این آیات را ندیده گرفته و در عمل آن را انکار می کنند

و پیروانشان نیز با بی حیایی از او حمایت کرده، نظر آن‌ها را حق و در راه دفاع از اسلام معرفی می‌کنند.

قابل یادآوری است که مسأله‌ای به آخر رسیدن عذاب جهنم را پیش از ابن تیمیه جهنم بن صفوان - رهبر جهمی‌ها. نیز مطرح کرده بود. (۱) بخاری جهمی‌ها را بدتر از یهود و نصاری دانسته و گفته است: «در سخن یهود، نصارا و مجسوس نظر کردم و کسی را گمراه‌تر در کفرشان از جهمی‌ها نیافتم و هر که آن‌ها را کافر نداند، من او را جاهل و نادان می‌دانم». (۲)

پس ابن تیمیه عقیده جهمی‌ها را زنده کرده و در این موضوع از آن‌ها پیروی کرده است.

یادآور می‌شویم که ابن تیمیه چنان‌که البانی نیز گفته است با استدلال بر احادیث ضعیف که مخالف ده‌ها آیات و روایت مسلم هستند سعی کرده است فناپذیری جهنم را ثابت کند که می‌توانید به کتاب «رفع الاستار فی ابطال ادله فناء النار» صنعانی مراجعه کنید.

### ابن تیمیه و شرک (توسل و استغاثه)

از مسائلی که کسی تا زمان ابن تیمیه در آن هیچ اختلافی نبوده است، مسأله توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا اولیاء الله است؛ چه آن‌که شخصی که به او توسل می‌شود در قید حیات باشد یا از دنیا رفته باشد. و همچنین است مسأله استغاثه (طلب یاری نمودن) چه از شخص حاضر و چه از غائب و مرده. و کسی چه شیعه

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲- خلق افعال العباد بخاری، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۷۱.

باشد و سنی این مسأله را شرک به خدا و یا حتی حرام معرفی نکرده و حتی حرام نیز ندانسته است. البته اگر شخصی به کسی توسل نموده چنین پندارد که آن شخص به طور مستقیم و بدون اذن خدا در برآوردن حاجت تأثیر گذار است، بدون شک این شرک خواهد بود و در شرک بودن چنین اعتقادی کسی شک ندارد. قائلین به جواز توسل و استغاثه نگفته اند که شخص متوسل شونده مستقیم در تأثیر است، بلکه می گویند: چون او از مقربان به درگاه الهی است با اذن خدا می تواند در برآوردن حاجت مورد واسطه قرار بگیرد.

ما در این زمینه کتابی مستقل نگاشتیم که می توان به آن مراجعه نمود. ولی ابن تیمیه و پیروانش توسل و استغاثه به شخص غایب و مرده را شرک می دانند.

البته در برخی از نوشتار ابن تیمیه، چنین آمده است که او توسل و طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را جایز می داند. وقتی ابن تیمیه را برای مناظره و بازخواهی از گفته هایش به حضور قاضی شافعی آوردند و در آن نشست که علما و قضات حضور داشتند گفت: «نمی شود به غیر خدا استغاثه کرد. استغاثه به معنای عبادت به پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، ولی توسل و طلب شفاعت از پیامبر جایز است.» (۱)

باز هم می گوید:

«التوسل به فی الدعاء كما فی الحدیث الذی رواه الترمذی وصححه أن النبی علم شخصا أن یقول اللهم إنی أسألك وأتوسل إلیك بنبیك محمد نبی الرحمة یا محمد یا رسول الله إنی أتوسل بك إلی ربی فی حاجتی لیقضیها اللهم فشفعه فی. فهذا التوسل به حسن وأما دعاؤه والإستغاثه به فحرام؛ (۲) توسل به پیامبر در دعا چنان

۱- البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۵۱.

۲- الفتاوی الکبری ابن تیمیه، ج ۳، ص ۲۷۶.

که در حدیثی از پیامبر وارد شده است مشروع است. توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در دعا چنین است: «خدایا! من از تو می خواهم و متوسل می شوم به سوی تو به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت. ای محمد، ای رسول خدا، من متوسل می شوم به تو به سوی پروردگرم در حاجاتم تا حاجاتم را برآورد ...». ابن تیمیه پس از نقل این حدیث می گوید: «این گونه توسل به پیامبر خوب است، ولی دعا و استغاثه به آن حضرت حرام است.»

باز همو می گوید :

«وكذلك سؤال بعضهم للنبي صلى الله عليه و آله أو لغيره من أمته حاجته فتقضى له فإن هذا قد وقع كثيرا وليس هو مما نحن فيه وعليك أن تعلم أن إجابة النبي صلى الله عليه و آله أو غيره لهؤلاء السائلين ليس مما يدل على استحباب السؤال... وفيهم من أجيب وأمر بالخروج من المدینه فهذا القدر إذا وقع يكون كرامه لصاحب القبر... وكذلك ما يذكر من الكرامات وخوارق العادات التي توجد عند قبور الأنبياء والصالحين مثل نزول الأنوار والملائكة عندها وتوقى الشياطين والبهايم لها واندفاع النار عنها وعمن جاورها وشفاعه بعضهم في جيرانه من الموتى واستحباب الاندفاع عند بعضهم وحصول الأانس والسكينة عندها ونزول العذاب بمن استهان بها فجنس هذا حق ليس مما نحن فيه وما في قبور الأنبياء والصالحين من كرامه الله ورحمته وما لها عند الله من الحرمة والكرامة فوق ما يتوهمه أكثر الخلق؛(۱) و همچنین درخواست بعضی از امت پیامبر حاجتش را از پیامبر و یا از غیر آن حضرت که حاجتش برآورده شده است (این کار جایز است.) زیرا این گونه اتفاق ها زیاد پیش آمده و این به بحث ما

۱- انقضاء الصراط ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۴۵۴، قریب به همین معنا .

دخالت ندارد. باید بدانی که برآوردن پیامبر یا غیر آن حضرت حاجت درخواست کننده را این گونه نیست که دلالت بر مستحب بودن درخواست از آن ها کند. از این مردم کسانی بودند که حاجتشان (بعد از حاجت خواستن از قبر پیامبر برآورده شد و امر شد که از مدینه بیرون روند. پس این مقدار اگر واقع شود کرامتی از صاحب قبر است. همچنین آن چه که ذکر شده از کرامات و کارهای خارق العاده نزد قبور انبیا و صالحین مانند نازل شدن نور و ملائکه بر آن قبر و ترسیدن و گریختن شیاطین و حیوانات از آن قبور و دفع آتش از آن قبور و از کسی که همسایه آن قبر است و شفاعت برخی از آن ها در باره کسی که در قبر همسایه او شده ... و نیز انس و آرامش به کسانی که نزد آن قبر هستند به وجود می آید و نازل شدن عذاب به کسی که اهانت به آن قبر کرد و مانند این ها همه حق هستند که از بحث ما خارج است. و آنچه در قبور پیامبران و صالحین و کرامت و رحمت الهی و احترامی که برای آن قبور نزد خدا وجود دارد بالاتر از این است که اکثر مردم گمان می کنند.»

این سخنان ابن تیمیه امروزه در نزد وهابی ها از بزرگ ترین نوع شرک است و ملاحظه می کنید که او معتقد است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توان برآوردن حاجات اهل دنیا را دارند و خیلی هم این گونه رویدادها واقع شده و سخنان دیگر او که در باره عظمت قبر آن حضرت گفته همه نزد وهابی ها شرک بزرگ می باشد.

باز هم می گوید:

«و كذلك أيضا ما يروى أن رجلا جاء إلى قبر النبي صلى الله عليه و آله فشكا إليه الجذب عام الرماده فرآه وهو يأمره أن يأتي عمر فيأمره أن يخرج فيستسقى الناس فإن هذا ليس من هذا الباب ومثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي

صلی الله علیه و آله و أعرف من هذه الوقائع كثيرا؛ (۱) و همچنین آنچه که روایت شده مردی به نزد قبر پیامبر آمد و به آن حضرت از خشکسالی شکایت کرد. پس آن حضرت را در خوابش دید، در حالی که پیامبر به او دستور دادند که به نزد عمر بن خطاب برود و او را امر کند تا برای مردم طلب باران کند. پس به درستی که این از موضوع ما نیست و مانند آن حتی برای غیر پیامبر هم زیاد واقع می شود و من از این گونه وقایع زیاد می دانم.»

این داستان را که با سند صحیح روایت شده است اگر به وهابی ها بازگو کنی بدون درنگ می گویند: «این شرک است». ولی شما می بینید که ابن تیمیه آن را خارج از موضوع توسل و استغاثه معرفی می کند. دقت داشته باشیم که وهابی ها با شرک خواندن این عمل همه صحابه را که در زمان خلافت عمر بن خطاب حضور داشته اند، مشرک می خوانند. چون آن ها با عمل به این خبر و سکوت در برابر آن، طلب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، پس از مرگ آن حضرت، امضا کرده- اند.

همچنین ابن تیمیه در کتاب «کلم الطیب» دو استغاثه را که در زیر ذکر می شود آورده است.

«ان ابن عمر خدرت رجله فقیل له اذکر احب الناس الیک یزل عنک فصاح یا محمداه فانتشرت؛ (۲) ابن عمر پایش بی حس و بی حال شد. به او گفته شد که محبوب ترین شخص خود را یاد کن خوب می شوی. ابن عمر فریاد زد: یا محمد! آن گاه پایش به خود آمد و خوب شد.»

۱- انقضاء الصراط ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- الکلم الطیب ابن تیمیه، ص ۷۳.

نویسنده کتاب «مقاله السنیه فی کشف الضلالات احمد ابن تیمیه» در مورد این عمل ابن عمر می گوید: «این عمل عبد الله بن عمر استغاثه به پیامبر است، با لفظ یا محمدا! و آن در نزد وهابی ها پس از مرگ آن حضرت کفر است. پس وهابی ها چه می کنند؟ آیا از تکفیر کسی که یا محمدا می گوید برمی گردند، یا از ابن تیمیه در این مورد براءت می جویند؟. چون ابن تیمیه در نزد آن ها به شیخ الاسلام ملقب شده است. ای وای از این شرمندگی بر آن ها! ابن تیمیه امامشان است و ابن عبد الوهاب تمام افکارش را که با آن با مسلمین مخالفت کرده از او گرفته است. و بنابر عقیده ای که آن ها دارند چنین می شود که ابن تیمیه را کافر دانسته اند، به خاطر اینکه ابن تیمیه چیزی را که شرک است، پاکیزه و خوب دانسته است.»<sup>(۱)</sup> چنین استغاثه ابن عمر را در کتاب «کلم الطیب» اش آورده است.

«ان رجلا خدرت رجله عند ابن عباس فقال له اذکر احب الناس الیک فقال: یا محمد، فکأنما نشط من عقال؛<sup>(۲)</sup> پای مردی در حضور ابن عباس بی حس شد. ابن عباس به او گفت: محبوب ترین شخص در نزدت را یاد کن. او گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! راوی می گوید: گویا به حال آمد و با نشاط شد.»

این جا ابن تیمیه چیزی را که به عقیده خودش و بخصوص پیروانش شرک است از جمله چیزهای خوب و پاکیزه برشمرده و در کتابش که «کلمات پاکیزه» نام دارد این دو خبر را وارد کرده است.

همه این سخنان ابن تیمیه دلالت بر این می کند که او بنابر عقیده خودش و به خصوص پیروانش باید از مشرک ترین مردم باشد؛ چون خیلی از سخنان او که در

۱- مقالات السنیه فی کشف الضلالات احمد ابن تیمیه، ص ۲۷۹.

۲- الکلم الطیب ابن تیمیه، ص ۷۳.



بالا ذکر شد نزد خودش و پیروانش شرک محض است. اگر این سخنان در واقع نزد وهابی ها شرک است پس چرا ابن تیمیه را مشرک معرفی نمی کنند؟ خواننده عزیز در مورد این سخنان ابن تیمیه و اعتقاد وهابی ها در مورد شرک بودن آن خوب دقت کنید. همچنین خواننده عزیز توجه داشته باشند که بنابر گفته حسن بن علی سقاف شافعی در حاشیه اش به کتاب «بینی و بین الشیخ بکر» ابن تیمیه ۶۹ سال عمر وزندگی کرده است، ولی ازدواج نکرده و زن نگرفته است و همچنین در شام که به مکه خیلی نزدیک است زندگی کرده، ولی در طول عمرش خانه خدا را زیارت نکرده و حج انجام نداده است.



## فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در باره ابن تیمیه

### اشاره

از همان روز های نخستین ظهور ابن تیمیه و اظهار عقاید عجیب و غریبش علما و دانشمندان زیادی با او به مخالفت پرداخته و گمراهی و لغزش های وی را بیان و روشن نمودند.

اکنون برای خواننده عزیز اولاً: اسامی دانشمندان هم عصر ابن تیمیه را همراه با دیدگاهشان در باره ابن تیمیه می آوریم و ثانیاً: نظر علما و دانشمندان پس از او را یادآور می شویم.

### دانشمندان معاصر ابن تیمیه

۱. احمد بن محمد بن عطاء الله اسکندری مالکی (متوفی سال ۷۰۹ ه. ق).

ذهبی در باره وی می گوید: «او از بزرگانی است که بر ضد ابن تیمیه قیام کرده اند»<sup>(۱)</sup>.

شوکانی می گوید: «او از جمله کسانی است که بر ضد ابن تیمیه قیام کرده و در این راه زیاده روی کرده است. او کتابهای نیز بر رد ابن تیمیه دارد»<sup>(۲)</sup>.

۲. امام قاضی عبد الغنی ابن یحیی حرانی حنبلی (متوفای ۷۰۹ ه. ق).

---

۱- ذیل تاریخ اسلام، ص ۷۶.

۲- البدر الطالع شوکانی، ج ۱، ص ۷۴.

ابن حجر او را از کسانى یاد کرده است که با ابن تیمیه مخالفت کرده اند» (۱). و به همین خاطر ابن کثیر او را فرد کم علم معرفی کرده است، (۲) در حالی که ذهبی در باره او می-گوید: «امام، قاضی قضاات از رهبران بزرگ در مذهب، معتدل و میانرو بود. سیره ممدوح و مکارم و خوبی های زیادی داشت.» (۳)

۳. احمد بن محمد بن رفعه شافعی (متوفای ۷۱۰ ه. ق.).

او ابن تیمیه را به بحث و مناظره فرا خوانده است. به همین دلیل شوکانی از مقام او کم کرده و گفته است: «او نمی تواند به ابن تیمیه نزدیک شود.» (۴)

ابن قاضی دمشقی در وصف او می گوید: «شیخ، عالم، علامه، شیخ الاسلام و حمل کننده پرچم شوافع در زمان خود بود.» (۵)

۴. احمد بن ابراهیم سروجی حنفی (متوفای ۷۱۰ ه. ق.).

ابن تغری بردی درباره او می گوید: «در علوم گوناگون سرآمد بود و او اعتراض در علم کلام (در عقاید) بر ابن تیمیه دارد.» (۶)

ابن حجر در شرح حالش از ذهبی نقل کرده که گفته است: «او ردی بر ابن تیمیه نوشت و در آن ادب و انصاف را مراعات کرد و ابن تیمیه نیز بر رد او رد نوشت.» (۷)

۱- درر الکامنه، ج ۱، ۱۴۷.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۴۳.

۳- ذیل تاریخ اسلام، ص ۹۲.

۴- بدر الطالع شوکانی، ج ۱، ۷۹.

۵- طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۶۶.

۶- النجم الظاهر، ج ۹، ص ۲۱۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۶۷.

۷- رفع الاثر عن قضاات مصر، ص ۴۲؛ درر الکامنه، ج ۱، ص ۲۸.

ابن کثیر بر رد او اشاره و او را مسخره کرده است. (۱) حال آن که ذهبی بنابر نقل ابن حجر در «درر الکامنه» خیلی او را ستوده است.

۵. ابو الفضل اسکندرانی: او نیز خیلی با ابن تیمیه مخالفت می کرد. (در الکامنه، ج ۱، ص ۲۷۳).

۶. علی ابن اسمح یعقوبی شافعی (متوفای سال ۷۱۰ ه. ق.).

ابن حجر در باره او می گوید: «او از مخالفان سرسخت ابن تیمیه بود.» (۲)

۷. علی ابن محمد باجی مصری (متوفای سال ۷۱۴ ه. ق.).

ابن حجر می نویسد: باجی گفته است: «در مناظره ای، نادرستی چهارده مورد از مواردی که ابن تیمیه در کتاب هایش آورده بود را برایش ثابت کردم» ابن حجر می گوید: «او سخت با ابن تیمیه مخالف بود.» (۳)

۸. محمد ابن عبد الرحیم صفی الدین هندی شافعی (متوفای ۷۱۵ ه. ق.).

سبکی می گوید: «او در حضور امیرتکیز و علمای دیگر با ابن تیمیه مناظره کرد و ابن تیمیه از این بحث به آن بحث و از آن بحث به بحث دیگر فرار می کرد. به ابن تیمیه گفت: «تو را مانند گنجشکی یافتم که هر جا خواستم او را بگیرم به جای دیگری فرار می کند ...» (۴)

---

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۶۷.

۲- درر الکامنه، ج ۱، ص ۳۵۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۵، ص ۹۲؛ درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۹.

ذهبی در وصف او می گوید: «علامه یگانه... دارای اعتقاد خوب به مذهب سلف.» (۱)

۹. محمد بن عمر مکی معروف به ابن وکیل شافعی (متوفای سال ۷۱۶ ه. ق.)

سبکی می گوید: «او با ابن تیمیه مناظره های خوبی داشت ...» (۲)

ابن حجر می گوید: «ابن وکیل با ابن تیمیه همیشه مناظره می کرد و در یکی از مناظره ها ابن تیمیه از دیگران کمک خواست.

ابن وکیل گفت: کمک خواستن تو از برادرانت عجیب است.» (۳)

ابن کثیر، ابن تیمیه و پیروانشان خیلی بر او تهمت زده اند. (۴)

۱۰. زین الدین علی بن مخلوف مالکی (متوفای ۷۱۷ ه. ق.)

ابن حجر او را جزء علمایی که با ابن تیمیه مخالفت کرده اند نام برده است. (۵)

ابن کثیر او را قاضی قضات و حاکم مصر خوانده است. (۶) ولی شوکانی در (بدر الطالع، ج ۱، ص ۵۹) او را از شیاطین

خوانده و تهمت های دیگر بر او وارد کرده و گفته است: او صلاحیت این را هم ندارد که حتی بند کفش ابن تیمیه شود.

۱- ذیل تاریخ اسلام، ص ۱۳۷.

۲- طبقات الشافعیه سبکی، ج ۵، ص ۱۴۱.

۳- درر الکامنه، ج ۲، ص ۵۶.

۴- تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۹۲.

۵- درر الکامنه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶- تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۱۰۳.

۱۱. نصر بن سلیمان بن عمر منبجی (متوفای ۷۱۹ ه. ق.) ابن حجر می نویسد: او ابن تیمیه را مذمت می کرد. [\(۱\)](#) ابن تیمیه و اصحابش او را به ملحد و کافر بودن متهم کرده اند.

ذهبی در وصف او می گوید: «شیخ، امام، محدث، نحوی، زاهد، عابد، قناعت پیشه، فقیه سلف ...». [\(۲\)](#)

۱۲. نجم الدین احمد بن محمد ابن سالم (متوفای سال ۷۲۳ ه. ق.)

او از مخالفان سرسخت ابن تیمیه بود و مزی را که از شاگرد و دوستان ابن تیمیه بود زندانی کرد و با ابن تیمیه در این باره سخت مشاجره داشت. [\(۳\)](#)

ذهبی در وصف او می گوید: «امام، عالم، قاضی قاضات، بزرگ پیشواها...». [\(۴\)](#)

۱۳. علی بن یعقوب بکری شافعی (متوفای سال ۷۲۴ ه. ق.)

او بر اساس گفته خیلی از علما با ابن تیمیه مخالفت ها داشته است. [\(۵\)](#) ابن حجر و ذهبی نیز گفته اند: او شدیداً با ابن تیمیه مخالفت می کرد. ذهبی می گوید: او دیگران را خیلی از منکر نهی می کرد و یک مرتبه بر سر ابن تیمیه پرید و او مذمت نمود. [\(۶\)](#)

۱- درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲- ذیل تاریخ اسلام، ص ۱۶۷.

۳- درر الکامنه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۷۹.

۴- ذیل تاریخ اسلام، ص ۲۰۴.

۵- مرآة الجنان یافعی، ج ۴، ص ۱۰۴ ذیل تاریخ اسلام، ص ۲۱۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۸۰.

۶- درر الکامنه، ج ۱، ص ۳۹۰.

ذهبی ویافعی در کتاب های خود بکری را «امام جلیل القدر وزاهد و با هوش» وصف کرده اند. اما ابن کثیر به او طعن زده است، چون مخالف استادش بوده است.

۱۴. فخر ابن معلم شافعی (متوفای سال ۷۲۵ ه. ق.).

او کتابی به نام «نجم المهتدی و رجم المعتدی» را بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۱)

۱۵. قاضی القضاة محمد ابن علی زملکانی شافعی (متوفای سال ۷۲۷ ه. ق.).

او شفته ابن تیمیه بود، ولی بعداً از او دوری کرد و دو کتاب بر رد وی نوشت. (۲)

ابن کثیر می گوید: «از نیت های خبیث زملکانی این بود که می خواست برگردد به شام و ابن تیمیه را آزار دهد که خدا به آرزویش نرسانید و پیش از رسیدن به آن-جا با دعا و نفرین ابن تیمیه از دنیا رفت.» (۳) حال آن که ابن حجر می گوید: او مسموم از دنیا رفت (و شاید هواداران ابن تیمیه مانند ابن کثیر او را مسموم کرده اند). و ذهبی در مورد او گفته است: عالم عصر و امیر شوافع. ابن حجر نیز خیلی او را ستوده است. (۴) ولی ابن کثیر او را به راحتی متهم می کند؛ زیرا مخالف استاد کذابش بوده است.

۱۶. ابراهیم بن عبد الرحمن فزاری شافعی (متوفای سال ۷۲۹ ه. ق.).

ابن حجر او را از مخالفان ابن تیمیه خوانده است. (۵)

۱- سیف الصقیل سبکی، ص ۱۵۲؛ السلفیه الوهاییه افکاره الاساسیه حسن سقاف، ص ۱۳۵.

۲- درر الکامنه، ج ۴، ص ۷۵.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۱۵۲.

۴- درر الکامنه، ج ۱، ص ۳۴.

۵- درر الکامنه، ج ۲، ص ۴۱.



۱۷. علی اسماعیل قونوی شافعی (متوفای سال ۷۲۹ ه. ق.).

حصنی دمشقی در باره ای او می گوید: «او امام، علامه و شیخ الاسلام در زمانش بود.» (۱)

قونوی در باره ابن تیمیه می گوید: «او از جاهلانی است که نمی فهمد چه می-گوید. او این مثال تفرقه اندازی را از استاد یهودی پست و ذلیلش که به ظاهر مسلمان شده بود گرفته است ...» (۲)

۱۸. عماد الدین ابو الفدا اسماعیل بن علی بن محمود (متوفای یال ۷۳۲ ه. ق.)

او در کتاب «المختص فی اخبار البشر» ج ۲، ص ۳۹۲، می گوید: «ابن تیمیه در سال ۷۰۵ ه- به دمشق احضار شده و به خاطر عقیده اش که خدا را جسم معرفی می کرد مؤاخذه و تنبیه شد.»

۱۹. مفتی و محدث شهاب الدین احمد بن یحیی بن اسماعیل حلبی (متوفای ۷۳۳ ه. ق.)

شمس الدین ذهبی در مورد او می گوید: «علامه، مفتی مسلمین.» (۳)

سبکی در کتاب «طبقات الشافعیه» کتابی را نام برده که در آن مفتی شهاب الدین در موضوع «جهت» به ابن تیمیه رد نوشته است.

۲۰. شهاب الدین بن احمد بن عبد الوهاب بکری (متوفای ۷۳۳ ه. ق.)

او در کتاب «نهایه العرب»، صفحه ۱۶۰، گفته است: «ابن تیمیه فتوا داده است که نه زیارت قبر پیامبر جایز است و نه قبر ابراهیم و دیگر انبیا و اولیا. و شاگردش

---

۱- زرکلی وهابی می گوید: «قونوی فقیه شافعی و قاضی شام بود.» (الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۴).

۲- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۸۸.

۳- ذیل «تاریخ اسلام»، ص ۳۰۷.

ابن قیم نیز در بیت المقدس چنین سخنانی را در منبر گفت و مردم برخاستند تا او را بکشند، ولی سرپرست حرم نگذاشت. علما پس از مشورت در باره گفته ای ابن تیمیه به کفر او فتوا دادند. قاضی سیف الدین تکبیر قضاوت و علما را جمع کرد و آنگاه قاضی بدر الدین محمد بن جماعت شافعی گفت که او را باید بازداشتند و از فتوا دادن منع کرد و زندانی نمود. پس چنین حکمی صادر شد ... قاضی القضاات شاگردان ابن تیمیه را در دمشق فراخواند که ابن کثیر نیز بین آن ها بود. از آن ها در باره این سخن ابن تیمیه که گفته است: «تورات و انجیل تحریف نشده است»، سؤال کرد. ابن کثیر آن را انکار نمود. اما دیگران شهادت دادند که او این سخن را گفته است. سپس به خاطر این سخنانش شلاق زدند و بعد آزادش کردند. همچنین دیگر شاگردان او مانند ابن قیم را نیز شلاق زد ... زرکلی این کتاب بکری را ستوده است. (۱)

۲۱. محمد بن ابوالیمنی لخمی فاکهی مالکی (متوفای سال ۷۳۴ ه. ق.).

او کتابی به نام «التحفه المختاره فی الرد علی منکر الزیاره» بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۲)

۲۲. امام قاضی و فقیه ابو المحاسن جمال الدین یوسف بن ابراهیم بن جمله شافعی، (متوفای ۷۳۸ ه. ق.).

ذهبی و ابن حجر در شرح حالش می گویند: «او در آزار و اذیت ابن تیمیه زیادروی می کرد ... اما او خدا و پیامبر را دوست داشت و بدعت گذاران را آزار می داد. او شخص دین دار و دارای اعتقاد خوب بود ...» (۳)

۱- الاعلام الزرکلی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- السلفیه الوهابیه حسن سقاف، ص ۱۳۶.

۳- درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ذیل «تاریخ اسلام» ص، ۳۴۲.

ذرکلی می گوید: «او اولین حنبلی بود که به مذهب شافعی گروید و قاضی بود و به حدیث توجه داشت.» (۱)

لازم به یادآوری است که در این جا ذهبی و ابن حجر به بدعت گزار بودن ابن تیمیه تصریح کرده اند.

۲۳. شهاب الدین ابن مصری.

او از علما مصر است در درسش به ابن تیمیه حمله می کرد و او را محکوم می نمود. وقتی این خبر به ولی الدین مرداوی حنبلی که از پیروان ابن تیمیه است رسید، به نزد ابن مصری رفت و او را کتک زد.» (۲)

۲۴. عیسی بن مسعود حمیری مالکی، (متوفای ۷۳۲ ه. ق.) او کتابی بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۳)

۲۵. احمد ابن عثمان ترکمانی حنفی (متوفای ۷۴۴ ه. ق.)

او کتابی به نام «الابحاث الجلیل فی رد علی ابن تیمیه» بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۴)

۲۶. ابو حیان محمد ابن یوسف ابن حیان اندلسی (متوفای ۷۴۵ ه. ق.)

او از دوستان ابن تیمیه بوده و پس از آگاهی از برخی اعتقاداتش از او دوری جسته است. او در تفسیر «النهر» ذیل آیه «کرسی» می گوید:

---

۱- الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۱۲.

۲- شذرات الذهب ابن عماد حنبلی، ج ۶، ص ۲۸۲.

۳- درر الکامنه، ج ۱، ص ۴۱۴

۴- السلفیه الوهابیه سقاف، ص ۱۳۶.

«قال في قوله تعالى: {وسع كرسیه السموات والأرض} ما صورته: وقد قرأت في كتاب لأحمد ابن تیمیه هذا الذی عاصرناه وهو بخطه سماه (كتاب العرش): إن الله يجلس على الكرسي وقد أخلی مكانا يقعد معه فيه رسول الله صلی الله علیه و آله؛ (۱) در کتاب همان ابن تیمیه ای که هم عصر ماست خواندم که نوشته است: «همانا خدا بر کرسی می نشیند و جایی را هم خالی گذاشته که در آن پیامبر می نشیند.»

ابن حجر می گوید: «در ابتدا ابن حیان ابن تیمیه را خیلی بزرگ می شمرد و در شعری او را مدح نمود. ولی سپس از او منحرف شده و در تفسیرش او را با کل بدی یاد کرده و او را به مجسمه بودن نسبت داد. گفته شده که او کتاب «عرش» ابن تیمیه را خواند و متوجه شد که ابن تیمیه خدا را جسم می داند.» (۲)

زیبیدی می گوید: سبکی گفته است: «کتاب «عرش» ابن تیمیه از قبیح ترین کتب اوست ... وقتی ابن حیان این کتاب را دید و خواند همیشه ابن تیمیه را لعن می کرد تا اینکه از دینا رفت. و این واقعه پس از آن بود که او ابن تیمیه را تعظیم و احترام می کرد.» (۳) باید دقت داشته باشیم که ابن حجر ابن حیان را در شرح حالش خیلی ستوده است.

۲۷. شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸ ه. ق.)

۱- تفسیر النهر، ج ۱، ص ۲۵۴؛ دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۰۰.

۲- درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- اتحاف الساده المتقین، ج ۱، ص ۱۰۶؛ سیف الصقيل، ص ۹۳.

ذهبی نیز در ابتدا از دل‌باخت گان به ابن تیمیه بود. بنابر این، سبکی می نویسد: «ابن تیمیه به ذهبی، مزی، برزالی و خیلی دیگر از پیروانشان ضرر آشکاری وارد کرده ...» (۱)

اما ذهبی پس از آگاهی به مخالفت با ابن تیمیه برخاسته است. او می گوید: «من با ابن تیمیه در مسأله اصلی و فرعی مخالف هستم.» (۲)

ذهبی در نامه طولانی به ابن تیمیه که مشهور به «نصیحت ذهبیه» است، به پاره‌ی از این اختلافات اشاره کرده که ما ترجمه بعضی از فقرات مهم آن را می آوریم:

سبکی می نویسد: «نامه ای که ذهبی به ابن تیمیه نوشته و من (سبکی) آن را از خط قاضی قضاات برهان الدین بن جماعت نوشتم و او این نامه را از خط حافظ ابوسعید بن علاء نوشته و او این نامه را از خط ذهبی نوشته است: ستایش خدا را بر ذلت و خواری ام! خدایا به من رحم نما و لغزشم را کم کن و ایمانم را حفظ فرما ... و شوقم بر برادران مؤمنی که مرا در گریه کردن یاری می کنند ... خوشا به حالی کسی که عیب خودش او را از عیب دیگران باز داشته است. تا کی ذره ای را که در چشم دیگران است می بینی، ولی شاخ چشم خودت را فراموش می کنی! تا کی خودت و سخنانت را مدح و ستایش و علما را مذمت می کنی و دنبال عیب مردم می گردی ... آری، می دانم که تو به من برای یاری خودت می گویی: «سرزنش آن ها که بوی اسلام را نچشیده اند و اسلام را نشناخته اند جهاد است». ای مرد تو را به خدا از ما جدا شو همانا تو ستیزگر و دارای زبان دانا و برا هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله از مسائلی کراحت داشت و از زیاد سؤال کردن منع کرد و فرمود: «بیش

۱- طبقات الشافعیه، ج ۱۰، ص ۴۰۰.

۲- درر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۱.

ترین چیزی که برای امتم از آن می ترسم منافقان برا و دانا زبان است.» زیاد سخن گفتن بدون لغزش، اگر از حلال و حرام باشد، قلب را می میراند و کور می کند ... . تا کی کفریات فلسفه را جست و جو می کنی تا به عقل های ما برگردانی. ای مرد، همانا فیلسوفان و کتب آن ها را بلعیدی ... . یا به زیان و ناکامی کسی که از تو پیروی کند، حتماً چنین کسی در معرض زندیق (کافر) شدن و نابودی قرار خواهد گرفت، به خصوص که اگر کم علم و دین و شهوت ران باشد. ولی او برای تو فایده دارد، نزد تو با دست و زبانش جهاد می کند و در حقیقت دشمن توست. غیر این است که اکثر پیروانت همنشینان وابسته، کم عقل یا جاهل و کذاب و بی فهم یا ماهر در فریب و حيله گری هستند. اگر مرا تصدیق نمی کنی، خودت آن ها را بسنج و عادلانه امتحانشان کن. ای مسلمان خر شهوت را برای ستایش خودت پیش نینداز. تا کی خودت را تصدیق می کنی و خوبان را دشمن می داری. تا کی خودت را بزرگ می شماری و دیگران را کوچک. تا کی سخن خودت را مدح می کنی به طوری که به خدا قسم احادیث صحیحین را آن گونه مدح نمی کنی ... . آیا وقت آن نرسیده که توبه کنی؟ تو در هفتاد سالگی به سر میبری و مرگ نزدیک شده است. به خدا قسم فکر نمی کنم که تو مرگ را به یادت بیاوری، بلکه کسی را که یاد مرگ می کند تحقیر می کنی. گمان نمی کنم که سختم را قبول کنی و میلی هم به موعظه من نخواهی داشت و تو همت بزرگی داری بر نوشتن چندین جلد کتاب برای باطل کردن این نوشته من ... . و اگر حال تو نزد من که دوست دار و مشفق هستم این باشد پس نزد دشمنانت چه حال داشته باشی. به خدا قسم بین دشمنان تو شخصیت های صالح، عاقل و فاضل وجود دارند، چنان که بین دوستانت دروغگویان و فاجران، جاهلان و کوران و گاوها وجود دارند. من از تو راضی

هستم که مرا آشکار دشنام دهی، ولی در پنهانی از سخنانم نفع ببری. خدا رحمت کند کسی را که عیبم را به من هدیه دهد ...  
(۱).

یادآور می شویم که وهابی ها امروزه این نامه را تکذیب کرده و می گویند: «آن را دیگران ساخته و به ذهبی نسبت داده اند. ولی شما به کتب ذهبی به خصوص کتاب «سیر اعلام النبلاء» او مراجعه کنید، خواهید دید که او چگونه در باره استغاثه و توسل و دعا نزد قبور اولیا مطالب را نقل می کند و با ابن تیمیه مخالفت می کند. و ما نمونه هایی را در کتاب «توسل و استغاثه در اسلام» ذکر کردیم و حتی در بعضی موارد محققان آن کتاب که وهابی هستند اعتراف کرده اند که ذهبی آن سخن را بر رد ابن تیمیه گفته است و سخنان زیر نیز که از ذهبی است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست به حقیقت این نامه ای ذهبی و نظر او در باره ابن تیمیه دلالت می کند.

ذهبی پس از نقل طلب شفا نمودن احمد بن حنبل با آب موی پیامبر صلی الله علیه و آله با سرزنش ابن تیمیه می گوید:

«این المتنطع المنکر علی أحمد وقد ثبت ان عبد الله سأل أباه عن يلمس رمانه منبر النبي ويمس الحجره النبويه، فقال: لا اری بأس. اعاذنا الله وایاک من رأی الخوارج ومن البدع؛ (۲) کجاست آن زبان دراز منکر بر احمد؟ ... همانا ثابت شده که عبد الله در باره کسی که به جهت تبرک دسته ای منبر را لمس

- ۱- الاعلان بالتوبيخ لمن ذمت التاريخ سخاوی، ص ۳۰۷؛ سيف الصقيل سبکی، ص ۲۱۷؛ توفيق الرباني، ص ۲۰۶؛ مجمع العقیده ابو المحاسن دمشقی، ص ۳۲۰ و دیگران
- ۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

می کند و حجره پیامبر را نیز (برای تبرک) مسح می کند، از پدرش احمد بن حنبل سؤال کرد. احمد گفت: «من هیچ مشکلی بر آن نمی بینم». سپس ذهبی با اشاره به نظر امثال ابن تیمیه که تبرک را نوعی شرک می دانند می گوید: «خدا ما و شما را از رأی و نظر خوارج و بدعت گزاران پناه دهند.»

در گذشته نیز ملاحظه کردیم که ذهبی به بدعت گزار بودن ابن تیمیه اشاره کرد، آن جا که در باره یوسف بن ابراهیم که ابن تیمیه را آزار می داده گفت: «او بدعت گزاران را آزار می داد.»

باید خوب دقت داشته باشیم که ذهبی با این سخنانش رأی و نظر ابن تیمیه را موافق با نظر خوارج معرفی کرده و تحریم توسل و تبرک و ... را از بدعت های او دانسته است.

۲۸. تقی الدین محمد بن ابی بکر اخنائی مالکی (متوفای ۷۵۰ ه. ق).

او کتابی نوشته به نام «المقاله المرضیه فی رد علی من ینکر زیاره المحدثیه». او قاضی القضاة بوده است. ابن حجر نیز در باره وی می گوید: «او از مخالفان سرسخت ابن تیمیه و پیروانش بود.» (۱)

۲۹. علی بن عبد الکافی سبکی شافعی (متوفای سال ۷۵۶ ه. ق).

او از قضات و علمای برجسته اهل سنت و شافعی مذهب می باشد. سبکی در عقیده و فقه شش کتاب بر رد ابن تیمیه نوشته است به نام های:

\* «شفاء السقام فی زیارت خیر الانام.»

\* «الدره المزیه فی رد علی ابن تیمیه.»



\* «الاعتبار ببقاء الجَنَّة و النَّار.»

\* الشن الغاره على من انكر سفر الزياره .»

\* النظر المحقق في الحلف بالطلاق معلق.»

\* نقد الاجتماع و الافتراق في مسائل الايمان و الطلاق.

به زودی به بعضی از سخنان او در باره عقیده ابن تیمیه اشاره خواهد شد.

۳۰. صلاح الدین خلیل کیکلدی دمشقی مقدسی (متوفای سال ۷۶۰ ه. ق.).

او در رد بر فتاوی ابن تیمیه پیرامون زیارت قبر پیامبر احادیث وارد کرده در باره زیارت قبر پیامبر را برای استادش برهان الدین فزاری جمع آورده است.

۳۱. بهاء الدین عبد الوهاب بن عبد الرحمان شافعی (متوفای ۷۶۴ ه. ق.).

او کتابی به نام «الحوادث لا- اول لها» بر رد ابن تیمیه نوشته است. همچنین در کتاب «المنقض من الذلل» نیز بر ابن تیمیه رد نوشته است.

۳۲. عزّ الدین بن جماعه کنانی (متوفای سال ۷۶۷ ه. ق.).

او در باره ابن تیمیه می گوید: «او کسی است که خدا او را گمراه کرده و لباس ذلت و خواری را بر تن او کرده است.» (۱)

زمانی که فتوای ابن تیمیه در مورد منع سفر از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به او رسید، بر جواز آن فتوا داد و گفت: «گوینده این سخن گمراه و بدعتگزار است.» (۲)

۳۳. عبد الله بن اسعد بن علی یافعی مکی شافعی (متوفای سال ۷۶۸ ه. ق.).

او می گوید: «در سال ۷۰۵ ه. ق، فتنه شیخ حنابله ابن تیمیه واقع شد.» سپس به چندین بار زندانی شدن ابن تیمیه اشاره کرد و می گوید: «او در مصر به مردم می-»

۱- جوهر المنظم، ص ۳۰؛ شواهد الحق، ص ۱۵.

۲- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۳۲۵.

گفت: «خدا در حقیقت روی عرش قرار گرفته و همچنین خداوند با حرف و آواز سخن می گوید.» سپس در دمشق و غیر آن ندا داده شد: «هر که هم عقیده ابن تیمیه باشد خون و مالش حلال است.» (۱)

یافعی از تاریخ نویسان بزرگ اهل سنت و هم عصر ابن تیمیه و از شافعی های یمن بوده و در مکه زیسته و آن جا نیز از دنیا رفته و از جمله کتاب هایش «مرآه الجنان» است. (۲)

ابن قاضی شبهه در باره یافعی می گوید: «امام، عارف، فقیه، عالم، شیخ حجاز ...» (۳)

۳۴. قاضی القضاة ومحدث تاجالدین عبدالوهاب بن امین سبکی شافعی (فرزند سبکی قبلی) (متوفای سال ۷۷۱ ه. ق.).

همو است که گفته است: «ابن تیمیه به ذهبی، مزّی، برزالی و پیروانشان ضرر آشکاری رسانده است و...» (۴)

او در مقام مدح پدرش بر این که پدرش علیه بدعت های ابن تیمیه قیام کرده است اشاره کرده و پدرش را ستوده است. (۵)

۳۵. ضیاء الدین خلیل بن اسحاق مالکی (متوفای ۷۷۶ ه. ق.).

۱- درر الکامنه، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲- الاعلام زرکلی، ص ۷۲

۳- طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص ۴۴۴.

۵- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

قسطلانی می گوید: در «منسک» علامه خلیل گفته است: «به پیامبر صلی الله علیه و آله توسل جوئید و از خدا بخواهید که به آبروی محمد صلی الله علیه و آله حاجتم را بر آور. چون محل فروریختن کوه های گناه است... بزرگی آن حضرت پیش خدا چنان است که هیچ گناهی با آن برابری نمی کند. هر که عقلش بر خلاف این باشد محرومی است که خداوند بصیرتش را از بین برده و قلبش را گمراه کرده است. مگر چنین کسی این فرموده ای خداوند را نشنید: «وکاش آن ها زمانی که بر جان خویش ستم نمودند پیش تو (ای محمد صلی الله علیه و آله) آمده و از خدا طلب مغفرت و بخشش می نمودند و پیامبر برایشان طلب مغفرت می نمود» نشنیده است. (۱)

قسطلانی گفته است: «شاید مقصودش طعن بر ابن تیمیه باشد.» (۲)

۳۶. محمد بن عبد الله معروف به ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹ ه. ق.)

او در کتابش می نویسد: «بزرگ فقهای حنبلی در دمشق تقی الدین بن تیمیه بود... او هر چند در هر فنی سخن می گفت، ولی در عقلش چیزی بود (یعنی عقلش نارسا بود). من در آن وقت در دمشق بودم و به نماز جمعه حاضر شدم. ابن تیمیه که در منبر برای مردم سخنرانی می کرد از جمله سخنانش این بود که گفت: خدا به آسمان دنیا فرود می آید، به مانند این فرود آمدن من.» این را گفت و یک پله از منبر پایین آمد. یکی از فقهای مالکی معروف به ابن زهرا بر او اعتراض نمود و سخنانش را انکار نمود. مردم به او هجوم آورده و او را با دست و کفش ها زدند تا حدی که عمامه از سرش افتاد. او را به منزل قاضی مالکی ها عزالدین بن مسلم بردند. او وی را ابتدا زندانی نمود و سپس کمکش کرد. قاضی مالکی ها و شافعی ها

۱- سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- مواهب اللدنیه قسطلانی، ج ۸، ص ۳۱۷؛ شرح مواهب زرقانی، ج ۱۲، ص ۲۱۹

این عمل و یاری کردن قاضی را سرزنش کرده و موضوع را به امیر امیران سیف الدین تنکیر شکایت کردند. آن گاه او به ملک ناصر نامه نوشته و برای وی چند کار ناشایست (و فتوهای) ابن تیمیه را گزارش داد. از جمله این فتوا بود که: کسی که قصد سفر برای زیارت قبر پیامبر را کند، نمازش را قصر نخواند؛ (چون سفر گناه انجام داده است) و غیر از این فتواها ... آن گاه ملک فرمان داد که ابن تیمیه در قلعه زندانی شود. سپس او را زندانی کردند تا اینکه در زندان مرد.» (۱)

۳۷. زین الدین عبدالرحمن بن احمد بن رجب حنبلی (متوفای سال ۷۹۵ ه. ق.).

او کتابی بر رد ابن تیمیه نوشته است. ابوبکر حصنی می گوید:

وكان الشيخ زين الدين ابن رجب الحنبلي ممن يعتقد كفر ابن تيميه وله عليه الرد وكان يقول بأعلى صوته في بعض المجالس: معذور السبكي يعني في تكفيره؛ (۲) شيخ زين الدين بن رجب حنبلي از جمله کسانی بود که بر کافر بودن ابن تیمیه معتقد بودند و او کتابی بر رد ابن تیمیه نوشته و در بعضی از مجالس همیشه با صدای بلند می گفته است: «سبکی در اینکه ابن تیمیه را کافر خوانده معذور است.»

زرکلی در باره ابن رجب می گوید: «عبد الرحمان بن احمد بن رجب حافظ واز جمله علماست.» (۳) ابن حجر نیز او را ستوده است. (۴)

۳۸. محمد ابن عرفه تونسلی مالکی (متوفای سال ۸۰۳ ه. ق.).

۱- الرحله ابن بطوطه، ص ۵۷، ۵۸؛ سيف الصقيل سبكي، ص ۶ و ۹۱ و ۹۳

۲- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۲۱۴.

۳- الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۹۵.

۴- درر الکامنه، ج ۱، ص ۲۹۶.

او می گوید: «از زشت ترین چیزهایی که از ابن تیمیه نقل شده است، سخنش در باره کتاب «شفا» قاضی عیاض است که گفته است: «این مغربی چه غلوی کرد.»<sup>(۱)</sup>

۳۹. زین الدین عبد الرحمان بن حسین عراقی (متوفای ۸۰۴ ه. ق.).

۴۰. ابوالحسن ابراهیم عمر بن حسن (متوفای سال ۸۰۵ ه. ق.).

سخاوی می گوید: «او دشمنی خود با ابن تیمیه را صراحتاً در مسائل زیادی بیان کرده است.»<sup>(۲)</sup>

۴۱. قاضی قضات برهان الدین ابراهیم بن محمد معروف به ابن خطیب (متوفای سال ۸۲۵ ه. ق.).

او به کتاب ابو بکر حصنی که در زیر ذکر خواهد شد حاشیه نوشته و سخنان حصنی در باره ابن تیمیه را تأیید کرده و گفته است: «خطاهای ابن تیمیه و پیروانش روشن تر از این است که نیاز به بیان داشته باشد.»<sup>(۳)</sup>

۴۲. حافظ ابوزرعه ولی الدین بن زین الدین عراقی (فرزند عراقی قبلی) (متوفای سال ۸۲۶ ه. ق.).

ابوزرعه می گوید: «شیخ ابن تیمیه در دنیا زاهد بود، ولی چنان که گفته شده است، علمش بیشتر از عقلش بود. اجتهادش او را به پاره کردن و زیر پا گذاشتن اجماع در مسائل زیادی کشاند. گفته شده که آن به شصت مسأله می رسد. عالمان زمانش به سرعت به او رد نوشتند و خطاکاری و بدعتگزاری او را روشن کردند. به

۱- فهرس الفهارس تونسسی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- الضوء اللامع لاهل القرن تاسع، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳- الفتاوی السهمیه (نوشته ای گروهی از علما) ص ۴۹.

همین سبب در زندان بود و آن جا مرد. مخالفت های ابن تیمیه با اجماع مسلمین تنها در فروع نبود، بلکه خیلی از آن ها در اصول بود. چه قدر زشت بود دو فتوای او در باره طلاق و زیارت (قبر پیامبر صلی الله علیه و آله) که امام تقی الدین سبکی در این دو موضوع بر او رد نوشته و خیلی کاری خوبی کرده است.» (۱)

۴۳. ابو بکر بن محمد تقی الدین حصنی دمشقی (متوفای ۸۲۹ ه. ق.).

عمر رضا کحاله در وصف حصنی می گوید: «حصنی دمشقی شافعی فقیه ومحدث است.» (۲)

زرکلی می گوید: «امام تقی الدین حصنی (متوفای سال ۸۲۹ ه. ق) فقیه با تقواست. او دارای کتاب های زیادی است که از جمله آن هاست کتاب «دفع الشبه من شبه و تمرد». (۳)

تقی الدین حصنی این کتاب را که زرکلی نام برد بر رد ابن تیمیه نوشته است که ما برخی از سخنان او در مورد ابن تیمیه را از این کتابش ذکر می کنیم.

او می گوید: «همانا سبب نوشتنم این چند حرف را به خاطر به حیرت آمدنم است از قومی که باطن خبیث داشته و خود را به مذهب سید جلیل امام احمد نسبت می دهند. به خدا سوگند که آن ها بر خلاف آن مذهب عمل می کنند. عجب است که آن ها امام احمد را بین مردم بزرگ می شمارند، ولی در پنهانی او و بقیه امامان را گمراه می دانند. آن ها کافرتر از کسانی هستند که تکبر ورزیده، حقیقت را انکار می کنند. مردم عوام و طلاب ناتوان وبی علم را با فریب های شیطانی و اظهار عبادت

۱- الاجوبه المرضیه علی اسأله مکیه (از نسخه خطی

۲- معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۸۴.

۳- الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۶۹.

و ساده زیستی و خواندن احادیث، گمراه می کنند. این فریبکاری آن ها را برخی مردم عوام نیز متوجه شدند. پس با این چند حرفی که می نویسم حقیقت آن ها روشن تر خواهد شد - ان شاء الله، مگر برای کسی که خداوند گمراهی و در عذاب ابدی باقی ماندنش را خواسته باشد. (۱)

باز همو می گوید: «هر که عذاب ابدی جهنم را انکار کند (که ابن تیمیه از جمله آن هاست) با خداوند مخالفت کرده است. چون خداوند در قرآن می فرماید: می خواهند که از آتش خارج شوند، ولی آن ها خارج نخواهند شد و برای آن ها عذاب همیشگی است. (۲) آیات در این باره خیلی زیاد است ...» (۳)

باز همو می گوید: «هر که استوا بر عرش را به معنای مستقر و جایگیر شدن در عرش بگیرد، حتماً بین خداوند و بندگانش برابری قائل شده است.» (۴)

این نویسنده خطاب به ابن تیمیه و پیروانش می گوید: «شما مذهب خود را با تعصب برای یزید بن معاویه زینت دادید، در حالی که صاحب مذهب (احمد بن حنبل) لعن یزید را جایز دانسته است.» (۵)

او در باره احادیثی که در آن ها آمده است: «خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می آید ...» می گوید: «این حدیث را بیست نفر از صحابه روایت کرده اند. در گذشته بیان کردیم که برای خداوند حرکت و تغییر محال است. چون این از

۱- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۲۰.

۲- مائده، آیه ۳۷.

۳- دفع الشبه من شبه و تمرد، تقی الدین حصنی، ص ۲۰.

۴- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۳۹.

۵- همان، ص ۲۶.

صفات حادث است و هر که این چیز را در حق خداوند گوید، خدا را به مخلوقاتش مانند کرده است و این کفر روشن است...  
«(۱)»

سپس از ابن جوزی نقل می کند که گفته است: «هر که «استوی علی العرش» را به معنای قرار گرفتن خداوند بر عرش بداند ما از او بیزار هستیم. آن ها مذهب ما را پست زدند و به خاطر سخن آن ها مردم بر ما عیب می گیرند.» (۲)

یادآور می شویم که قبل از ابن تیمیه، ابن ابی یعلی نیز همین اعتقاد را داشته است و سخن ابن جوزی متوجه اوست.

باز هم حصنی دمشقی می گوید:

از امام شافعی در باره «استوی» سؤال شد و او چنین پاسخ داد: «ایمان آوردن به استوی، بدون (آن که استوا خداوند را به مانند قرار گرفتن مخلوقاتش) تشبیه نمایم و آن را تصدیق نمودم، بدون آن که آن را مانند سازم. خودم را در اینکه نمی توانم درک کنم متهم کردم و از فرو رفتن در فکر آن خودداری کردم». از ابوحنیفه در این باره سؤال شد و او گفت: هر که بگوید که نمی دانم که خدا در آسمان است یا در زمین، حتماً کافر شده است. چون چنین سخن در باره خدا جای و مکان قائل شدن برای اوست و هر که خیال کند که خداوند دارای جای و مکان است او از مشبهه است». از امام مالک نیز سؤال شد و او گفت: «استوی معلوم است و چگونگی آن مجهول و ایمان به آن واجب است و سؤال در باره اش بدعت است». پس امام مالک علم به چگونگی استوی را نفی می کند. و هر که به وسیله این سخن مالک

۱- همان، ص ۳۹.

۲- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۴۴.



استدلال بر این کند که خدا بر بالای عرش قرار دارد، چنین استدلال او به خاطر نادانی و بدفهمی وی است.»<sup>(۱)</sup>

باز هم حصنی دمشقی می گوید: در «صحیح بخاری» و «مسلم» از علی چنین روایتی نقل شده است که می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: به زودی در آخر الزمان قومی خارج می شوند که احمق و کم عقل اند. آن ها هر چند حدیث می گویند و قرآن هم می خوانند، ولی ایمان از حلقومشان پایین تر نمی رود. از دین به مانند بیرون آمدن تیر از کمان خارج می شوند. در «صحیح مسلم» از علی روایت شده که می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «قومی از امتم خارج می شوند که قرآن و نماز می خوانند و گمان می کنند به نفعشان است، ولی آن قرآن خواندن نیز بر ضررشان است. نمازشان از سینه شان پایین تر نمی رود و چنان که تیر از کمان بیرون می آید آن ها از اسلام خارج می شوند.» و نیز در «صحیح بخاری» و «مسلم» از ابن عمر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر فرمودند: آگاه باشید که حتماً فتنه از این جا برپا می خیزد - اشاره نمود به مشرق. از همان جای که شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.»<sup>(۲)</sup>

سپس حصنی می گوید: «این بدعتگزار (ابن تیمیه) از حزان است. شرق سرزمینی است که همیشه اهل بدعت از آن بیرون می آیند، مانند جعد و غیره.» در حدیث دیگری آمده است: «به زودی در امتم اختلاف برپا می شود. (آن اختلاف برنگیزان) سخن خوب به زبان می آرند، ولی عمل بد انجام می دهند. قرآن می خوانند، ولی از سینه هایشان پایین نمی رود. از دین خارج می شوند ... آن ها بدترین

۱- دفع شبهه التشبیه ابن جوزی، ص ۲۷۵ و ۲۷۷؛ دفع الشبه من شبه و تمرر، ص ۴۸.

۲- دفع الشبه من شبه و تمرر، ص ۸۱.

خلق هستند... آن‌ها برای عمل به قرآن دعوت می‌کنند، ولی خود اهل قرآن نیستند... . پرسیدند که آن‌ها چه نشانه‌ای دارند؟ فرمودند: نشانه آن‌ها تراشیدن سر است ...»

احادیث در این باره زیاد است. در شناخت وهابی‌ها یک حدیث هم کفایت می‌کند، جز برای کسی که خداوند اراده گمراهی او را کرده باشد.» (۱)

باز هم حصنی می‌گوید: «بدان که من در سخن این خبیث که در قلبش مرض گمراهی است نگاه کردم که از آیات و روایات متشابه برای فتنه اندازی پیروی می‌کند و در این راه مردم عوام و غیره نیز از او پیروی می‌نمایند. در آن چیزهایی یافتیم که نمی‌توانم بر زبان آورم؛ چون در آن تکذیب پروردگار و همچنین اهانت به پیامبران و خلفای راشدین و پیروان موفق آن هاست. من از ذکر آن‌ها گذشتم و تنها چیزی را ذکر می‌کنم که امامان متقین آن را ذکر کرده اند.» (۲)

باز هم می‌گوید: شنیدیم که ابن تیمیه و پیروانش در باره خداوند می‌گویند: خداوند جسم است و با حرف و آواز سخن می‌گوید و... . آن‌گاه ما در مصر و شام به پا خاستیم و هر انسان با فهمی سخن ابن تیمیه را می‌شنید این آیه را می‌خواند: «لقد جئت شیئاً نکرى؛ همان مطلب منکر آوردی.» پس او سخن رانده موعظه کرد و آیه «استوی» را به زبان آورده گفت: «قرار گرفتن خدا بر عرشش مانند این قرار گرفتن من است». مردم او را از منبر پایین آوردند و با مشت و کفش و چیزهای دیگر شروع به زدنش نمودند تا اینکه او را به نزد بعضی از حاکمان بردند ... در

---

۱- همان، ص ۸۱.

۲- همان، ص ۸۳.

باره این آیه: «همانا خدا همراه ماست.» می گوید: «خدا همراه ماست و او بالای عرشش است به معنای حقیقی (نه مجازی) ...» (۱)

فتوایی که با خط قضات هر چهار مذهب در قاهره صادر شد در مقابل سخنانی بود که ابن تیمیه در باره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است، که زیارت انبیا و صالحین بدعت است... این سخنان ابن تیمیه باطل و مردود است. جماعتی از عالمان نقل کرده اند: «زیارت پیامبر حتماً فضیلت و سنتی است و مورد اتفاق همگان می باشد. لازم است این مفتی مذکور (ابن تیمیه) به خاطر چنین فتوا که نزد امامان و علما باطل است عذاب شود و از فتواهای غریب و بیگانه بازداشته شود و اگر از آن خودداری نکرد حبس و زندانی شود». این فتوا را محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعت شافعی نوشت. و قاضی محمد بن جریر حنفی نیز آن را تأیید نمود و اضافه کرد: «باید از هم اکنون زندانی شود». و همچنین محمد بن ابی بکر مالکی نیز آن را تأیید کرد و گفت: «در زجر و عذابش زیاده روی شود تا با این عمل فساد رفتار او از جامعه دور کرده شود». و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز آن را تأیید کرد.» (۲)

در فتوای دیگری ابن تیمیه گفته است: «زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران به اجماع قطعی گناه و حرام است.» به جهت چنین فتوا غیرت قاضی جمال الدین محمد بن عبد الرحمان قزوینی جوشید... و آن گاه به بدعتگزاری و ذلیلی و گمراهی ابن تیمیه اتفاق کردند و او را زندانی نمودند. ذهبی پس از نقل داستان ابن تیمیه می گوید: «سپس در دمشق ندا دادند که هر که در عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است». (دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۹۶).

۱- دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۸۸.

۲- دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۹۶.

همچنین حصنی به این سخن ابن تیمیه که گفته است: «عذاب جهنم به آخر می رسد» و «عالم خود از اول بوده، نه اینکه خدا عالم را خلق کرده باشد» نیز اشاره کرده می گوید: «همانا ابن تیمیه که به دریای علم وصف شده است، نباید به آن مغرور شد. این سخن بعضی از امامان در باره او غریب نیست که گفته اند: او مطلقاً زندق است». چنین سخنی را به این خاطر گفته اند که او به پیامبر و ابو بکر و عمر اهانت کرده و ابن عباس را تکفیر کرده و ابن عمر را مجرم و گمراه و بدعتگزار خوانده است و این را در کتاب «صراط المستقیم» و «الرد علی اهل الجحیم» اش گفته است. من سخنانی را از او خواندم که در آن امامان چهار مذهب را کافر خوانده است. (ابن فرحان وهابی نیز سخنانی مانند این را از او و وهابی ها نقل کرده است که در آینده خواهد آمد.)<sup>(۱)</sup>

باز همو می گوید: «به من خبر رسید که مردی بعد از دفن ابن تیمیه گفت: «در باره این مرد سخنان مختلفی گفته شده است. به خدا سوگند اکنون خود بینم که خداوند با او چه کرد؟» پس قبرش را شکافت و دید که بر سینه اش مار بزرگی است. از آن منظره ترسید. این مرد مردم را از اعتقاد ابن تیمیه بر حذر می داشت و این داستانی را که خود دیده بود به آن ها بازگو می کرد.»<sup>(۲)</sup>

حصنی پس از اینکه ابن تیمیه توسل و استغاثه را انکار کرده (و گفته که به اتفاق مسلمانان نمی شود از مرده طلب یاری کرد) نمونه های زیادی از استغاثه و طلب یاری بزرگان اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ذکر کرده و می گوید: «و تو (ای خواننده) اگر با بعضی از آن چه گذشت آشنا شده و آن ها را با سخن این

۱- دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۱۱۶ و ۱۱۸.

۲- همان، ص ۱۵۹.

شخص پست و ذلیل بررسی کنی (که می گوید: «مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه از مرده سؤال و طلب یاری نمی شود چه آن مرده پیامبر باشد و چه شیخ و غیره») به فجور، دروغ و بهتان گویی و به خبیث ترین مردم بودنش و به اینکه او هیچ اعتقادی ندارد یقین خواهی کرد. و این عادت اوست که (به دروغ) ادعاهای اتفاق و اجماع یقینی می کند (و می سازد) ... «(۱)

۴۴. قاضی القضاة نجم الدین عمر بن حجاج بن احمد سعدی شافعی (متوفای ۸۳۰ ه. ق.)

او در پاسخ به سؤالی که در باره ابن تیمیه بوده گفت: وی یک عالم دین داری بوده، ولی در مسائل گوناگونی از راه حق خارج شد و با حکم شرع زندانی شد. عجب و خودباوری اش او را به تجسیم (جسم دانستن خداوند) کشانید؛ تجسیمی که یهود آن را پایه ریزی کردند و به خدای یگانه (با جسم دانستن او) شریک قائل شدند. پیروانش در حق او غلو کرده و او را از همه امامان و علمای امت اسلامی مقدم تر دانستند. حاکمان اسلامی او را زندانی کردند. در دمشق ندا داده شد که به سخن و کتب او نگاه نکنید. سپس پیروان او و هر که هم رأی و عقیده او بود فرار کرد. خیلی جای تعجب است از جاهلان حنبلی این زمان که اگر به آن ها گفته شود: «ابن تیمیه خطا کرد» غضب ناک می شوند، ولی اگر گفته شود: «شافعی، ابو حنیفه، مالک و احمد» خطا کردند غضب ناک نمی شوند. خدایا، شاهد باش که من از تمام کسانی که تو را جسم می دانند و تشبیه می کنند و از حلولی، اتحادی، زندیق و ملحد بیزاری می جویم! و من بیزارم از هر کسی که از زیارت قبر سرورمان پیامبر

صلی الله علیه و آله و از بار سفر بستن برای زیارت آن حضرت و زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحین منع می کند!» (۱)

۴۵. علاء الدین ابن محمد بخاری حنفی (متوفای سال ۸۴۱ ه. ق.)

شوکانی می گوید: «علاء الدین حنفی ابن تیمیه را کافر و بدعتگرار خوانده و در مجالسش می گفت: «هر که ابن تیمیه را شیخ الاسلام گوید با این سخنان کافر می شود» (۲) ابن حجر می گوید: «او شدیداً با ابن تیمیه مخالفت می کرد» (۳)

۴۶. احمد ابن حجر عسقلانی (متوفای سال ۸۵۲ ه. ق.)

ابن حجر می نویسد:

وافترق الناس فيه (فی ابن تیمیه) شیعا فمنهم من نسبه إلى التجسيم لما ذكر في العقيدة الحمويه والواسطيه وغيرهما من ذلك كقوله: إن اليد والقدم والساق والوجه صفات حقيقه لله وأنه مستو على العرش بذاته... ومنهم من ينسبه إلى الزندقه لقوله: النبي لا يستغاث به وأن في ذلك تنقيصا ومنعا من تعظيم النبي... ومنهم من ينسبه إلى النفاق لقوله في علي ما تقدم - أي قضيه أنه أخطأ في سبعة عشر شيئا. ولقوله: إنه كان مخذولا حيثما توجه وأنه حاول الخلافه مرارا فلم ينلها وإنما قاتل للرئاسه لا للديانته ولقوله: إنه كان يحب الرئاسه ولقوله: أسلم أبو بكر شيئا يدرى ما يقول وعلى أسلم صبيبا والصبي لا يصح إسلامه على قول وبكلامه في قصه خطبه بنت أبي جهل

۱- الفتوى السهميه، گروهی از علماء، ص ۴۵.

۲- بدر الطالع شوکانی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳- درر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۳.

وَأَنْ عَلِيًّا مَاتَ وَمَا نَسِيَهَا. فَإِنَّهُ شَنَّ فِي ذَلِكَ فَأَلْزَمُوهُ بِالنِّفَاقِ لِقَوْلِهِ: وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنَافِقٌ؛ (۱) مردم در باره ابن تیمیه چند دسته شده اند: گروهی او را به تجسیم نسبت داده اند، به دلیل آنچه او در کتاب های «عقیده الحمویة و واسطیه» و غیره ذکر نموده است. از جمله او گفته است: همانا دست، قدم، ساق و صورت صفات حقیقی برای خداوند هستند و خداوند ذاتاً بالای عرش قرار دارد. گروهی او را زندیق (منکر خدا) خوانده اند به خاطر این سخنش که گفته: به پیامبر نمی شود استغاثه نمود. در این گفتارش نقض و منع از تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله است. گروهی او را منافق خوانده اند به خاطر این سخنش که گفته است: علی در هفده چیز خطا کرد. علی به هر جا که رو آورد آن جا را خوار نمود. علی بارها سعی کرد که خلافت را صاحب شود، ولی به آن نرسید. او تنها به خاطر ریاست طلبی جنگید نه برای دین. علی ریاست را دوست داشت. ابوبکر در بزرگی سالی ایمان آورده و می دانست چه می گوید، ولی علی در کودکی اسلام آورد و اسلام کودک بنابر قولی صحیح نیست. و نیز به خاطر سخنش در باره خاستگاری علی از دختر ابوجهل و اینکه علی از دنیا رفت، ولی آن دختر از یارش نرفت. او را منافق دانستند به دلیل این حدیث نبوی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «کسی غیر از منافق علی را دشمن نمی دارد.»

این است سخن عالم بزرگ اهل سنت و اعتراف او بر دشمنی ابن تیمیه با امیرالمؤمنین علیه السلام.

اما این که می گوید: اسلام کودک مقبول نیست. به نادرستی این سخن همین کافی است که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را در کودکی پذیرفت.

باز هم ابن حجر می گوید: ابن تیمیه از منبر دو پله پایین آمد و گفت: «خدا این گونه، یعنی به مانند پایین آمدن من پایین می آید» (۱). در ۱۵ ربیع الاول سال ۷۰۷ ه. ق در حضور قاضی از ابن تیمیه خواستند که از این سخنش که خدا را جسم معرفی کرده توبه کند.

باز هم می گوید: «ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» اش بسیاری از احادیث خوب را رد کرده و چقدر در زیادروی خود در رد سخنان نویسنده مخالفش به علی اهانت کرده است که این جا جای ذکر آن ها نیست» (۲).

۴۷. حمید الدین محمد بن احمد فرغانی حنفی (متوفای سال ۸۶۷ ه. ق.)

او کتابی در اعتقادات بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۳)

۴۸. احمد بن عمر بن عثمان شافعی (متوفای ۸۶۸ ه. ق.)

سخاوی می گوید: «او عالم دیندار و صالح بود و پیروان ابن تیمیه را به سختی سرزنش می کرد» (۴).

۴۹. احمد زروق شافعی متوفای سال ۸۹۹ ه. ق.

او می گوید: «ابن تیمیه شخص مسلمان و دارای حفظ و اتقان بود. اما در ایمان و عقیده مورد طعن قرار گرفت. او عقلش نارسا بود، چه رسد به عرفان و معرفتش» (۵).

۱- درر الکامنه ابن حجر، ج ۱، ص ۱۵۴؛ رحله ابن بطوطه، ص ۹۵.

۲- لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳- الضوء اللامع سخاوی، ج ۸، ص ۸۷.

۴- الضوء اللامع سخاوی، ج ۷، ص ۴۷.

۵- شواهد الحق فی استغاثه بسید الخلق یوسف نبهانی، ص ۴۵۳.



علمایی که تا این جا اسامی آن ها یاد شد در قرن هشتم و نهم قمری زیسته اند و اکثر آن ها با ابن تیمیه همزمان بوده اند و چنان که ملاحظه نمودید همگی به وصفی چون امام، قاضی، محدث یا فقیه توصیف شده اند. همچنین ملاحظه کردید که از همه مذاهب چهارگانه اهل سنت، علمای بودند که با ابن تیمیه و عقاید وی مخالفت کرده و بر او رد نوشته اند.

### دیدگاه برخی از علمای پس از قرن نهم

۱. احمد بن محمد قسطلانی مصری (متوفای ۹۲۳ ه.ق.).

او می گوید: «ابن تیمیه سخن زشت عجیبی دارد که شامل منع سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. بر ابن تیمیه در این موضوع سبکی در کتاب «شفاء السقام» رد نوشته و با این عملش قلوب مؤمنین را شفا بخشیده است.»<sup>(۱)</sup>

۲. احمد بن حجر هیتمی مکی شافعی (متوفای ۹۷۴ ه.ق.).

او می گوید: «به تو باد که مبادا به نوشته های ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و غیر آن دو که هوا و هوس خود را خدای خود قرار داده و خدا آن ها را گمراه کرده و به گوش و قلبشان مهر گمراهی زده و چشمانشان را کور کرده است، میل پیدا کنی! چنین انسان ها را چه کسی پس از گمراه کردن خدا می تواند هدایت کند؟ این ملحدان چگونه از حد و رسوم تجاوز کرده و حدود اسلام و حق را پاره کردند؟ گمان کردند که به هدایت خدا رسیدند، ولی این گونه نیست، بلکه آن ها بر بدترین

---

۱- مواهب اللدنیه، ج ۴، ص ۵۷۴.

گمراهی و رساترین زیان و بزرگ ترین دروغ و بهتان قدم گذاشتند. پس خداوند خوار و ذلیلشان ساخته و زمین را از مانند آن ها پاک گرداند!» (۱)

باز هم ابن حجر می گوید: «این تیمیه بنده ای است که خدا او را ذلیل، گمراه، کور و کر و خوار نموده است. امامان به روشنی فسادکاری و دروغگویی او را بیان کرده اند. پس هر که می خواهد با این حقیقت آشنا شود، سخن امام مجتهد و کسی که امامت و جلالت و به درجه اجتهاد رسیدنش مورد اتفاق است و او ابوالحسن سبکی می باشد و نیز به سخن فرزندش ابن جماعت و اهل زمانشان و غیر این ها از علمای شافعی، مالکی و حنفی را بخواند.» (۲)

باز هم ابن حجر می گوید: «ابن قیم و استادش ابن تیمیه گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی دید که پرودگارش دست خود را بین دو کتف او گذاشت آن مکان را بزرگ و گرامی داشت». حافظ عراقی گفته است: من چنین چیزی را پیدا نکرده ام. سپس ابن حجر می گوید: این رأی زشتی است که نشانه گمراهی آن-هاست. چنین سخنی فقط بر اساس مذهب آن دو درست است که برای اثبات آن استدلال کرده و اهل سنت را که چنین سخنی را انکار می کنند سرزنش می نمایند. و چنین سخنی جز اثبات جسم و جهت برای خداوند متعال نیست. خداوند بزرگ و متعال است از آنچه ظالمان می گویند. این دو - یعنی ابن تیمیه و ابن قیم - در این موضوع عقاید زشت زیادی دارند که گوش ها را کر می کند و به دروغ و گمراهی حکم و قضاوت می کنند. خداوند زشت گرداند آن دو را و هر آن کسی را نیز که سخن

۱- الفتاوی الحدیثیه ابن حجر هیتمی، ص ۲۰۳ و ۴۸۰.

۲- الفتاوی الحدیثیه، ص ۱۱۴ و ۲۴۲.

آن ها را می گوید! امام احمد و بزرگان مذهبش از این سخنان زشت بیزارند. چگونه بیزار نباشند در حالی که چنین سخن نزد بسیاری از علما کفر است». (۱)

۳. ضیاء الدین احمد بن محمد و تری شافعی (متوفای ۹۸۰ ه. ق.).

او در کتاب «روضه الناظرین و خلاصه مناقب الصالحین» ردهایی بر این تیمیه نوشته است.

۴. محدث فقیه محمد بن عبدالرؤوف مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه. ق.).

مناوی می گوید: «جهنم بن سفوان گمان کرده که بهشت و جهنم فانی می شوند (یعنی از بین خواهند رفت و همیشگی نیستند). کسی از امت اسلامی پیرو این سخنان نشد، بلکه علما او را به خاطر این سخنان کافر خواندند. بعضی از پیروان امت اسلامی معتقد به فناء جهنم شده اند نه بهشت. ابن قیم مانند استادش ابن تیمیه برای ثابت کردن این نظریه در چندین رساله، بسیار سخن گفته به گونه ای که به کفر نزدیک شده است ...» (۲)

۵. حافظ ابوالفضل عبد الله بن صدیق غماری.

او می گوید: «ابن تیمیه کسی است که بسیاری از مردم به سخنان وی استدلال می کنند و بعضی از آن ها او را شیخ الاسلام می نامند. اما او ناصبی و دشمن علی است و فاطمه را متهم به نفاق کرده است. او خدا را به خلقتش تشبیه می کرد. بدعت گزاران پس از او شاگرد کتاب های او و نتیجه افکار و میوه کاشته ای وی شدند ...» (۳)

از غماری به امام، علامه و حافظ تعبیر می کنند و او شافعی مذهب است.

۱- اشرف المسائل الی فهم الشمائل، ص ۱۷۲.

۲- فیض القدر، ج ۶، ص ۳۱.

۳- صبح السافر فی احکام المسافر، ص ۵۴.

این بود پاره ای از اسم های دانشمندانی که پس از قرن نهم به مخالفت دیدگاه ابن تیمیه برخاسته اند. البته دانشمندان زیادی هستند که در رد بر افکار بدعت آمیز ابن تیمیه کتاب ها نگاشته اند که بعدا به برخی از آن ها اشاره خواهد شد.

## فصل پنجم: محمد بن عبدالوهاب و وهابیت

### اشاره

محمد ابن عبد الوهاب سال ۱۱۱۱ ه ق، در عینه (یکی از شهرهای عربستان سعودی) به دنیا آمده و در سال ۱۲۰۶ ه. ق از دنیا رفته است. او همان کسی است که عقاید و دیدگاه طرد شده ای ابن تیمیه را از نو زنده کرده است.

### سیصد جهاد محمد بن عبدالوهاب با مشرکین

محمد بن عبدالوهاب جنگ و کشتار فراوانی را در طول حیاتش به راه انداخته است. وهابی ها در کتاب های خود سیصد جهاد برای محمد بن عبدالوهاب با مشرکین عربستان بر شمرده می گویند: محمد بن عبدالله (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ده سال با مشرکین جهاد کرد و محمد بن عبدالوهاب بیست سال با مشرکین عربستان جهاد نمود. (۱) وهابی ها با خواندن و بازگو نمودن این مطالب می گویند: ابن عبدالوهاب بیش از پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کرده است. (با این مقایسه می خواهند برتری رهبرشان را در این موضوع حتی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای خود ترسیم کنند.) نکته قابل توجه که باید مسلمین از آن آگاه باشند این است که تمام این سیصد جنگی که محمد بن عبدالوهاب راه انداخته (و به آن اسم جهاد با مشرکین گذاشته اند) تنها با اهل سنت بوده و به نظر بنده بیشترین آن جنگ ها نیز با حنبلی ها بوده است. بنابر این نیز

---

۱- جنگ های ابن عبدالوهاب در کتاب تاریخ نجد به نام «روضه الافکار والافهام لمرتاد حال الامام وتعداد غزوات ذوی الاسلام»، نوشته عالم وهابی شیخ حسین بن غانم ذکر شده است.

می توان کافر و مشرک بودن تمام مسلمین از دیدگاه وهابی سلفیت (۱) را استفاده نمود. لذا وقتی امروزه وهابی ها می-گویند که ما مسلمین را کافر نمی دانیم، دروغ بوده و از روی تقيه است. تقيه ای که خود آن ها آن را نفاق می شمارند، ولی با این وجود خود در برابر مسلمین تقيه کرده و این اعتقاد خود را از مسلمین پنهان نموده و حتی تکذیب می کنند. در آخر کتاب خواهیم خواند که وهابی ها چگونه بر وجود محمد بن عبدالوهاب افتخار کرده و او را الگوی خود قرار داده اند و با خواندن کتاب ها و عملکرد او خود نیز امروزه چگونه مسلمین را به قتل می رسانند.

### سلیمان بن عبدالوهاب اولین مخالف برادرش

پدر و برادر محمد بن عبدالوهاب از همان روزهای اول با او به مخالفت پرداخته و از عقایدش ناراضی بوده اند. برادرش سلیمان از ترس اینکه مبادا برادرش او را بکشد از نزد او فرار کرد. سلیمان اولین کسی است که در رد عقاید باطل برادرش محمد سه کتاب: «الصواعق الالهيه في رد علي الوهابيه» و «فصل الخطاب في رد علي محمد بن عبد الوهاب» را نوشته است.

۱- برخی گمان می کنند وهابی ها فرقه ای هستند و سلفی ها فرقه دیگر. ولی واقعیت این است که این ها يك فرقه هستند، ولی چون دیدند که با اسم وهابیت در جامعه مسلمین مورد بی توجهی قرار گرفتند خود را با اسم سلفیت مطرح کردند چون در لباس این اسم فریب نیز راحت تر است. امروزه بیشتر وهابیت می گویند: اسم وهابی را دشمنان ما بر ما اطلاق می کنند. در حالی که این سخن دروغ است؛ زیرا برخی از علمای این ها در کتاب های خود، خود را به این اسم معرفی کرده اند و حتی اسم کتاب خود را با این اسم گذاشته اند مانند: «حرکه الوهابيه» و امروزه نیز عالم بزرگشان عثمان خمیس از کشور کویت با تأکید می گوید: من به وهابی بودنم افتخار می کنم. او این سخن را در حالی گفت که وهابی دیگر به نام عبدالرحمن دمشقی در کنارش نشسته بود و می گفت: ما وهابی نیستیم و ...

عمر رضا کحاله می گوید: «سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب که پایگزار مذهب وهابی است، بوده و مؤلف این دو کتاب است.» (۱) و دو کتاب فوق را نام برده است.

زرکلی (که خود وهابی محسوب می شود) کتاب دیگری را نیز نام برده است. او می گوید: «سلیمان بن عبدالوهاب برادر رهبر نهضت اصلاح طلب با برادرش به مخالفت برخاست و کتاب هایی در این مورد نوشت که از جمله آن هاست «الرد علی من کفر المسلمین بسبب نذر لغير الله» (رد بر آن کسی که مسلمانان را به خاطر نذر به غیر خدا کافر دانسته است).» (۲)

دیگران نیز گفته اند: «محمد بن عبد الوهاب همه ی مسلمانان را کافر می خواند، به این تهمت که آن ها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسل می نمایند و بر قبور بزرگان دین گنبد و بارگاه می سازند و به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می روند و ...» (۳)

در همین کتاب های یاد شده، آمده است که ابن عبدالوهاب با کمک محمد بن سعود امیر «درعیه» (که پایگزار مملکت سعودی است) به زادگاه خود عینه حمله کرد و خیلی از مردم آن را کشت و خانه هایشان را غارت کرد و لشکریانش (به مانند لشکر مولایش یزید بن معاویه) به زنان آن شهر تجاوز کردند. سپس به شهرهای دیگر نیز حمله کرد و مردم هر شهری را که عقایدش را قبول نمی کردند کشته و آن شهرها را غارت می کردند.

۱- معجم المؤلفین عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۲۶۹.

۲- الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳- تاریخ نجد آلوسی؛ صواعق الالهیه برادرش سلیمان؛ فتنه الوهابیه زینی دحلان.

وهابی ها از این گونه غارت ها و کشتار مسلمین زیاد کرده اند که فقط به یک نمونه آن اشاره می کنیم.

جمیل صدقی زهاوی در مورد حمله ای وهابی ها به طائف می نویسد: «از زشت-ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه. ق قتل عام مردم طائف است که بر کوچک و بزرگ رحم نکردند کودک شیرخوار را در روی سینه مادرش سر بریدند. جمعیتی را که مشغول تعلیم قرآن بودند کشتند حتی گروهی را که در مسجد مشغول خواندن نماز بودند نیز کشتند. کتاب ها را که در بین آن ها مقداری از نسخه های قرآن و صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب های حدیث و فقه بود در کوچه بازار پایمال کردند.» (۱)

زهاوی از بزرگانی است که کتاب های زیادی تألیف کرده و زرکلی آن کتاب-ها را نام برده است. (۲)

این سیره و روشی بود که وهابی ها با پیروی از محمد بن عبدالوهاب در همه سرزمین های اسلامی که با عقیده ای آن ها مخالفت می کرد عملی می نمودند. امروزه نیز اگر شما اخبار جهان را پیگیری کنید می بینید که چگونه وهابی ها در کشور های مختلف، مسلمانان را حتی در ماه مبارک رمضان در مسجد و در حال نماز می کشتند. و اخیرا که اسرائیل به مردم غزه فلسطین حمله نمود، با درخواست مستقیم پادشاه عربستان ملک عبدالله بود و پرداخت تمام هزینه این جنگ را به اسرائیل این پادشاه خائن عربستان بر عهده گرفته بود و از اسرائیل خواسته بود که

۱- الفجر الصادق، ص ۲۲.

۲- الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۱۵۹.



حماس را از بین برد، ولی به کوری چشم این نوکران یهود و امریکا، حماس پیروز گشت.

### ابن عبدالوهاب و پیروانش قتل و خون اهل سنت را مباح می دانستند

ابن عابدین که از بزرگان علما حنفی است در حاشیه «رد المحتار» ج ۴، ص ۴۴۹، تحت عنوان «مطلبی در مورد خوارج زمان ما پیروان (ابن) عبد الوهاب» می نویسد:

كما وقع فی زماننا فی اتباع (ابن) عبد الوهاب الذین خرجوا من نجد وتغلبوا علی الحرمین وکانوا ینتحلون مذهب الحنابله، لکنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون وأن من خالف اعتقادهم مشرکون، واستباحوا بذلك قتل أهل السنه و قتل علمائهم، حتی کسر الله تعالی شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین عام ثلاث و ثلاثین و مائتین و ألف؛ (۱) چنانی که واقع گردید (چنین امری) در زمان ما در مورد پیروان (ابن) عبد الوهاب آن هایی که از نجد خارج شده و بر حرمین (مکه و مدینه) سیطره پیدا نمودند. آن ها هر چند خود را پیرو مذهب حنبلی می نامند، ولی معتقدند که تنها آن ها مسلمان بوده و هر که مخالف اعتقاداتشان باشد مشرک است. و با چنین اعتقادی کشتن اهل سنت و علما اهل سنت را مباح و جایز نمودند تا اینکه خداوند شوکت و قدرت آن ها را شکست و شهرهای آن ها را ویران نمود و لشکر مسلمانان بر آن ها پیروز گشت. و این حادثه در سال ۱۲۳۳ ه. ق اتفاق افتاد.»

---

۱- رد المحتار ابن عابدین، ج ۴، ص ۴۴۹.

## نظر سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش

سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش محمد بن عبدالوهاب در کتاب خود می گوید:

فإن اليوم ابتلى الناس بمن ينتسب إلى الكتاب والسنة، ويستنبط من علومهما، ولا يبالي بمن خالفه. وإذا طلبت منه أن يعرض كلامه على أهل العلم لم يفعل. بل يوجب على الناس الأخذ بقوله، وبمفهومه، و من خالفه فهو عنده كافر. هذا، و هو لم يكن فيه خصله واحده من خصال أهل الاجتهاد، ولا والله عشر واحده. ومع، هذا فراج كلامه على كثير من الجهال. فإنا لله وإنا إليه راجعون. الأمه كلها تصيح بلسان واحد، و مع هذا لا يرد لهم في كلمه، بل كلهم كفار أو جهال، اللهم اهد الضال و رده إلى الحق؛ (۱) امروزه مردم گرفتار کسی شده اند که به قرآن و سنت نسبت داده می شود و علوم قرآن و سنت را استنباط می کند و از مخالفان خود باکی ندارد. اگر به او گفته شود: سخن و نظریه خودت را بر علما عرضه بکن، نخواهد کرد بلکه (معتقد است که) بر مسلمین واجب است از سخن و برداشت او تبعیت کنند و هر که با او مخالفت کند، پس او نزد وی کافر است. (۲) این در حالی است که او حتی یکی از شرایط اهل اجتهاد را هم ندارد. به خدا سوگند که او حتی یک دهم از شرایط اجتهاد را هم

۱- فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب، نوشته سلیمان بن عبدالوهاب برادر رهبر وهابیت، ص ۲۵.

۲- در حاشیه کتاب در مورد این سخن محققان کتابش که گروهی از علما هستند، می گویند: منظورش در این سخن برادرش محمد بن عبدالوهاب است و اما تکفیرش مخالفانش را امر مشهوری است که از او به تواتر رسیده است و این واقعیت را غیر سلیمان نیز گفته است. (فصل الخطاب، حاشیه ص ۲۶).

ندارد. و با این حال سخن او در میان بسیاری از جاهلان رواج یافته است. فانا لله وانا اليه راجعون. با این وجود کل امت اسلام (علما اسلام) یک صدا نارضایتی خود را اعلام می کنند، ولی او بر آن ها رد علمی نمی دهد، بلکه همه آن ها نزد او کافر و یا جاهل هستند. خدایا شخص گمراه را هدایت فرما و او را به سوی حق برگردان.

پیروی از ابن عبدالوهاب رکن ششم اسلام است

بین سلیمان و برادرش محمد چنین گفت و گویی پیش آمده است: سلیمان به برادرش محمد گفت: ای محمد، ارکان اسلام چند تاست؟ رهبر وهابی ها می گوید: پنج تا. سلیمان می گوید: تو آن را شش تا کردی و ششم آن اینک: «هر که از تو پیروی نکند مسلمان نیست و این نزد تو رکن ششم از ارکان اسلام است.»<sup>(۱)</sup>

ابن فرحان بعد از نقل این خبر می گوید: «سخن سلیمان این جا لازمه ای عمل و اعتقاد ابن عبدالوهاب است، نه اینکه او چنین سخنی را گفته باشد.»<sup>(۲)</sup>

۲. عثمان بن منصور حنبلی نیز می گوید: ولی این مرد اطاعت و پیروی از خودش را رکن ششم اسلام قرار داد.<sup>(۳)</sup>

باز سلیمان در کتاب خود خطاب به برادرش و پیروانش می گوید:

۱- دعاوی مناوئین لدعوه الشيخ محمد بن عبدالوهاب، عبد العزيز عبد الطيف، ص ۱۶۶. می بینید که یک عالم و شخصیت وهابی این سخن را نقل کرده است و اگر این سخن را عالم سنی هم نقل می کرد حتماً وهابی ها او را تکذیب کرده و نویسنده آن را متهم به دروغ گویی می کردند.

۲- داعیه و لیس نبیا، ص ۱۳۵. با این کتاب و مؤلفش در آخر کتاب آشنا خواهیم شد.

۳- دعاوی مناوئین، عبد العزيز وهابی، ص ۱۶۶ به نقل از داعیه و لیس نبیا، ابن فرحان.

فكل هذه البلاد الإسلاميه، عندكم بلاد حرب، كفار أهلها؟! وکلهم، عندكم، مشرکون شرکا مخرجا عن المله؟! فإننا لله، وانا إليه راجعون؛(۱) تمام این سرزمین های اسلامی نزد شما سرزمین حرب است و مردمش کفار هستند. تمام آن ها نزد شما مشرک هستند به شرکی که صاحبش را از اسلام خارج می کند. فإننا لله، وانا إليه راجعون.

سلیمان باز موضوعاتی را که برادرش محمد بن عبدالوهاب به خاطر آن مسلمین را کافر خوانده از قبیل توسل و... ذکر کرده و علمایی مانند احمد بن حنبل را نام برده که آن مسأله را جایز دانسته اند و سپس می گوید:

أتظنون أن هذه الأمور، التي تكفرون فاعلها إجماعاً؟ وتمضى قرون الأئمة من ثمانمائة عام، ومع هذا لم يرو عن عالم من علماء المسلمين أنها (كفر)؟! بل ما يظن هذا عاقل. بل والله لازم قولكم أن جميع الأمة بعد زمان الإمام أحمد، علماؤها وأمرؤها وعاتمها، کلهم (كفار) مرتدون! فإننا لله وانا إليه راجعون. وا غوثاه إلى الله، ثم وا غوثاه إلى الله، ثم وا غوثاه!!!؛(۲) آیا شما توجه دارید که این اموری که شما تمام انجام دهنده آن را کافر می دانید، در هشتصد سالی که امامان گذشته اند از هیچ یک عالمی نقل نشده است که این امور را کفر خوانده باشد. بلکه هیچ عاقلی چنین فکری را نمی کند که این امور کفر باشد. بلکه به خدا سوگند لازمه ای سخن شما این است که همه ی امت اسلام بعد از زمان امام

۱- فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۴ .

۲- فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۶ .

احمد بن حنبل از علما، امیران و مردم، کافر و مرتد هستند. *فإننا لله وإنا إليه راجعون*. خدایا از تو یاری می-خواهم ... .  
این تنها برخی سخنان سلیمان برادر رهبر وهابیت است.

### پاره ای از عقاید محمد بن عبدالوهاب و توهین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اینک برخی از اعتقادات ابن عبدالوهاب:

۱. بعضی از پیروان محمد بن عبد الوهاب در نزد او می گفتند: «این عصای من بهتر از محمد صلی الله علیه و آله است. چون من در کشتن مار و دیگر کارها از عصایم کمک می گیرم و فایده می برم، ولی محمد صلی الله علیه و آله مرده است و اصلاً نمی تواند فایده برساند.» (۱)

۲. احمد بن زینی دحلان (۲) و دیگران می گویند: «محمد بن عبد الوهاب از صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله منع می کرد و از شنیدن آن ناراحت می شد. در شب های جمعه نیز از صلوات فرستادن جلوگیری می کرد. (حال آن که در احادیث

۱- الدرر السنیه زین دحلان، ج ۱، ص ۴۲؛ الفجر الصادق زهاوی حنفی، ص ۱۸؛ التوسل بالتبلی و جهله الوهابیه ابو حامد بن مرزوقی استنبلی حنفی، ص ۲۴۵.

۲- اسماعیل پاشا بغدادی در باره دحلان می گوید: «احمد بن سعید زینی دحلان مفتی، رئیس علما، استاد سخنوران و شافعی مکی سال ۱۳۰۴ ه. ق در مدینه منوره وفات یافت. از جمله کتاب هایش «الدرر السنیه فی رد علی الوهابیه» است. (هدیه العارفین اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۱۹۱). زرکلی می گوید: «احمد بن زینی دحلان فقیه مکی، تاریخ دان و وفات یافته ۱۳۰۴ ه و ق، در مکه تولد شده و امر تدریس را در آن جا بر عهده داشت. از جمله کتاب هایش رساله ای است در رد بر وهابی ها. الاعلام، ج ۱، ص ۱۲۹. عمر رضا کحاله می گوید: زینی دحلان مکی شافعی فقیه، تاریخ دان و مفتی شافعی ها در مکه ... از جمله کتبش: «درر السنیه فی رد علی الوهابیه» است» (معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۲۹).

آمده است که صلوات فرستادن در شب های جمعه خیلی فضیلت دارد.) و نیز از بلند صلوات گفتن در بالای مناره ها پیشگیری می کرد. اگر کسی چنین می کرد او را به سختی عقاب می نمود، حتی او مؤذن نابینایی را (به این خاطر) به قتل رسانید. این مؤذن شخص صالح و دارای صدای خوبی بود. ابن عبدالوهاب او را از صلوات گفتن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در مناره منع کرد، ولی او گوش نداد و باز تکرار کرد. پس دستور قتل او را داد و او را کشتند. سپس گفت: گناه زن زناکار کمتر از کسی است که در مناره صلوات می فرستد. (۱)

۳. زینی دحلان می گوید: «وقتی محمد بن عبد الوهاب مردم را از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله منع کرد، مردم احساس برآمدند و آن حضرت را زیارت کردند. این خبر به او رسید سپس وقتی برگشتند دستور داد که ریش آن ها را بتراشند. باری به او چنین خبر رسید که گروهی که از پیروان او نبودند از سرزمین دوری با نیت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و حج آمده و از شهر «درعیه» گذشتند. بعضی از آن مردم شنیدند که ابن عبدالوهاب می گفت: «راه این مشرکان را باز کنید تا به مدینه بروند، ولی مسلمانان (یعنی پیروانش) همراه ما بمانند». (۲)

۴. باز همو می گوید: «محمد بن عبدالوهاب پیروانش را از خواندن کتب فقه و تفسیر منع می کرد. او بسیاری از کتب را آتش زد. به پیروانش اجازه داد که قرآن را هر کدام به فهم خود تفسیر کنند و آن ها نیز این کار را می کردند. حتی اگر

۱- الدرر السنیه فی رد علی الوهابیه، ج ۱، ص ۴۱؛ روضه محتاجین لمعرفة قواعد الدین رضوان بن عدل شافعی مصری (او سال ۱۳۰۳هـ-ق وفات کرده است) ص ۳۸۴۰؛ التوسل بالنبی و جهله الوهابیه، ص ۱۰۵.

۲- الدرر السنیه فی رد علی الوهابیه، ج ۱، ص ۴۱.

چیزی از قرآن را حفظ هم نباشند. کسی از آن ها که قرآن را نمی توانست بخواند به دیگران می گفت «تو برای من بخوان تا من برای تو تفسیر کنم.» وقتی می خواند با رأی خود تفسیر می کرد. (۱)

۵. باز همو می گوید: «محمد بن عبدالوهاب با عبارات مختلف بسیار به پیامبر صلی الله علیه و آله اهانت می کرد، به این گمان که با این عملش می خواهد توحید را حفظ کند. از جمله ای آن اهانت ها این است که می گفت: «پیامبر طارش است.» «طارش» در لغت اهل مشرق به پیکی گفته می شود که او را قومی به سوی قوم دیگر بفرستد. مقصود محمد بن عبدالوهاب این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله حمل کننده نامه هایی هستند یعنی مانند «طارشی» که امیر یا غیر امیر وی را به نزد قومی می فرستد تا خبری را به آن ها برساند و برگردد. و باز می گفت: «به داستان حدیبیه نظر کردم و در آن چنین چنان دروغ هایی را یافتم.» (۲)

لازم به یادآوری است که چنین سخنان ابن عبدالوهاب را ابو حامد استانبولی نیز در کتاب (التوسل بالنبی و جهله الوهابیه، ص ۲۴۴-۲۴۵) یادآوری نموده است.

### اهانت به فقه و شرک خواندن آن

چنان که برخی از علمای اهل سنت و وهابی گفته اند، محمد بن عبدالوهاب با نسبت دروغ بزرگ به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان و مفسرین، فقه را شرک خوانده و حتی شرک دانستن آن را از خداوند متعال

۱- همان، ج ۱، ص ۴۱.

۲- الدرر السنیة، ص ۴۲.

و... نسبت داده است که در زیر با متن سخن او که در کتاب های خودش وارد شده است، آشنا خواهیم شد:

۱. ابن عبدالوهاب با اشاره به این آیه می گوید: «اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله» [التوبه: ۳۱] فسرها رسول الله صلى الله عليه و آله و الأئمه بعده، بهذا الذى تسمونه الفقه، وهو الذى سماه الله شركاً، واتخاذهم أرباباً، لا أعلم بين المفسرين فى ذلك اختلافاً؛<sup>(۱)</sup> «(یهود و نصارا) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند». پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بعد از آن حضرت این آیه را به همین چیزی که شما اسم آن را فقه گذاشته ید، تفسیر و معنا کرده اند و همین فقه است که خداوند آن را شرک و رب قرار داد، نامیده است. من در بین مفسرین هیچ اختلافی در این که این آیه دلالت بر شرک بودن فقه می کند، سراغ ندارم.

خواننده عزیز دقت داشته باشیم که اولاً: این متن عربی سخن ابن عبدالوهاب است که ما از کتابی که وهابی ها کتاب ها و رساله های او و دیگر علمای وهابی را در آن جمع کرده اند، ذکر کردیم. ثانیاً: برخی از علمای اهل سنت و وهابی با استفاده از این سخن او، مطالبی ذکر کرده اند که در زیر به آن اشاره خواهیم کرد. ثالثاً: توجه می کنید که ابن عبدالوهاب چگونه به راحتی به خداوند متعال و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به امامان و مفسرین چه تهمت بزرگی را می زند و چه نسبت ناروا می دهد. و این دروغ بزرگ را جز او کسی در تاریخ نگفته است.

۲. ابن فرحان مالکی که خود از علمای وهابی است می گوید: شیخ (محمد بن عبدالوهاب) گفته است:



«فقه عین شرک است». ابن فرحان می گوید: «امیدوارم که در فهم سخن شیخ خطا کرده باشم. شیخ در نامه ای به ابن عیسی که بر شیخ استدلال کرده بود که عقیده فقها غیر از این است که تو معتقد هستی، با استدلال به آیه کریمه «اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله» گفته است: «رسول خدا و امامان بعد از او این آیه را بر همین چیزی که شما نام آن را فقه می نامید تفسیر کرده اند. و این همان چیزی است که خداوند آن را (فقه را) شرک نامیده است. من بین مفسران در مورد همین معنا برای این آیه خلافتی ندیدم». (یعنی همه مفسران به اتفاق این آیه را این گونه تفسیر کرده اند.)<sup>(۱)</sup>

۳. زینی دحلان می گوید: «محمد بن عبدالوهاب همیشه می گفت: بسیاری از فتاوی امامان چهار مذهب ارزش ندارد ... . به علمای مذاهب چهارگانه می گفت: آن ها گمراه شده اند و مردم را نیز گمراه کردند.» حق نزد او هر آن چیزی بود که با هوا و هوسش موافق باشد، هر چند با قرآن و احادیث و اجماع امت مخالف باشد.»<sup>(۲)</sup>

### توحید واقعی را کسی جز ابن عبدالوهاب نشناخته است

ابن عبدالوهاب با گمراه خواندن همه امت اسلام می گوید:

«و أنا أخبركم عن نفسي و الله الذی لا إله إلا هو لقد طلبت العلم واعتقد من عرفنی أن لی معرفه و أنا ذلك الوقت لا أعرف معنی لا إله إلا الله ولا أعرف دین الإسلام قبل هذا الخیر الذی من الله به و كذلك مشایخی ما منهم

۱- داعیه و لیس نبیا ابن فرحان، به نقل از الدرر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۲، ص ۵۹.

۲- درر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ج ۱ ص ۴۲.

رجل عرف ذلك فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو عرف معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم عن مشايخه أن أحدا عرف ذلك فقد كذب وافترى و لبس على الناس و مدح نفسه بما ليس فيه؛<sup>(۱)</sup> من در مورد خودم به شما خبر می دهم. به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند یاد می کنم که همانا من طلب علم کردم و هر که مرا می شناخت گمان می کرد که من صاحب معرفتم و حال آن- که من در آن وقت (یعنی قبل از این عقایدی که امروز ابراز می دارم) معنای «لا اله الا الله» را نمی دانستم و قبل از این خیری که خداوند امروز به من عطا فرمود دین اسلام را نمی شناختم. در بین اساتیدم نیز هیچ کسی نبود که این معنا را (که امروز من درک کرده ام) درک کند. پس هر که از علما گمان کند که پیش از این وقت (پیش از زمان او و تعلیم عقاید او و مشرک دانستن مسلمین توسط وی) معنای «لا اله الا الله» و یا معنای اسلام را فهمیده و شناخته است و یا گمان کند که کسی از اساتیدش معنای آن را فهمیده اند، حتماً دروغ گفته و مردم را فریب داده و خودش را به چیزی ستوده که اهل آن نیست».

باید دقت داشته باشیم که این سخن ابن عبد الوهاب شامل همه ای امت اسلامی و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شود؛ چون چیز هایی را که او منکر شده قرآن و سنت اجازه داده و همه امت اسلامی معتقد بر جواز آن ها بوده اند.

باز محمد بن عبدالوهاب خطاب به مسلمین و علمای زمانش می گوید:

وَأَنْتُمْ تَقْرُونَ: أَنْ الْكَلَامِ الْمَذِي بَيْنَهُ، فِي مَعْنَى لَا- إِلَهَ إِلَّا- اللهُ، هُوَ الْحَقُّ الْمَذِي لَا- رَيْبَ فِيهِ، فَيَا سُبْحَانَ اللهِ! إِذَا كُنْتُمْ تَقْرُونَ بَهَذَا، فَرَجَلَ بَيْنَ اللهِ بِهِ دِينَ

۱- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۵۱ و ج ۱۳، ص ۴۸.

الإسلام، وأتم ومشايخكم ومشايخهم لم يفهموه، ولم يميزوا بين دين محمد صلى الله عليه وآله ودين عمرو بن لحي، الذي وضعه للعرب، بل دين عمرو عندهم دين صحيح، ويسمونه رقه القلب؛<sup>(۱)</sup> شما اقرار دارید: سخنی که من در باره معنای (لا اله الا الله) بیان کردم حق است و شکی در آن نیست. پس وقتی به این معنا اقرار می کنید پس شما از کسانی هستید که خدا دین اسلام را برای شما بیان کرده است، ولی شما (علمای اهل سنت) و استادانتان و استادان استادانتان معنای «لا اله الا الله» را نفهمیدید و بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي که برای عرب درست کرد، فرق نگذاشتید، بلکه دین عمرو بن لحي نزد این ها دین صحیح است و آن را رقت قلب نام می گزارند.

ابن فرحان نیز این دو سخن ابن عبدالوهاب را در کتاب خود نقل کرده و سپس ابن فرحان می گوید: «بدون تردید این تکفیر خیلی روشن علمای بزرگ و قضات نجد و اساتید آن ها و اساتید اساتید آن هاست چه رسد به عوامشان.»<sup>(۲)</sup>

زینی دحلان نیز به این سخنان ابن عبدالوهاب اشاره کرده و آن را در کتابش نقل کرده است.

اما عمرو بن لحي که ابن عبدالوهاب گفته است: مسلمین و علمای زمانش (وبالتبع تمام امت اسلام) دین او را صحیح تر از دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانسته اند، کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمین در باره او گفته اند:

۱- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۵۷ و ج ۱۳، ص ۵۴.

۲- داعیه و لیس نبیا، ص ۸۲ به نقل از کتاب، الدرر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

«عمرو بن لحي اولین کسی بود که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد و دین ابراهیم علیه السلام را تغییر داد. او به شام سفر کرد و دید که مردم سنگ و چوب نصب کرده و آن را عبادت می کنند. یک سنگ از آن سنگ ها را برداشت و به کعبه آورد و نصب نمود و مردم را به عبادت آن دعوت نمود.»<sup>(۱)</sup>

اولا توجه می کنید که انسان به خاطر جهل و حماقت چگونه راحت به امت اسلامی چه نسبت های ناروای بزرگ را می دهد. ثانيا: بنا بر تهمت ابن عبدالوهاب همه مسلمین مشرک بوده و بت پرستی را از دین اسلام صحیح تر می دانسته اند. دروغگویی آیا ممکن است که بزرگ تر از این باشد!؟

باید توجه داشته باشیم که عصام العماد که از رهبران و مبلغین وهابیت بوده و فارغ التحصیل دانشگان ریاض عربستان است، و سپس با مطالعه از عقیده وهابیت دست کشیده است، می گوید: «ما در دانشگاه سیره محمد بن عبدالوهاب را به جای سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و یا به مانند سیره آن حضرت می خواندیم و دشمنان ابن عبدالوهاب را کافر تر و مشرک تر از دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و از ابوجهل و ابولهب و ... می دانستیم.»<sup>(۲)</sup>

این اعتقادات بر اثر این است که ابن عبدالوهاب در کتاب های خود گفته است:

کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن ها مبارزه کرد دارای عقل سالم تر و شرک پنهان تر از مشرکان (مسلمین) زمان ما بودند.<sup>(۳)</sup>

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۳۲۶؛ و ۳۳۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۵۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۶؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۹۹.

۲- نقد محمد بن عبدالوهاب از درون، نوشته عصام العماد از علمای یمن.

۳- کشف الشبهات ابن عبدالوهاب، ص ۴۳.

باز می گوید: شرک ورزی کفار قریش کم تر از شرک ورزی بسیاری از مردم امروز است. (۱)

وهابیان که امروزه این سخنان رهبرشان را با الگو قرار دادن سیره و عملکرد او می خوانند و اساتیدشان آن را با افتخار برایشان می گویند، امکان دارد که مسلمین را کافر ندانند؟! بنابر این، پنهان داشتن وهابیت تکفیر مسلمین را چیزی جز از روی تقيه نخواهد بود.

«ابن عبدالوهاب در نامه ای خطاب به سلیمان بن سحیم یکی از علمای حنبلی می نویسد: «من برایت یادآوری می کنم که حتماً تو و پدرت بر شرک و کفر و نفاق اصرار دارید. تو و پدرت شب و روز در راه دشمنی با این دین سعی می کنید. حتماً تو با علمی که داری مرد معاند و گمراه هستی و کفر را بر اسلام برگزیده-ای...» (۲)

«محمد بن عبدالوهاب در باره ابن فیروز (یکی از دشمنان) می گوید: «او کفر بزرگی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.» (۳)

این در حالی است که ابن عبدالوهاب خود محمد بن فیروز را از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم خوانده و زرکلی در باره او می گوید: «محمد بن فیروز، فقیه حنبلی از اهل احساء، شاگردان و مریدان بسیاری داشت و به محمد بن عبد الوهاب انتقاد (و مخالفت) کرد. وقتی کار ابن عبدالوهاب بالا گرفت او به بصره کوچ نمود و آن جا از دنیا رفت.» (۴)

۱- الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۱.

۳- الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۶۳.

۴- الاعلام، ج ۶، ص ۲۴۲؛ معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

«وقتی احمد بن عبد الکریم با ابن عبدالوهاب مخالفت کرد در نامه ایی به او نوشت: «تو ابن غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم بیزاری جستی و آن ها را بر خودت گواه گرفتی که تو پیرو مشرکان هستی.» (۱)

«ابن عبد الوهاب هر شهر و دیاری را که از او پیروی نکنند و اعتقادات او را قبول نداشته باشند از سرزمین مشرکین به حساب می آورد. (۲)

«او در باره اهل مکه چنین می گفت: «حتماً دین آن ها همان دینی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ترساندن مردم از آن مبعوث شد. (۳)

ابن عبدالوهاب در باره مسلمانان زمان خویش می گوید: «بسیاری از اهل این زمان از معبود چیزی به غیر از جبل، یغوس، نصر، لات، عزا و منات نمی شناسند. اگر فهم درست می داشتند می فهمیدند که مقاماتی را که می پرستند (مرادش زیارت مقامات اولیا است) از قبیل عبادت همان بت هاست. (۴)

ابن عبد الوهاب می گوید: «ما کافر نمی گوئیم مگر کسی را که دعوت حقیقت ما به او رسیده و دلیل و برهان به او روشن شده و حجت بر آن ها برپا شده است، ولی با این حال از روی تکبر و عناد بر عقیده خود اصرار می ورزند؛ مانند بیشتر کسانی که ما امروز با آن ها می جنگیم. این ها به شرک ورزیدن خود اصرار دارند

۱- الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۶۳.

۲- الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۷ و ۸۶.

۳- همان، ج ۱۰ ص ۲۹۱، ص ۸۶۰.

۴- الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۱۱۷ و ۱۲۰ و ۱۶۰.

واز انجام واجبات روی گردانده و عمل حرام و گناهان کبیره را آشکارا مرتکب می شوند ...» (۱)

البته این پاره ی از سخنان ابن عبدالوهاب است و در آخر کتاب نیز با آشنایی با کتاب ابن فرحان با برخی دیگر از سخنان او آشنا خواهیم شد، ولی باید دقت داشته باشیم که ابن عبدالوهاب با صراحت و روشنی با مقایسه مردم فریبانه اش بین مسلمین و مشرکین زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با مشرک خواندن مسلمین با تعبیر های «مشرکین زمان ما» مسلمین را بدتر از مشرکین زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است.

### کتبی که در رد بر عقاید وهابیان نوشته شده

علما و دانشمندان بسیار و از مذاهب مختلف اهل سنت در رد وهابی ها کتاب ها نوشته اند که ما پاره ای از آن کتاب ها را این جا ذکر خواهیم کرد. و البته توجه داشته باشیم که وهابی ها نیز صد ها کتاب در رد علمای اهل سنت نوشته اند که ما نیاز به ذکر آن ها نمی بینیم و خود دلالت بر این دارد که آن ها به مانند امامشان ابن عبدالوهاب قطعا اهل سنت را گمراه می دانند.

### کتاب «الوهابیه فی نظر علماء المسلمین»

کتاب مذکور کتابی است به زبان عربی و تألیف احسان عبداللطیف بکری. مؤلف در آن نام، کتاب هایی را که علمای اهل سنت در رد وهابیت نوشته اند جمع -

آوری کرده و جایگاه اهل سنت با وهابیت را یادآور شده است. ما پاره ای از مطالب این کتاب را به گونه مختصر ذکر می کنیم.

مؤلف در مقدمه کتابش گفته است: «برادر مسلمان! آیا حقیقت وهابیت را می-شناسی؟ آیا می دانی که مذهب وهابی را محمد بن عبدالوهاب نجدی پایگزاری کرده است؟ آیا می دانی که او عقاید خویش را از احمد بن تیمیه برگرفته است؟ آیا می دانی که عقاید او خارج از مذهب چهار گانه ما اهل سنت است؟ آیا این ها را می دانی یا نه؟

سپس آیا می دانی که مذهب چهار گانه ما اهل سنت حکم بر گمراهی و خارج از راه مؤمنین بودن پیشوای وهابیت و پیروانش را کرده اند؟ همانا خداوند می-فرماید: «کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند و از راهی غیر از راه مؤمنین پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم و به جهنم داخلش می کنیم که جایگاه بدی است. (۱) چه راست فرموده خدای بزرگ!»

آیا می دانی که جماعتی از علمای ما اهل سنت و جماعت، کتاب هایی را بر رد پایگزار این مذهب و امامش ابن تیمیه نوشته و بر باطل بودن این جریان حکم کرده اند؟ آیا این ها را می دانی یا نه؟

آیا می دانی که علمای مکه بر ملحد (منکر خدا) و بدبخت بودن ابن عبد الوهاب حکم کرده و او را به خبیث بودن، بی حیا، کور و گمراهی، تحریف و دروغگویی و تهمت بستن به خدا و کفر بر قرآن وصف کرده و بارها او را لعنت کرده اند، آیا این ها را می دانی یا نه؟



آری، همه ای این ها را یاور حق شاه فضل رسول قادری در کتاب «سیف الجبار المسلول علی اعداء الابرار» (که در ترکیه در سال ۱۹۷۹ م. در منشورات برادر مسلمان غیور حسین حلیم استانبولی به چاپ رسیده) آشکار ساخته است.

علامه و نابغه عراق (به اجماع و اتفاق همگان) شیخ جمیل افندی صدقی زهاوی در کتاب با ارزشش «فجر الصادق» (در شرح حال ابن عبد الوهاب، ص ۱۷) می-نویسد:

ابن عبد الوهاب در ابتدا طالب علم بود و به مکه و مدینه برای آموزش علم از علمای آن، رفت و آمد می کرد. از جمله کسانی که ابن عبد الوهاب در مدینه از او علم گرفت شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی بودند. این دو استاد یاد شده و غیر این ها از اساتیدی که او از آن ها علم گرفته بود در وجود او نشانه های گمراهی و الحاد را مشاهده کرده می گفته اند: «به زودی خداوند این مرد را گمراه می کند و به وسیله او کسانی را که بدبخت قرار داده است نیز گمراه خواهد کرد.» و کار نیز همین گونه شد که این ها گفته بودند.

پدرش عبد الوهاب که از عالمان صالح بود در او نشانه های الحاد را مشاهده می کرد و مردم را از او برحذر می داشت. برادرش شیخ سلیمان در رد بدعت ها و عقاید باطلش کتابی نوشت.

سپس بکری در جای دیگری از کتابش می گوید: «آیا می دانی که اسماعیل پاشای بغدادی در کتاب «هدایه العارفین» (ج ۲، ص ۳۵۰، چاپ ۱۹۵۱ در استانبول ترکیه) کتابی را از محمد بن عبد الوهاب نام برده که او در آن در مسائلی با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است؟ و مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه ای دشمنی با آن حضرت می باشد.»

بعد از این مقدمه، نویسنده شروع می کند به معرفی کتبی که در رد وهابیت و عقاید باطل ابن عبد الوهاب نگاشته شده و آن کتاب ها عبارت اند از:

۱. «فصل الخطاب فی رد علی محمد بن عبد الوهاب» تألیف سلیمان بن عبد الوهاب برادر محمد بن عبد الوهاب.

۲. «سیف الهندي فی عبادت التریقت الشیخ النجدی» تألیف شیخ عبد الله بن عیسی صنعانی.

۳. «مصباح الانام» تألیف علوی بن احمد حداد.

۴. «سیف الباتر» تألیف علوی بن احمد حداد.

۵. «فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبد الوهاب» تألیف احمد بن علی معروف به قربانی.

۶. «شواهد الحق فی التوسل بسید الخلق» تألیف شیخ یوسف نبهانی.

۷. کتابی از محمد بن سلیمان کردی شافعی (۱) صاحب حواشی «شرح المختصر» و استاد محمد بن عبد الوهاب.

محمد بن سلیمان کردی شافعی در نامه ای به شاگرد خود نوشته است: «سلام بر کسی که از حق پیروی کند! ای ابن عبد الوهاب! همانا من به خاطر خدای متعال تو را نصیحت می کنم که زبانت را از مسلمانان نگه داری. اگر از کسی شنیدی که معتقد به تأثیر مستقل داشتن استغاثه شونده است، (یعنی کسی معتقد باشد که استغاثه شونده (مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) بدون قدرت و یاری خدا خودش

۱- زرکلی در باره محمد بن سلیمان کردی شافعی می گوید: «محمد بن سلیمان کردی در سال ۱۱۹۴ ه. ق وفات کرده است. او در زمان خود فقیه شافعی در سرزمین حجاز بود. در دمشق به دنیا آمد و در مدینه زندگی نمود و تا هنگام وفات مفتی شافعی ها بود». الاعلام، ج ۶، ص ۱۵۲.

می-تواند کمک کند) به چنین کسی حق را بشناسان و با دلیل بفهمان که غیر خدا تأثیر مستقل ندارد. اگر روی نگرداند تنها آن شخص را کافر بشمار. راهی برای کافر خواندن همه مسلمین وجود ندارد. تو به تنهایی با راه و روش همه ای مسلمین مخالفت می کنی. نسبت کفر دادن به کسی که با همه ای مسلمین مخالف است سزاوارتر است. چون او غیر راه مسلمانان را پیش گرفته است. خداوند می فرماید: «کسی که پس از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی غیر از راه مؤمنین پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم و به جهنم داخلش می کنیم که جایگاه بد است.»<sup>(۱)</sup>

(بدان که) گرگ تنها آن گوسفندی را می تواند شکار کند که از گله جدا شده است.

۸. «السامر الهندی» تألیف شیخ عطاء مکی.

۹. «جلال الحق فی کشف احوال اشرار الخلق» تألیف ابراهیم قادر اسکندری.

۱۰. «اظهار حقوق من من منع التوسل بالنبی و ولی الصدوق» تألیف شیخ مشرف مالکی.

۱۱. «الصواعق و الرؤود» تألیف عبد الله بن داود حنبلی.

۱۲. «تجرد سیف الجهاد لمذعی الاجتهاد» تألیف عبد الله بن عبد لطیف شافعی.

۱۳. «تهرز الاغیبا علی الاستغاثه بالنبی و الاولیاء» تألیف عبد الله بن ابراهیم طائفی.

۱۴. «الانتصار لاولیاء الابرار» تألیف طاهر سنبلی حنفی.

۱۵. «غوث العباد ببيان الرشاد» تألیف شیخ مصطفی همام مصری.

۱۶. «رساله مسجئه محکمه» تألیف علامه محقق صالح کواشی تونسسی.

۱۷. «رد علی محمد بن عبد الوهاب» تألیف اسماعیل تمیمی مالکی شیخ اسلام در تونس.

۱۸. «رساله فی جواز التوسل» تألیف مفتی «فاس» علامه شیخ مهدی وزانی.

۱۹. «البراهن الساتحه» تألیف شیخ سلامت عزامی.

۲۰. «التوسل بالنبی و بالصالحین» تألیف ابو حامد بن مرزوق.

ابو حامد ابن مرزوق در کتاب خویش می نویسد: «برخی از دانشمندان مذاهب چهار گانه در رد ابن عبد الوهاب و پروانش کتاب های بسیار خوبی نوشته اند. از جمله ای آن ها برادرش سلیمان بن عبد الوهاب و آل شتی (از علمای حنبلی شام) و شیخ عبد الله قومی نابلسی (در کتاب «رحلت» اش همه این علما گفته اند: «ابن عبد الوهاب همراه با مقلدانش از خوارج هستند». از کسانی که در این موضوع خوب تحقیق نموده اند علامه محقق سید محمد مین بن عابدین در حاشیه اش بر «رد المحتار علی الدر المختار» در باب «البغات» جلد ۴، صفحه ۴۴۷ و شیخ سواء مصری در حاشیه اش به «جلالین» است. و به این جهت ابن عبد الوهاب را از جمله خوارج دانسته اند که چون ابن عبد الوهاب با رأی خود اهل «لا اله الا الله محمد رسول الله» را کافر می خواند. شکی نیست که تکفیر (کافر خواندن مسلمانان) روش خوارج و روش هر بدعتگزاری است که مخالفان خود از اهل قبله را کافر می خواند ....

اساس عقاید ابن عبد الوهاب و مریدانش چهار چیز است: تشبیه خدا بر خلقش، (ابراز عقیده عجیب و غریبی در مورد) توحید الهی و ربوبی، نگذاشتن

نشانی از آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و کافر خواندن مسلمین. و او در همه این عقاید پیرو احمد بن تیمیه است ...

حق در نزد وهابی ها تنها همان چیزی است که ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب گفته اند و به نظر و عقیده هیچ عالمی از علمای مسلمان ارزشی قائل نیستند، جز سخنانی که تأیید کننده هوا و هوسشان باشد. (عجبا که) نزد وهابیان علمای دین اسلام (با این وسعتش) در این سه دسته منحصر است.» (۱)

۱- لازم به یادآوری است سخنانی که این مؤلف از علما دیگر نقل می کند حقیقتی است غیر قابل انکار. وهابی ها سخن هر کسی را چه صحابه باشد و چه تابعین و یا هر کس دیگر وقتی با عقیده آن ها مخالف است به راحتی رد می کنند و آن شخص را یک فرد بی اهمتی معرفی کرده و حتی با انواع تهمت متهم نیز می -کنند. ما در کتاب «توسل و استغاثه در اسلام» نمونه هایی را ذکر کردیم و در این جا مناسب دیدیم خواننده عزیز را با دو نمونه آشنا سازیم. الف. البانی که از علمای بزرگ وهابی هاست پس از نقل حدیثی که آن را ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده (که سندش هم صحیح است) و در باره جایز بودن استغاثه به غیر خداست به ابن عباس تهمت زده می -گوید: «ابن عباس شاید این حدیث را از اهل کتاب گرفته است.» (سلسله احادیث ضعیفه و موضوعه البانی، ج ۲، ص ۱۱۱). ب. همچنین در باره این خبر که در آن آمده است: «قحطی و خشک سالی شدیدی مردم مدینه را فرا گرفت و مردم به ام المؤمنین عایشه شکایت بردند. عایشه به آن ها گفت: «نگاه کنید به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و جای گشادی (سراخی) از قبر آن حضرت به سوی آسمان قرار دهید به گونه ای که بین قبر و آسمان هیچ مانعی نباشد». پس مردم این کار را کردند و آن قدر بر ما باران بارید که علف ها رویدند و شتران فربه شدند...» (سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۹۲۰؛ غرائب الحدیث ابراهیم حربی، ج ۳، ص ۹۴۶). سند این حدیث صحیح است. از آن جا که در این خبر ام المؤمنین عایشه به مردم دستور داده است که برای نجات از این بلا به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله پناه بردند، البانی در باره این حدیث می -گوید: «این سخن از خود عایشه است نه این که برگرفته از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. اگر صحیح هم باشد حجت نیست. چون احتمال دارد نظر اجتهادی خود عایشه باشد از همان نظراتی که گاهی در آن خطا می کند و گاهی صواب. و ما ملزم به عمل کردن به اجتهاد و نظر او نیستیم.» (التوسل انوائه و احکامه، البانی، ص ۱۴۱). از این نمونه در سخنان وهابی ها امروزه فراوان است و به راحتی علمای اهل سنت را برای فریب مردم حتی از سنی بودن هم خارج می کنند تا سخن خود را به کرسی نشانند.

ابن مرزوق در ادامه می گوید: «باز از علمایی که در رد ابن عبد الوهاب کتاب نوشته اند عبارت هستند از: علامه عبد الوهاب بن احمد برکات شافعی مکی، علامه سید منعمی، علامه سید عبدالرحمن (از بزرگان علمای احساء)، شیخ عبدالله بن عیسی احسائی، شیخ احمد مصری احسائی و شیخ محمد بن شیخ احمد بن عبداللطیف احسائی.

باز همو در ادامه می گوید: «شیخ محدث صالح فلان غربی کتاب بزرگی را به نزد ما آورد که در آن نامه ها و جواب هایی از طرف علمای مذاهب چهارگانه: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بر (رد اعتقاد باطل) محمد بن عبد الوهاب بود.»

در ادامه می گوید: ابوالفضل قاسم محبوب مالکی نامه ای بر رد ابن عبد الوهاب نوشته است که آن را در کتاب «اتحاف اهل الزمان باخبار الملوك تونس واهل الامان» پیدا می کنی.

آنچه یادآوری نمودیم، کتبی است که علمای ما از مذاهب چهارگانه در رد ابن عبد الوهاب نوشته اند و من به آن ها دست رسی پیدا کردم.

سپس ابن مرزوق می نویسد: «اما آنچه علما در باره احمد بن تیمیه (امام و پیشوای ابن عبد الوهاب که از او عقایدش را گرفته است) گفته اند چنین است: «او همان کسی است که از راه راست گمراه شده و مردم زیادی از مسلمانان را گمراه نمود. در باره ی او علمای مکه گفته اند (چنان که در کتاب «سیف الجبار المسلمول

علی اعداء الابرار»، صفحه ۴۲، چاپ ترکیه در سال ۱۹۷۹ آمده است: «ابن تیمیه ی بدبخت همان کسی است که علمای زمانش بر گمراه بودن وی اتفاق کرده و او را حبس کردند. آن گاه ندا داده شد: «هر که در عقیده ابن تیمیه باشد خون و مالش حلال است». در «کشف الظنون جلد ۱ صفحه ۲۲۰، آمده است: «علاء (از علمای زمان) در این زمینه مبالغه کرده و گفته است: «هر که ابن تیمیه را شیخ الاسلام خواند کافر گردد». صاحب «کشف الظنون» در جلد ۲، صفحه ۱۴۳۸، می نویسد: «ابن تیمیه در کتاب «عرش و صفت آن» گفته است: «خدای متعال در عرشش می-نشیند و مکانی از عرش خالی می ماند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن جا خواهد نشست». ابن حیان نیز این سخن ابن تیمیه را در کتاب «نهر» در ذیل آیه: «وسع کرسیه السماوات والارض» این گونه نقل کرده است: «در کتاب «عرش» ابن تیمیه با دست خط خودش این مطلب را خواندم». (پایان سخنان ابن مرزوق).

سپس احسان عبد الطیف بکری به نوشته های خود ادامه داده، باز نام کسانی را که در رد افکار ابن عبد الوهاب کتاب های نوشته اند یادآوری نموده و می نویسد:

۱. ابو حیان در کتاب «النهر»، صفحه ۵۰۷۸، کتابی را از ابن تیمیه به نام «الصراط المستقیم و رد علی اهل الجهم» نام برده و می گوید: «ابن تیمیه در این کتابش چیزهایی گفته که ذکر آن ها سزاوار نیست که از جمله آن کافر خواندن ابن عباس است. (بر اساس نقلی که حصنی در کتاب ردش بر ابن تیمیه نقل کرده است).

۲. محمد بختی حنفی (از علمای الازهر مصر) کتاب «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد» را نوشته است. او در آن از جمله می گوید: «ابن تیمیه در کتاب «العقیده الواسطیه» با قرآن، سنت و سلف صالح به مخالفت برخاسته است. همیشه ابن تیمیه

به بزرگان دین اهانت می کرد تا جایی که علمای زمانش او را فاسق و بدعتگزار، بلکه بسیاری از آن ها او را کافر خوانده اند  
«.

باز همو می گوید: «روش ابن تیمیه و پیروانش از این روش است که خداوند می فرماید: «می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، ولی آن ها ایمان نیاورده-اند. خدا و مؤمنین را فریب می دهند، ولی در واقع تنها خود را فریب می دهند، ولی متوجه نیستند.»

بکری می گوید: «این صفت صفتی است که خداوند منافقان را این گونه در کتابش وصف کرده است.»

۳. امام یافعی در «مرآة الجنان»، جلد ۴، صفحه ۲۴۰، بعضی از سخنان زشت ابن تیمیه را ذکر کرده است. از جمله اینکه ابن تیمیه می گوید: «خداوند بر عرش قرار گرفته است، به شکل قرار گرفتن حقیقی و خدا با حرف و صدا سخن می گوید.» ... در دمشق و غیر آن ندا داده شد که «هر که بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است.»

باز هم یافعی در ص ۲۷۸، (در حادثه های سال ۷۲۸ ه. ق) می نویسد: «ابن تیمیه مسائل غریبی از خود آشکار کرد که (علما) آن ها را بر او انکار کردند و به سبب آن حبس شد.» (سپس پاره ای از کارهای زشت او را نقل کرده و می گوید): «از زشت ترین این مسائل منع کردنش از زیارت قبر پیامبر و طعن زدنش بر اولیای بزرگ خدا و همچنین عقیده اش بر «جهت» (و آن اینکه خداوند در مکانی قرار دارد) و دیگر سخنان باطلی می باشد که در این باره از او نقل شده است ...»

۴. ابن حجر هیتمی در «التحفة» می گوید: «هر که ادعا کند که خداوند جسم است و یا در جهتی قرار دارد کافر است.»



۵. شیخ یوسف نبهانی در کتاب «شواهد الحق» (ص ۱۷۷) بعد از نقل سخن علمای مذاهب چهارگانه در رد ابن تیمیه و جواب از اعتقادات او به مانند اعتقاد به «جهت» می گوید: «از جمله علمایی که بر ابن تیمیه طعن زده اند ابو حیان است که دوست ابن تیمیه بود، ولی وقتی از بدعت های وی آگاه شد به کلی از وی جدا شده و مردم را نیز از نزدیکی بر او بر حذر داشت.»

۶. امام عزالدین ابن جماعه نیز بر او رد نوشته و او را بسیار سرزنش نموده است... .

۷. ملا- علی قاری حنفی در شرح «شفا» می گوید: ابن تیمیه افراط و زیاده روی کرده و سفر به زیارت پیامبر را حرام دانسته است... .»

۸. شهاب الدین خفاجی حنفی نیز بر او رد نوشته است.

۹. امام زرقانی مالکی در «مواهب اللدونیة» به تفصیل به وهابی ها رد نوشته است.

۱۰. کمال الدین زملکانی شافعی متوفای سال ۷۲۷ ه. ق کتاب «دره الموعظه فی الرد علی ابن تیمیه» را نوشته است.

۱۱. تقی الدین سبکی «شفاء السقام» را نوشته است.

۱۲. ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» بر او رد نوشته است.

۱۳. فاضل کامل شیخ مصطفی بن احمد حنبلی کتاب «النقل الشرعیة فی الرد علی الوهابیه» را نوشته است.

۱۴. دکتر حامد داود حنفی در کتاب «نظرات فی الکتب الخالده» (ص ۳۱) ابن تیمیه را از بدعتگزاران معرفی کرده و گفته است: «بسیاری از علمای اهل سنت بر این اعتقادند که او بدعتگزار بود، اما صوفی ها بر این مطلب اجماع دارند... .»

۱۵. عبدالغنی حماده در کتابش «فضل الذاکرین و رد علی المنکرین» در طعن بر وهابی ها می گوید: «همانا امامشان ابن تیمیه کسی است که علامه زمانش علاءالدین بخاری در باره اش گفته است: «ابن تیمیه کافر است چنان که علامه زمانش زینالدین حنبلی نیز معتقد بر کفر ابن تیمیه بود». امام سبکی در باره ای زینالدین می گوید: «او در اینکه ابن تیمیه را کافر خوانده عذر دارد. چون ابن تیمیه همه امت اسلامی را کافر خوانده و آن ها را در تفسیرش (در ذیل این آیه «اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله» به یهود و نصاری تشبیه کرده است.»

علمای مذاهب گفته اند: «ابن تیمیه حتماً زندیق و منکر خداست. چون به پیامبر صلی الله علیه و آله و دو صاحبش اهانت می کرده است. تمام کتبش پر از معتقد بودن او بر جسم بودن خداوند است.»

علامه زمانش ابن حجر می گوید: «ابن تیمیه کسی است که خدا خوار، کر و کور و گمراهش کرده است.»

علمای گفته اند: «ابن تیمیه در تکفیر صحابه از خوارج پیروی کرده است.»

امامان حفاظ گفته اند: «ابن تیمیه از جمله خوارج کذاب و دروغ باف است...»

سپس احسان عبداللطیف بکری در ادامه نوشته های خود بعد از ذکر سخنان ابن تیمیه در مورد اینکه خدای متعال بالای عرش قرار گرفته و سپس از منبر پایین آمده و گفته است که «خدا نیز این گونه مانند من به آسمان دنیا پایین می آید، می گوید: «در کتاب «التوسل بالنبی و بالصالحین» رد های بسیاری را بر ابن تیمیه پیدا می کنی. از جمله اینکه علامه شهاب الدین احمد بن یحیی حلبی بر ابن تیمیه ردی در موضوع «جهت» نوشته به نام «ابطال الزعم ابن تیمیه أن الله فوق العرش حقیقتاً» و موارد دیگر...»

بکری در دو صفحه از کتاب خود چند مورد از فتاوی عجیب و غریب ابن تیمیه را ذکر کرده است که ما به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

\* اگر نماز قصداً ترک شود، قضای آن واجب نیست .

\* زن حیض می تواند خانه خدا را طواف کند و کفاره هم ندارد.

\* مایع (مانند روغن روان و غیره) با مردن حیوانی مانند موش در آن نجس نمی شود.

\* خداوند مرکب بوده و دارای اجزاست.

\* خداوند جسم است، در جهتی قرار دارد، از جایی به جایی منتقل می شود. او به اندازه عرش است نه از آن بزرگ تر و نه کوچک تر.

\* جهنم به آخر می رسد و از بین می رود.

\* پیامبر دارای جاه و مقامی نیست و نمی شود به آن حضرت توسل جست.

\* بار سفر بستن به قصد زیارت آن حضرت گناه است و بنابر این در آن صورت نماز قصر خوانده نمی شود ...»

باز هم احسان عبد اللطیف بکری در ادامه نوشته های خود به اسامی بزرگانی که در رد عقاید باطل ابن تیمیه تحقیقات انجام داده اند اشاره نموده و می گوید :

۱. علی بن محمد مالکی تونسسی کتاب «السیوف المشرفیه لی قطع اعناق القائلین بالجهت و الجسمیه» را نوشت که بغدادی آن را در کتاب «ایضاح المکنون» (ج ۲، ص ۳۷) و هدایه العارفین» (ج ۱، ص ۷۷۴) نام برده است.

۲. شهاب الدین احمد بن یحیی بن جبرئیل شافعی کتاب «خبر الجهت فی رد علی ابن تیمیه» را نوشت. (هدایه العارفین، ج ۸، ص ۱۰۸) این کتاب را نام برده است.

۳. تقی الدین حصنی «دفع الشبه من شبه و تمرد» را نوشته است.

۴. محمد حمید الدین حنفی فرغانی کتاب «الرد علی ابن تیمیه فی الاعتقادات» را نوشت. (۱)

۵. عیسی بن مسعود مالکی کتاب «الرد علی ابن تیمیه فی مسأله الطلاق» را نوشت. (۲)

۶. احمد بن ابراهیم حنفی «الاعتراض علی ابن تیمیه» را نوشت. (۳)

۷. احمد بن محمد شیرازی «رد علی ابن تیمیه» را نوشته است. (۴)

۸. نعمان بن محمود آلوسی کتاب «جلال العینین فی محاکم الاحمدین» (احمد بن تیمیه و احمد بن حجر هیتمی) را نوشته است.

آن گاه احسان عبد اللطیف بکری می گوید: این مقدار کتاب های که برایتان تقدیم کردم از طرف علمای بزرگ ما بر رد ابن تیمیه و پیروانش نوشته شده است که من خود آن ها را به دست آوردم.

سپس کتاب های دیگری را هم که در این موضوع نگاشته شده بر شمرده و می-نویسد:

۱. حمدالله داجوی کتاب «البصائر لمنکر توسل باهل المقابر» را نوشته که در استانبول سال ۱۹۷۵ چاپ شده است.

۱- معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۳۱۶.

۲- همان، ج ۸، ص ۳۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. عامر قادر استاد «دار العلوم» قادریه در کراچی پاکستان کتاب «المدرج الثانی فی رد الوهابیه» را نوشته است که در سال ۱۹۷۷ چاپ شده است و بعد دو باره در ترکیه نیز به چاپ رسید.

۳. ابراهیم بن عثمان سمودی کتاب «سعادة الدارين علی فرقتین: الوهابیه ومقلده الظاهریه» را نوشت که در دو جلد در مصر چاپ شده است.

۴. شیخ احمد سعید کتاب «الحق المبین فی رد علی الوهابیین» را نوشته است که در «معجم المؤلفین» ج ۱، ص ۲۳۲ آن را نام برده است.

۵. رهبر طریقت نقشبندی در بغداد، شیخ داود بن سلیمان، کتاب «منهه الوهابیه فی رد الوهابیه» را نوشت که سال ۱۹۷۸ در استانبول ترکیه به چاپ رسیده است.

۶. همین نویسنده (شیخ داود بن سلیمان) همچنین کتاب «صلح الاخوان فی رد علی من قال بالشُرک و الکفران» را بر رد وهابی ها نوشت که این کتاب در «هدیه العارفین» نام برده شده است.

۷. ابراهیم بن عبد القادر ریاحی مالکی کتاب «رد علی الوهابیه» را نوشت. (۱)

۸. خواجه حافظ محمد حسنجان سرهندی کتاب «العقائد الصحیح فی تردید الوهابیه النجدیه» را نوشت و این کتاب در هند و ترکیه چاپ شده است.

۹. همین مؤلف (محمد حسنجان سرهندی) همچنین کتاب «الاصول اربعه فی تردید الوهابیه» را نوشته است و در سال ۱۴۰۶ ه. ق، در ترکیه چاپ شده است.

۱۰. شیخ ابراهیم راوی کتاب «الاوراق البغدادیه فی الحوادث النجدیه» را نوشت که در بغداد و ترکیه به چاپ رسیده است.

۱۱. زهاوی «فرج الصادق فی الرد علی منکر توسل و الکرامت و الخوارق» را نوشت.
- بکری این کتاب را خیلی مدح و ستایش کرده و مدح علمای دیگر را نیز در مورد این کتاب ذکر کرده است.
۱۲. فقیه محمد کسمی حنفی «اقوال المرضیه فی رد علی الوهابیه» را نوشت.
۱۳. فقیه عبدالمحسن اشقری حنلی کتاب «الرد علی الوهابیه» را نوشت که در «مجمع المؤلفین» ج ۶، ص ۱۷۲ آن را نام برده است.
۱۴. شیخ نجم الدین بن بغدادی کتاب «رد علی ابن تیمیه» را نوشت. (۱)
۱۵. محمد بن علی مازنی «رساله فی مسأله الزیاره» را نوشت. (۲)
۱۶. ظاهرشاه هندی کتاب «ضیاء الصدور لمنکر توسل باهل القبور» را نوشته که سال ۱۴۰۶ ه. ق در ترکیه چاپ شده است.
۱۷. مفتی محمود بن مفتی عبد الغیور کتاب «رد وهابی» را نوشته که سال ۱۴۰۱ ه. ق در استانبول چاپ شده است.
۱۸. شیخ حسن خذبت کتاب «المقاله الوفیه فی رد عل الوهابیه» را نوشته.
۱۹. مفتی محمد عبد القیم قادری کتاب «التوسل» را نوشته که در سال ۱۹۸۴ در ترکیه چاپ شده است.
۲۰. ابوالفدا اسماعیل تونسسی (متوفای سال ۱۱۶۴ ه. ق) کتاب «المنه الهیه فی تمس الضلالات الوهابیه» را نوشت و همچنین کتاب «عقد نفیس» را نیز بر رد شبهات وهابی ها نوشته است که عمر کحاله آن را نام برده است. (۳)

---

۱- کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۲۷.

۲- معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۳۱.

۳- معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲۱. ضلالت الوهابیه» که سال ۱۹۷۶، در ترکیه چاپ شد.

۲۲. مسائل المنتخب» نوشته قاضی حبيب الحق بن قاضی عبدالحق که در استانبول سال ۱۴۰۶ ه. ق چاپ شده است.

۲۳. التوسل بالموتی» که در سال ۱۹۷۶، در استانبول چاپ شده است.

۲۴. علمای مسلمین و الوهابیون» نوشته حسین حلیمی که در ترکیه سال ۱۹۷۳، چاپ شده است.

سپس احسان عبد اللطیف بکری می نویسد:

«از جمله چیزهایی که لازم است هر نویسنده امین و جوینده آزاد به آن توجه داشته باشد، این است که استاد مجاهد و شهید برادر ناصر سعید یک کتاب با ارزشی به نام «تاریخ آل سعود» نوشته است که تاریخ سیاه گذشته و حاضر وهابیت را شامل می شود. نویسنده در کتاب شرمندگی رهبران حاکم سعودی را که برای مجرمان و دشمنان اسلام خدمت می کنند به تفصیل آورده است. همچنین اساس عقاید وهابی های گمراه و گمراه کننده را در آن ذکر کرده است.

این کتاب دارای بیش از هزار صفحه است و در بردارنده حقایق با ارزشی است که از کتاب های مورد اعتماد جمع آوری شده است.

در صفحات آن عکس هایی از رهبران وهابی و مردان فاسد سعود و حکام را می بینی که امروز با ظلم و ستم در سرزمین مقدس (مکه و مدینه) در خدمت سروران شان (یهود و آمریکا) می باشند ... .

این کتاب از مفصل ترین کتبی است که خواننده گرامی با خواندن آن به جنایات حاکمان این جریان بدعتگزار و مذهب اختراع شده آن ها کاملاً آگاه خواهد شد.»

جناب احسان عبد اللطیف بکری در پایان کتابش مطالبی به عنوان «نصیحتی به برادر مسلمانم» آورده و می نویسد: «ای برادر مسلمان! اگر تورا با حقیقت مذهب وهابی آشنا کردیم و شناختی که این مذهب مذهب نوپیداست که محمد بن عبد الوهاب آن را با پیروی از گمراهی ها و باطل های احمد بن تیمیه پایه‌گذاری کرده و در این مذهبش با همه ای مذاهب چهارگانه ای ما مخالفت کرده و نیز با کتاب هایی که علمای ما در رد و آشکار کردن باطل بودن این مذهب نوشته اند آشنا شدی، پس پرهیز و برحذر باش از نزدیکی و دوستی با پیروان این مذهب و از همنشینی با آن ها و پیروی از افکار ساخته شده و متکبران آن ها و عقاید فاسدشان و از خواندن کتاب های فاسدشان ...»

در آخر ای برادر مسلمان، برای تو آرزوی توفیق می کنم و از خداوند می -خواهم که تورا از هر بدعت و گمراهی که راهش آتش جهنم در روز قیامت است حفظ فرماید. و آرزو دارم که در زندگی و کارها و مطالعات خود و در عقیده و ایمانت آزاد باشی، چنان که خداوند از تو این را خواسته است و مبادا غلام دیگران باشی؛ چون مادرت تو را آزاد به دنیا آورده است. سلام بر تو و بر هر کسی که از راه هدایت پیروی می کند و از راه پست و گمراهی برحذر است و رحمت الله و برکاته.

برادر احسان عبد اللطیف بکری. (پایان سخنان احسان عبد اللطیف بکری).



کتبی که احسان عبد اللطیف بکری نام برد، تنها بعضی از کتبی است که این نویسنده در کتاب کوچکی اسامی آن ها را جمع آورده است. کتبی فراوان دیگری نیز علمای اهل سنت در رد عقاید باطل وهابیان نوشته اند که هم اکنون ما به بعضی آن ها اشاره می کنیم.

قبل از ذکر نام این کتاب ها لازم است یادآوری کنیم که معرفی این کتاب ها در برنامه ای ما نبود، بلکه یک لحظه و پس از به آخر رسیدن مطالب این کتاب به ذهنمان آمد که این کار را انجام دهیم. به همین خاطر معرفی این کتب هیچ گونه ترتیبی از جهت اینکه ذکر آن ها یا بر اساس ولادت و یا وفات مؤلفین انجام شود و یا از روی الفبا نمی باشد. و همچنین کتبی که ذکر می گردد از این جهت نیز بین آن ها تفکیک نشده که آیا در رد افکار ابن تیمیه نوشته شده و یا در رد اباطیل ابن عبدالوهاب.

اینک کتاب ها:

۱. صواعق الهیه فی رد علی الوهابیه (از سلیمان بن عبد الوهاب برادر ابن عبد الوهاب). (۱)

۲. فصل الخطاب فی رد علی محمد بن عبد الوهاب (نیز از سلیمان بن عبد الوهاب). (۲)

۳. فصل الخطاب فی رد ضلاله ابن عبد الوهاب (از احمد بن علی بصری). (۳)

۱- ایضاح المکنون اسماعیل پاشا، ج ۲، ص ۷۲

۲- همان، ج ۲، ص ۱۹۰

۳- همان، ج ۲، ص ۱۹۰

۴. الحق المبين في رد علي الوهابيه» (از احمد صاحب بن ابوسعيد سرهندي (متوفای سال ۱۲۷۷ ه.ق.) (۱).

۵. تاريخ الوهابيه (از ايوب سبري (متوفای سال ۱۳۰۸ ه.ق.) (۲).

۶. شرح رساله الرديه علي طائفه الوهابيه (از محمد عطاء الله بن محمد شريف، فقيه، شيخ الاسلام (متوفای سال ۱۲۲۶ ه.ق.) (۳).

۷. اقوال المرضيه في رد عل الوهابيه (از محمد عطاء الله بن ابراهيم، فقيه حنفي، (متوفای سال ۱۳۵۷ ه.ق.) (۴).

۸. مقاله المرضيه في رد علي من ينكر زياره المحمديه» (از قاضي قضاة، علامه محمد سعيد مصري، (متوفای سال ۷۵۰ ه.ق.

(۵).

۹. شفاء السقام في زيارت خير الانام (از ابوالحسن تقی الدين سبکی (متوفای سال ۷۵۶ ه.ق.) (۶).

۱۰. لتحقیق في مسأله التعليق (از تقی الدين سبکی.) (۷).

۱۱. الاعتبار ببقاء جنه و النار (از تقی الدين سبکی.) (۸).

۱۲. الدرہ المزیعه في رد علی ابن تیمیہ (از تقی الدين سبکی.) (۹).

---

۱- همان، ج ۲، ص ۱۹۰

۲- هديه العارفين اسماعيل پاشا، ج ۱، ص ۲۹۹؛ معجم المؤلفين عمر كحاله، ج ۳، ص ۳۰

۳- هديه العارفين اسماعيل پاشا، ج ۲، ص ۳۵۶؛ معجم المؤلفين عمر كحاله، ج ۱۰، ص ۲۲۴

۴- معجم المؤلفين عمر كحاله، ج ۱۰، ص ۲۹۳؛ معجم مطبوعات العربيه، ج ۲، ص ۱۵۶۰

۵- توفيق الرباني، نوشته جماعتی از علمای ترکیه، ص ۹۱

۶- ذیل تذکره الحفاظ، ص ۴۰؛ توفيق الرباني، ص ۹۱

۷- ذیل تذکره الحفاظ، ص ۴۰

۸- توفيق الرباني، ص ۹۱.

۹- معجم المؤلفين عمر كحاله، ج ۱، ص ۲۶۲

۱۳. الدرہ المزیعہ فی رد علی ابن تیمیہ (محمد بن علی معروف بہ ابن زلمکانی شافعی (متوفای سال ۷۲۷ هـ. ق. (۱))
۱۴. دفع الشبه من شبهه و تمرد (از تقی الدین حصنی (متوفای سال ۸۲۹ هـ. ق. (۲))
۱۵. الجواهر المنظم فی زیارت قبر المعظم (از ابن حجر ہیتمی (متوفای سال ۹۷۴ هـ. ق. (۳))
۱۶. التحفه المختار فی رد علی منکر الزیاره (از عمر بن ابوالیمنی مالکی (متوفای سال ۷۳۴ هـ. ق. (۴))
۱۷. الرد علی ابن تیمیہ فی اعتقادات (از محمد بن احمد فرغانی (متوفای سال ۸۶۷ هـ. ق. (۵))
۱۸. تطہیر الفؤاد من دنس الاعتقاد (از مفتی مصر محمد بخیتی.)
۱۹. اثر الدعوه الوہابیہ فی اصلاح (از حامد بن ادیب، فقیہ حنفی (متوفای سال ۱۳۷۱ هـ. ق. (۵))
۲۰. غالیہ الوہابیہ (از غالی بن مختار شنقتی (متوفای سال ۱۲۴۳ هـ. ق. (۶))
۲۱. الرد علی الوہابیہ (ابراہیم بن عبد القادر مالکی (متوفای سال ۱۲۶۶ هـ. ق. (۷))

- 
- ۱- کشف الظنون، ج ۱، ص ۷۴۴؛ ہدیہ العارفین، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۸۴
- ۲- توفیق الربانی، ص ۹۱ و دیگران .
- ۳- همان، ص ۹۱ و دیگران
- ۴- همان، ص ۹۱ و دیگران .
- ۵- الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۰.
- ۶- همان، ج ۵، ص ۱۱۵
- ۷- معجم المؤلفین عمر کحالی، ج ۱، ص ۴۹

۲۲. مؤلف فی الرد علی الوهابیه (از عبد المحسن بن علی، فقیه حنبلی (متوفای سال ۱۱۸۷ ه. ق.) (۱).
۲۳. مشکاه المزیعه فی رد علی الوهابیه (از علی بن عبد الله سویدی (متوفای سال ۱۱۷۰ ه. ق.) (۲).
۲۴. تحفه الوهابیه فی رد علی الوهابیه (از سید داود بن سلیمان بغدادی حنفی (متوفای سال ۱۲۹۹ ه. ق.) (۳).
۲۵. صلح الاخوان فی من قال علی المسلمین بالشرک و الکفران فی رد الوهابیه (از داود بن سلیمان حنفی (متوفای سال ۱۲۹۹ ه. ق.) (۴).
۲۶. سعادہ الدارین فی رد علی فرقتین: وهابیه و الظاهریه (از ابراهیم بن عثمان حنفی مصری (متوفای سال ۱۳۲۰ ه. ق.) (۵).
۲۷. اتحاف اهل الزمان (از احمد بن ابوزیات (متوفای سال ۱۲۹۱ ه. ق.) (۶).
۲۸. اعتراضات علی ابن تیمیه فی علم الکلام (از احمد بن ابراهیم مصری، قاضی قضات، حنفی، متوفای ۷۱۰ ه. ق.) (۷).

۱- همان، ج ۶، ص ۱۷۲

۲- معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۱۳۲

۳- ایضاح المکنون اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۲۶۳؛ هدیه العارفین اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۳۶۳

۴- هدیه العارفین اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۳۶۳؛ معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۴، ص ۱۳۹

۵- ایضاح المکنون اسماعیل پاشا، ج ۲، ص ۱۵؛ معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۵۷

۶- معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۱، ص ۲۵۵

۷- همان، ج ۱، ص ۱۴۰

۲۹. احمد بن محمد (متوفای سال ۷۳۳ ه. ق در دمشق) دو کتاب بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۱)
۳۰. احمد بن یحیی (متوفای ۷۳۳ ه. ق) کتابی در نفی مکان و جهت داشتن خداوند بر رد ابن تیمیه نوشته است. (۲)
۳۱. الرد علی ابن تیمیه (از عیسی بن مسعود فقیه و محدث مالکی (متوفای سال ۷۴۳ ه. ق)).
۳۲. اعلام النبلاء فی جواز التقبل (از امام و حافظ عبد الله ابن محمد غماری شافعی).
۳۳. اجوبه النجدیه عن اسئله النجدیه (از محمد بن احمد، فقیه حنبلی (متوفای ۱۱۸۸ ه. ق)). (۳)
۳۴. المقالاه السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه (از عبد الله هروی معروف به حبشی).
۳۵. البراهین الساطعه فی الرد علی بعض البدع الشائعه (از سلامت عزامی، فقیه شافعی (متوفای سال ۱۳۷۶ ه. ق)). (۴)
۳۶. رفع الاستار لابطال ادله قائلین بفناء النار (از محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای سال ۱۱۱۸ ه. ق)).
۳۷. رفع المناره (از محمود سعید ممدوح شافعی).

---

۱- همان، ج ۲، ص ۱۵۰

۲- معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۰۱

۳- ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۲۹؛ هدیه العارفین اسماعیل پاشا، ج ۲، ص ۳۴۰

۴- معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۳۹۰

۳۸. وسول التهانى (از محمود سعيد ممدوح شافعى).

۳۹. الاغاثه بادلّه استغاثه (از حسن بن على سقاف شافعى از علمای معاصر).

۴۰. اعلام حائز (از حسن بن على سقاف شافعى).

۴۱. ارغام المبتدع الغبى (از حسن سقاف شافعى).

۴۲. البشاره و الاتحاف (از حسن سقاف).

۴۳. التنديد بمن عدد التوحيد (از حسن سقاف)

۴۴. التناقضاه البانى الواضحات (از حسن سقاف در سه جلد)

۴۵. التنقيح الفهوم العاليه (از حسن سقاف).

۴۶. تهنته الصديق المحبوب (از حسن سقاف)

۴۷. فتح المعين بنقد كتاب الابعين (از حسن سقاف)

۴۸. قاموس شتائم البانى (از حسن سقاف).

۴۹. مناظره بين الزمزمى و البانى (از حسن سقاف)

۵۰. دفع الشبه التشبيه ابن جوزى (با تحقيق حسن سقاف)

۵۱. الالبانى شذوذ و اخطاؤه (از ارشد سلفى)

۵۲. توقيق الربانى (نوشته جماعتى از علما).

۵۳. الرد على الالبانى المبتدع (از عبد الله بن صديق شافعى)

لازم به یادآوری است که یکی از دانشمندان معاصر وهابى کتابى نوشته به نام «کتب حذر منها العلماء» و در آن تحت عنوان «کتب فيها طعن على ابن تيميه» و نیز تحت عنوان «کتاب هاى که در رد ابن عبد الوهاب و البانى نوشته شده است» و بیش از صد کتاب را نام برده که علمای اهل سنت در رد وهابى ها نوشته اند.

اما برخى کتاب هاى که اين نويسنده ذکر کرده است :

۱. السيف الباتر لعنوق المنكر على الكابر (از علوی بن احمد)
۲. رسائل ابن عفالق (از ابن عفالق (متوفای سال ۱۱۶۴ ه. ق.))
۳. تحکیم المقلدین فی مدت تجدید الدین (نوشته ابن عفالق (متوفای سال ۱۱۶۴ ه. ق.))
۴. الوسیط بین افراط و التفریط (از محمد جمیل)
۵. الرد علی مبتدع الوهابیین (از مصطفی کریم و ابراهیم سبامی)
۶. مطالع السعود بطب اخبار الوالی داود (از عثمان بن سند بصری)
۷. الرد علی بعض مبتدعین من الطائفه الوهابیه (از محمد عبدالمجید)
۸. تبیین الحق و الثواب بالرد علی اتباع ابن عبد الوهاب (از محمد توفیق بن نجیب)
۹. رساله فی الطعن علی عقائد الوهابیه (از محمد بن احمد نور.)
۱۰. رساله قوت الدفاع و الهجوم (از محمد طاهر یوسف سودانی)
۱۱. حقائق الاسلامیه فی رد علی المزاعم الوهابیه (از مالک بن داود)
۱۲. جلال الاوهام عن مذاهب الاثمه العظام (از مختار احمد پاشاه)
۱۳. علماء الاسلام و الوهابیه.
۱۴. المقالاه السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه (از عبد الله هروی معروف به حبشی)
۱۵. فرقان القرآن بین صفات الخلائق و صفات الاکوان (از سلامت عزامی)
۱۶. شمس الحقیقه و البدایه علی اهل الضلالت و الغوایه (از احمد علی بدر)
۱۷. مقدمه رسائل السبکیه (از کمال ابو المننا)
۱۸. الاعتبار ببقاء الجنه و النار (از سبکی)

۱۹. ابن تیمیه لیس سلفیاً (از منصور محمد اویس)

۲۰. فتنه الوهابیه (از زین دحلان)

۲۱. جلائل الغمّه فی تکفیر هذه الامّه (از عثمان بن منصور نجدی) (متوفای ۱۲۸۲ ه. ق.)

۲۲. غسل الدرّن اما رکبیه هذا الرجل من المهن (از عثمان بن منصور نجدی)

۲۳. تبصره الی الباب (از عثمان بن منصور نجدی)

۲۴. منهاج المعارج الاخبار الخوارج (از عثمان بن منصور نجدی)

۲۵. الوهابیه المهزویه (از محمد بکری سودانی)

۲۶. النفحه الزکیه فی رد علی شبهه فرقه الوهابیه (از عبد القادر اسکندرانی)

۲۷. مفاهیم یجب عن تصحیح (از محمد بن علوی). این نویسنده از علمای بزرگ مکه و مالکی مذهب بوده و دو سه سال پیش از دنیا رفته است. کتاب مذکور او در این ده سال ده بار به چاپ رسیده و بعضی از سال ها چهار مرتبه به چاپ رسیده است. برخی از علما این کتاب را از خود مکه خریده اند. بسیاری از علمای مصر، مراکش، سودان، بحرین، پاکستان، امارات و غیره بر این کتاب حاشیه نوشته و نویسنده و شجاعتش را بسیار ستوده اند.

ابن علوی از علمای بزرگی بوده است که در بیت الله الحرام درس او از پرجمعیت ترین درس ها بوده و علما و بزرگان مکه برای او بسیار احترام قائل بوده اند.

این نویسنده نیز تأکید می کند که وهابی ها تمام مسلمین را کافر می دانند.

نقل شده است که ابن علوی را به دادگاه کشاندند. پس از بحث و مناظره های طولانی در نهایت با استدلال بر اینکه اگر شما مجتهد هستید من نیز مجتهدم و هر مجتهد نظر خود را دارد آزاد گشته است. در جنازه این نویسنده ده ها هزار مردم در



مکه جمع شده و او را تشییع کرده اند. موضوع این کتاب ثابت کردن جایز بودن توسل و استغاثه است که با استفاده از قرآن و سنت و نظر بزرگان اهل سنت از صحابه و تابعین و امامان مذاهب حقیقت و جایز بودن توسل و استغاثه را که وهابی ها به سبب آن همه مسلمین را کافر می خواند ثابت کرده است.

### نگاهی به کتاب حسن بن فرحان

حسن بن فرحان یکی از دانشمندان معاصر است که ادعا می کند قبلاً یک وهابی تند رو و غالی بوده و اکنون یک شخص معتدل و میانه رو شده و از تندروی دست کشیده است. او هنوز در قید حیات بوده و در شهر ریاض مرکز عربستان سعودی زندگی می کند. ابن فرحان کتابی به نام «داعیه و لیس نبیاً» (معنای عنوان کتاب: «او اصلاح طلب بود نه پیامبر» نوشته و در آن ابن عبدالوهاب و پیروانش را به خاطر کافر خواندن مسلمین و حلال دانستن ریختن خون مسلمینی که مخالف آن ها هستند، محکوم کرده و خطا بودن چنین روش آن ها را ثابت کرده است.

### مذهب ابن فرحان

او در این کتاب «داعیه و لیس نبیاً» هر چند خود را سنی (نه وهابی) معرفی کرده، ولی از مطالب و سخنانش در این کتاب روشن می شود که او هنوز هم گرایش وهابی دارد.

اینک بعضی از مطالبی که بر وهابی بودنش دلالت می کند:

۱. او خود را سنی خوانده، اما خود را به هیچ مذهبی از مذاهب چهارگانه نسبت نداده است.

۲. در مسأله توسل و تبرک خود را هم عقیده ابن عبد الوهاب خوانده است. این در حالی است که هیچ یک از اهل سنت با تبرک و توسل مخالفت نکرده اند، به جز اینکه ابن تیمیه و البانی مکروه دانستن آن را به ابوحنیفه نسبت داده اند، ولی علمای حنفی آن را رد کرده اند.

۳. او در نوشته هایش بعضی از وهابیان را به واژه «غلامت ما» تعبیر کرده که این خود وهابی بودن او را ثابت می کند با این تفاوت که او وهابی معتدل است و خطابش به وهابی های افراطی و غالی است.

۴. دو مرتبه اشاره کرده که ابن عبد الوهاب بر گردن همه ای ما (مردم عربستان) حق دارد.

۵. می گوید: «ابن عبد الوهاب توحید خالص را به بار آورد». اما در کتاب دیگرش به نام «قرائه فی کتب العقائد» (که چهار سال پیش از این کتاب چاپ شده است) در صفحه ۱۷ می گوید: «لازم است من تأکید کنم که من مسلمان سنی سلفی حنبلی هستم و این تناقضی ندارد که عقیده سلفی ها و حنبلی ها را نقد نمایم. و این تصریح است و جانب ابن فرحان بر وهابی بودنش.

جالب این جاست که ابن فرحان به روشنی در کتاب «قرائه فی کتب العقائد» هنگام نقل مقاله منصور بن ابراهیم (که او نیز از کسانی است که از تندروی به میانه روی برگشته اند) می گوید: «او (یعنی منصور بن ابراهیم) در گذشته از غالیان حنابله بود که سپس خداوند او را به میانه روی هدایت کرد. همه ای ما غالی بودیم و خدا را به خاطر هدایتش (از غالگی به میانه روی) حمد و ستایش می-کنیم.» (۱)

از خواننده عزیز خواهش می شود با دقت مطالبی را که ابن فرحان در این کتاب آورده است مطالعه کنند.

هرچند ابن فرحان خیلی برای محمد بن عبد الوهاب احترام قائل است و در اکثر موارد وقتی نام او و یا ابن تیمیه را می آورد می گوید: خدا او را بیامرزد و رحمت کند! و همچنین در چند جای کتابش تکرار کرده و می گوید: «من در مسأله تبرک، توسل و استغاثه با ابن عبد الوهاب همراه و هم عقیده ام» و نیز می گوید: «محمد بن عبد الوهاب بر گردن تمام ما (مردم عربستان سعودی)، بلکه بر اکثر مسلمین فضل (حق) دارد»، و در پاورقی می گوید: «ولی انصاف این است که بگویم: «سخت گیری و غلو و زیاده روی او در کافر خواندن مسلمین بر ما (یعنی سعودی ها) و بر بسیاری از مسلمین جهان ضررهایی را به وجود آورده است. ولی (ما او را معذور می داریم چون) بشر غیر معصوم است و این خطاهای او، فضل و دعوت و اجتهادش را از بین نمی برد.»

خلاصه ابن فرحان بر اساس ادعای خودش منصفانه وارد میدان شده و بیان کرده که ابن عبد الوهاب در کافر خواندن مسلمین و علمای زمانش و ریختن خون آن ها خطای آشکار کرده است. همچنین سخنان او را از کتاب هایش نقل کرده و جواب آن ها را داده است.

ما در این جا می خواهیم بعضی از سخنان او را که مورد استفاده بوده است و بیانگر اعتقاد وهابی هاست همراه با جواب خود او و در بعضی از موارد با بیان نظر خودمان ذکر می کنیم تا خود و خواننده عزیز بیشتر با حقیقت وهابیت آشنا شویم.

ابن فرحان در این کتاب از ابن عبد الوهاب بیشتر به شیخ تعبیر کرده و بنابر این هر جا واژه شیخ ذکر شده است، منظورش ابن عبد الوهاب است.

## ابن فرحان و واژه «وهابیت»

ابن فرحان در باره نام «وهابی ها» می گوید: «من از این ها به واژه «وهابی» تعبیر می کنم و این طعنه زدن به آن ها نیست، بلکه عنوانی است که به آن مشهور شده اند. و لازم هم نیست که شیخ خود مذهبش را نام گذاری کرده باشد، چون هیچ مذهبی را صاحب آن مذهب نام گذاری نکرده است (و آن گاه یک به یک مذاهب و رهبرانشان را نام می برد). حتی شاگردان آن امامان نیز نام مذهب را انتخاب نکرده اند، بلکه مردم با نظر بر روش و بعد از مرگ آن ها آن را انتخاب کرده اند. علمای وهابی نیز در بعضی از کتاب های خود عنوان «وهابی» را با رضایت از آن در باره خود به کار برده اند.» (۱)

ابن فرحان می گوید: «با اینکه واژه ای وهابی نه صفت مذمت و نه مدح و ستایش است، ولی تعجب می کنم که بعضی از مقلدان این مذهب می گویند: «دشمنان ما این نام را در باره ما گفته اند. با اینکه علمای وهابی (با افتخار) در کتاب هایشان این نام را در باره خود به کار برده اند و بعضی کتاب ها نیز در عقاید وهابی ها (یعنی به این نام) نوشته اند. و از علمای وهابی که این نام را در کتاب ها (با افتخار) در باره خود به کار برده اند عبارت اند از: سلیمان بن سحمان و پیش از او

---

۱- وهابی هایی که در کشورهای مختلف به تبلیغ و ترویج عقاید باطلشان می پردازند چون دیدند که مسلمین از این که آن ها همه را تکفیر می کنند آگاه شده و بر آن ها پشت می کنند برای جلب مردم می گویند: «ما سنی هستیم نه وهابی. لقب وهابی را دشمنان ما به ما داده اند». آن ها با چنین روشی می خواهند مردم را به خود جلب کنند. حسن سقاف می گوید: «پیروان ابن عبدالوهاب در عربستان به «وهابی» معروف اند، ولی در خارج از عربستان به عنوان «سلفی» خود را مطرح و معرفی می کنند».

محمد بن عبداللطیف (۱) و غیر او نیز. همچنین حامیان وهابی ها مانند شیخ حامد فقهی، محمد رشید رضا، عبد الله قاسمی، سلیمان دخیل، احمد بن حجر ابوتامی، مسعود ندوی، ابراهیم بن عیید صاحب تذکره و غیر این ها این نام را به کار برده اند.

ولی شیخ حامد فقهی شک وارد کرده است که این به نیت گوینده وابسته است و گفته است: دعوت محمدی بخوانند و این به نام محمد بن عبدالوهاب است، نه پدرش و بعد از او متأخرین مانند ابن فیروز و غیرش از او تقلید کرده اند، ولی این سخن از آن ها عجیب و غریب است. اکثر مذاهب اسلامی مشهور به نام صاحبش معروف نشده و به نام پدر و اجدادش معروف است، مذهب حنبلی به نام جد احمد است که حنبلی است و شیخ فقهی و فوزان به این نامگذاری اعتراض نمی کنند و به مذهب حنبلی مذهب احمدی هم نمی گویند. همچنین مذهب شافعی به شافع چهارمین جد محمد بن ادیس معروف شده است، پس چرا به مذهب شافعی مذهب محمدی گفته نمی شود همچنین مذهب حنفی و نام صاحب مذهب نعمان بن ثابت است همچنین اشاعره که به ابو الحسن اشعری منسوب اند و اشعر جد جاهلی زمان قدیم اوست و ... (ص ۱۴۵-۱۴۶)

سپس ابن فرحان ۵۱ عالم از علمای اهل سنت را نام برده که هم زمان با ابن عبدالوهاب زیسته اند و در کتاب هایی که بر رد او نوشته اند از آن ها به وهابی نام برده اند که از جمله آن ها سلیمان برادر ابن عبدالوهاب است. (ص ۱۴۶-۱۴۹). (اگر او چیزی از برادرش و یا از پیروان وی در این مورد شنیده بود، چگونه به حرکت برادرش اسم پدرش را می گذارد با اینکه می داند پدرش با او مخالف بود!)

## ابن عبدالوهاب و ستایش بعضی از کفار

ابن فرحان در یکی از پاورقی های کتابش می گوید: «شیخ محمد (ابن عبدالوهاب) در جای های بسیاری کفار را مدح و ستایش کرده است. از جمله می-گوید: «مشرکان زمان پیامبر، خدا را می شناختند و از او می ترسیدند و به او امیدوار بودند.» (۱)

باز هم شیخ (ابن عبدالوهاب) می گوید: «آن ها (مشرکان) همیشه صدقه می-دادند، حج و عمره انجام می دادند، خدا را می پرستیدند و به خاطر ترس از خدا از گناهان دوری می کردند.» (۲)

حتی در جایی منافقان را نیز مدح و ستایش کرده است. از جمله می گوید: «منافقین در زمان پیامبر با مال و جانشان در راه خدا جهاد می کردند و پنج وقت نماز همراه آن حضرت می خواندند و حج می کردند و ...» (۳)

در مدح مسیلمه کذاب نیز می گوید: «مسیلمه به یگانگی خدا و رسالت پیامبر شهادت می داد و نماز می خواند و روزه می داشت.» (درر السنیه، ج ۲، ص ۴۴). (۴)

در باره بنی حنیفه اصحاب مسیلمه می گوید: «آن ها نزد مردم زشت ترین مرتدها و کفرشان خیلی بزرگ است، ولی با این وجود آن ها شهادت «لا اله الا الله»

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۲، ص ۸۶.

۴- مسیلمه کسی است که ادعای پیامبری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تکذیب نموده اند. او بر خود نماز و روزه مخصوصی ساخته بود

و محمد رسول الله» می دادند، اذان می گفتند، نماز می خواندند و اکثرشان گمان می کردند که پیامبر آن را به مسیلمه امر کرده است. «(۱)

باز در باره اصحاب مسیلمه کذاب می گوید: «آن ها به یگانگی خدا و رسالت پیامبر شهادت دادند، ولی مسیلمه برای این امر افرادی را شاهد آورد که به این امر شهادت دادند و بین آن ها مردی از صحابه که به علم و عبادت معروف بود نیز وجود داشت و به او رحال گفته می شود و او را به خاطر علم و عبادتی که در او دیده بودند تصدیق کردند.» (۲)

باز شیخ می گوید: «مشرکان در باره خالق، رازق و مدبر بودن خداوند شکی نداشتند. مشکیشان این بود که آن ها نیز مثل مشرکان زمان ما که (بزرگی را) «سید» می گویند آن ها نیز به مخلوقات چنین می گفتند ...» (کشف الشبهات، ص ۱۱). (۳)

باز شیخ می گوید: «عجبا از کسی که ادعای اسلام می کند، ولی تفسیر «لا اله الا الله» را به اندازه ای کافر جاهل نیز نمی داند ... (مسلمین) گمان می کنند که منظور از آن، گفتن آن حرف ها است بدون اعتقاد قلبی به چیزی از معنای آن.» (۴)

۱- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۳۸۷.

۲- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۳۸۳.

۳- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۷۶ می گوید: «معبود نزد عرب همین الهی بود که عوام ما «سید» و یا «شیخ» می نامند. و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب در باره ای ه سعد بن معاذ فرمودند: «برخزید و سید خود را پیاده کنید» (مسند احمد، ج ۶، ص ۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۰۰ و دیگران. سند این حدیث صحیح است.) ابن فرحان نیز می گوید: «عمر بن خطاب همیشه می گفت: «ابوبکر سید ماست و او سید ما بلال را آزاد کرد». صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۸۴ و دیگران. (ص ۴۷)

۴- کشف الشبهات، ص ۱۲.

ابن فرحان می گوید: «این صحیح نیست. حتی یک مسلمان هم پیدا نمی شود که چنین اعتقادی داشته باشد». (ص ۴۸).  
 (خواننده عزیز دقت داشته باشند که ابن عبدالوهاب چگونه دروغ های عجیب هم در مورد مشرکان و مرتدین به زبان جاری کرده است و کفر آن ها را توجیه می کند و هم به راحتی به مسلمین تهمت زده و به همه امت اسلامی نسبت دروغ می دهد.

### ابن عبدالوهاب و تکفیر

ابن فرحان در مورد کتاب «کشف الشبهات» ابن عبد الوهاب می گوید: «به نظر من شیخ به خاطر پیروی از هوا و هوس و محبت به تکفیر مسلمانان چنین نکرده است، بلکه چنین خطایی به خاطر برداشت و برداشت خطا از نصوص بوده است». (ص ۳۱).

ابن فرحان سی اشکال از کتاب «کشف الشبهات» استخراج نموده و با اشاره به صفحه آن به تک تک آن ها پاسخ داده که تمام این سی مورد موردیست که در آن ابن عبد الوهاب مسلمانان را کافر و مشرک خوانده است. ما این جا بعضی از موارد مهم آن را ذکر می کنیم:

شیخ (ابن عبد الوهاب) می گوید: «توحید دین پیامبرانی است که خدا با آن ایشان را به سوی بندگانش فرستاد. اول پیامبران نوح علیه السلام است. خدا او را به سوی قومش فرستاد آنگاه که آن ها در مورد بندگان صالح غلو نمودند ... و آخرین پیامبران محمد صلی الله علیه و آله است. اوست که صورت های این صالحین را شکست. (خدا) او را به سوی قومی فرستاد که خدا را پرستش می-کردند، حج انجام می دادند، صدقه می دادند و خدا را بسیار یاد می کردند. اما آن ها (مشرکان) بعضی از مخلوقات را



بین خود و خدا واسطه قرار می دادند ... (به همین خاطر) جنگ با آن ها (برای پیامبر جایز گشت. پس به همین سبب برای ما نیز جنگ با این ها (کسانی از مسلمانان که صالحان را واسطه قرار می دهند) جایز است». (کشف الشبهات، ص ۵-۶). (ص ۳۶). (۱)

شیخ بعد از آن که می گوید: «این مشرکان (کفار قریش) شهادت بر این می-دادند که خالق یگانه خداست و شریکی ندارد کسی غیر او رزق نمی دهد تنها او زنده می کند و می میراند و تدبیر می کند و تمام آسمان ها و آنچه در آن هاست وزمین هشتگانه و آنچه در آن هاست همه بندگان خدا و زیر تصرف و قدرت او هستند ...» (۲) می گوید: «چون دانستی که مشرکان به خالق و رازق بودن خدا اقرار کرده اند، ولی (بدان که) این اقرار آن ها را در توحیدی که پیامبر به آن دعوت می کرد داخل نکرد؛ زیرا توحیدی که آن ها مخالف آن بودند توحید عبادی بود همان چیزی که مشرکان زمان ما آن را اعتقد نامیده اند. (۳)

۱- ابن فرحان در پاورقی صفحه ۴۱ می گوید: «نتیجه این تکفیرهای شیخ را در اینترنت سلفی ها دیدیم. این برادران غلات ما در باره ای شهدای فلسطین گفته اند: «چه فرقی دارد اگر کفار (یهود) بدعتگزاران (اهل سنت) را بکشند؟». این غلات در گذشته در باره مجاهدین باسنی نیز گفته بودند: «آن ها صوفی هستند و چه اشکالی دارد اگر کافران چنین مشرکانی را بکشند» اگر بخواهم در مورد این که وهابی ها یهود و نصاری را از مسلمانان مخالف خود برتر می دانند نقل کنم این نوشتار به آخر نمی رسد. نمونه-هایی از این دیدگاه آنها را در کتاب «قرائه فی کتب العقائد» ذکر کردم که اگر خواستی به آن جا مراجعه کن .

۲- کشف الشبهات، ص ۷.

۳- کشف الشبهات، ص ۹.

آن گاه ابن فرحان می گوید: «این تکفیر روشن تمام علمای مسلمان زمانش و یا تکفیر اکثر آن هاست ...».

سپس ابن فرحان جواب باطل بودن این سخنان را داده می گوید: «اگر این -گونه نتیجه گیری ممکن باشد بعضی از علما نیز در مورد شیخ و اصحابش گفته اند که آن ها خوارج هستند. این علما معقدند که نشانه های خوارج (به مانند تکفیر مسلمین و مباح دانستن خون آن ها و اینکه آن ها در آخر زمان خواهند بود و از طرف مشرق خارج می شوند و قرآن می خوانند، ولی از هجره شان پایین نمی رود و...) همه در وهابی ها جمع شده است. اگر برابر دانستن وهابی ها با خوارج از جانب مخالفان وهابیت ظلم باشد - با وجود این همه نشانه های شباهت و ماندی - در آن صورت برابر دانستن کفار قریش با مسلمین ظلمش بیشتر بوده و از حقیقت خیلی دورتر است ...» ( ص ۴۲ تا ۴۴).

(باید دقت داشته باشیم که قرآن این سخنان ابن عبد الوهاب را تکذیب می -کند. هرگز پیامبر با مشرکین به خاطر اینکه کسی را واسطه قرار می دادند جنگ نکرده اند و این و امثال این ها که گفت دورغ های بزرگی است ).

خداوند در قرآن از زبان مشرکان می فرماید: «ما یهلکنا الا الدهر»<sup>(۱)</sup> ما را چیزی غیر از روزگار نمی میراند.

ولی ابن عبد الوهاب می گوید: «آن ها معتقد بودند که کسی غیر از خدا نمی -تواند زنده کند و بمیراند. این آیه نمونه ای است برای شناخت دروغگویی او. اما درواسطه گرفتن مشرکین نیز قرآن از زبان مشرکین می فرماید :

«أَلَمْ لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (۱)

به خاطر این آیه شریفه ابن عبد الوهاب می گوید: «کفار قریش مخلوقات را بین خود و خدا واسطه می گرفتند و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن-ها جنگیدند. و حال آن که این دروغ آشکاری است. اولاً: در این آیه مشرکین می-گویند: «ما آن ها را می پرستیم. ثانیاً: خداوند متعال این گفتارشان را که «برای تقرب به خدا ما این کار را انجام می دهیم» تکذیب کرده و می فرماید: «خدا دروغگوی منکر را هدایت نمی کند. پس آنها دروغ می گفتند و بهانه جوی می کردند.

آیات زیر نیز دروغگوی های ابن عبدالوهاب را ثابت می کند:

«وهم يكفرون بالرحمن؛ (۲) آن ها (مشرکان) به خدا یکتا کفر می ورزند.»

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا؛ (۳) وقتی به آن ها گفته شود به خدای یکتا سجده کنید می گویند: رحمن کیست، به آن چه تو ما را امر می کنی سجده کنیم؟ و نفرتشان زیاد می شود.»

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَأَتَمَّنَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنَّا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ لَمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَن

۱- زمر، ۳

۲- رعد، آیه ۳۰.

۳- فرقان، ۶۰.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُشْرِكُونَ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ (۱) بلکه این ها نیز همان سخن اولین ها را گفتند که آیا وقتی ما را خدایان و استخوان شدیم باز مبعوث می شویم به ما و پدرانمان از قبل چنین وعده ای داده شده و این افسانه ای بیش نیست. (در ادامه این آیه می فرماید): «بپرس که زمین و هر چه در آن است از آن کیست، اگر می دانید؟ می گویند: از آن خداست، بگو: پس آیا متذکر نمی شوید؟ بگو: پروردگار آسمان های هفت گانه و عرش عظیم کیست؟ می گویند: الله است. بگو: پس آیا تقوا پیشه نمی کنید ... سپس می فرماید: نه (واقع این است که) ما حق را به آن ها آوردیم، ولی آن ها حتماً دروغ می گویند ...»

همچنین سوره کافرون بهترین دلیل بر دروغگویی و فریبکاری ابن عبدالوهاب است.

این آیات که ابن عبدالوهاب با چنگ زدن به آن ها مشرکان را بهتر از مسلمین خوانده، در حالی که خداوند متعال با روشنی می فرماید: مشرکان دروغ می گویند. یعنی آن ها معتقد به آن چه می گویند نیستند و برای ساکت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین سخنی می گویند. چون اگر بگویند: «زمین و آسمان و مخلوقات را این بت ها

آفریده زود دروغ شان ثابت و روشن می شود و گیر خواهند کرد بنابراین برای ساکت کردن آن حضرت، به دروغ می گفتند: همه این ها آفریده و فعل خداست.

ابن فرحان می گوید: «شیخ (ابن عبد الوهاب) در وصف کفار قریش می گوید: «آن ها خدا را شب و روز عبادت می کردند، ولی سپس به این گمان که ملائکه صلاحیت دارند (آن ها را واسطه قرار داده) از آن ها می خواستند که برایشان طلب بخشش از خدا کنند. و یا مرد صالحی مانند لوط را (به همین گمان) می خواندند. و یا پیامبری مانند عیسی را ... و خود دیدی که پیامبر به خاطر همین شرک با آن-ها جنگید و آن ها را به خالص کردن عبادت دعوت کرد ...» (۱)

آن گاه ابن عبد الوهاب همین مطلب را دلیل قرار داده و مسلمینی را که معتقد به توسل هستند، با مشرکان مانند و مساوی دانسته و جنگ با آن ها را جایز می شمارد.

شیخ می گوید: «دشمنان خدا (۲) سخنان زیادی دارند که به واسطه آن مانع مردم (از اینکه واقعیتشان برای آن ها آشکار گردد) می شوند مانند اینکه می گویند: «ما شرک نمی ورزیم و شهادت می دهیم به اینکه خدا خالق و رازق است گواهی می دهیم به اینکه جز خدا کسی نمی تواند نفع و ضرری برساند اوست یگانه ای که شریک ندارد و محمد صلی الله علیه و آله حتی به خودش هم نمی تواند نفع و ضرری برساند، چه رسد به اولیا یی چون عبدالقادر و غیره. اما ما گنهکاریم و صالحین نزد خدا مقام و آبرو دارند و از خدا می خواهیم که به خاطر آن ها (ما را ببخشد)» جواب ما به این ها همان است که گذشت. و اینکه کسانی که پیامبر با آن ها جنگید به چنین

۱- کشف الشبهات، ص ۹.

۲- مراد شیخ از دشمنان خدا مسلمینی هستند که مخالف با عقاید و هابیت می باشند .

سخنانی که شما می گوئید اقرار داشتند و اقرار داشتند که بت-هایشان هیچ تدبیری نمی تواند بکند، تنها مقام شفاعت می خواستند. (۱)

ابن فرحان می گوید: «چنین سخن دلالت می کند که شیخ معقد به کافر بودن کسانی است که مثل سخنان فوق را گفته اند و جنگ با آن ها را جایز می داند و آن ها را مشرکان بزرگ می شمارد به مانند شرک کفار قریش. و این عین تکفیر مسلمین است ...» (ص ۵۳).

باز ابن فرحان می گوید: «تشبیه کردن مسلمین به کفار پنهان تر از تشبیه وهابی ها به خوارج است. تشبیه وهابی ها به خوارج در تکفیر و حلال دانستن کشتن مسلمین و... آشکارتر و روشن تر است. دلیل و حجت خوارج به علی علیه السلام به دلیل و حجت وهابی ها بر مخالفانشان نزدیک تر است. خوارج گفتند: «حکم جز از برای خدا نیست» (لاحکم الا لله). و این سخن کلام حقی است که از آن طلب باطل شده است. پندار وهابی ها نیز که می گویند: «توسل جز برای خدا نمی شود»، «استغاثه جز برای خدا درست نیست» و ... اصل چنین سخنان حق است، ولی در تطبیق عملی گاهی از آن اراده نادرست می شود ...»

باز ابن فرحان می گوید: «جدا کردن جزیره عرب به سرزمین کفر و اسلام چیزی است که کسی قبل از شیخ به آن پیشی نگرفته است، نه احمد و نه ابن تیمیه و نه غیر از این ها از گسترش دهندگان در تکفیر. بدعت در زمان آن ها نیز به مانند زمان شیخ وجود داشت، ولی آن ها در تکفیر زیاده روی نکردند و تنها برخی از سران را تکفیر کردند. آن ها عالم اسلام را به دیار کفر و اسلام تقسیم نکردند. چنین

کاری فقط کار وهابیت است و کاری است که (پیش از آن ها آن را) تنها «ازارقه» از خوارج (۱) کرده بودند.

سپس ابن فرحان می گوید: «البته (وهابیت از خوارج هم زیادروی می کنند زیرا) باقی مانده ای خوارج در زمان های بعد مردم عوام را تکفیر نمی کردند و ریختن خون آن ها را حلال نمی دانستند، ولی شیخ ابن عبدالوهاب و پیروانش بر اساس فتوای شیخ چنین کاری را در مورد علما و عوام انجام دادند.» (ص ۶۰)

باز ابن فرحان می گوید: «در دو جلد کتاب «در السنیه» تمام سخن در مورد جهاد (علیه مسلمین مخالف عقاید شیخ) مطرح است و در آن حتی یک حرف هم در باره جهاد با کفار یا یهود و یا نصاری و یا بت پرستان مطرح نشده است، با اینکه در بعضی از شهرهای مسلمین هنوز در آن زمان کفار حضور داشتند ...» (ص ۶۲).

آن گاه ابن فرحان می گوید: «بعضی از خطاهای شیخ و بسیاری از پیروانشان به خصوص کافر دانستن مسلمین باعث گردید بسیاری از طالبان علم (از روی تقلید یا غلو) به آن بگردند که در نتیجه عمل های خشونتباری (در کشورهای مختلف) رخ داد و گروهی با همان دلایل شیخ و همان شعارها حادثه های دردناکی پدید آوردند (یعنی در کشورهای مختلف از جمله امروزه در عراق مسلمین را می کشند.)» (ص ۶۲).

۱- ابن فرحان در پاورقی می گوید: «ازارقه» (منسوب به نافع بن ازرق) از شدیدترین خوارج بودند. آن ها معتقد بودند که هر که به سوی آن ها هجرت نکند کافر است و هر که در دار الکفر سکونت کند کافر است. و این اوصاف در وهابی-ها نیز وجود دارد ... ولی هر که به عقاید خوارج مراجعه کند می بیند که اکثر آن ها میانه رو هستند که چنین چیزی را در وهابی ها پیدا نمی کنی.» (ص ۵۵ و ۵۶). برای آشنای به عقیده ازارقه به کتاب «مقالات الاسلامیین» اشعری، ج ۱، ص ۱۵۷ مراجعه کنید.

باز می گوید: «بر هر دانشمند و شهروند سعودی لازم است برای پیشگیری از خشونت و کافر خواندن دیگران سعی کند واز تبلیغاتی که به کشور ما ضرر می-رساند پرهیز نماید. ما باید دین و وطن خود را از آلودگی تکفیر ستمگرانه وریختن خون های بیگناهان پاک سازیم و به این وضع و شرایط پایان بخشیم. هنگامی که این مطالب را می نویسیم روزی نیست که خبر خشونت های وحشتناک از عراق به ما نرسد. هر روز ده ها و گاهی صد ها نفر در اثر این خشونت ها و به سبب ماشین های بمب گذاری شده (از طرف وهابی ها) کشته می شوند و بسیاری از آن ها جانب انتحاری دارد (یعنی با خود بمب را منفجر می کند تا دیگران را بکشند و خود نیز کشته می شوند) و این روشن می کند این عمل کسانی است که خود را مسلمان و دیگران را کافر می پندارد و جان و مالشان را مباح و حلال می دانند. این ها نیز حاصل همان تبلیغات مکتب شیخ است که از حجاز به اردون و از اردون به عراق سرایت کرده است». (ص ۶۳). (۱)

ابن فرحان می گوید: «وهابی ها امروز (یعنی قرن ۱۵ هجری) نیز دست از تکفیر علمای معاصر و بدعتگذار دانستن ایشان برنمی دارند. آن ها علمایی امثال کوثری، شلطوت، طنطاوی، قرضاوی، غزالی، ابوزهره، ابوعده، محمد حسین فضل الله و دیگران را کافر و بدعتگذار معرفی نموده و می گویند: «اگر بتوانیم می گوئیم که این ها مشرکان زمان ما هستند ...». (ص ۵۲).

---

۱- ابن فرحان به یک حقیقت بزرگ دیگر در پاورقی کتابش اشاره کرده و می گوید: «غربی ها به خصوص آمریکا با سیاست های خراب کارانه خود و کمک های نظامی، اقتصادی و همه جانبه به اسرائیل زمینه این خشونت ها را فراهم کرده اند». (یعنی آن ها به وهابی ها کمک می کنند و پول می-دهند تا آن ها مسلمین را بکشند و در عراق نا آرامی به وجود آورند). (ص ۶۳).



باز شیخ می گوید: «آنچه مشرکان زمان ما آن را «اعتقاد» می نامند آن همان شرکی است که قرآن برای نابودسازی آن نازل شده و پیامبر بر ضد آن با مردم جنگید. پس بدان که شرک مشرکان زمان پیامبر خفیف تر از شرک مردم زمان ماست به دو دلیل ... (۱).

ابن فرحان می گوید: «این تکفیر همه ای علمای زمانش است مگر آن کسی که پیرو راه شیخ باشد. اگر این ها شرکشان سخت تر از شرک کفار قریش باشد پس بقیه مسلمین چه حال خواهند داشت؟». (ص ۶۶).

باز شیخ می گوید: «کسانی که پیامبر با آن ها جنگید عقلشان صحیح تر و شرکشان خفیف تر از این هاست (یعنی از مسلمین)». (۲).

باز شیخ می گوید: «بدان که این ها (مسلمین زمان ما) شبهه ای دارند که به آنچه ما گفتیم وارد می کنند و آن از بزرگ ترین شبهه ای آن هاست. پس گوش خود را برای شنیدن جواب ان آمده کن. آن ها می گویند: «کسانی که قرآن (برای ریشه کن ساختن آن ها) نازل شده است «لا اله الا الله» نمی گفتند و پیامبر را تکذیب می کردند و قیامت را انکار می نمودند. قرآن را تکذیب و آن را سحر می خواندند، اما ما «شهادتین» می گوییم، قرآن و قیامت را تصدیق می کنیم، نماز می خوانیم و روزه می گیریم. پس چگونه ما را مانند آن ها قرار می دهید؟». پاسخ: «همه ای علما قبول دارند که اگر کسی پیامبر را در چیزی تصدیق کند و در چیز دیگری تکذیب کند حتماً کافر است ...» (۳).

۱- کشف الشبهات، ص ۳۹.

۲- کشف الشبهات، ص ۴۳ و ۶۷.

۳- همان، ص ۴۳.

ابن فرحان می گوید: «این سخن واقعاً عجیب و غریب است. فرق بزرگ است بین کسی که با آگاهی و عمدتاً انکار و توهین می کند با کسی که به خاطر نادانی یا تأویل آن را ترک می کند. هیچ ضرورتی از دین را که شیخ مثال زد مسلمین انکار نکرده اند ...»

ابن فرحان مفصل به این ادعای ابن عبد الوهاب جواب داده و در آخر وهابیان را خطاب قرار داده و می گوید: «مخالفان شما همین شبهه را به شما برگردانده و می-گویند: «اولاً: کفار خود شما هستید نه غیر شما؛ زیرا این شما هستید که به بعضی از قرآن کفر می ورزید مانند محفوظ بودن خون مسلم و جایز نبودن تکفیر آن ها». و شما نزد آن ها به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می ورزید. این-گونه به شما با واقعیتی استدلال می کنند و می گویند: «ما همیشه شاهد آثار تکفیر و کشتار شما در شهرمان و در بسیاری از مناطق عربی هستیم.»

باز ابن فرحان می گوید: «مخالفان شیخ با اعتراف خود او مردم عوام نیستند، بلکه علما و بزرگان آن زمان اند. (۱) مخالفان شیخ می گویند: «ابن عبد الوهاب منکر شفاعت است». ولی شیخ در رد بر آن ها هرچند می گوید که او شفاعت را انکار نمی کند اما در عین حال شفاعت را مختص پیروان خود می داند و به آن ها «موحدین» نام گذاشته و به روشنی می-گوید: «شفاعت مخصوص مسلمین است». (یعنی مخصوص کسانی که هم رأی و هم عقیده خودش باشد.) (ص ۷۹).

همچنین مخالفان می گویند: «تو مسلمین را تکفیر می کنی و شیخ قسم یاد می-کند که مسلمین را تکفیر نمی کند و تنها کسانی را تکفیر می کند که خدا و پیامبر

صلی الله علیه و آله آن‌ها را تکفیر کرده اند». اما واقع این است که آنها نتیجه ای تکفیر شیخ را متوجه خود و دیگر مسلمین می بینند. چون نظر شیخ بر آن است که آن‌ها اصلاً مسلمان نیستند. مسلمانانی که شیخ آن‌ها را تکفیر نمی کند تنها همان موحدان (وهابی‌ها) هستند». (ص ۸۱). و نمونه آن این است که شیخ در دفاع از خودش می گوید: «اگر کسی بگوید: «وهابی‌ها همه مسلمین را تکفیر می کنند» در پاسخ می گویم: «این دروغ و بهتان بزرگ است. ما تنها آن کسی را کافر می خوانیم که هرچند به دین توحید و پیامبر صلی الله علیه و آله و باطل بودن دعوت به سوی غیر خدا شهادت می دهند، ولی با وجود این اهل توحید را تکفیر می کند و آن‌ها را خوارج می نامد».<sup>(۱)</sup>

ابن فرحان می گوید: «پس (تکفیر ثابت است اما) اختلاف در لفظ است. خود شیخ می گوید: «کسی که ما را تکفیر می کند ما نباید او را تکفیر کنیم و این روش و سیره صحابه است». پس این از تناقضات شیخ است». (ص ۸۱).

ابن فرحان می گوید: «به جز موارد اندک (مانند نامه ای که شیخ به اهل قسیم نوشته است) در تمام کتاب‌ها و نامه‌های دیگر شیخ گسترش و غلو و زیادروی در تکفیر مسلمین را پیدا می کنیم که ما نمی توانیم این خطاهای شیخ را با عذر تراشی نادیده بگیریم». (ص ۸۱) <sup>(۲)</sup>

باز می گوید: «چند نمونه از غلو شیخ در تکفیر را در کتاب «درر السنیه فی اجوبه النجدیه» یافتیم که به روشنی دلالت بر تکفیر می کند. این کتاب را عبد

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۶۳.

۲- ابن عبد الوهاب در این نامه می گوید: من توسل کننده به صالحین را کافر نمی گویم به بوسیری وابن فیروز و ابن عربی را کافر نمی گویم و کتاب‌های مذاهب اسلامی را نیز باطل نمی دانم. الدرر السنیه عبدالرحمن بن محمد، ج ۱، ص ۳۴ و ۸۰.

الرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی (که خود وهابی است) نوشته و در آن نامه ها و کتاب های ابن عبد الوهاب و دیگر علمای بزرگ وهابی را جمع آورده است.

اینک نمونه هایی از آن نامه ها :

۱. شیخ در نامه ای به سلیمان ابن سعیم حنبلی می نویسد: «من به تو یادآوری می نمایم که حتماً تو و پدرت به شرک و کفر و نفاق اصرار می کنید. تو و پدرت شب و روز در دشمنی با این دین سعی و کوشش می کنید. حتماً تو با علم و آگاهی مرد معاند و گمراه هستی و کفر را بر اسلام اختیار کرده ای ... و این است کتاب (یعنی قرآن) که کافر بودنتان را ثابت می کند» (۱) (ص ۸۳).

باز شیخ می گوید: «اما ابن عبد اللطیف، ابن عفالق و ابن مطلق (هر سه از علمای حنبلی) دشنام دهنده گان توحید هستند و ابن فیروز نزدیک ترسنتشان به اسلام است» (۲) (ابن عبد الوهاب در ادامه پس از اشاره به این که ابن فیروز و ابن مطلق توسل و طلب شفاعت از پیامبر را جایز دانسته اند می گوید: این ها (مسلمینی) که می گویند: توحید دین خدا و رسولش است (خودشان) بیشتر از یهود و نصارا توحید را دشمن دارند و آن را دشنام می دهند و مردم را از (ایمان به توحید) باز می دارند و با مال و جانشان در از بین بردن توحید وثابت ماندن شرک سعی می کنند، بر خلاف روش پیامبر و پیروانش.) (توجه بکنید که چگونه به راحتی چنین افترای بزرگ را به مسلمین نسبت می دهد.)

۱- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۱.

۲- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۷۸.

ابن فرحان می گوید: «محمد بن فیروز حنبلی و از مقلدان ابن تیمیه و ابن قیم است که خود شیخ ابن عبد الوهاب بر آن اعتراف کرده است. سبحان الله العظیم! اگر این مرد حنبلی مقلد ابن تیمیه تا به حال داخل اسلام نشده باشد، حال غیر او چگونه خواهد بود؟ بلکه شیخ در جای دیگر به روشنی گفته است: «او مرتکب کافر بزرگی شد که خارج کننده از اسلام است».<sup>(۱)</sup> اگر حال عالم حنبلی پیرو ابن تیمیه این باشد پس حال فقهای مالکی، شافعی، حنفی و ظاهری چگونه خواهد بود، چه رسد به فقهای زیدیه، اباضیه، امامیه، صوفیه و مردم عوام».<sup>(ص ۸۴)</sup>.

۲. شیخ می گوید: «اکثر مردم نجد و حجاز منکر قیامت هستند».<sup>(۲)</sup>

ابن فرحان در جواب می گوید: «این سخن نادرست است و همه مسلمین، بلکه یهود و نصارا نیز به روز قیامت ایمان دارند».<sup>(ص ۸۴)</sup>.

۳. ابن فرحان می گوید: «کفری که شیخ می گوید کفر خارج کننده از اسلام است و شیخ این را به روشنی در بسیاری از کتاب ها و نامه هایش بیان کرده و از جمله در «درر السنیه»، ج ۱۰، ص ۶۳، می گوید: «کفر ابن فیروز، صالح بن عبد الله و مانند این ها کفر آشکاری است که از اسلام خارج می کند، چه رسد به کفر دیگران».

آن گاه ابن فرحان می گوید: «این دو از فقهای حنبلی هستند».<sup>(ص ۸۵)</sup>.

۴. ابن فرحان در صفحه ۸۵ می گوید: «وقتی احمد بن عبدالکریم (عالم حنبلی اهل نجد) با شیخ مخالفت کرد، شیخ در نامه ای به او نوشت: «تو ابن غنام و دیگران

۱- همان، ج ۱۰، ص ۶۳.

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۴۳.

را گمراه کردی و از ملت ابراهیم (دین اسلام) بیزاری جستی و به پیرو مشرکان بودن خود آن ها را شاهد گرفتی». (۱)

۵. ابن فرحان می گوید: «اما سرزمین مشرکین نزد شیخ هر شهری است که به اطاعت شیخ داخل نشده و دعوت او را قبول نکرده است. شیخ حتی شهر های مکه و مدینه را نیز استثنا نکرده، آن دو را بلاد کفر و شرک خوانده که برای نمونه به کتاب «در السنیه»، ج ۱۰، ص ۱۲-۶۴-۷۵-۷۷-۸۶ مراجعه شود.

شیخ در تمام این موارد شهرهای مکه و مدینه را نیز جزء بلاد کفر و شرک خوانده است». (ص ۸۶).

۶. تکفیر امامیه (شیعه) در مقایسه به حنابله در نظر شیخ خیلی آسان است. شیخ می گوید: «هر که در کافر بودن آن ها شک کند، خود کافر می شود». (۲) و این در حالی است که حتی خود ابن تیمیه با وجود غلوش و ناصبی بودنش می گوید: «این بدعتگزاران مسلمان اند و کافر نیستند». (ص ۸۶).

۷. شیخ هر کسی را که صحابه ای را دشنام دهد، کافر می داند. (۳) و این در حالی است که امیرالمؤمنین حتی خوارج را تکفیر نکرد با وجود اینکه خوارج او را کافر خوانده و دشنام می دادند. همچنین ابو بکر صدیق (بر اساس آنچه در «مسند» احمد با سند صحیح آمده است) از آزار کسی که او را دشنام می دهد، منع کرد. با این وجود چرا این ها (وهابیان) کسی را که صحابه را دشنام دهد کافر می خوانند. این ها از معاویه دفاع می کنند، در حالی که او علی را دشنام می داد. مگر در «صحیح

۱- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۶۴.

۲- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۳- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

مسلم» ثابت نشده است که معاویه به دشنام علی امر کرد؟ چه شده بر شما؟ چگونه حکم می کنید». (ص ۸۶).

آن گاه ابن فرحان در پاورقی بعد از آن که دفاع بعضی از علمای اهل سنت (مانند نسائی و حاکم) از اهل بیت و به این خاطر آزار دیدنشان از جانب ناصبی ها را بازگو می کند می گوید: «مقصد این است که بین اهل سنت علمایی وجود دارند که بر فضل اهل بیت قائلند و از آن ها دفاع می کنند، به جز ناصبی ها که بیشتر برای از بین بردن یاد و نام اهل بیت کوشش می کردند چنان که امروز (از طرف وهابی-ها) چنین کاری انجام می شود. و این کار وهابی ها نیز با شهرت یافتن کتاب های نواصبی مانند ابن تیمیه فراء حنبلی، محب الدین خطیب و دیگران اوج گرفت». (پاورقی، ص ۸۶-۸۷).

۸. ابن فرحان می گوید: «شیخ اهل مکه و مدینه را کافر خوانده است». (۱) زیرا شیخ گفته است: «دین آن ها همان دینی است که پیامبر برای از بین بردن آن مبعوث شد». بعضی از وهابی ها اضافه کرده اند: «اهل مکه قبر پرست هستند و هر که آن ها را کافر نداند خودش کافر است ...». (ص ۸۷).

ابن فرحان می گوید: «این عقیده در میان پیروان شیخ تا زمانی باقی ماند که بر مکه و مدینه سیطره پیدا کرده و آنگاه علمای این دو حرم شریف را مجبور کردند که معتقد به عقیده آن ها شوند.»

ابن فرحان در پاورقی صفحه ۸۷ می گوید: «پس از آن که وهابی ها در زمان امیر سعود کبیر بر مکه و مدینه سیطره پیدا کردند علمای مکه و مدینه را مجبور

کردند تا با امضا کردن اقرار بر این نمایند که قبل از فتح مکه و مدینه (به دست وهابی ها) کفاری بوده اند که خون و مالشان مباح بوده و تمام سرزمین های مسلمین در آن زمان بر شرک اکبر بوده اند». (۱) و (۲)

اما نسخه علمای مکه و مدینه که با اظهار توبه از مذهب قبلی خود از جانب پیروان شیخ مجبور شده اند: (۳)

«شهادت می دهیم که ما علمای مکه در این نوشتار امضا و مهر خود را گذاشتیم. همانا این دینی که شیخ محمد بن عبد الوهاب (رحمه الله) بر آن قیام کرده و امام مسلمین سعود بن عبدالعزيز به سوی آن دعوت می کند. و آن توحید خدا و نفی شرک است که در این کتاب ذکر شده - همانا حق است و در آن هیچ شکی نیست. و همانا آنچه در مکه و مدینه پیش از این واقع می شد و همچنین در شهرهای دیگری مانند مصر، شام و غیر آن ها شرک های گوناگونی بود که در این نامه ذکر شده است ... همه آن اعمال کفری بودند که خون و مال صاحبش را مباح و سبب خالد ماندن در جهنم می شود. و هر که داخل این دین نشود و به آن عمل نکند و اهل آن را دوست و دشمنان آن را دشمن نداشته باشد، حتماً وی نزد ما با خدا و روز قیامت کفر ورزیده است و به امام (سعود بن عبدالعزيز) و مسلمانان جهاد و جنگ با چنین شخص واجب است تا اینکه از آنچه غیر از این بوده وهست

۱- درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۷.

۲- ابن فرحان می گوید: «سبب زیادروی و غلو در دولت سعودی در اول کار این بوده که حاکمان نیز در آن وقت به مانند علمای وهابی، غالی بودند اما در دو دولت بعدی حاکمان مانند علمای وهابی غالی نبودند...» (پاورقی، ص ۸۷).

۳- ابن فرحان می گوید: «این نسخه در زمان سعود بن عبد العزیز بن محمد (رحمه الله) نوشته شده است».



توبه کند و به این دین عمل نماید». (در ذیل نامه نام امضا کننده که مخالف شیخ وهابی ها بوده اند ذکر شده است). [\(۱\)](#)

۹. شیخ بادیه نشینان و اعراب را کافر خوانده می گوید: «آن ها کافرتر از یهود و نصاری هستند. نزد آن ها هیچ نشانه ای از اسلام وجود ندارد هرچند «شهادتین» را هم بگویند». [\(۲\)](#)

از جمله قبایل انزه و زفیر را تکفیر کرده می گوید: «آن ها به قیامت ایمان ندارند». [\(۳\)](#)

همچنین اهل عیینه و درعیه را نیز کافر خوانده است. [\(۴\)](#)

۱۰. شیخ در باره ای ابن عربی گفته است: «او کافرتر از فرعون است و هر که او را کافر نداند و یا در کافر بودنش شک کند کافر می شود». [\(۵\)](#)

۱۱. شیخ هر کسی را که پیروان او را خوارج خوانند کافر دانسته است. درر السنیه ج ۱، ص ۶۳. [\(۶\)](#)

۱۲. شیخ گفته است: «در هر شهری بتی را (عالمی را) پیدا می کنیم که مردم به جای خدا او را می پرستند». [\(۷\)](#)

---

۱- به نقل از درر السنیه، ج ۱، ص ۳۱۴ در جلد ۱، ص ۳۱۶. (ص ۸۹).

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹، ج ۹، ص ۲ و ۲۳۸، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۳.

۳- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۴- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۵۷.

۵- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۲۵.

۶- این بیانگر آن است که علما به همانند بودن وهابی ها با خوارج از همان اول پی برده و آن را به گوش مردم رسانیده اند.

۷- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۱۹۳.

۱۳. شیخ فخر رازی صاحب تفسیر بزرگ را کافر خوانده است به این گمان که رازی کتابی نوشته و در آن پرستش ستاره ها را خوب و نیکو دانسته است. (۱)

و این یک دروغ است. زیرا فخر رازی هیچ جا پرستش ستاره ها را نیکو ندانسته است، بلکه کتاب در «نفع ستاره برای زراعت» نوشته است. (ص ۹۳).

۱۴. به اعتقاد شیخ هر که اهل شرک را دشمن داشته، ولی کافرش نداند و هر که شرک و توحید را شناسد و هر که به توحید عمل کرده، ولی قدر آن را نداند ... همه این ها کافر هستند. (۲)

۱۵. شیخ معتقد است که اکثر اهل شام کافرند و ابن عربی را می پرستند. (۳) (ص ۹۴).

۱۶. شیخ مردم وشم و سدیر را کافر خوانده است. (۴) (ص ۹۵).

۱۷. شیخ می گوید: «متکلمان (۵) به اجماع کافرند». (۶) ابن عبد الوهاب به ذهبی، دارقطنی و بیهقی نسبت داده که آن ها متکلمان را تکفیر کرده اند، ولی ابن فرحان یک به یک ثابت می کند که آن ها کسی را تکفیر نکرده-اند، می گوید: «ذهبی تبرک

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۵۵

۲- همان، ج ۲، ص ۲۲

۳- همان، ج ۲، ص ۴۵ و ج ۱۰، ص ۲۵.

۴- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۲، ص ۷۷.

۵- «متکلم» در اصطلاح به دانشمندی گفته می شود که در علم اصول دین و عقاید متخصص بوده و برای اثبات عقیده استدلال می کند.

۶- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۵۳.

به قبور را جایز می دانست و حنابله حد اقل سه کتاب در باره فضائل قبر احمد بن حنبل نوشته اند و این نزد شیخ کفر اکبر است». (ص ۹۶).

۱۸. شیخ در مورد مردم احسا گفته است که آن ها بت می پرستند.» (۱)

۱۹. شیخ می گوید: «اهل نجد بت هایی از سنگ و درختان را می پرستند و علمای آن آلوده به شرک اکبرند و مردم را به سوی آن (به بت پرستی) دعوت می کنند.» (۲) (ص ۹۷).

۲۰. شیخ می گوید: «من هر کسی را که دین پیامبر را بشناسد، سپس بعد از شناخت آن را دشنام دهد و مردم را از آن منع کند بر کافر بودنش فتوا می دهم.» (۳)

ابن فرحان می گوید: «شیخ این سخن را بسیار تکرار کرده است و اصل این سخن صحیح است، ولی او از «دین پیامبر» عقیده و نظریه خود و پیروانش را در نظر دارد. علما نیز عین همین سخن را در باره خود شیخ گفته اند. و آن این که «از جمله تعلیمات دین پیامبر آن است که نباید با اهل «لا اله الا الله» جنگید. چون «شهادتین» خون و مال گوینده آن را حفظ می کند و آن علما می گویند: «محمد بن عبدالوهاب این تعلیمات را دانست و بعد مردم را از عمل به آن منع کرد و با آن دشمنی ورزید. پس بنا بر این او با دین پیامبر دشمنی می کند و از پیروی آن منع می کند.»

۱- همان، ج ۱، ص ۵۴.

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۵۳ و ۵۴.

۳- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۷۳.

در پاورقی نیز می گوید: «این در حالی است که اکثر مخالفان ابن عبدالوهاب او را کافر و بتپرست نمی دانند و تنها او را به خارجی (هم رأی خوارج) بودن متهم می کنند». (ص ۹۷-۹۸).

۲۱. شیخ می گوید: «اعتقاد در باره صالحین مانند زنا و دزدی نیست، بلکه آن عبادت بت است.» (۱)

ابن فرحان می گوید: اعتقاد بر صالحین سخنی است کلی که توسل و تبرک و مانند آن را نیز که بسیاری از علما به جایز بودن آن معتقدند در بر می گیرد به خصوص تبرک را. و من این علم را جایز نمی دانم و با بعضی از طالبان علم بحث هم کردم و عقیده شیخ را در این مسأله یاری و تأیید کردم، ولی انجام دهنده آن را تکفیر نمی کنم؛ زیرا بسیاری از این چیزهایی که شیخ انکار کرده است یا اجتهاد صحیح است و یا خطا و بدعت...». (ص ۹۸-۹۹). (۲)

۲۲. شیخ می گوید: «هر که دین پیامبر را شناخت، ولی از آن پیروی نکرد و یا شناخته و هم آن را دوست داشته، ولی کسی را که داخل در توحید (توحید منظور ابن عبدالوهاب) نشد دوست نداشت و هم کسانی را که بر شرک (بر مذهب قبلی خود از اهل سنت زمان او) باقی ماند یا دین را شناخته، ولی پرستندگان یوسف، اشقر و حذر را مدح و ستایش کرد یا هر که از همه این ها سالم ماند، ولی از

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۷۸.

۲- این سخن ابن فرحان را ذکر کردیم تا خواننده متوجه شود که ابن فرحان یک شخص وهابی است و تنها در تکفیر و ریختن خون مسلمین با ابن عبدالوهاب فرق دارد.

شهرش که شهر شرک است، به شهر توحید هجرت نکرد (همه این گروه) کافر هستند.» (۱)

ابن فرحان می گوید: «منظور شیخ این است که حق تنها با اوست و مخالفان او بر باطل هستند. پس هر که او را قبول نداشته باشد کافر است.» (ص ۹۹). آنگاه با بیان سخنان باطل ابن عبد الوهاب در آخر می گوید: «اگر جایز باشد که هر کسی مخالف خود را تکفیر کند امیرالمؤمنین و اصحاب بدر و رضوان که همراه علی بودند اصحاب جمل و صفین و خوارج را تکفیر می کردند. و این با وجود آن که در باره آن ها دلائل خاص نیز وجود داشت مانند اینکه: «گروه معاویه به سوی جهنم دعوت می کنند» و آنها «قاسطین» هستند و قرآن می فرماید: «قاسطین هیزم جهنم هستند» و در باره خوارج آمده است: آن ها چنان که تیر از کمان خارج می-شود، از دین خارج می شوند»، ولی با وجود این دلائل امیرالمؤمنین و اهل بدر و رضوان که همراه علی بودند، به خاطر تقوایی که داشتند از حق تجاوز نکردند و مخالفان خود را کافر نخواندند و نگفتند که آن ها دین پیامبر را دشنام می دهند.» (ص ۱۰۰).

۲۳. شیخ (ابن عبد الوهاب) می گوید: «معطله از مشرکان هم بدتر هستند.» (۲)

ابن فرحان می گوید: «معطله در نزد وهابی ها عبارت هستند از: اشاعره، ابن حمزه ظاهری و اکثر ظاهری ها، اکثر صوفی ها، شیعه، اکثر حنفی ها و بسیاری از

۱- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۱۳.

پیروان مذاهب چهارگانه به جز کسانی که مقلد غالی های حنبلی و ابن تیمیه و ابن قیم باشند. و این نظریه، اکثر امت اسلام را از اسلام خارج می کند». (ص ۱۰۲). (۱)

۲۴. شیخ می گوید: «مذهب و عقیده ابن فارض، ابن عربی و عامه مردم انکار خداست که شمار آن ها را جز خدا کسی نمی تواند حساب کند». (۲) و این در حالی است که در جایی گفته است: «هر که بگوید که من ابن فارض و ابن عربی را کافر دانسته ام بهتان بزرگ بر من بسته است». باز گفته است: «من حتی کسی را که بت می پرستد کافر نمی گویم». (۳)

۲۵. شیخ می گوید: «بسیاری از اهل این زمان غیر از جبل، یغوس، فعوق، نصر، لات، منات و عزی خدای دیگری را نمی شناسند». (۴) (ص ۱۰۳).

۲۶. شیخ می گوید: «شُرک مشرکان زمان پیامبر ناچیزتر از شرک بسیاری از مردم در زمان حاضر است». (۵) آن گاه می گوید: «اگر این را دانستی و نیز داستنی که اکثر مردم امروز در چه وضعی هستند خواهی دانست که آن ها (مسلمانان زمان ابن

۱- ظاهر این است که منظور از معطله این جا هر کسی است که معتقد به جسم نبودند خداوند است. چون وهابی ها چنان که گذشت خداوند متعال را دارای دست و پا و ... دانسته و در بالای عرش نشسته می دانند که اکثر قریب به اتفاق امت اسلامی با این نظریه مخالف اند. و ابن عبد الوهاب با این سخنش همه امت اسلامی را بدتر از مشرکان معرفی کرده است.

۲- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۱۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۴ و ۱۰۴.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۵- در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۲۰.

عبدالوهاب) کافرتر و مشرک تر از آن مشرکانی هستند که پیامبر با آن ها جنگید». (۱) (ص ۱۰۳-۱۰۴).

۲۷. شیخ می گوید: «ما کافر نمی گوئیم مگر کسی را که دعوت حق ما به او رسیده و دلیل و برهان بر او روشن شده و حجت بر او برپا شده، ولی با این حال از روی تکبر و عناد بر عقیده خود اصرار دارد به مانند بیشتر همین کسانی که ما امروز با آن ها می جنگیم. چون بر شرک خود اصرار می ورزند و از انجام واجبات روی گردانده و اعمال خلاف و گناه هان کبیره را آشکار مرتکب می شوند.» (۲) (ص ۱۰۴).

(پس بنا بر این فتوای ابن عبدالوهاب هر که امروز نیز غیر وهابی است کافر خواهد بود).

۲۸. شیخ می گوید: «اقرار کفار بر توحید خون و مال آن ها را حفظ نکرد». (۳) (ص ۱۰۶).

(منظورش این است که مشرکان زمان پیامبر به یگانگی خداوند اقرار داشتند، ولی با این وجود پیامبر با آن ها جنگید. و این نیز بهتان است و با حدیث مسلم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مقدمه اشاره شد مخالف است.)

بعد از این ابن فرحان ۲۵ مورد از تناقضات ابن عبدالوهاب را نقل می کند که در بعضی آن ها تکفیر مسلمین و ابن عربی و ابن فارض و توسل کنندگان را که در جای های دیگر تکفیر کرده انکار کرده است. (ص ۱۰۸ تا ۱۱۱).

۱- درر السنیة فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- درر السنیة فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳- درر السنیة فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۴۵.

سپس ابن فرحان ۲۷ مورد از دیگر علمای وهابی (مانند سلیمان نبیره شیخ ابن عبدالوهاب و دیگران) را از همین کتاب «درر السنیه» نقل می کند که آن ها نیز مسلمین و مخالفین خود را کافر دانسته اند و در بعضی موارد خیلی تند تر از ابن عبد الوهاب تکفیر کرده اند. (ص ۱۱۳ تا ۱۱۷).

ما این جا به بعضی از آن موارد تند اشاره می کنیم :

سلیمان، نوه شیخ گفته است: «هر که با اهل شهرش از مردم حجاز، یمن و شام موافق باشد کافر است هرچند در واقع وهابی ها را دوست داشته باشد و اهل شهرش را دشمن داشته باشد، ولی در ظاهر خود را موافق اهل شهرش جلوه دهد». (۱) (ص ۱۳).

حمید بن عبد العزیز گفته است: «هر که از شهر و سرزمین وهابی ها به شهر دیگری مسافرت کند کافر است به خصوص اگر اعتقاد مسلمان بودن اهالی شهر-های دیگر را نیز داشته باشد». (۲) (ص ۱۱۳).

همو گفته است: «مکه و مدینه دیار کفر هستند و از اسلام روی گردانیده-اند». (۳) (ص ۱۱۴).

همو گفته است: «هر که اهل مکه را کافر نخواند خود کافر است». (۴) (ص ۱۱۵).

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۱۲۱.

۲- همان، ج ۸، ص ۴۲۴.

۳- همان، ج ۹، ص ۲۸۵.

۴- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۲۹۱.



باز او اهل مکه، مدینه، مصر، شام، یمین، عراق، نجران، حزموت، مومل و کردها را کافر خوانده است. (۱) (ص ۱۱۵).

عبد الله بن عبدالرحمن گفته است: «دولت عثمانی کفارند و هر که آن ها را کافر نداند خود کافر می شود و معنای «لا اله الا الله» را نفهمیده است. هر که به آن-ها کمک کند حتماً مرتد شده است». (۲) (ص ۱۱۴).

همو گفته است: «جهیمه کافر و زندق و به اجماع مرتد هستند». (۳)

همو گفته است: اشاعره کافرند و معنای «لا اله الا الله» را نمی دانند. (۴) (و این در حالی است که اکثریت اهل سنت در عقیده اشعری هستند).

همو گفته است: معتزله کافرند. (۵)

همو گفته است: «هر مسلمانی که کفار و مشرکین از یهود و نصاری را دوست داشته باشد و منکر شرک آن ها نشود و اعمال آنان را تحسین کند یا در کفر آن ها شک کند کافر می گردد هرچند توحید را بشناسد و به ظاهر شریعت اسلام عمل کند». (۶) (ص ۱۱۶).

همو گفته است: «اگر آنچه را که گذشت فهمیدی برایت روشن شد که اکثر مردم این زمان خیلی روشن مرتد شده اند». (۷) (ص ۱۱۶).

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۳۸۰ و ۳۸۵.

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۲۰ و ۳۲۴ و ۳۶۲ و ۳۶۴.

۵- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۳۵۷.

۶- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۴۷۵.

۷- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۴۷۹.

ابن فرحان در آخر این بحث می گوید: «اگر پرامون آنچه بیان شد دقت کنید خواهید دید که آیا چیزی برای برپایی جهاد (با مسلمین) باقی ماند که وهابی ها نگفته باشند؟»

### فتاوی عجیب وهابی ها

ابن فرحان (در صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۲) ۳۵ فتوای علمای وهابی را از همین کتاب «درر السنیه» نقل کرده می گوید: به خاطر اینکه بعضی از این فتواها خیلی تند است من نام گوینده آن را نمی آوردم.

اینک بعضی از فتاوی :

۱. معلمانی که وزارت معارف از برخی دولت های عربی به کار می گیرد ملحد و زندیق (منکر خدا و کافر) هستند.» (۱)
۲. در باره دانشمندی که نامش دکتر فوزی بشیخی گفته اند: «او بزرگترین دعوت کننده به سوی الحاد و زنادقه است.» (۲)
۳. آن معلمانی که از دولت های عربی آمده اند، حتماً برای جنگ با «لا اله الا الله» که شیخ محمد بن عبدالوهاب آورده بود آمده اند تا آن را از این سرزمین ریشه کن کنند.» (۳) «همانا «لا-اله الا الله» (خدا پرستی) در آن کشورها از بین رفته است.» (۴)

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۵ و ۱۲.

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۱۲.

۳- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۸.

۴- درر السنیه فی الکتب النجدیه .

ابن فرحان در پاورقی می گوید: «این تکفیر روشن مسلمین در کشورهایی است که وزارت ارشاد از آن معلمان را به کار می گرفت؛ مانند: مصر، سوریه، اردون، سودان، فلسطین و کشورهای عربی مغرب و غیر آن ها». (ص، ۱۱۹).

۴. بعضی از علمای وهابی تمام علوم به غیر از علوم شرعی را در فتوایشان حرام دانسته اند. (۱)

۵. تعلیمات این زمان مقدمه است برای ملحد و منکر خدا شدن. (۲)

۶. هر که به کشورهای همسایه برای آموزش یا تجارت یا کار دیگر برود واجب است که از آن جا برگردد و توبه کند. (۳)

۷. نصیحت بر هر مسلمان این است که پسر و دختر خود را به این مدرسه هایی که ظاهرش رحمت و باطنش بلاء و فتنه و نهایتش فاجری است داخل نکند. (۴)

۸. باز کردن مدرسه های دخترانه مصیبت بزرگ است. (۵)

۹. برخی از علمای وهابی در فتواهایی بازی های فوتبال و والیبال را تحریم کرده گفته اند: «این بازی ها از غرب آمده و در زمان خلفا و پادشاهان مسلمین

---

۱- همان، ج ۱۶، ص ۱۵.

۲- درر السنیه، ج ۱۵، ص ۴۸۹، ج ۱۶، ص ۱۵.

۳- همان، ج ۱۵، ص ۴۶۲.

۴- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۸۴.

۵- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۷۸ و ۸۳.

وجود نداشت». (۱) «و این بازی تشبه به دشمنان خداست». (۲) «و جز انسان-های احمق و نادان کسی به آن مشغول نمی شود».

(۳)

۱۰. تلوزیون آلت بلاء و بدترین دعوت کننده به سوی تمام زشتی ها و دیوانگی هاست». (۴)

۱۱. پوشیدن لباس پلیس حرام است چون تشبه است و هر که به قومی خود را مانند کند از آن هاست. و این لباس به لباس مشرکان تشابه دارد». (۵)

۱۲. زدن پای بر زمین که سربازان انجام می دهند تشابه و مانند به زدن پای خر و اسب ها به زمین است که وقتی حس کند که چیزی از پشتش می آید این کار را می کند و در این عمل مانند شدن به این دو حیوان است». (۶)

آن گاه ابن فرحان می گوید: «این چند نمونه ای است از علمای مکتب شیخ (ابن عبدالوهاب) در عصر حاضر که غلوشان در تحریم چیزهای مباح، بلکه چیزهای که ضروری و لازم هستند خیلی روشن است». (ص ۱۲۲).

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۲۰۰ و ۲۰۴.

۲- همان، ج ۱۵، ص ۲۰۶.

۳- همان، ج ۱۵، ص ۲۱۰ و ۲۱۵.

۴- همان، ج ۱۵، ص ۲۴۳.

۵- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۳۶۳ و ۳۶۵.

۶- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

**وهابیت و تکفیر یکدیگر**

ابن فرحان می گوید: «یکی از نتایج سختگیری شیخ در تکفیر این است که پیروانش بعد از چند سال از مرگ او یکدیگر را نیز تکفیر کردند و زنان یکدیگر را به اسیری گرفته اند». (۱)

حالا به نمونه هایی از آن توجه نمایید:

۱. شیخ عبد اللطیف بن عبدالرحمان فتوا داده و در آن از امیر عبد الله بن فیصل به خاطر کمک کردنش به دولت (سنی) عثمانی بیزاری جست. وقتی امیر عبد الله شهر ریاض را به دست گرفت، شیخ عبد اللطیف با او بیعت کرد، ولی معتقد بود که امیر عبد الله دو مرتبه اسلام آورده (واسلام گناهان گذشته اش را محو می - کند). (۲)

۲. باری شیخ عبد اللطیف بن عبدالرحان گفت: «همانا کافر شدن امیر در نزد من ثابت نشده است». (۳) و این در حالی است که قبل از آن سعود بن فیصل و لشکرش را به خاطر کمک به کفار کافر خوانده بود». (۴)

ابن فرحان در پاورقی کتابش به نمونه های زیادی اشاره می کند که شیخ عبد اللطیف هر وقت با امیر سعود و عبد الله مخالفت می کرد جهاد بر ضد آن ها را شرعاً واجب می دانست، ولی پس از برطرف شدن اختلاف کمک به آن ها را نیز شرعاً واجب می دانست. (ص ۱۲۳).

۱- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۳۲۹ و ج ۹، ص ۲۲ و ۲۳ و ۳۳ و ۳۵.

۲- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۲۲.

۳- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۳۳.

۴- درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۳۹۲.

۳. علمای طرفدار ملک عبد العزیز و علمای طرفدار فیصل هر کدام دیگری را تکفیر می کردند .

ابن فرحان می گوید: «نزد من شکی نیست که فیصل و همراهانش خطا کردند چون به ولی امر خروج کردند. اما این عمل کفر و خارج کننده از اسلام نیست. اما علمای طرفدار امیر عبدالعزیز به کفر و مرتد شدن فیصل و گروهش حکم صادر کردند. این فتوا از محمد بن عبداللطیف، محمد بن ابراهیم، سلیمان بن سحمان، صالح بن عبدالعزیز و تمام علمایی که به آن ها عرضه شد صادر گردید». (۱) آن ها تأکید کردند که در کفر و مرتد شدن آن ها هیچ شکی نیست و از بزرگ ترین دلیل بر مرتد شدنشان این است که ادعا کرده اند که آن ها به بیعت ابن سعود با اجبار داخل شده اند.»

۴. ابن فرحان نمونه دیگری را ذکر کرده و می گوید: «تکفیر، حتی بین خود علمای وهابی صورت گرفت. وقتی پسران امیر فیصل بن ترکی (عبدالله و سعود) با هم اختلاف کردند، همراه هر کدام از این دو امیر علمایی بودند و هر کدام دیگری را کافر می خواندند». (ص ۶۳).

این نمونه ها نتیجه روش ابن عبد الوهاب در گسترش دایره تکفیر مسلمین است». (ص ۶۳).

### تقسیم شدن وهابی ها به گروه ها

ابن فرحان می گوید: «همه می داند که در حال حاضر وهابی ها بعد از جنگ خلیج (جنگ کویت) به چهار گروه تقسیم شده و بعضی از آن ها بعضی دیگر را

دشمن گرفتند. بعضی به دیگری چنین تهمت های بد می زنند که این تهمت ها حتی در کتاب ها و مقاله ها نیز چاپ شده است. دیگری نیز در مقابل سخت تر از اولی عکس العمل نشان می دهد، بلکه در حالت های کار به جایی رسیده که برخورد جسمانی نیز به هم کرده اند. واگر ترس از عقاب دنیوی نبود، حتی یگدیگر را می - کشتند». (۱)

سپس ابن فرحان یک نمونه از میانه روی در وهابیت را نقل می کند که عبد الله پسر شیخ گفته است: «تکفیر اهل بدعت مانند خوارج، رافضه، قدریه و مرجئه جایز نیست و تکفیر جز بعد از انکار آنچه جزء دین است و از ضروریات دین است یا ارتکاب عملی که همه به کفر بودن آن اجماع دارند صورت نمی گیرد.»

آن گاه ابن فرحان می گوید: «ولی متأسفانه این گونه میانه روی در وهابی ها خیلی کم است». (۲)

سپس ابن فرحان به علمایی که با وهابی ها در زمان ابن عبدالوهاب مخالفت کرده اند اشاره کرده و ۲۲ نفر را با شرح حال و کتاب ها و بعضی سخنانی که در باره ابن عبدالوهاب گفته اند نام برده و همه ای آن ها را به اوصافی چون فقیه، امام، عالم و یا قاضی وصف کرده که یکی از آن ها سلیمان برادر ابن عبدالوهاب است که در باره او می گوید: «او از ابن عبدالوهاب داناتر و اعلم بود». اما بقیه عبارت هستند از:

سلیمان بن احمد بن سحیم. فقیه فاضل حنبلی (که شیخ (ابن عبدالوهاب) او را کافر خارج شده از اسلام خوانده است).

۱- داعیه و لیس نبیا، ص، ۱۲۴.

۲- همان، ص ۱۲۵.

محمد بن عبدالرحمن بن عفالق حنبلی، (شیخ او را کافر خارج شده از اسلام خوانده است).

عبدالله بن عیسی. (فقیه مشهور که شیخ او را کافر خارج شده از اسلام می-خواند).

عبدالله بن احمد بن سحیم حنبلی، (او مخالفت شدیدی با وهابیت نداشت، اما با غلو آن ها در تکفیر مخالفت می کرد).

عبدالله بن محمد بن عبداللطیف حنبلی. (استاد ابن عبدالوهاب که از مخالفان شدید او بود).

محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی. (او صحیح بخاری را حفظ بود و نمونه ای از حفظ و پاکدامنی بود. شیخ او را کافر خارج شده از اسلام می خواند).

محمد بن علی بن سلم. (فقیه حنبلی که همراه ابن فیروز از خوف وهابیت به بصره فرار نمود).

عثمان بن منصور حنبلی. (او وهابی ها را خوارج می دانست و وهابی ها او را کافر و دشنام دهنده ای دین خدا و بازدارنده از راه خدا می خواندند. ابن فرحان می-گوید: این ظلم وهابی ها تا به امروز وجود دارد. هر کسی را که با آن ها مخالفت نمود به دشنام دهنده بودن دین خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و بازدارنده از راه خدا بودن متهم می کنند. از ظلم و اهل غلو به خدا پناه می برم!).

عثمان بن سند. (فقیه بصری که می گفت: وهابی ها تمام مسلمین روی زمین را کافر می دانند).

محمد بن سلیمان. مفتی شافعی در مدینه. او وهابی ها را خوارج می خواند وردی نیز بر شیخ به نام «مسائل و اجوبه و ردود علی الخوارج» نوشته است).



مرید بن احمد. (از علمای بزرگ نجد بود و سپس به شام رفت و قاضی شام شد. او توانست امیر صنعانی را که در مدح ابن عبدالوهاب و دعوتش اشعار گفته بود با آشنا کردنش با کتب شیخ قانع کند که از آن اشعارش برائت جوید. چون صنعانی در کتب او دید که تمام مسلمین را تکفیر کرده با گفتن شعر و قصیده ای دیگری از اشعار اولش برگشت. وهابی ها سعی کرده اند به خاطر جایگاه بزرگ علمی او اشعار دوم وی را انکار کنند، ولی آن شعر در دیوان اشعار صنعانی موجود است و بسام و جاسر نیز آن را ثابت دانسته اند. وهابی ها این فقیه را سال ۱۱۷۱ در رغبه به قتل رسانده و کشتند. صنعانی ردی نیز بر ابن تیمیه و ابن قیم نوشته و باطل بودن اعتقاد آن ها در فناپذیری جهنم را ثابت کرده است. البانی نیز از او به امام تعبیر کرده (و کتاب رد او را تأیید کرده است).

سیف بن احمد. (فقیه جلیل القدر).

صالح بن عبدالله حنبلی. (فقیه و قاضی عنیزه).

احمد بن علی بصری. او کتابی به نام «فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبدالوهاب» نوشته است.

عبدالله بن داود زبیری حنبلی. (او ردی به نام «الصواعق و الردود» بر وهابیت نوشته است. (ظاهرا او حنبلی است) و ابن حمید مکی حنبلی او را مدح کرده و ستوده است).

علوی بن احمد حداد. (از بزرگان علمای حضرموت که چندین کتاب در رد وهابیت نوشته است).

عمر بن قاسم بن محبوب. (او در اعتقادات و توسل ردی بر وهابیت نوشته است).

محمد بن عبدالله بن کيسان. (او از علمای فاس مغرب است.)

محمد بن عبدالله بن حمید. (امام حنابلہ و استاد فقه آن‌ها در مکه.)

عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان. (از علمای وشم.)

حسن بن عمر شتی دمشقی. (فقیه مشهور حنبلی.)

چنان‌که ملاحظه می‌کنید از این ۲۲ نفر سیزده نفر این علما از بزرگان و فقهای حنبلی هستند و خیلی از این‌ها را ابن عبدالوهاب کافر خارج شده از اسلام خوانده است.

### نسبت‌هایی که علما به ابن عبدالوهاب داده‌اند

۱. تکفیر (کافر خواندن مسلمین): این قوی‌ترین و صحیح‌ترین و رساترین و خطرناک‌ترین چیزی است که مخالفان شیخ به او و پیروانش نسبت داده‌اند و حتی شدیدترین حمایت‌کنندگان از شیخ به او و پیروانش نسبت داده‌اند و حتی شدیدترین حمایت‌کنندگان از شیخ و دعوت او از علمای سلفی نیز نتوانستند، مگر اینکه به واقعیت داشتن این نسبت اقرار کردند؛ مانند شوکانی که با اعتراف و هابی‌ها او طرفدار توحید سلفی‌هاست.

شوکانی در این باره می‌گوید: ولی آن‌ها (وهابی‌ها) معتقدند هر که دعوت صاحب نجد (ابن عبدالوهاب) را قبول نکنند و به دستورات او عمل نکنند از اسلام خارج شده است. (۱) (صفحه ۱۳۳).

همچنین منصور هازمی سلفی با وجود مدح و ثنایی که از شیخ کرده، ولی دو مسأله را به او اشکال کرده است:

---

۱- البدر الطالع شوکانی، ج ۲، ص ۵.

۱. کافر خواندن اهل زمین با گمان های باطل و نادرست.

۲. ریختن خون بیگناهان بدون دلیل و برهان. (۱) (صفحه ۱۳۳).

همچنین شیخ سلفی (وهابی) محمد صدیق حسن خان بیزاری اهل حدیث از وهابی ها را اعلان کرد؛ چون وهابی ها به جز ریختن خون مسلمین شناخته نشده-اند. (۲) ابن فرحان در پاورقی می گوید: بعضی مانند دکتر عبدالعزیز عبد الطیف از محمد صدیق به این سخنش عذر تراشی کرده و گفته است که منظورش ریختن خون مسیحیان است، ولی این دکتر با فضیلت فراموش کرده که مسلمان کشی و ریختن خون مسلمین حتی در کتب خود وهابی ها موجود است و این ابن غنام است که در تاریخش (۳) بیش از سیصد جنگ و جهاد (برای وهابی ها) بر شمرده و در هر کدام آن ها می گوید: «و در این سال مسلمین (وهابی ها) با کفار (با مسلمین غیر وهابی) جهاد کردند. ابن فرحان می گوید: «این جنگ ها فقط جنگ مسلمین با مسلمین در سرزمین های نجد و حجاز و احسا و ... بود. (ص ۱۳۳).

ابن عفالق حنبلی می گوید: «ابن عبد الوهاب قسم فاجرانه خورده که یهود و مشرکان حالشان بهتر از این امت است.» (۴)

۱- عبجت العلوم حازمی، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲- دعاوی مناوئین لدعوه الشیخ محمد بن عبدالوهاب، عبد العزیز عبد اللطیف وهابی، ص ۱۶۰.

۳- روضه الافکار و الافهام لمرتاب حال الامام و تعداد غزوات ذوی الاسلام، و همچنین در «تاریخ نجد» نیز گفته شده است.

الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۵۱، خواننده عزیز دقت داشته باشند که از نام کتاب نیز این حقیقت فهمیده می شود

۴- دعاوی مناوئین عبدالعزیز وهابی، ص ۱۶۴.

ابن فرحان می گوید: این فتوا در سخنان شیخ خیلی روشن است آن جا که می-گوید: مشرکان زمان ما (مقصودش مسلمین مخالف او هستند) به دو خصلت کافرتر از کافران قریش هستند و دکتر عبد العزیز نیز (که وهابی است) بعد از نقل این سخن از ابن عفالق او را متهم به دروغ نکرده؛ چون می داند که سخنان شیخ در این مورد در کتاب هایش خیلی روشن آمده است. (ص ۱۳۴).

### ابن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین

سپس ابن فرحان علمای اهل سنت را که گفته اند: ابن عبد الوهاب همه مسلمین را کافر می خوانده، همراه با سخنان آن ها ذکر کرده و اول از علمای حنبلی شروع می کند که عبارت اند از:

۱. سلیمان بن سحیم حنبلی .
۲. عثمان بن منصور حنبلی. در گذشته با سخنان او آشنا شدیم.
۳. سلیمان حنبلی برادر ابن عبد الوهاب. به سخنان او گذشته اشاره شد.
۴. زهاوی می گوید: اگر کسی سؤال کند که وهابی ها چه مذهبی دارند و هدفشان چیست: جواب هر دو سؤال این است که: «مذهب و هدف آن ها کافر خواندن تمام مسلمین است و این جواب مختصر برای شناساندن مذهب آن ها کافی است. (۱)
۵. شیخ احمد دحلان می گوید: وهابی ها معتقدند که هیچ یکتاپرستی وجود ندارد، مگر کسی که آن ها را در هر چه می گویند پیروی کند ... دعاوی مناوئین، ص ۱۶۶، (ص ۱۳۵).

۶. سید سنی حداد حرضمی می گوید: «اگر کسی بخواهد به دین ابن عبد الوهاب درآید به او می گوید: اول شهادت بده که تو کافر بودی و پدر و مادرت کافر مردند و شهادت بده که فلان و فلان عالم کافرند. اگر چنین شهادت داد قبول می کرد و الا- او را می کشت. بعد حداد می گوید: «چگونه به کافر خواندن زنده ها بسنده نکردند و مرده ها و حتی خیلی از علمای بزرگ گذشته را نیز گمراه و گمراکنده خوانده اند. (۱)

سپس ابن فرحان می گوید: همه ای اهل سنت و حتی غیر سنی نیز اتفاق کرده اند که وهابی ها تمام مسلمین از علما و عوام را کافر می خوانند و این چیزی است که ما در کتاب هایشان پیدا کردیم و حتی سلفی هایی مانند شوکانی نیز بر آن اقرار کرده- اند و شوکانی کسی است که برای تأیید مذهب وهابیت کتاب در موضوع تحریم بنا و دعوت به توحید خالص و ... نوشته است، ولی او مسلمین را تکفیر نمی کند. (ص ۱۳۶-۱۳۷).

ابن فرحان می گوید: «لازم است به مطلبی اشاره کنم که تکفیر وهابی ها در حالت ضعفشان کم رنگ می شود و در حالت قوتشان زیاد می شود و این از باب تقیه و سیاست است نه از باب اعتدال و میانه روی و انصاف و این چیزی است که برای من ثابت شده است. (ص ۱۳۷).

باز ابن فرحان می گوید: «گاهی بسیاری از وهابی ها به فریب و حيله پناه برده و می گویند: «ما مسلمانی را تکفیر نمی کنیم و این تهمت باطلی است پناه به خدا که مسلمانی را کافر بخوانیم ما تنها مشرکان و کسانی را که دین پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام

می دهند تکفیر می کنیم. و این سخن سخن فریب گرانه است چون مسلم نزد آن ها کسی است که پیرو افکار و گفته های آن ها باشد. بنابر این یکی از وهابی-ها می تواند پنجاه بار قسم یاد کند که مسلمانی را تکفیر نمی کند و اراده اش این است که مسلمانی را که بنابر تعریف آن ها مسلمان است کافر نمی داند و غیر وهابی در تعریف آن ها مسلمان نیستند... (ص ۱۳۷). (ولی در حال حاضر به خاطر ضعف حاکمان تکفیر نمی کنند... (ص ۱۳۷).

ابن فرحان می گوید: «شیخ محمد روشن است که مجتهد بود و در راه دعوت خود خالص بود و کارهای خیر زیادی انجام داد و او طالب سلطنت و قدرت نبود، بلکه قدرت را برای دعوتش به کار گرفت... او عالم محقق و با دقت بود، ولی در حدیث و تاریخ ضعیف بود به این خاطر در حکمش به تکفیر و بدعت و مشرک خواندن سخت گیری می کرد و به اطلاق نصوص صحیح و حکم روشن احادیثی که ضعیف بودند یا به حدیث موضوع و یا به قیاس فاسد با نیت صحیح چنگ می زد... (ص ۱۴۰). ابن فرحان در این مورد و بیان سبب اشتباه ابن عبد الوهاب تا صفحه ۱۴۴ مطلب گفته است.

### غلو وهابی ها نسبت به شیخ

ابن فرحان ذیل عنوان: «غلو هواداران شیخ نسبت به او، بر خلاف آن چیزی که خود او منع کرده بود» می گوید: «بسیار چیزهایی که شیخ از آن ها منع می کرد از بارزترین آن ها منع از غلو در مورد صالحین است که در خود وهابی ها که در مورد شیخ غلو می کنند، وجود دارد.»

آن گاه ابن فرحان نمونه هایی را در این زمینه ذکر می کند:

۱. شیخ می گوید: «دین مردم جاهلیت بر اصولی بنا شده که آشکارترین آن اصول تقلیدکاری است. این پدیده از آن پدیده هایی است که نزد همه ای کفار اولین و آخرینشان. پیدا می شود» .

ابن فرحان می گوید: «تقلید غالیان ما (وهابی ها) خیلی آشکارتر از این است که شیخ در باره مردم جاهلیت برمی شمارد، به خصوص در عقاید. این غالیان (وهابی-ها) سخنان شیخ را تا به درجه نصوص شرعی (قرآن و سنت) می رسانند، اگر نگوییم از نصوص شرعی هم بالاتر می برند.» (ص، ۱۵۰).

۲. شیخ می گوید: «از بارزترین قاعده های جهل مردم جاهلیت فریب از این بوده که چون اکثریت را شامل می دادند بر حق بودن خویش چنین دلیل می-آوردند که چون اکثریت مردم چنین می پندارند، پس همین روش حق است.»

ابن فرحان می گوید: «این صفت در بسیار از غالیان ما هنگام در موقع قدرتمند بودن و زیادی پیروانشان آشکار است. اما وقتی با ضعف یا کمبود همراهان رو به رو می شوند فریاد می زنند که «خوشا به حال غریبان!»»

۳. شیخ زیاد در باره غلو در مورد علما و صالحین سخن گفته است. ابن فرحان می گوید: «در این میان می توان مثال های زیادی (از غلو وهابی ها) پیدا کرد. اگر شخص با انصاف سخنی را که غلات وهابیت در باره احمد، ابن تیمیه و شیخ می-نویسند بخواند چنین خیال می کند که گویا در باره ای مخلوقات خارق العاده ای سخن در میان است که نه از جن می باشند و نه از انس و نه ملائکه. (چنان در باره این علما مبالغه می کنند که) این یکی در مورد اموری که بین آسمان ها و زمین است خبر می دهد و آن یکی قدرت راندن نکیر و منکر را داراست و این دیگری در باره حرکت و خروج تاتار و مغول پیش از اینکه از وطنشان حرکت کنند خبر

می دهد. بعد می بینیم که این غالیان خود را از سخت ترین مردم در مذمت غلو و غالیان نشان می دهند.»

شیخ گفته است: «(این مردم همان) پیروان هوی و هوس و پندارهای پوچ و رویگردانندگان از آنچه خدا آورده است هستند.»

ابن فرحان می گوید: «این همان چیزی است که در برخی از غالی های ما امروز دیده می شود. وقتی به آن ها دلیل شرعی بیاوری به تو می گویند: «هرچند چنین است و علما چنین می گویند، ولی ابن تیمیه و ابن قیم نظرشان چنین و چنان است». اگر عوام چنین گویند کار آسان تر است، ولی متأسفانه علما و طالبان علم چنین می گویند.» (ص، ۱۵۱).

۴. شیخ گفته است: «(آن ها) اعمال باطل خود را به پیامبران نسبت می دهند.»

ابن فرحان می گوید: «این صفت در غلات سلفی و وهابی به گونه ای آشکارتر موجود است. زیرا عمل تکفیری خود را به خدا و پیامبر نسبت می دهند.» (ص ۱۵۲)

۵. شیخ گفته است: «تناقضشان آن جاست که هرچند خود را به پیامبر نسبت می دهند، ولی حدیث آن حضرت را ترک می کنند.»

ابن فرحان می گوید: «این نیز در بعضی از غلات ما است. وقتی به آن ها بگویی که پیامبر چنین فرموده است، می گویند: «اما بعضی علما چنین گفته اند و آن ها بهتر از ما حدیث را می فهمند. در حالی که اگر سخن آن علما بر ضد خودشان باشد به این سخن مالک پناه آورده، فریاد می زنند که «به غیر از صاحب این قبر (یعنی پیامبر) سخن هر کس دیگری قابل قبول و ترک است.»

۶. شیخ گفته است: «(یکی از غلو مخالفان ما) سرزنش بعضی صالحین به خاطر عمل پیروانش است.»



ابن فراهان می گوید: «این نیز در بعضی از غلات ما (وهابی ها) هست مانند سرزنششان صوفی ها و شیعه را به خاطر عمل بعضی از پیروانش. حتی همین کار را نسبت به علی و جعفر صادق هم انجام داده اند. مردی از غالیان وهابی چنین گمان کرده که علی به خاطر ریاست جنگیده است، نه برای دین. (این سخن ابن تیمیه است.) دیگری گفته است: «جعفر صادق بی حیای کذاب است». عجیب است از بعضی معتدلان ما که بر هر آن کسی که بگوید ابن تیمیه یا بهبهاری و یا شیخ محمد خطا کرده است رديه می نویسند، ولی در برابر این سخنان ساکت می نشینند.» (ص ۱۵۲).

۷. شیخ گفته است: «حیات دنیا آن ها را (مخالفان شیخ را) مغرور کرده و گمان کرده اند که خدا از آن ها راضی است.»

ابن فرحان: «این در برخی غلات ما نیز هست. وقتی به مخالفان خود استدلال می کنند می گویند: «آیا نمی بینی که خدا به ما نعمت مال و منسب داده است؟ ... اما اگر به غیر آن ها مال و منسب رسید می گویند: «خدا به آن ها آن را داد تا در آخرت برایشان حسرتی باشد». این صفت در نزد همه ای غلات (وهابیت) وجود دارد. اگر چیز ناپسندی به مخالفانشان رسد می گویند: «این عذاب خداست و آنچه در انتظار آن ها (در آخرت) است بزرگ تر است.» (ص، ۱۵۳).

۸. ابن عبد الوهاب گفته است: «(مخالفانمان) مرا به تبدیل و تغییر دین متهم می کنند.»

ابن فرحان می گوید: چنین چیزی در رديه های غلات ما روشن تر پیدا است. در تمام رديه هایی که بر مخالفان خود از مسلمین می نویسند آن ها را متهم به تبدیل و تغییر دین می کنند.» (ص، ۱۵۶).

۹. ابن عبدالوهاب: «مخالفانمان) با چیزی که در باره آن آگاهی ندارند، مخالفت می ورزند».

ابن فرحان می گوید: «این چیز به مانند جدال غلات ماست در باره تاریخ عبد الله بن سبأ و قعقاع...». (ص، ۱۶۰).

ابن فرحان در این جا (در صفحه ۱۵۰، تا ۱۶۱ کتابش) ۵۳ نمونه می آورد که ابن عبدالوهاب از آن ها منع کرده و آن ها را نشانه گمراهی و غلو مخالفان خود از مسلمین خوانده، ولی وهابی ها امروزه دارای آن صفات هستند که مفصل این موارد را بیان کرده است. همچنین در اکثر موارد ابن فرحان می گوید: «این مورد در غلات ما آشکارتر است».

ابن فرحان در جای دیگری از کتابش می گوید: «ما می بینیم که برخی از متعصبان شیخ به راحتی اهل خطا بودن عمر، علی، ابو ذر و مانند آن ها را می پذیرند، ولی حاضر نیستند بپذیرند که کسی شیخ را اهل خطا معرفی نماید. و این غلو در حق صالحین است.» (ص ۱۰).

می گوید: «بعضی از پیروان شیخ گمان می کنند که او در علم یگانه زمانش بود و هر سرزمین اسلامی که دعوت او را قبول نکرده اند سرزمین شرک و کفر بوده و علمای آن سرزمین را جاهل و کسی که از دین چیزی نمی داند معرفی کرده اند».

سپس ابن فرحان علمای زیادی را نام برده و در مورد برخی آن ها می گوید: «او از شیخ داناتر و کتابش هم بیشتر و مورد قبول بیشتر مسلمین بود که هیچ کدام از آن مواردی را که شیخ کفر و شرک خوانده است معتقد بر آن نبودند و چنین اظهار نظری نکرده اند.» (ص ۱۳).

می گوید: «در زمان شیخ و پس از او کسانی از پیروانش ظاهر شدند که در حق شیخ غلو بزرگ می کردند و به تمام سخنان و نوشته ها و فتوای او و حتی حکم او در باره احادیث تعصب نشان می دادند». آن گاه در پاورقی چند نمونه از غلو وهابی-ها نسبت به ابن عبدالوهاب را نقل کرده و می گوید: «ابن عمید در کتاب تذکره (۱) از شیخ در ضمن شعری به «شیخ الوجود» تعبیر کرده است. و این سخن بزرگی است که اگر کسی در مورد پیامبر نیز چنین سخن را بگوید، پیروان شیخ آن را انکار و گاهی هم تکفیر می کنند». (ص ۱۴).

«خود شیخ و حتی پیروانش مسلمین را به اتهام غلو در حق صالحین مشرک و کافر خوانده اند، ولی متأسفانه بزرگ ترین نمونه های این غلو در خود پیروان شیخ وجود دارد». (ص، ۱۴).

پیروان شیخ (وهابی ها) هر کسی را که با شیخ مخالفت کرده و یا ردیه بر او نوشته است مخالف اصل اسلام می دانند. آن ها هجوم به علمای اسلام و به شهرهای مسلمین و اتهام آن ها به کفر و شرک را هیچ گونه زیاده روی نمی دانند، که این خود پایه ای غلو است». (ص، ۱۵).

ابن فرحان زیر عنوان «غالیان از غلو منع می کنند» می گوید: «از عجایب این زمان آن است که غالیان (خود وهابی ها) از غلو منع می کنند.» (یعنی خود غلو می-کنند، ولی به دیگران تهمت غلو می زنند). سپس ظاهراً با خطاب به حکومت داران می گوید: «اگر با جوانی که (شماها را) تکفیر می کنند مخالف هستید، باید با روش ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب نیز در تکفیر مسلمین مخالفت کنید و اشتباه

آن‌ها را در این موضوع بیان کنید. چون این جوان تکفیری این روش را از آن‌ها تعلیم گرفته‌اند. و اگر از ابن تیمیه و شیخ حمایت و دفاع می‌کنید، پس لازم است که از این جوان تکفیری نیز حمایت کنید...» (ص ۲۲ و ۲۳).

می‌گوید: «ما شیخ را به خاطر سعی و کوششش برای خدا دوست داریم و برای او دعا می‌کنیم، اما این ما را از گفتن خطاهای شیخ باز نمی‌دارد. و اگر شیخ بر گردن ما حق داشته باشد، حق اسلام و رعایت حقوق اسلام برای ما سزاوارتر برای دفاع است.» (ص ۲۴).

آن‌گاه ابن فرحان می‌گوید: «من این کتاب را پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر (یعنی قبل از منفجر شدن دو برج بزرگ آمریکا) آماده کرده بودم و پس از آن حادثه نمی‌خواستم این کتاب چاپ شود، ولی هنگامی که دیدم وهابی‌های غالی همیشه برای بزرگ داشت ابن عبدالوهاب جشن‌ها می‌گیرند (و او را پاک و دور از اشتباه می‌شمارند) بر خودم لازم دیدم که حقایق را آشکار سازم تا آن‌ها انصاف به خرج داده و به اشتباه شیخ در حکمش به کافر دانستن مسلمین اعتراف کنند.» (پاورقی، ص ۲۸).

ابن فرحان در آخر مقدمه کتابش می‌گوید: «برخی از برادران به من چنین اشکال کردند که من تنها به پیامبر و خاندانش (اهل بیت) صلوات می‌فرستم، نه بر صحابه. (به آن‌ها می‌گویم:) این کار به خاطر انکار فضل صحابه نیست، بلکه به این خاطر است که ما در هر تشهد نماز می‌گوییم: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد!» همگی می‌دانیم که در نماز صلوات بر صحابه وجود ندارد، چنان‌که امروز با پیروی از بدعت گذشتگانمان انجام می‌دهیم. بلکه بدتر از آن حتی به صلوات فرستادن به بزرگان صحابه اکتفا نکرده با گفتن «اجمعین» نیکان و فاجران

را نیز به هم آمیخته کرده و حتی به امثال ولید و معاویه که کشنده عمار است صلوات می فرستیم». (ص ۳۰).

### من زیدی نیستم اما

ابن فرحان می گوید: «با مشاهده ای سعی و کوشش ناچیز من در مورد آشکار کردن ظلم غالیان (وهابی ها) علیه اهل بیت پیامبر سلفی ها سعی کردند تا مرا به پیرو مذهب زیدی بودن متهم نمایند. اگر این حق بود، حتما من اعلام می کردم، (ولی چنین نیست). زیدی ها خیلی بهتر از غالیان سلفی در علم، تقوی، تاریخ، نسب و غیره هستند.

به هر حال زیدی ها نیز دارای مذهبی هستند، مانند دیگر مذاهب که درست هم دارند و خطا نیز دارند. آن ها از جمله گروه هایی هستند که مورد ظلم غالیان سلفی (وهابی ها) قرار گرفته اند. زیدی ها نیز دارای علما، فضلا و زهاد بوده و خدمت های بزرگی در تاریخ فکری و سیاسی اسلام از خود نشان داده اند....

اگر آن گونه هم بود که این غلامت می پندارند، حتماً به مذهب مردی از فرزندان پیامبر منسوب بودم که اهل بیت بهترین و برترین ها هستند که در تشهد هر نمازی بر آن ها صلوات می فرستیم ...

زیدی ها به خصوص امام زید بن علی و نفس زکیه از بزرگان محدثین اهل سنت بوده و اکثر اهل حدیث و فقه در زمانشان به یاری آن ها شتافته اند. امامانی چون ابوحنیفه، مالک و شافعی از پیروان امامان زیدی بودند و به همین خاطر بود که خلیفه عباسی منصور به ابوحنیفه زهر نوشاند. همچنین بزرگان اهل حدیث و فقه مانند منصور بن معتمر، سلمه بن کهیل، ثوری، اعمش، شعبه و غیر این ها (که بیست

تا سی نفر از محدثین را نام می برد) به کمک و قیام مردم همراه با زید و با پسرش برای جهاد بر ضد حاکم زمان برخاسته و از حرکتشان طرفداری کرده اند ... در کتاب «تاریخ طبری» و «اللاغانی» اصفهانی همراهی و طرفداری این ها و دیگران ذکر گردیده است. و در بعضی آن ها چنین نقل شده است که محدثان و فقها به یاری زیدی ها اجماع و اتفاق داشتند و تنها بعضی ها را خارج از آن اتفاق دانسته اند.

پس اگر بخواهم به این مذهب خود را نسبت دهم می دهم، ولی من از قواعد این مذهب و روش آن در جرح و تعدیل و قبول روایات آگاهی ندارم. اگر به آن مذهب خودم را نسبت دهم به مذهبی خود را نسبت داده ام که کسانی که بهتر و داناتر از من بودند، بلکه داناتر از احمد و ابن تیمیه و بن عبدالوهاب بودند خود را به آن نسبت داده و یا حد اقل از آن حمایت و یاری کرده اند. اما چنین نیست، بلکه من سنی مذهب هستم و تمام مناسک و عبادتم را طبق مذهب اهل سنت به جای می آورم ...

عادتاً مردم نسبت به آنچه از آن آگاهی ندارند، دشمنی می ورزند. غلات سلفی که «زیدی» بودن را به عنوان یک عیب و عار و دشنام می پندارند، به خاطر آن است که از آن مذهب و رجالش هیچ آگاهی ندارند». (ص ۱۵۲-۱۶۴).

ابن فرحان پس از این بحث می گوید: اکثر چیزهایی که به سبب آن شیخ و پیروانش مردم را تکفیر می کنند، چیزی است که جمهور علما مسلمین، بلکه خود حنبلی ها با وجود سخت گیری هایی که دارند، آن را جایز می دانند؛ مانند امام احمد و ابراهیم حربی حنبلی و عبد الله بن احمد و ... به عنوان نمونه:

۱. تبرک به قبر و دست کشیدن به آن را شیخ شرک اکبر دانسته است، ولی احمد بن حنبل، امام مذهب در کتاب «علل و معرفه الرجال»<sup>(۱)</sup> آن را جایز دانسته است ... برخی صحابه مانند ابویوب انصاری و ابن عمر نیز به منبر و قبر پیامبر در میان صحابه تبرک می جستند و کسی از صحابه به آن ها انکار نکرد و این دلالت بر اجماع سکوتی صحابه می کند ... بحث و مناقشه در شرک اکبر قرار دادن تبرک و توسل است؛ همانا این عمل ها را صحابه از اهل بدر و بیعت رضوان انجام داده اند و کسی از صحابه و تابعین به آن ها انکار نکرده است. بنابر این لازم می آید که ابویوب، ابن عمر و احمد را کافر بدانید، بلکه آن دسته از صحابه را نیز که بر این ها انکار نکردند همراه با شهادت به یگانه پرستی تنها مروان ابن حکم در زمان صحابه، تنها کسی است که گذاشتن صورت به قبر پیامبر از جانب ابویوب را محکوم و انکار کرد ... من خیلی از عمل هایمان را می یابم که از بنی امیه بازمانده است، حتی مانند سختگیری های اعتقادی که از مروان رسیده و سختگیری های فقهی مانند حکم دو رکعت نماز پس از عصر و اتمام حج از معاویه رهبر گروه باغی در زمان خلافت راشده ... به جا مانده است که غلات سلفی ها، از جمله غلات وهابی ها قدم به قدم راه آن ها را پیروی می کنند. برای آن ها رعایت عدل و حقوق انسان ها و دور کردن ظلم هیچ اهمیتی ندارد و هم و غم این ها در مرحله اول این است که بندگان خدا را به مشرک و موحد و هدایت یافته و گمراه تقسیم کرده اند ... ص ۱۶۴-۱۶۷.

## احادیث در مورد اهل نجد

ابن فرحان در مورد حدیثی که در «صحیح» بخاری و مسلم آمده و پیامبر با اشاره به مشرق فرمودند: «فتنه و شاخ شیطان از آن جا طلوع می کند»، می گوید: وهابی ها به خاطر مذمت شیعه و اهل رأی (حنفی ها) و معتزله می گویند: منظور نجد عراق است. ابن فرحان ثابت می کند که منظور از مشرق نجدی است که در حال حاضر نیز در عربستان است و شهری در آن زمان در عراق به نام نجد وجود نداشته و همچنین حضرت به مشرق اشاره کرده اند و هر که جایگاه مسجد آن حضرت را بداند درک خواهد کرد که آن هیچ ربطی با عراق ندارد و منظور همین نجد زمان حاضر است. بعد ابن فرحان می گوید: «شاید منظور خوارج باشند و یا مسیلمه و ... در پاورقی ابن فرحان بعد از اشاره به مذمت اهل عراق از طرف وهابی ها و اشاره ومحدثان بزرگ عراق و ... می گوید: «ما سلفی ها مذمت اهل عراق را از دشمنان اهل عراق، ناصبی های اهل شام، به ارث بردیم و چه بسیار چیزهایی را ما از آنان ارث برده ایم. (ص، ۱۶۹-۱۷۰). (در گذشته ذکر شد که علما اهل سنت نیز این حدیث صحیحین در باره نجد را به وهابی ها تطبیق کرده اند).

ابن فرحان در آخر کتاب به نقد و بررسی کتاب «التوحید» ابن عبد الوهاب می پردازد و در پاورقی می گوید: «با وجود اینکه در این کتاب غلو در تکفیر مسلمین است، اگر حاکمان و ثروتمندان از چاپ و پخش این کتاب خودداری کنند و به جای آن قرآن و صحیحین و کتاب های فقهی و ... را چاپ و پخش کنند بهتر و سزاوارتر است؛ زیرا این کتاب در برپا کردن اختلاف و از بین بردن وحدت مسلمین و به وجود آوردن دشمنی بین مسلمین خیلی اثر دارد. به هیچ خانه ای این کتاب داخل نمی شود مگر اینکه در آن اختلاف و جدایی بین اهل خانه و دشمنی



را به وجود می آورد. چون این کتاب دوری و دشمنی با کسانی را که با وهابیت موافقت نمی کند واجب دانسته است؛ چون بنابر عقیده آن ها این روش اصل و خود اسلام و نص و حقّ مطلق است. و به وجود آمدن اختلاف و شکاف بین اهل یک خانه با وجود این کتاب طبعی است ... (پاورقی صفحه ۱۷۷).

بنابر گفته ابن فرحان این کتاب حتی متن درسی مکتب بچه هاست و خیلی سعی شده که این کتاب از متن درسی مکتب بچه ها برداشته شود، ولی وزارت تربیت گفته است که صلاحیت چنین کاری را ندارد. ابن فرحان می گوید: «شما تصور کنید که بعضی از علما معتقدند که این کتاب مطلقاً حق است و «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» هیچ باطل و خطابی بر وی راه ندارد .

بعد ابن فرحان یک به یک سخنان ابن عبدالوهاب را نقل می کند و اشکالات و نادرستی آن را بیان می کند، ولی می گوید: «من همه ای این کتاب را تمام نکردم. پیش از ورود به بررسی این کتاب می گوید: «هر که بخواهد مطالب کتاب «التوحید» را نقد کند گرچه نقد کم و ناچیز هم باشد به عقوبت های سری زیاد دچار و گرفتار می شود». (ص، ۱۷۸).

ابن فرحان می گوید: ابن عبدالوهاب یکی از علمای حنبلی را کافرتر از ابوجهل خوانده و می گوید: در آینده بیان آن می آیند. (پاورقی، ص ۱۸۵).

او باز می گوید: «این تکفیرها سبب ناآرامی حتی در خود سعودی شده است و سبب اصلی آن همین تعلیمات مکتب شیخ است. (بعد یک به یک نام می برد، که در خود عربستان چندین جا را منفجر کرده اند و چندین بار کشتار راه انداختند) .

خواننده عزیز دقت داشته باشیم که ابن عبدالوهاب در این سخنانش خیلی دروغ ها گفته و ابن فرحان نیز مؤدبانه به نادرستی آن ها اشاره کرده است که ما به

آن‌ها اشاره کردیم و تنها خواستیم خواننده عزیز به این حقیقت که وهابی‌ها با وجود اینکه امروزه نیز در کشورهای مختلف اسلامی مسلمان‌کشی می‌کنند و امروزه اکثر کشتارها و بمب‌گذاری‌ها در عراق به وسیله آن‌ها انجام می‌شود، ولی باز می‌گویند: مسلمین را تکفیر نمی‌کنیم. و این‌گونه مردم را فریب می‌دهند. و ما برای روشن شدن این عقیده و دیدگاه آن‌ها در تکفیر مسلمین، تنها به ذکر این‌گونه نمونه‌ها اکتفا کردیم تا فریب و دروغ‌گویی آن‌ها برای مسلمین روشن و ثابت گردد.

### اسلام و حکم تکفیر و قتل مسلمین

در مورد قتل و کشتار و تکفیر مسلمین که وهابیت با سرکردگی ابن تیمیه و به خصوص ابن عبدالوهاب آن را در مورد مسلمین پیش گرفته‌اند، باید به چند آیه و حدیث شریف در این زمینه دقت کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث مسلم فرموده‌اند:

«امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا-اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم منی نفسه و ماله الا بحقه و حسابہ علی الله رواه عمر و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله؛ (۱) امر شدم که با مردم بجنگم تا اینکه «لا اله الا الله» بگویند، پس هر که لا اله الا الله گفت جان و مالش از من در امان و حسابش با خداست.»

بخاری پس از روایت این حدیث از ابوهریره می‌گوید: این حدیث از عمر و ابن عمر نیز روایت شده است.

در مسند احمد و کتاب‌های دیگر از حذیفه، ابودرداء، ابوموسی و از بعضی صحابگان دیگر نیز به همین معنا حدیث روایت شده است.

---

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۰؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۵۲.

قرآن کریم می فرماید:

«ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذاباً عظيماً؛<sup>(۱)</sup> هر که یک مؤمنی را عمداً بکشد جزایش جهنم خواهد بود که در آن برای همیشه خواهد ماند خداوند بر او غضب می کند و او را لعنت می کند و برای او عذاب عظیمی آماده کرده است.»

ابن عمر می گوید: پیامبر فرمودند:

ایما رجل مسلم کفر رجلاً مسلماً فان کان کافراً و الا هو الکافر؛<sup>(۲)</sup> هر مسلمانی که مسلمان دیگری را کافر بخواند پس اگر کافر باشد (که هیچ) و الا خودش کافر خواهد شد. سند حدیث صحیح است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: من قال لأخیه: یا کافر فقد باء بها أحدهما؛<sup>(۳)</sup> این حدیث با این لفظ و همان معنای حدیث قبلی در کتاب های زیر نیز روایت شده است.

این حدیث را ابوذر، ابن مسعود، ابن عمر، ابو هریره روایت کرده اند.

باز در حدیث دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اذا قال الرجل لأخیه یا کافر وهو کقتله؛<sup>(۴)</sup> هر گاه مردی به برادرش بگوید: ای کافر مانند این است که او را کشته باشد.»

۱- سوره نساء، آیه ۹۳.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳ و ۶۰؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۴۶۸۷.

۳- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷ و ۴۴ و ۴۷ و ۶۰ و ۱۰۵ و ۱۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۷۳ و دیگران.

۴- مصنف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۴۸۲، ح ۱۵۹۷۴ و ۱۹۵۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۳.

هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته و این حدیث از ثابت بن ضحاک نیز روایت شده است.

البته در این موضوع اخبار و آیات فراوان دیگر وارد شده که سلیمان بن عبدالوهاب در کتاب «فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب» مفصل آن اخبار را ذکر کرده و به این موضوع نیز پرداخته است.

تمام این صفات که در این روایات صحیح و مسلم و آیه شریفه قرآن ذکر شده است متأسفانه در وهابی ها چنان که ملاحظه کردیم موجود است. و متأسفانه وهابی ها مانند برادران خوارج خود، امروزه نیز به راحتی مسلمین را می کشند و به آن افتخار نیز می کنند. اگر مسلمانان دیگر نیز مانند وهابی ها عقل خود را در اختیار هوا و هوس و شیطان قرار داده عکس العمل متقابل از خود نشان می دادند و به کشتن وهابی ها دست می زدند، دیگر خدا می داند که امروز چه می شد، ولی مسلمین با هشیاری و دور اندیشی حيله و نقشه های آمریکا و اسرائیل را بر خودشان برگردانده از دست زدن به چنین عمل زشت که حتماً مورد غضب خداوند متعال است با صبوری خود را دور نگاه می-دارند، ولی متأسفانه تا به امروز وهابی ها از این روش حکیمانه ای مسلمین درس عبرت نگرفته اند و برای محقق شدن نقشه های دشمنان اسلام آگاهانه یا ناآگاهانه قدم می بردارند.

### نتیجه

در آخر باید در مورد دروغگویی های ابن تیمیه به چند مطلب توجه نماییم:

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: سه چیز است که در هر که باشد او منافق خالص است. یکی از آن ها این است که «چون سخن گوید، دروغ گوید.» (۱)

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۰۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴.

باز حضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: نشانه ای منافق سه چیز است چون سخن گوید، دروغ گوید ... (۱)

ابن مسعود می گوید: «سه چیز است و آن در هر که باشد منافق است: چون سخن گفت، دروغ گوید ... (۲)

خلاصه اینکه این احادیث و معنای آن را همه شنیده اند و از مسلمات است.

شما خواننده عزیز ملاحظه کردید که ابن تیمیه چگونه فراوان سخنان بی اساس و دروغ های بزرگ به زبان جاری می کند و این مقدار که ما ذکر کردیم تنها بخش خیلی کمی از دروغ های او است و در هر موضوع نیز او چنین دروغ ها را از خود به جا گذاشته است. پس این احادیث صحیح و مسلم جایگاه ابن تیمیه را مشخص کرده است.

همچنان که در این کتاب اشاره شد پیامبر فرمودند: «علی را غیر از مؤمن کسی دوست نمی دارد و غیر از منافق او را دشمن نمی دارد.

این حدیث چنان که اشاره شد از احادیث متواتر است. و ابن تیمیه می گوید: علی به خاطر ریاست جنگید. هر جایی که رفت آن جا را خوار کرد. و حتی آیه ای را که در باره فسادکاری فرعون نازل شده به آن حضرت تطبیق کرده است و سخنان دیگر او که با آن ها آشنا شدید. این همه به روشنی دشمنی او با امام را ثابت می - کند. و این دو حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و صفاتی را که در مورد منافقین فرموده اند هر دو در ابن تیمیه جمع گشته و شخصیت او را برای حق جویان و منصفان روشن

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۵۷؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۶۲ و ۱۸۹ و ج ۷، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۶۰.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۸، ص ۱۱۷.

کرده است. باید دقت داشته باشیم که ابن عبدالوهاب نیز در دروغگویی شاید کمتر از ابن تیمیه نباشد، ولی او چیزهایی به مسلمین نسبت داده و به کارهایی در حق مسلمین دست زده که خیلی بزرگ تر از دروغگویی های ابن تیمیه است که خود ملاحظه کردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر ثقلین فرموده اند: «من برای شما دو خلیفه و دو چیز با ارزش می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نمی شوید. آن دو قرآن و اهل بیت هستند ...» (۱)

این حدیث بیان می کند که تنها راه نجات و در امان ماندن از گمراهی، پیروی از کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام است، ولی متأسفانه وهابی ها چنان که ملاحظه شد، نه اینکه از این راه معرفی کرده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی نمی کنند، بلکه از ابن تیمیه که دشمن این خاندان و به خصوص دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام است پیروی می کنند. پس نزد وهابی ها نیز به مانند رهبرشان ابن تیمیه این نوع احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که با عقیده و هوی و هوس آن ها مخالف است، هیچ ارزشی نخواهد داشت و سخنان ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب خیلی با ارزش تر از این گونه احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود.

البته آنچه ما در این کتاب ذکر کردیم قطره ای است از حقایق، هم در باره شخصیت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام و هم سخنان ناروا و تکذیب های ابن تیمیه

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶۲، ح ۲۴۰۸ با ۴ سند. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸۱۴۸ و ۸۱۷۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶ و ۳۷۸۸؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۹، ح ۲۱۱۶۱۸ و ۲۱۶۹۷ با هشت سند. صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۲، ح ۲۳۵۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۰۹، ح ۶۷۹ و دیگران.

و هم نظرات و سخنان اهل سنت در مورد ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و وهابی ها و عقیده آن ها. پس این یک معرفی خیلی مختصر ابن تیمیه و وهابی هاست به امید اینکه راه گشایی باشد برای حق جویان در تحقیق و شناخت بیشتری جایگاه حقیقی و شخصیت واقعی پیروان این مکتب و رهبرانشان.

به همین مقدار این نوشته را به پایان می رسانیم و خداوند متعال را برای توفیقاتی که به ما داده شاکریم و توفیقات روزافزون و عملی خالصانه و عاقبت بخیری را برای همگان از خداوند مهربان خواستاریم.

## فهرست مصادر

- ۱- ابوبکر صدیق، (نرم افزار المكتبه الشامله).
- ۲- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین ابوبکر بن عبد الرحمن سیوطی، (وفات ۹۱۱ ه. ق. ) نرم افزار شامله .
- ۳- الاجوبه المرضیه عن أسأله مکیه، (از نسخه خطی). ابوزرعه، احمد بن عبدالکریم عراقی، (وفات ۸۲۰ ه. ق. )
- ۴- الآحاد و المثانی، احمد بن عمرو ابوبکر شیبانی، (وفات ۲۸۷ ه. ق.) دار الرايه، ریاض، ۱۴۱۱ هـ ۱۹۹۱ م.
- ۵- الاحادیث المختاره، محمد بن عبدالواحد مقدسی، (وفات ۶۴۳ ه.)، دار النشر مكتبه النهضه الحدیثه مدینه مکه المکرمه، ۱۴۱۰ هـ چاپ اول.
- ۶- الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن احمد بن حزم، (متوفای ۴۵۶ ه.) مطبعه العاصمه، قاهره.
- ۷- اخبار اصفهان، احمد بن عبد الله بن أحمد ابو نعیم، (وفات ۴۳۰ ه.) بریل، ۱۹۳۴ م. (نرم افزار شامله).
- ۸- اخبار الطوال، ابو حنیفه دینوری، (متوفای ۲۸۲ ه.) دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ م .
- ۹- اخبار قضات، محمد بن خلف ابن وکیع، (وفات ۳۰۶ هز)
- ۱۰- اخبار الموفقیات، زبیر بن بکار، (وفات ۲۵۶ ه.)
- ۱۱- ارغام المبتدع الغبی بجواز توسل بالنبی، عبدالله بن محمد بن صدیق الغماری، معاصر، با تحقیق سقاف، دار الامام نووی، ۱۴۱۲ هـ .



١٢- ارواء الغليل، ناصر الدين الباني، معاصر، المكتبة الاسلامي، ١٤٠٥ هـ

١٣- اسباب النزول آيات، علي بن احمد واحدي، (وفات ٤٦٨ هـ)، مؤسسه حلي و شركاه، قاهره، ١٣٨٨ هـ.

١٤- الاستيعاب في معرفه الاصحاب، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، (وفات ٤٦٣ هـ)، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ.

١٥- اسد الغابه، علي بن عبدالكريم، معروف به ابن اثير، (وفات ٦٣٠ هـ) انتشارات اسماعيليان تهران .

١٦- اقتضاء الصراط المستقيم مخالفه أصحاب الجحيم، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، (وفات ٧٢٨ هـ)، طبعه السنه المحمديه - القاهره، الطبعه الثانيه، ١٣٦٩ هـ.

١٧- الام، محمد بن ادريس شافعي، (متوفى ٢٠٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ.

١٨- امالي محاملي، حسين بن اسماعيل، (متوفى ٣٣٠ هـ)، المكتبة الاسلاميه، دار ابن القيم، اردن، الاولى ١٤١٢ هـ ق.

١٩- مثال الحديث، ابو شيخ عبدالله بن محمد بن حيان اصبهاني، الدار السلفيه، بومباي الهند، ١٩٨٧ م.

٢٠- الاموال، قاسم بن سلام هروي، (وفات ٢٢٤ هـ). نرم افزار شتمله.

٢١- انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذري، (وفات ٢٨٨ هـ)، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ١٣٩٤ هـ

٢٢- الانساب، عبدالكريم بن محمد بن منصور سمعاني، (وفات ٥٦٢ هـ)، دار الجنان، بيروت، ١٤٠٨ هـ.

٢٣-الإصابه فى تمييز الصحابه، احمد بن على بن حجر ابوالفضل عسقلانى شافعى، (وفات ٨٥٢ هـ)، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ. ١٩٩٢ م.

٢٤-الإغاثه بادلّه الاستغاثه، حسن بن على سقاف، معاصر، مكتبه الامام نووى، عمان، ١٤١٠ هـ.

٢٥-الامامه و السياسه، عبد الله بن مسلم بن قتيبه، (وفات ٢٧٦ هـ)، انتشارات شريف رضى، قم، ١٤١٣ هـ.

٢٦-ايضاح المكنون، اسماعيل پاشا بغدادى، (وفات ١٣٣٩ هـ)، دار احياء التراث العربى، بيروت.

٢٧-بحر الرائق شرح كنز الدقائق، ابن نجيم مصرى حنفى، (وفات ٩٧٠ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت.

٢٨-البدايه و النهايه، اسماعيل بن كثير دمشقى، (وفات ٧٤٤ هـ)، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ هـ.

٢٩-البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، محمد بن على الشوكانى، نرم افزار شامله .

٣٠-البشاره و الاتحاف، حسن بن على سقاف شافعى، دارالامام نووى، عمان، ١٤١٣ هـ.

٣١- بيان تلبيس الجهميه فى تأسيس بدعهم الكلاميه، أحمد عبد الحلیم بن تيمیه الحرانى، مطبعه الحكومه، مكه المكرمه، الطبعه الأولى، ١٣٩٢ هـ.

٣٢-تاريخ الاسلام، محمد بن احمد ذهبى، (وفات ٧٤٨ هـ)، دار الكتب العربى بيروت، ١٤١٩ هـ. ١٩٩٨ م.

- ٣٣- تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبري، (وفات ٣١٠ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
- ٣٤- تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادي، (وفات ٤٦٣ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ٣٥- تاريخ جرجان، حمزه بن يوسف ابو القاسم جرجاني، (وفات ٣٤٥ هـ)، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠١ هـ. ١٩٨١ م.
- ٣٦- تاريخ الخلفاء، جلال الدين ابوبكر بن عبد الرحمن سيوطي، (وفات ٩١١ هـ)، نرم افزار شامله.
- ٣٧- تاريخ خليفه ابن خياط، خليفه بن خياط العصفري، (وفات ٢٤٠ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ.
- ٣٨- تاريخ خميس، حسين بن محمد بيار بكري، (وفات ٧٦٢ هـ ق.).
- ٣٩- تاريخ صغير، محمد بن اسماعيل بخاري، (وفات ٢٥٦ هـ)، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ.
- ٤٠- تاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم ابو عبدالله بخاري جعفي، (وفات ٢٥٦ هـ)، دار الفكر.
- ٤١- تاريخ مدينه دمشق، ابن عساکر، (وفات ٥٧١ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ.
- ٤٢- تاريخ المدينه منوره، عمر بن شبه، (وفات ٢٦٢ هـ)، دار الفكر، بيروت.
- ٤٣- تاريخ يحيى بن معين، بروايت عثمان بن سعيد، (وفات ٢٨٠ هـ)، دار المأمون للتراث دمشق.
- ٤٤- تاريخ يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب، (وفات ٢٨٤ هـ)، دار صادر، بيروت.

٤٥- تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، (وفات ٢٧٦ هـ) دار الجيل، بيروت، ١٣٩٣ هـ ١٩٧٢ م.

٤٦- تدوين فى اخبار قزوين، ابوالقاسم عبدالكريم بن محمد رافعى، (وفات ٦٢٣ هـ) شامله.

٤٧- تذكرة الحفاظ، شمس الدين ذهبى، (وفات ٧٤٨ هـ)، مكتبة الحرم المكى، رياض، سال ١٤١٥ هـ.

٤٨- تذكرة الخواص الامه فى ذكر مناقب الائمة، ابومظفر يوسف بن قزغلى، معروف به سبط بن جوزى، (وفات ٦٥٤ هـ).

٤٩- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندى الفتنى، وفات ٩٨٦ هـ.

٥٠- التعديل و التجريح، سليمان بن خلف بن سعد أبو الوليد الباجى، دار اللواء للنشر والتوزيع - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.

٥١- تعظيم قدر الصلاة، محمد بن نصر مروزى، (وفات ٢٩٤ هـ)، مكتبة الدار، المدينة المنوره، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.

٥٢- تفسير بحر المحيط، ابوحيان محمد بن يوسف بن حيان. شامله.

٥٣- تفسير الكشف و البيان، ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبى شافعى، (وفات ٤٢٧ هـ)، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٢ هـ.

٥٤- تفسير خازن، لباب التأويل فى معانى التنزيل، أبوالحسن على بن محمد. شامله.

٥٥- تفسير روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، شهاب الدين محمود ابن عبدالله الحسينى آلوسى، (وفات ١٢٧٠ هـ).

٥٦- تفسير طبرى، محمد بن جرير طبرى، (وفات ٣١٠ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ.

٥٧- تفسير القرآن، عبدالرزاق بن همام، (وفات ٢١١ هـ)، مكتبة الرشد، رياض، الاولى، ١٤١٠ هـ.

٥٨- تفسير فخر رازى، مفاتيح الغيب، أبو عبد الله محمد بن عمر الرازى الملقب بفخر الدين الرازى. (وفات ٦٠٦ هـ).

٥٩- تفسير قرطبي، محمد بن احمد قرطبي، (وفات ٦٧١ هـ) دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ هـ.

٦٠- تفسير الكشاف؛ أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله. (وفات ٥٣٨ هـ).

٦١- تفسير ابن كثير، اسماعيل بن كثير، (وفات ٧٧٤ هـ)، دار المعرفه بيروت، ١٤١٢ هـ.

٦٢- تقريب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، (وفات ٨٥٢ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥ هـ ق.

٦٣- تلخيص الحبير فى احاديث الرافعى الكبير، احمد بن على بن حجر ابوالفضل عسقلانى شافعى، (وفات ٨٥٢ هـ)، مدينه منوره، ١٣٨٤ هـ ١٩٦٤ م.

٦٤- التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع، أبو الحسين محمد بن أحمد بن عبدالرحمن الملقب بالشافعى، المكتبة الأزهرية للتراث، القايره، الطبعة الثانيه، ١٩٧٧ هـ ق.

٦٥- تهذيب الآثار، محمد بن جرير طبرى، (وفات ٣١٠ هـ).

٦٦-تهذيب الاسماء و اللغات، أبو زكريا محيي الدين بن شرف النووى، (وفات ٦٧٦ هـ .) شامله.

٦٧-تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر عسقلانى شافعى، (وفات ٨٥٢ هـ) دار الفكر، بيروت، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤ م.

٦٨-تهذيب الكمال، يوسف بن زكى عبدالرحمن ابوحجاج مزى، (وفات ٧٤٢ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ ١٩٨٠ م.

٦٩-التوسل بالنبى و جهله الوهابيه، ابو حامد بن مرزوق استانبولى حنفى.

٧٠-التوفيق الربانى فى الرد على ابن تيميه الحرانى، جماعتي از علما .

٧١-الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابو حاتم تميمى بستى، (وفات ٣٥٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٥ هـ ١٩٧٥ م.

٧٢-جامع الاصول من احاديث الرسول، ابن اثير، (وفات ٦٣٠ هـ) شامله.

٧٣-جامع صحيح سنن ترمذى، محمد بن عيسى ابو عيسى ترمذى سلمى، (وفات ٢٧٩ هـ)، دار الاحياء التراث العربى ودار الفكر، بيروت، ١٤٠٣ هـ.

٧٤-جامع الصغير و زياداته، محمد ناصر الدين البانى. شامله .

٧٥-الجرح و التعديل، عبد الرحمن بن ابى حاتم ابو محمد رازى تميمى، (وفات ٣٢٧ هـ)، دار الإحياء التراث العربى، بيروت، ١٢٧١ هـ ١٩٥٢ م.

٧٦-جزء ابى طاهر، على بن عمر بن أحمد دارقطنى، (وفات ٣٨٥ هـ).

٧٧-الجهاد، عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١ هـ، دار المطبوعات الحديث، جدّه.

٧٨-الجوهرة فى نسب النبى وأصحابه العشرة، عبدالرحمن بن محمد انبارى، (وفات ٥٥٧ هـ .) شامره.

٧٩- حاشيه رد المختار، ابن عابدين حنفى، وفات ١٢٣٢هـ، دار الفكر، بيروت. ١٤١٥هـ.

٨٠- حديث ابى الفضل الزهرى، نرم افزار شامله.

٨١- حليه الأولياء و طبقات الأصفياء، ابو نعيم احمد بن عبدالله اصبهاني، (وفات ٤٣٠هـ)، دار الكتب العربى، بيروت، ١٤٠٥هـ.

٨٢- حياه الحيوان الكبرى، محمد بن موسى دميرى، (وفات ٨٠٨ هـ). شامله.

٨٣- خصايص امير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، وفات ٣٠٣ هـ ق.

٨٤- الدر المثور، جلال الدين سيوطى، وفات ٩١١هـ، فتح الجده و دار المعرفه، بيروت، ١٣٦٥هـ.

٨٥- الدر النضيد على ابواب التوحيد، سليمان بن عبد الرحمن الحمدان. شامله.

٨٦- الدرر السنيه فى الكتب النجديه، علماء نجد الأعلام من عصر الشيخ محمد بن عبد الوهاب إلى عصرنا هذا، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم. شامله.

٨٧- الدرر الكامنه فى أعيان المئه الثامنه، احمد ابن حجر عسقلانى. شامله.

٨٨- دفع الشبه التشبيه، ابن جوزى، (وفات ٥٩٣ هـ)، با تحقيق حسن سقاف، دار الامام نووى، عمان، ١٤١٣هـ.

٨٩- دلائل النبوه، بيهقى. شامله.

٩٠- ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله طبرى، (وفات ٦٩٤ هـ)، دار الكتب مصريه، ١٣٥٦هـ.

- ٩١- الذريه الطاهره النبويه، امام حافظ ابو بشر محمد بن احمد بن حماد دولابى، (وفات ٣١٠ هـ) دار السلفيه، كويت، ١٤٠٧ هـ.
- ٩٢- ذيل تاريخ بغداد، ابن نجار، (وفات ٦٣٧ هـ) دار المكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧ هـ.
- ٩٣- ذيل تذكره الحفاظ، ابو المحاسن دمشقى، (وفات ٧٤٨ هـ ق)، دار احياء التراث العربى.
- ٩٤- رأس الحسين، ابن تيميه. شامله.
- ٩٥- ربيع الابرار، محمود بن عمر زمخشرى، (وفات ٥٣٨ هـ). شامله.
- ٩٦- رد اعتبار جامع الصغير، حافظ عبدالله بن صديق مغربى، معاصر.
- ٩٧- حاشيه رد المحتار، محمد امين مشهور به ابن عابدين، (وفات ١٢٣٢ هـ)، دار الفكر، بيروت.
- ٩٨- الرد على البكرى، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨ هـ مكتبه الغرباء الأثريه. المدينه المنوره، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.
- ٩٩- رسائل جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، (وفات ٢٥٥ هـ). شامله.
- ١٠٠- الرياض النضره فى مناقب العشره، احمد بن عبدالله بن محمد طبرى ابو جعفر، وفات ٦٩٤ هـ دار الغرب الاسلامى، بيروت، ١٩٩٦ م.
- ١٠١- زاد المسير فى علم التفسير، ابن جوزى، وفات ٥٩٧ هـ، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
- ١٠٢- زياره القبور والاستنجد بالمقبور، أحمد بن عبد الحليم بن تيميه الحرانى، الإداره العامه للطبع والترجمه - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.



- ١٠٣- سبل الهدى و الرشاد، صالح شامى، وفات ٩٤١هـ، دار المكتبه العلميه، بيروت، ١٤١٤هـ.
- ١٠٤- السَّقِيْفَةُ وَفَدَاكُ، ابو بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهرى البصرى البغدادي، المتوفى ٣٢٣ هـ ق.
- ١٠٥- سلسله احاديث صحيحه، محمد ناصر الدين البانى، معاصر. شامله.
- ١٠٦- السلسله احاديث الضعيفه، ناصر الدين الألبانى، كتبه المعارف. الرياض.
- ١٠٧- السلفيه الوهابيه افكاره الاساسيه، حسن بن على سقاف.
- ١٠٨- سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل و التوالى، عبدالملك بن حسين مكى العصامى، (وفات ١١١١ هـ)، شامله.
- ١٠٩- سنن دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن ابو محمد دارمى، (وفات ٢٥٥ هـ)، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
- ١١٠- سنن بيهقى الكبرى، احمد بن حسين بيهقى، (وفات ٤٥٨ هـ)، مكتبه دار الباز، مكه مكرمه، ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤ م، دار الفكر، بيروت.
- ١١١- سنن دارقطنى، على بن عمر ابو الحسن دارقطنى بغدادى، (وفات ٣٨٥ هـ)، دار المعرفه، بيروت، سال ١٩٦٦ م. ١٣٨٦ هـ.
- ١١٢- سنن ابى داوود، سليمان بن اشعث ابو داوود سجستانى، (وفات ٢٧٥ هـ)، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٠ هـ.
- ١١٣- سنن كبرى، احمد بن شعيب ابو عبدالرحمن نسائى، (وفات ٣٠٣ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ هـ، ١٩٩١ م.
- ١١٤- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابو عبدالله قزوينى، (وفات ٢٧٥ هـ)، دار الفكر، بيروت.

١١٥- السنه، عمرو بن ابى عاصم، (وفات ٢٨٧ هـ) المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٠ هـ.

١١٦- السنه، عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيبانى، دار ابن القيم، الدمام، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ، تحقيق: محمد سعيد سالم القحطانى.

١١٧- السنه، الخلال، ناشر: دار الرايه - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤١٠.

١١٨- سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبى، (وفات ٧٤٨ هـ)، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٣ هـ.

١١٩- السيره الحلبيه، على بن برهان الدين، (وفات ١٠٤٤ هـ)، المكتبه الاسلاميه، بيروت.

١٢٠- السيره النبويه، ابن كثير، (وفات ٧٧٤ هـ)، دار المعرفه، بيروت، ١٣٩٦ هـ.

١٢١- السيره النبويه، ابن هشام، (وفات ٢١٣ هـ)، دار الجيل، بيروت، ١٤١١ هـ.

١٢٢- سيره ابن حبان، ابو الحاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمى، وفات ٣٥٤ هـ ق.

١٢٣- السيف الصقيل، تقى الدين سبكى، (وفات ٧٥٦ هـ)، مكتبه الدهران.

١٢٤- شرح مذاهب اهل سنت، ابو حفص عمر بن احمد بن شاهين، وفات ٣٨٥ هـ، شامله.

١٢٥- شرح مسند ابو حنيفه، على قارى، (وفات ١٠١٤ هـ)، دار المكتب العلميه، بيروت.

١٢٦- شرح معانى الآثار، ابو جعفر احمد بن محمد طحاوى، (وفات ٣٢١ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٩ هـ.

- ١٢٧- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، (وفات ٦٥٦ هـ)، دار احياء كتب العربيه.
- ١٢٨- الشريعه، أبو بكر محمد بن الحسين الآجرى، وفات ٣٦٠ هـ، شامله.
- ١٢٩- شعب الايمان، احمد بن حسين بيهقى، (وفات ٤٥٨ هـ). شامله.
- ١٣٠- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضى عياض، (وفات ٥٤٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
- ١٣١- الشمائل الشريفه (جامع صغير سيوطى)، عبدالرحمن بن ابوبكر، (وفات ٩١١ هـ) دار طائر العلم، جده.
- ١٣٢- شواهد التنزيل، الحسكانى، (وفات قرن ٥ هـ)، مجمع احياء ثقافه الاسلاميه، ١٤١١ هـ.
- ١٣٣- الصحبه و الصحابه، حسن بن فرحان مالكى، معاصر.
- ١٣٤- صحيح شرح عقيدته طحاويه، حسن بن على سقاف، دار الامام النووى، اردن، اولى ١٤١٦ هـ.
- ١٣٥- صحيح و ضعيف سنن نسائى، ناصر الدين البانى، معاصر، شامله.
- ١٣٦- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج، ولادت ٢٠٦ هـ، دار الاحياء التراث العربى، بيروت.
- ١٣٧- صحيح مسلم بشرح نووى، يحيى بن شرف نووى، (وفات ٦٧٦ هـ)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٣٩٢ هـ، دوم.
- ١٣٨- الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمى، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٧ هـ ١٩٩٧ م.

١٣٩- الجامع الصحيح المختصر، محمد بن اسماعيل بخارى، (وفات ٢٥٤ هـ) دار ابن كثير، اليمامة المدينة النشر، بيروت، ١٤٠٧ هـ، ١٩٨٧ م، چاپ سوم، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١ هـ

١٤٠- صحيح ابن خزيمة، (ولادت ٢٢٣ هـ،) مكتب اسلامي، بيروت، ١٤١٢ هـ.

١٤١- صحيح ابن حبان، ابو حاتم بستي، (وفات ٣٥٤ هـ،) موسسه رساله بيروت، ١٤١٤ هـ، چاپ دوم.

١٤٢- صفوه الصفوه، ابو الفرج ابن جوزي، (وفات ٥٩٧ هـ،) دار المعرفه، بيروت، ١٣٩٩ هـ، ١٩٧٩ م.

١٤٣- صيد الخاطر، ابو الفرج علي ابن جوزي، (وفات ٥٩٧ هـ).

١٤٤- الضعفاء الكبير، عقيلي، وفات ٣٢٢ هـ، دار الكتب العلميه، بيروت.

١٤٥- الضعفاء والمتروكين، احمد بن شعيب نسائي، (وفات ٣٠٣ هـ.) دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.

١٤٦- الضوء اللامع لاهل القرن تاسع، عبدالرحمن بن محمد سخاوي، (وفات ٨٩٣ هـ.) شامله.

١٤٧- طبقات الحنابله، ابو يعلى حنبلي، (وفات ٥٢٦ هـ،) مؤسسه سنه محمديه، ١٣٧١ هـ.

١٤٨- طبقات الشافعيه الكبرى، عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي. شامله.

١٤٩- طبقات كبرى، محمد بن سعد، (وفات ٢٣٠ هـ،) مكتبه العلوم و الحكم، مدينه منوره، ١٤٠٨ هـ.

- ١٥٠- طبقات المحدثين باصبهان، ابوشيخ بن حبان، وفات ٣٦٩هـ، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٢ هـ.
- ١٥١- طرق الحديث من كنت مولاه فعلى مولاه، شمس الدين ذهبى.
- ١٥٢- ظلال الجنه فى تخريج السنه لابن أبى عاصم، محمد ناصر الدين الألبانى، المكتب الإسلامى، بيروت، الطبعة الثالثه، ١٤١٣ هـ، ١٩٩٣ م.
- ١٥٣- كتاب العرش، محمد بن عثمان بن ابى شيبه، (وفات ٢٩٧هـ)، مكتبه المعلا، كويت، ١٤٠٦ هـ.
- ١٥٤- علل الحديث و معرفه الرجال، احمد بن حنبل، مكتبه المعارف، رياض، ١٤٠٩ هـ.
- ١٥٥- علل الحديث لابن أبى حاتم، أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن مهران الرازى، وفات، ٣٢٧ هـ ق.
- ١٥٦- العلل المتناهيه فى الأحاديث الواهيه، عبد الرحمن بن على بن الجوزى، دار الكتب العلميه، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ هـ ق.
- ١٥٧- العلل الوارده فى الاحاديث النبويه، على بن عمر دارقطنى، وفات ٣٨٥ هـ، دار طيبه، رياض، ١٤٠٥ هـ، ١٩٨٥ م.
- ١٥٨- عيون الاخبار، ابن قتيبه دينورى، شامله.
- ١٥٩- الفتاوى الحديثيه، شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمى المكى، مصطفى الحلبي، الطبعة الثانيه، دار المعرفه مصوره.
- ١٦٠- الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه، (وفات ٧٢٨هـ)، دار المعرفه - بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٨٦.

- ١٦١- فتح الباری شرح صحیح بخاری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، (وفات ٨٥٢ هـ)، دار المعرفه، بیروت، ١٣٧٩ هـ.
- ١٦٢- فتح القدير، محمد بن علی شوکانی، (وفات ١٢٥٠ هـ)، عالم الكتب.
- ١٦٣- فتح الملك العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی، احمد بن صدیق مغربی، مکتبه امیرالمؤمنین، اصبهان، ١٣٨٠ هـ، (وفات ١٣٨٠ هـ).
- ١٦٤- الفتن، نعیم بن حماد المروزی، مکتبه التوحید، القاهره، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ.
- ١٦٥- فتوح البلدان، احمد بن یحیی معروف به بلاذری، (وفات ٢٧٩ یا ٢٨٨ هـ)، مکتبه النهضة المصریه، قاهره، ١٣٧٩ هـ.
- ١٦٦- فرائد السمطين، ابراهیم بن محمد حموی، (وفات ٧٣٠ هـ)، مؤسسه محمدی، ١٣٩٨ هـ.
- ١٦٧- الفصل فی الملل والأهواء والنحل، علی بن أحمد بن سعید بن حزم الظاهری أبو محمد، مکتبه الخانجی، القاهره.
- ١٦٨- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، (وفات ٢٤١ هـ)، مؤسسه الرساله، بیروت، ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.
- ١٦٩- فضائل فاطمه، أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين، وفات ٣٨٥ هـ. شامله.
- ١٧٠- فضائل القرآن، قاسم بن سلام، وفات ٢٢٤ هـ ق. شامله.
- ١٧١- الفوائد الشهير بالغيلانيات، ابو بكر الشافعي. شامله.
- ١٧٢- الفوائد المجموعه فی الأحاديث الموضوعه، شوکانی. شامله.
- ١٧٣- الفوائد المنتقاه عن الشيوخ العوالي، علی بن عمر الحربی.

١٧٤- فيض القدير شرح جامع صغير، عبد الرؤوف مناوى، المكتبة التجاربه الكبرى، مصر، ١٣٥٦هـ.

١٧٥- قرائه فى كتب العقائد، حسن بن فرحان مالكي، معاصر.

١٧٦- القول المسدد فى الذب عن المسند امام احمد، احمد بن على عسقلانى، (وفات ٨٥٢ هـ)، مكتبه ابن تيميه، قاهره، ١٤٠١ هـ.

١٧٧- الكامل فى التاريخ، محى الدين مبارك بن حمد ابن اثير، (وفات ٦٠٦هـ ق). شامله.

١٧٨- الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدى، (وفات ٣٦٥ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩ هـ ١٩٨٨ م.

١٧٩- كشف الخفاء، ابراهيم بن محمد عجلونى، (وفات ١١٦٢ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ هـ.

١٨٠- كنز العمال، متقى هندی، (وفات ٩٧٥ هـ)، مؤسسه الرساله، بيروت.

١٨١- الكنى والاسماء، محمد بن احمد بن حماد دولابى، (وفات ٣١٠ هـ)، شامله.

١٨٢- اللآلى المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه، جلال الدين السُّيوطى، وفات ٩١١، دار الكتب العلميه .

١٨٣- لباب الآداب، اسامه بن منقذ، (وفات حدود ٤٧٠ هـ)، شامله .

١٨٤- لباب النقول، جلال الدين سيوطى، (وفات ٩١١ هـ)، دار الكتب العلمى، بيروت.

١٨٥- لسان الميزان، احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢ هـ، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.

١٨٦- المتفق و المفترق، خطيب بغدادى (وفات ٤٣٦ هـ)، شامله.

١٨٧- المجروحين، ابو حاتم محمد بن حبان بستى، (وفات ٣٥٤ هـ) دار الوعى، حلب.

١٨٨- المجموع، محبى دين بن نووى، (وفات ٦٧٦ هـ) دار الفكر، بيروت.

١٨٩- مجموع الفتاوى، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، (وفات ٧٢٨ هـ). شامله.

١٩٠- المحاسن و المساوى، ابراهيم بن محمد بيهقى، (وفات ٣٢٠ هـ). شامله.

١٩١- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور. شامله.

١٩٢- مرآه الجنان و عبره اليقظان فى معرفه حوادث الزمان، عبدالله بن اسعد بن علياليفعى، (وفات ٧٦٨ هـ)، شامله.

١٩٣- مروج الذهب، على بن حسين مسعودى، (وفات ٣٤٥ هـ ق.). شامله

١٩٤- مرقاه المفاتيح شرح مشكاه المصابيح، ملا على قارى. شامله.

١٩٥- المستدرك على الصحيحين، ابو عبدالله حاكم، (وفات ٤٠٥ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ هـ چاپ اول، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ

١٩٦- مسند عبدالله بن مبارك، (وفات ١٨١ هـ)، مكتبه المعارف، رياض، ١٤٠٧ هـ

١٩٧- مسند محمد بن ادريس شافعى، (متوفى ٢٠٤ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت.

١٩٨- مسند اسحاق بن راهويه، (وفات ٢٣٨ هـ)، مكتبه الايمان، مدينه منوره، ١٩٩٥ م.

١٩٩- مسند بزار، (وفات ٢٩٢ هـ)، مؤسسه علوم القرآن و مكتبه العلوم و الحكم، بيروت، مدينه، ١٤٠٩ هـ



- ٢٠٠- مسند احمد بن حنبل، (وفات ٢٤١ هـ)، مؤسسه قرطبه، مصر، نشر دار، صادر، بيروت.
- ٢٠١- مسند الروياني، (وفات ٣٠٧ هـ)، مؤسسه قرطبه، قاهره، سال ١٤١٦ هـ.
- ٢٠٢- مسند حميدى، (وفات ٢١٩ هـ)، دارالكتب العلميه مكتبه المتنبي، بيروت، قاهره، ١٤٠٩ هـ.
- ٢٠٣- مسند الشاميين، سليمان بن احمد طبراني، (وفات ٣٦٠ هـ)، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٥ هـ ١٩٨٤ م.
- ٢٠٤- مسند ابى داود طيالسى، (وفات ٢٠٤ هـ)، دارالمعرفه و دارالحديث، بيروت.
- ٢٠٥- مسند امام ابو حنيفه، ابو نعيم، (وفات ٤٣٠ هـ)، مكتبه الكوثر، رياض، ١٤١٥ هـ.
- ٢٠٦- مسند ابى يعلى، (وفات ٣٠٧ هـ)، دار المأمون للتراث، دمشق، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤ م.
- ٢٠٧- مسند ابن جعد، (وفات ٢٣٠ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ٢٠٨- مشكاه المصابيح، محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى با تحقيق البانى، المكتب الإسلامى، بيروت، الثالثه، ١٤٠٥ هـ، ١٩٨٥ م.
- ٢٠٩- مشكل الآثار، ابو جعفر احمد بن محمد طحاوى، (وفات ٣٢١ هـ)، شامله.
- ٢١٠- مصنف فى الاحاديث و الآثار، عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، (وفات ٢٣٥ هـ) مكتبه الرشد و دار الفكر، رياض، بيروت، سال ١٤٠٩ هـ.
- ٢١١- مصنف، عبدالرزاق بن همام، (وفات ٢١١ هـ) المكتب الاسلامى والمجلس العلمى، بيروت، ١٤٠٣ هـ.

- ٢١٢- مطالب العاليه، شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني، (وفات ٨٥٢ هـ). شامله.
- ٢١٣- معارف، عبدالله بن مسلم بن ابن قتيبه، (وفات ٢٧٦ هـ). شامله.
- ٢١٤- معرفه العلوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم، (وفات ٤٠٥ هـ)، دار الآفاق الجديده، بيروت.
- ٢١٥- المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبراني، (وفات ٣٦٠ هـ)، دار الحرمين، قاهره، ١٤١٥ هـ.
- ٢١٦- معجم البلدان، ياقوت حموي، (وفات ٦٢٦ هـ)، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٢١٧- معجم الشيوخ، محمد بن احمد ابن جميع صيداوي، (وفات ٤٠٢ هـ). شامله.
- ٢١٨- المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبراني، (وفات ٣٦٠ هـ)، مكتبه العلوم و الحكم، موصل، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٣ م.
- ٢١٩- معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، معاصر، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٢٢٠- المعرفه والتاريخ، يعقوب بن سفيان فسوي، (وفات ٢٧٧ هـ). شامله.
- ٢٢١- معرفه الصحابه، ابونعيم اصفهاني، شامله.
- ٢٢٢- معرفه العلوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم، (وفات ٤٠٥ هـ)، دار الآفاق الجديده، بيروت.
- ٢٢٣- مغازي واقدي، محمد بن عمر واقدي، (وفات ٢٠٧ هـ)، شامله.
- ٢٢٤- مقاتل الطالبين، ابوالفرج علي بن حسين اصفهاني، (وفات ٣٥٦ هـ)، مؤسسه دار الكتاب، قم.

٢٢٥- المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه.

٢٢٦- مقدمه فتح الباری، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی، (وفات، ٨٥٢ هـ)، دار المعرفه، بیروت.

٢٢٧- المناقب، محمد بن احمد مکی خوارزمی، (وفات ٥٦٨ هـ)، ١٤١١ هـ.

٢٢٨- من حدیث خیمه بن سلیمان، (وفات ٣٤٣ هـ)، دار الکتب العربی، بیروت، ١٤٠٠ هـ ١٩٨٠ م.

٢٢٩- مناهل العرفان فی علوم القرآن، محمد عبدالعظیم الزرقانی، دار الفکر، بیروت، الطبعة الأولى، ١٩٩٦ هـ.

٢٣٠- المنتخب من کتاب ذیل المذیل، محمد بن جریر طبری، (وفات ٣١٠ ف)، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

٢٣١- المنتظم، علی بن جوزی، (وفات ٥٩٧ هـ)، شامله.

٢٣٢- مناقب علی بن ابی طالب، ابوحسن علی بن محمد واسطی شافعی مشهور به ابن مغزلی، (متوفای ٤٨٣ هـ)، مکتبه الاسلامیه، طهران، ١٣٩٤ هـ.

٢٣٣- منهاج السنه النبویه، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، وفات ٧٢٨ هـ، مؤسسه قرطبه، ١٤٠٦ هـ.

٢٣٤- کتاب الموطأ، مالک بن انس، (وفات ١٧٩ هـ)، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول سال ١٤٠٩ هـ.

٢٣٥- المواقف فی علم الکلام، عضد الدین عبد الرحمن بن أحمد الإیجی، دار الجیل، بیروت، الطبعة الأولى، ١٩٩٧ م.

٢٣٦- الموضوعات، علی بن جوزی، (وفات ٥٩٧ هـ)، مکتبه السلفیه بالمدينه المنوره، ١٣٨٦ هـ ق.

- ٢٣٧- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبي، (وفات ٧٤٨ هـ) دار الكتب العلميه، بيروت، ١٩٩٥ م.
- ٢٣٨- النبوات، حمد بن عبد الحليم بن تيميه الحراني أبو العباس، المطبعه السلفيه، القايره، ١٣٨٦ هـ.
- ٢٣٩- نظم درر السمطين، محمد بن جمال الدين زرندي حنفي، (وفات ٧٥٠ هـ) مكتبه امير المؤمنين، ١٣٧٧ هـ.
- ٢٤٠- نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر حسني مشهور به كتاني، شامله.
- ٢٤١- هديه العارفين، اسماعيل پاشا بغدادى، (وفات ١٣٣٩ هـ)، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٢٤٢- هواتف ابن ابى دنيا، عبدالله بن محمد بن سفيان، (وفات ٢٨١ هـ).
- ٢٤٣- الوفاء باحوال المصطفى، على ابن جوزى.
- ٢٤٤- وفيات الاعيان، احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان، (وفات ٦٨١ هـ)، دار صادر، بيروت.

## فهرست کتاب

مشخصات کتاب ۷

مقدمه ۷

حدیث متواتر و پرهیز از حرام ۱۲

فصل اول: ابن تیمیه و امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵

ابن تیمیه و حدیث: «علی همراه حق است» ۱۵

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «طیر» ۲۴

ابن تیمیه و تکذیب حدیث غدیر ۳۵

۱. بیعت مردم در غدیر با امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۲

۲. مولی به معنای خلافت ۴۶

ابن تیمیه و حدیث: «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد» ۵۰

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «یوم الدار» ۵۳

دروغگویی ابن تیمیه در مورد حدیث عمرو بن میمون ۵۶

ابن تیمیه و حدیث منزلت ۶۳

مقابله سازی ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت ۶۶

ابن تیمیه و حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران ۶۷

ابن تیمیه و حدیث بستن درها ۶۹

۱. موضوع خلت: ۷۶

اما مسأله سد ابواب ۷۹

ابن تیمیه و حدیث مؤاخات و برادری ۸۴

ابن تیمیه و حدیث «علی فارق بین حق و باطل است» و خبر: «ما منافقان را جز از دشمنی با علی نمی شناسیم» ۸۸

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «علی ولی تمام مؤمنان بعد از من است» ۹۰

ابن تیمیه و حدیث «من شهر علمم و علی دروازه آن» ۹۳

ابن تیمیه و حدیث «داناترین شما در قضاوت و داوری» ۱۰۶

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «نگاه کردن به علی عبادت است» ۱۰۸

تکذیب داستان ابلاغ ۱۱۰

ابن تیمیه و تکذیب وجود خلیفه اول در جیش اسامه ۱۲۰

ابن تیمیه و تکذیب نزول آیه ولایت در فضل امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۲۲

ابن تیمیه و آیه «تو (ای محمد!) بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده هست.» ۱۲۵

ابن تیمیه و آیه «آن را تنها گوشهای شنوا دریابد» ۱۲۶

ابن تیمیه و نسبت فتاوی خلاف نص به امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۲۸

نسبت خاستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل ۱۳۱

طعن دیگر ابن تیمیه به امیرالمؤمنین علیه السلام با استدلال بر اکاذیب ۱۴۰

ابن تیمیه و مقدار آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۴۳

ابن تیمیه و اعلم امت ۱۵۲

ابن تیمیه و سعی در انکار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۷۴

خلافت از نظر ابن تیمیه ۱۸۰

وضع احادیث در فضل خلفا با اعتراف بزرگان اهل سنت ۱۸۲

عمر بن خطاب خلیفه ی عملی نه ابوبکر ۱۹۳

امیرالمؤمنین علیه السلام سزاوارترین شخص بر خلافت ۱۹۹

برخی دلایل خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۱

ابن تیمیه و نبردهای امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۴

ابن تیمیه و فرار شیخین از جنگها ۲۱۶

ابن تیمیه و حافظ قرآن نبودن امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۲۷

ابن تیمیه و آیین امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی ۲۳۱

ابن تیمیه و شاگردی ابن عباس ۲۳۵

ابن تیمیه و مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۳۷

ابن تیمیه و طعن هایش نسبت نبردهای جمل و صفین ۲۴۰

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از کرده ای خود پشیمان شد؟ ۲۴۶

پشیمانی متخلفین از یاری نکردن امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۴۸

پشیمانی ام المؤمنین عایشه ۲۴۸

پشیمانی عبد الله بن عمر: ۲۴۹

پشیمانی سعد بن ابی وقاص: ۲۵۱

آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تصرف بر جان و مال مردم بود؟ ۲۵۲

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در نبردهایش نص و دلیل شرعی نداشت؟ ۲۵۳

ابن تیمیه و سعی بر انکار حدیث «عمار را گروه طغیانگر می کشد» ۲۶۰

دلایل دیگر در رد این ادعا ۲۶۴

آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام از نوع جهاد واجب نبود؟ ۲۷۳

آیا اکثر صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ هایش موافق نبودند؟ ۲۷۷

آیا بهترین های امت از جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام ناراضی بودند؟ ۲۸۳

ابن تیمیه و شراب ۲۹۰

ابن تیمیه و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۹۹

ابن تیمیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۰۰

ابن تیمیه و دفاع از قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و خوارج ۳۰۱

ابن تیمیه و تکذیب حدیث ذلیل گشتن مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۰۴

دفاع ابن تیمیه از بنی امیه ۳۰۸

خداوند متعال اسلام را با دست فاجران نصرت می دهد ۳۰۹

«شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه هستند ۳۱۱

بنی امیه ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند ۳۱۳



ابن تیمیه و حدیث لعن معاویه ۳۱۶

دلایل ناصبی بودن ابن تیمیه ۳۲۱

فصل دوّم: ابن تیمیه و اهل بیت علیهم السلام ۳۲۹

ابن تیمیه و توهین به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۲۹

ابن تیمیه و مسأله برتری اهل بیت علیهم السلام ۳۳۰

اکاذیب ابن تیمیه در مسأله برترین امت ۳۳۱

برتری شیخین در اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۴۹

ابن تیمیه و حدیث «ثقلین» ۳۵۷

ابن تیمیه و حدیث دوازده خلیفه ۳۶۲

ابن تیمیه و حدیث «سفینه» ۳۶۸

ابن تیمیه و آیه «موده» ۳۷۰

ابن تیمیه و حدیث «خدا ذریه فاطمه را بر آتش حرام گردانید» ۳۷۴

ابن تیمیه و حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند» ۳۷۵

ابن تیمیه و اخبار مطالبه فدک و ارث ۳۷۶

اما مسأله فدک: ۳۷۸

ابن تیمیه و امام حسن علیه السلام ۳۸۰

دلایل شهادت امام حسن علیه السلام به دست معاویه ۳۸۵

علل صلح امام حسن علیه السلام ۳۸۸

قول امام حسن علیه السلام: خلافت حق من است ۳۹۰

بنی امیه میمون هایی هستند در منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۹۱

امام حسن علیه السلام و معرفی معاویه ۳۹۲

روش متناقض ابن تیمیه در برخورد با روایات ۳۹۴

ابن تیمیه و امام حسین علیه السلام ۳۹۶

ابن تیمیه و تکذیب حوادث بعد از قتل امام حسین علیه السلام ۳۹۸

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بوسه بر خاک کربلا ۳۹۹

اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از داستان کربلا و گریه بر امام حسین علیه السلام ۴۰۰

اخبار امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام در مورد داستان کربلا ۴۰۳

دستور مستقیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام برای خروج ۴۰۷

فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر یاری امام حسین علیه السلام ۴۰۸

غضب خداوند متعال به خاطر قتل امام حسین علیه السلام ۴۰۸

حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مشاهده قتل امام حسین علیه السلام ۴۰۹

سر مبارک امام حسین علیه السلام و تلاوت قرآن ۴۱۰

گریه و عزاداری جنیان برای امام حسین علیه السلام ۴۱۱

گریه زمین و آسمان برای امام حسین علیه السلام و سرخی آسمان ۴۱۴

دروغ های دیگر ابن تیمیه ۴۲۰

دفاع از یزید و توجیه اهانت های او ۴۲۲

ابن تیمیه و تکذیب بردن سر مبارک امام حسین علیه السلام برای یزید ۴۲۷

برخی از جنایات یزید بر مردم مدینه ۴۳۱

معاویه و امر یزید به قتل اهل مدینه ۴۳۶

کتابی که وهابی ها در فضل یزید و بنی امیه نوشته اند ۴۳۹

فصل سوم: نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه ۴۴۱

ابن تیمیه و تشبیه ۴۴۱

مخالفت های البانی با ابن تیمیه ۴۴۸

ابن تیمیه و مسأله قدیم بودن عالم ۴۵۲

ابن تیمیه و فناپذیری جهنم ۴۵۴

ابن تیمیه و شرک (توسل و استغاثه) ۴۵۷

فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در باره ابن تیمیه ۴۶۵

دانشمندان معاصر ابن تیمیه ۴۶۵

دیدگاه برخی از علمای پس از قرن نهم ۴۹۵

فصل پنجم: محمد بن عبدالوهاب و وهابیت ۴۹۹

سیصد جهاد محمد بن عبدالوهاب با مشرکین ۴۹۹

سلیمان بن عبدالوهاب اولین مخالف برادرش ۵۰۰

ابن عبدالوهاب و پیروانش قتل و خون اهل سنت را مباح می دانستند ۵۰۳

نظر سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش ۵۰۴

پاره ای از عقاید محمد بن عبدالوهاب و توهین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۰۷

اهانت به فقه و شرک خواندن آن ۵۰۹

توحید واقعی را کسی جز ابن عبدالوهاب نشناخته است ۵۱۱

کتابی که در رد بر عقاید وهابیان نوشته شده ۵۱۷

کتاب «الوهابیه فی نظر علماء المسلمین» ۵۱۷

نگاهی به کتاب حسن بن فرحان ۵۴۳

مذهب ابن فرحان ۵۴۳

ابن فرحان و واژه «وهابیت» ۵۴۶

ابن عبدالوهاب و ستایش بعضی از کفار ۵۴۸

ابن عبدالوهاب و تکفیر ۵۵۰

فتاوی عجیب وهابی ها ۵۷۶

وهابیت و تکفیر یکدیگر ۵۷۹

تقسیم شدن وهابی ها به گروه ها ۵۸۰

نسبتهایی که علما به ابن عبدالوهاب داده اند ۵۸۴

ابن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین ۵۸۶

غلو وهابی ها نسبت به شیخ ۵۸۸

من زیدی نیستم اما ۵۹۵

احادیث در مورد اهل نجد ۵۹۸

ص: ۶۳۵

اسلام و حکم تکفیر و قتل مسلمین ۶۰۰

نتیجه ۶۰۲

فهرست مصادر ۶۰۶

فهرست کتاب ۶۲۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

